

# چشم انداز ایران

۱۱۵

بنیاد همکاران و نشریه چشم انداز ایران

## دوماهنامه چشم انداز ایران

اردیبهشت و خرداد ۹۸  
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان  
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی  
طراح جلد: فرزین آدمیت  
صفحه‌آرا: کیوان موسویان  
طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد  
عکس: احمد شریف

\*\*\*

چاپ: ایرانچاپ  
توزیع: مؤسسه اطلاعات  
نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت  
غربی شماره ۲۴، طبقه سوم  
کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴  
صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵  
تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵-۶۶۴۳۳۲۰۷ تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵  
پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net  
meisami40@yahoo.com  
@cheshmandaz\_iran  
cheshmandaziran

تلگرام:  
اینستاگرام:



### آغازین

- |  |    |                 |
|--|----|-----------------|
| نقشه و نژوتلایی شدن ایران                | ۲  | لطف الله میثمی  |
| زندگی فرادست مرگ                         | ۴  | مینو مرتاضی     |
| وداع ناخواسته                            | ۷  | فیروزه صابر     |
| از تراژدی تا فاجعه                       | ۸  | مهدی فخرزاده    |
| قرآن: مانیفست ضد اجبار و رهبان           | ۹  | لطف الله میثمی  |
| رونمایی از جلد سوم خاطرات لطف الله میثمی | ۱۰ | انسبیه ابراهیمی |

### چشم انداز سیاست داخلی

- |  |    |                           |
|--|----|---------------------------|
| اگر بر مسند قضا بودم                                   | ۱۲ | مهدی غنی                  |
| سیل و سراب   | ۱۷ | گفت‌وگو با حمید احراری    |
| سیل آب‌ها و خیل انسان‌ها                               | ۲۱ | محمد ایران منش            |
| خشکسالی و سیل دو روی یک سکه                            | ۲۳ | گفت‌وگو با داوودرضا عرب   |
| رودها و رویدادها                                       | ۲۶ | سید محمود حسینی           |
| کارهایی که خاتمی نکرد                                  | ۲۸ | لطف الله میثمی            |
| اصلاح طلبی و بقا                                       | ۲۹ | فانزه حسینی               |
| افت فضای دانشجویی، عوامل دست‌اندرکار و راهکارهای فرارو | ۳۲ | کمال رضوی                 |
| ذم شبه مدح، امتناع تفکر                                | ۳۵ | خسرو پارسا                |
| کوچک زیباست  | ۳۹ | گفت‌وگو با محسن شریف‌زاده |
| چشم و گوش‌ها   | ۴۲ |                           |

### چشم انداز اندیشه

- |  |    |                     |
|--|----|---------------------|
| زمینه‌ها و سرانجام انسان بپیشی                     | ۴۶ | حمید نوحی           |
| صفات خدا و امکان یا امتناع وحی                     | ۵۰ | محمدباقر تلغری‌زاده |
| «فرافکنی» و «توجه» دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما | ۵۳ | احمد کتابی          |

### چشم انداز اقتصاد و توسعه

- |  |    |                                |
|--|----|--------------------------------|
| آشفتنگی؛ نتیجه سیاست‌های تورم‌زا                         | ۵۶ | گفت‌وگو با فرشاد مؤمنی         |
| رانت و یارانه، ریشه فساد اقتصادی                         | ۶۲ | محمد آقایی                     |
| چالش‌های تولید علم و رشد علمی در چهل سالگی انقلاب اسلامی | ۶۴ | ایرج سبحانی - علیرضا سبحانی    |
| اقتصاد بدون نفت تنها راه حل است                          | ۷۱ | گفت‌وگو با دکتر محمدباقر بهشتی |
| چگونگی سیاست نفتی ما                                     | ۷۳ | سید محمد آقایی                 |

### چشم انداز جامعه

- |  |    |  |
|--|----|--|
| سنگ، کاغذ، قیچی!                           | ۷۶ | انسبیه ابراهیمی                            |
| ممیزی با دستگاه حاکم و شهروندان چه می‌کند؟ | ۷۸ | عقاب علی احمدی                             |
| در نقد ابزار دن‌کیشوت‌وار عصر رسانه        | ۸۰ | مهدی فخرزاده                               |
| خلاقیت، ممیزی و خودسانسوری خلاق            | ۸۱ | گفت‌وگو با محمد مهدی مرزی و شهرناز اعتمادی |
| کار اصلی ناشر تولید نویسنده است            | ۸۶ | گفت‌وگو با علیرضا بهشتی شیرازی             |

### چشم انداز تاریخ

- |   |     |                                |
|---|-----|--------------------------------|
| نسبت میهن دوستی و دین‌داری              | ۹۰  | گفت‌وگو با ناصر تکمیل همایون   |
| سقوط ساسانیان                           | ۹۶  | سیدحسن امین                    |
| ژرف‌نگری در تاریخ صدراسلام              | ۹۸  | گفت‌وگو با عبدالمجید معادیخواه |
| خاطرات سیاسی بهمن بازگانی - بخش چهاردهم | ۱۰۳ | امیر هوشنگ افتخاری‌راد         |
| چه خواهد شد؟                            | ۱۰۷ | مهدی غنی                       |

### چشم انداز سیاست خارجی

- |  |     |                              |
|--|-----|------------------------------|
| اتهام یهودی‌ستیزی به ایلهان عمر و حزب کارگر انگلیس از طرف لابی آیک | ۱۱۰ | فرید مرجایی                  |
| فلسطین سرزمین خون و قیام   | ۱۱۲ | گفت‌وگو با محمد احمدی        |
| وضعیت کنونی اخوان المسلمین پس از کودتای خون‌بار در مصر             | ۱۱۸ | گفت‌وگو با سید هادی خسروشاهی |
| انتقام از ایران در پی شکست در سوریه                                | ۱۲۱ | برگردان: هادی عبادی          |
| هشدار برژنفسکی به امریکا   | ۱۲۴ |                              |

### ایران در رسانه‌های جهان

عکس جلد شماره ۱۱۳ نشریه چشم انداز ایران متعلق به خانم هنگامه جلالی (گلستان) بوده که متأسفانه نام ایشان در آن شماره ذکر نشده بود.

# نقشه و نزوئلایی شدن ایران



لطف‌الله میثمی

رای چشمگیری کسب کردند، این در حالی بود که امریکا گروه حزب‌الله را در لیست گروه‌های تروریستی قرار داده بود. ترامپ چهار روز انتقال سفارت این کشور از تل‌آویو به بیت‌المقدس را جلو انداخت تا با روز انتخابات لبنان هم‌زمان شود و اثر خبری و تبلیغاتی این انتخابات خنثی شود.

یک سناتور امریکایی پس از انتخابات عراق اعلام کرد ما باید بدانیم نفوذ امریکا در عراق بسیار محدود است. ملاحظه می‌کنیم مصر نه تنها در تجاوز به یمن دخالتی نکرد، بلکه از ائتلاف عربی به رهبری عربستان سعودی خارج شد و در گام بعد نیز هوایماهای سوخوی ۳۵ را از روسیه خریداری کرد که با خشم ترامپ و تئوکان‌ها مواجه شده است؛ این رفتار مصر مطلب مستقلی می‌طلبد.

واقعیت این است که مدتی است یک سامانه جدید امنیتی، نظامی و سیاسی در منطقه در شرف تکوین است که از ایران، ترکیه، عراق، لبنان، سوریه و روسیه تشکیل شده و نشریات امریکایی اعتراف کرده‌اند که زمین منطقه تحت نفوذ ایران است، اما هوای منطقه زیر تسلط امریکا و اسرائیل قرار گرفته است. از سوی دیگر فدراسیون روسیه با چین، هند، برزیل، افریقای جنوبی و قزاقستان در پیمان بیریکس تعریف شده‌اند و مواضع چین در خاورمیانه هماهنگ با مواضع روسیه و ایران است. ناگفته نماند روسیه به دلیل نگرانی زیادی که از حضور تروریسم در داغستان، چین و اینگوش دارد و دست عربستان را در آنجا می‌بندد، انگیزه قوی دارد که نگذارد تروریست‌ها در سوریه صاحب زمین مستقلی شوند و به همکاری با ایران نیز در مقابله با تروریسم نیاز متقابل دارد. شاید بتوان سفر پوتین به ایران و دیدار مستقیم با مقام رهبری و اهدای نسخه خطی از قرآن را در این رابطه تعریف کرد.

ترامپ در گفت‌وگو با جیمی کارتر خطر چین را گوشزد کرده بود که این کشور از امریکا جلو خواهد افتاد. چین و امریکا هم‌اکنون هرکدام ۲۵ درصد تولید جهان را در اختیار دارند، درحالی که چین روند تولید فزاینده‌ای داشته و خواهد داشت. نقش امریکا از ۵۰ درصد تولیدات جهان به ۲۵ درصد کاهش یافته، اما چین از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ از ۸ درصد به ۲۵ درصد رشد کرده و این در حالی است که برخلاف امریکا رشد فزاینده چین بدون دست‌یازی به جنگ، اشغال و استعمار بوده است.<sup>۱</sup> ترامپ نگران این است که امریکا از اهمیت و اولویت بیفتد و قدرت نظامی او که بسیار هزینه‌بردار و پشتوانه دلار است نتواند کاری از پیش ببرد. او احساس می‌کند روند افول را طی می‌کند.

از اینجا به مسئله ایران می‌رسیم. تئوکان‌های حاکم در امریکا همچون جان بولتون، مایک پنس و مایک پمپئو که هر سه از اوانجیلیست‌های متعصب هستند سعی دارند فشارهای طاقت‌فرسایی به ایران بیاورند؛ خروج از برجام، تحریم‌های به قول خودشان بی‌سابقه، قرار دادن نام سپاه پاسداران در فهرست گروه‌های تروریستی و تحریم‌های نفتی در برابر غذا حتی شدیدتر از تحریم‌ها علیه عراق. حتی از این هم عبور کرده و اخوان‌المسلمین را هم در فهرست تروریسم قرار داده‌اند که با واکنش ترکیه و قطر مواجه شد. سرعت این عملیات و از پی هم درآمد آن‌ها نشان می‌دهد امریکا نگران از دست دادن اولویت و اهمیت خود و احتمالاً تقویت این همکاری‌های منطقه‌ای و نزدیک‌تر شدن ایران به

برای شناخت شرایط کنونی باید به تغییراتی توجه کنیم که در منطقه خاورمیانه و در ارتباط با جهان به‌وجود آمده است. تحولاتی که خوشایند مثلث امریکا، اسرائیل، عربستان نیست. پس از کودتای ناتو علیه حزب عدالت و توسعه، دولتمردان ترکیه به تدریج به سوی فدراسیون روسیه و ایران گرایش پیدا کردند. پس از آن بود که دولت ترکیه سلاح راهبردی «اس ۴۰۰» را به سرعت غیرمنتظره‌ای از روسیه خرید و نصب کرد. این اقدام ترکیه با مخالفت شدید ترامپ و برخی دولتمردان امریکا مواجه شد. نخستین واکنش امریکا این بود که فروش هوایمای جنگی «اف ۳۵» به ترکیه را متوقف کرد. در جریان قتل جمال خاشقچی نیز ترکیه رفتاری خلاف نظر ترامپ و بن‌سلمان داشت. از سوی دیگر، اگر همکاری ترکیه، روسیه و ایران نبود حلب در سوریه آزاد نمی‌شد.

در دو سال اخیر، هر روز که می‌گذرد پیوندهای راهبردی ایران و ترکیه و روسیه بیشتر می‌شود. این سه کشور در ماه‌های اخیر چندین اجلاس سه‌جانبه بدون حضور امریکا برگزار کرده‌اند. نقل و انتقال کالا به ایران که در گذشته از طریق دویبی انجام می‌شد، اینک از مسیر ترکیه و عراق انجام می‌شود. سرهنگ لورنس ویلکرسون، که بیش از سی سال در ارتش امریکا در پست‌های راهبردی مشغول بوده، معتقد است پس از هفت سال دخالت امریکا، عربستان، قطر و کشورهای اروپایی در سوریه، این کشورها شکست سختی خورده‌اند و امریکا سعی دارد از ایران انتقام بگیرد. پس از مقاومت ارتش سوریه و کمک‌های روسیه و ایران بود که قطر از عربستان جدا شد و علیه امارات و عربستان دست به افشاکری زد و پس از آن امارات متحده عربی نیز به سرعت سفارتخانه خود را در دمشق دایر کرد. اتحادیه عرب هم در اجلاس خود ارتفاعات جولان را بخش لاینفک سوریه قلمداد کرد و بدین ترتیب عربستان، امارات، قطر و اتحادیه عرب تمامیت ارضی سوریه را تأیید کردند. تحول دیگر در منطقه، انتخابات لبنان بود که با وجود دخالت‌های امریکا و عربستان همچون توقیف نخست‌وزیر لبنان در عربستان، طرفداران حزب‌الله



روسیه و دستیابی فدراسیون روسیه به آب‌های خلیج فارس است. سؤال اینجاست که آیا ایران در بازی بزرگ‌تر درگیری آمریکا با چین و روسیه تحت فشار قرار گرفته و همان‌طور که اعلام کردند سعی دارند با تحریم‌های بی‌سابقه بخشی از مردم دست به شورش بزنند و آمریکا به اعتبار این شورش‌ها مانند ماجرای ونزویلا متولی این شورش‌ها شده و احتمالاً دخالت نظامی بکند؟

به نظر می‌رسد داستان مانند حمله تئوکان‌های اطراف بوش پسر به عراق است، اما چون آن حمله به فاجعه منتهی شد و هنوز آمریکا عوارض آن را می‌پردازد، سعی دارند به زعم خود به طریقی دیگر این کار را انجام دهند. این واقعیت در منطقه را نتایج به بیان دیگری در کنگره آمریکا اعلام کرد که هم‌اکنون ایران پایتخت چند کشور لبنان، عراق، سوریه و یمن را در دست دارد و علاوه بر تنگه هرمز سعی می‌کند باب‌المنندب را هم تحت نفوذ خود درآورده و بر کشتی‌های نفت‌کش و تجاری حاکمیت داشته باشد. فشار آمریکا و وابستگانش در منطقه و جهان به‌غایت زیاد است به‌طوری‌که می‌شود آن را آرایش جنگی نامید.

به نظر می‌رسد در واکنش به این آرایش تنها راه برای ایران و ایرانیان وفاق ملی و اجرای بدون تنازل قانون اساسی در داخل و تن دادن به قوانین سازمان ملل در خارج است. توصیه من به نیروهای داخل نظام و اپوزیسیون این است که در شرایط فعلی نباید هیچ تغییر و تجدیدنظری در قانون اساسی ایجاد شود. برخی سعی دارند ریاست‌جمهوری هم از طریق مجلس انتخاب شود و نه از آرای مستقیم مردم. در ملاقاتی که با سید محمد خاتمی داشتم بازنگری قانون اساسی در چنین شرایطی را قبول نداشت. واقعیت این است که قانون اساسی خوبی که ملهم از فرانسه و بلژیک بود در انقلاب مشروطیت داشتیم ولی

شورای نگهبان آن را محترمانه لغو کند؛ و راه دیگر دیدگاه دکتر نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان است که صدایش شنیده نشد. ایشان طی صحبت‌های گوناگون اظهار داشت با نظارت استصوابی نمی‌توان صلاحیت کسی را رد یا تأیید کرد، چراکه این کار دادگاه انتخاباتی و هیئت منصفه می‌خواهد. اجرای کامل قانون نظارت استصوابی موجب خواهد شد هیئت‌های اجرایی طبق قانون، کار انتخابات را به دست گیرند و اگر کاندیدایی اعتراض داشت، شورای نگهبان به این اعتراض رسیدگی کند. جا دارد در شرایطی که آرایش جنگی علیه ایران به‌وجود آورده‌اند از تجربیات نخست‌وزیر دوران جنگ، مهندس میرحسین موسوی، به بهترین نحو بهره‌برداری شود. ■

#### پی‌نوشت:

۱. مارتین ژاک، «تمدن جدیدی در راه است»، نیوزویک، ۲۵ فروردین ۱۳۹۸.

رضاشاه و محمدرضا شاه آن‌قدر قانون اساسی و در واقع مردم را دور زدند که با مؤسسان دوم در سال ۱۳۲۸ چیزی از قانون اساسی نماند؛ بنابراین بهترین کار اجرای همین قانون اساسی است؛ چراکه تاکنون شاهد اجرای آن نبوده‌ایم. من هم از دوستان اپوزیسیون می‌خواهم در طاس لغزنده چنین زمزمه‌ای نیفتند. لغو نظارت استصوابی که از مطالبات مردم ایران است از مسیر مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت امکان‌پذیر نیست؛ چراکه از ترکیب مجلس یازدهم طرح یا پیشنهادی در این باره ظهور نخواهد کرد؛ بنابراین دو راه در پیش رو داریم: یکی اینکه اعضای محترم شورای نگهبان به همان شکلی که نظارت استصوابی را در درون خودشان بدون طی سیر قانونی به‌وجود آوردند و با توجه به عملکرد نظارت استصوابی که طی بیست‌و‌چهار سال گذشته آرای مردم خلاف مهندسی انتخابات و نظارت استصوابی بوده خود

## کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیپه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت بیست سال چنده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

## زندگی فرادست مرگ



مینو مرناضی

بالای سر پدر بر زمین نشست و مشغول تلاوت آیات قرآن شد. نیت کرده بود تا قبل از خاکسپاری یک ختم کامل قرآن برای پدر بگیرد. کنارش نشستیم و گفتم هاله جان قسمت کنیم هر جزء را کسی بخواند تا تمام شود. گفت نه. گفتم با من تقسیم می کنی. گفت تو هر جای قرآن و هر قدر که می خواهی و می توانی بخوان. من نیت کرده ام. کنارش مشغول تلاوت سوره انشراح شدم. بعد الرحمن را خواندم. الرحمن و انشراح را بسیار دوست می دارم. تابلوهای زیبا و فریابی که از جهان و هستی و طبیعت می آفریند و توصیف می کند نشاط عمیقی به قلب و روحم می دهد. هر بار که واگویی می کنم قِبَائِیَّ اَلَا ؤ رَبُّکُمْ اِنَّکُمْ لَبِئْسَ خَوْسِحَالٌ مِّمَّنْ شُومَ که نمی توانم تکذیب کنم توصیفاتی که به وضوح می بینم را. رفت و آمد و تسلیت گفتن ها مانع از آن می شد که یکسره قرآن بخوانیم. هاله هم هر چند خط یک بار برمی خاست و سلامی و تشکر می کرد و می نشست و تلاوت را پی می گرفت. یک بار وقتی نشست آهسته به من گفت مینو جان دیشب از بیمارستان برگشتم خانه تا دیروقت بیدار بودم و در همین حال نشستیم و مطالعه می کردم. ناگهان احساس کردم در ورودی منزل باز شد و بابا قدم به خانه گذاشت. خوشحال شدم و پرسیدم بابا چطور فرار کردی از اونجا. عزت گفت فرار نکردم مرخصم کردند. آمدم تو و زری را ببینم و بعد از جلو من رد شد و دیدم پایش نمی لنگد. گفتم بابا خوب شدی درد نداری. گفت خوب خویم و چست و چابک پله ها را به سمت اتاق خواب زری طی کرد. برای اینکه مطمئن شوم بیدارم ساعت را نگاه کردم نیمی از نیمه شب گذشته بود و من هم رفتم خوابیدم. صبح زود خبر شدم که بابا واقعا نجات پیدا کرده. ساعت فوت را پرسیدم. همان لحظه ای بود که چست و چابک به خانه آمده بود تا از ما خداحافظی کند. رؤیای صادقه بود مینو، مگه نه؟ و دیدم قطره اشکی به زلالی وجود هاله از چشمان مهربانش بر گونه اش غلتید. در آغوشش گرفتم و گفتم مگر خودت نمی گویی همان ساعت پروازش را سلامت و چابک دیدی که آمد اینجا. هاله جان تو که باور داری هستی یا مرگ نسبتی ندارد و مرگ زنده ماننی را نشانه می رود و توان درافتادن با هستی یا زندگی که سرشار از تغییر است را ندارد. عزت تو زین پس درون هستی تو و هر آن کس دوستش می داشت و باورش داشت جاری می شود. محیط و محفل فاتحه خوانی و پذیرایی از تازه واردان در کمال آرامش بود. قرار شد متن هایی برای تسلیت بنویسیم. به زری خانم گفتم طبق رسم موجود آیا شما در مقام همسر می خواهید متنی برای اعلام درگذشت مهندس سحابی بدهید. گفتند بله، یک متن ساده. متنی احساسی نوشتم. زری خانم محکم و قاطع گفتند نه؛ یک متن دوخطی که صرفا اطلاع رسانی باشد، نه بیشتر. هاله خندید و گفت چشم قربان و سلام نظامی داد.

در همین اثنا مأموران اطلاعات، همان ها که مسئول احضار و گفت و گو و بازجوی ملی-مذهبی ها بودند به خانه لواسان آمدند و به اصرار زیاد تقاضا داشتند که خانواده پیکر آقای مهندس را فی الفور همان روز دفن کند، اما خانواده سحابی مقاومت می کردند و می خواستند تدفین را فرادی آن روز انجام دهند. با اصرار خانواده سحابی نیروهای امنیتی اجازه دادند خاکسپاری یک روز به تعویق بیفتد. آن شب تا دیروقت خانواده سحابی میمان داشتند و بسیاری هم از شهرستان ها برای تسلیت گویی آمده بودند و هر چند نفر دورهم گوشه و کنار خانه و حیاط

ساعت هشت صبح سه شنبه نهم خرداد بود که خبر در پیچش راهش سری به خانه ما زد و گفت مهندس سحابی هم رفت. با وجود اینکه بیش از یک ماه مهندس در کما بود و کسی انتظار بهبود وضعیت ایشان را نداشت، ولی دردناکی خیر در جانم لانه کرد. من و پیمان اندوهگین برای دیدار آخر و تشییع پیکر دوست به بیمارستان رفتیم. وقتی به بیمارستان رسیدیم دیدیم دوستان در حیاط بیمارستان جمع اند و زری خانم و هاله با آرامش کناری نشسته اند و در پاسخ تسلیت های اشک بار دوستان تشکر می کنند و هر بار کلمات آرامش بخشی همچون انا لله و انا الیه راجعون را در گوش جانیشان زمزمه می کردند. آرامش و وقار زری خانم در سوگ همسر و خویشتن داری هاله برای زاری نکردن بر پیکر بی جان پدری که از جان بیشتر دوستش می داشت مثال زدنی بود. به طوری که وقتی بیمارستان پیکر مهندس را تحویل داد تا به لواسان ببریم هاله نخست فاتحه ای تلاوت و با محبت بسیار از جانب خود و زری خانم و خانواده سحابی از مسئولان بیمارستان که برای ادای احترام دور پیکر بی جان مهندس جمع شده بودند تشکر بلندبالایی کرد. روح زلال و قلب پاک و بالیمان هاله رفتار او را در هنگام سختی ها و شداید مدیریت و آرام می کرد. هاله این استعداد را داشت که آرامش و ایمان درونی اش را بر فضای ملتهب موجود بگستراند. جمعیت به تدریج انبوه می شد و حراست بیمارستان را مضطرب می کرد و برمی انگیخت. موج جمعیت بیشتر که شد آن ها اصرار کردند که پیکر مهندس هر چه زودتر از بیمارستان بیرون برده شود. ما نمی دانستیم این همه اضطراب و رفت و آمد برای چیست. با خودمان می گفتم آیا بیمارستان یک روز نمی تواند پیکر را در سردخانه نگاه دارد تا فردا تشییع مناسب و درخور مردی که عمر و جوانی و سلامتیش را در راه میهن هزینه کرده انجام شود. بعدها فهمیدم مأموران اصرار داشتند که پیکر مهندس همان روز به لواسان منتقل و تا ظهر خاکسپاری شود. به هر روی پیکر مهندس را تحویل خانواده دادند و بخشی از جمعیت همراه با آمبولانس به خانه آقای مهندس سحابی در لواسان آمدند. در خانه پیکر را روی تخت چوبی ساده ای قرار دادند و پرچم ایران را رویش کشیدند. هاله



نشسته بودند. ساعت حدود سه نیمه شب بود که من و فیروزه و هاله زیر میز ناهارخوری یک پتو انداختیم و دراز کشیدیم تا کمی بخوابیم. فکر می‌کنم دو ساعتی خوابیدیم. با دلهره بیدار شدم. دیدم هاله کنار پیکر آقای مهندس نشسته و قرآن می‌خواند و کنار ما دراز کشید تا ما بخوابیم، اما خودش نخوابید و تا صبح بزرگ پدرا قرآن تلاوت کرد. سرشار از آرامش و طمأنینه بود. آن روز هر بار که نگاهم به هاله می‌افتاد چهره مصمم و آرامش به من می‌گفت که او مرگ پدر را به‌عنوان بخشی از هستی او باور کرده بود. ما باور داریم انسان به‌طور کاملاً ناخواسته و مانند هنرپیشگان آماتور که کارگردان ماهر بدون اینکه بخواهند آن‌ها را به صحنه پرتاب می‌کند، وارد عرصه حیات و زندگی می‌شوند، بدون تمرین و کاملاً تصادفی زمانی محدود تو بخوان اجل معین تجربه‌ای انسانی از هستی را به نمایش می‌گذارد و یا بهتر بگویم زندگی‌اش را به‌طور طبیعی بازی می‌کند. برای هاله زندگی این جهانی واقعاً بازی ناشیانه‌ای بیش نبود. هاله هرگز در نقش‌های کلیشه‌ای زن مدرن طبقه بالای جامعه و نقش مادر فداکار و همسر کدبانو ظاهر نشد و بدان‌ها اکتفا نکرد. او نقش زن مسلمان آرمان‌خواه انقلابی را باور کرده و پذیرفته بود و تمام عمر همین نقش را ایفا کرد. برای هاله زندگی بدون آرمان، کشیدن بار گرانی برای هیچ بود. از این‌رو همیشه و همواره آماده بود تا بار سنگین زندگی زمینی را با سبکی هستی آرمانی و آسمانی‌اش تاخت بزند و آن روز چنین اتفاقی رقم خورد و **روز واقعه** شد.

به آن روز برمی‌گردم. ساعت شش صبح دوستان آمدند تا مراسم غسل مهندس سحابی را در حیاط خانه انجام دهند. هاله سرگرم نمایش زندگی روزمره است. نان می‌گیرد. صبحانه تدارک می‌بیند. به من می‌گوید دیشب با سایت جرس مصاحبه کرده. به او می‌گویم حالا این‌ها لاج می‌کنند شری می‌سازند. می‌گوید نه میدونی که خط قرمز ما منافع ملی است چیزی نگفتم که خلاف باشه. بالاخره نسبت به عزت مسئولیت دارم. او فقط پدر من نبود و خنده ریزی کرد. خندیدیم. سوسن شریعتی از دور ما را دید. دستی تکان داد و نزدیک شد و گفت اینجا و در این حال هم می‌خندین؟ هاله گفت می‌خواهی برات جوک بگم؟ سوسن هم به خنده افتاد. هاله برای همه جای ریخت. لقمه‌های کوچک نان بربری و پنیر درست کردیم تا هر که گرسنه است لقمه‌های آماده بردارد. من به حیاط رفتم و همراه جمع سوره حمد و والعصر را با صدای بلند خواندیم. در این حین فرماندار و امام‌جمعه و رئیس نیروی انتظامی لواسان وارد خانه شدند. خانواده سحابی قصد داشتند مراسم تشییع مهندس سحابی، بر اساس سنت‌ها و باورهای مذهبی برگزار شود. نمی‌خواستند تشییع جنازه را به میتینگ سیاسی بدل کنند و به همین دلیل تمامی تزییناتی را که مأموران حکم کرده بودند پذیرفتند... قرار بر این شده بود که از منزل مرحوم سحابی تا سر کوچه که عرض ۶ متری و طولی حدود ۲۰ متر دارد تشییع

انجام شود و چنانچه اجازه دادند تا سر خیابان که حدود ۵۰۰ متری بود برویم و بعد سوار اتوبوس‌ها شویم و به سمت گورستان گلندوک برویم. هریک از ما عکسی از مهندس و شاخه گلی در دست داشتیم. به خیال خودمان تقسیم کار هم کرده بودیم. هرکدام از ما خانم‌ها مسئولیت حمایت زنان مسن‌تر و مسافران از راه رسیده را بر عهده گرفته بودیم و همپای آن‌ها راه می‌آمدیم. وقتی که تشییع شروع شد تا میانه کوچه رسیده بودیم. هاله در یک دست قرآن و در دست دیگر شاخه‌ای گل و عکس پدر را داشت و در ردیف اول درحالی که زیر لب آیات قرآن را تلاوت می‌کرد قدم برمی‌داشت. من دو سه متری از او عقب‌تر بودم. هنوز بیست قدمی از منزل دور نشده بودیم که واقعه رخ داد. مردانی خشن دشنام‌گویان با لباس‌های میدل بلافاصله پس از خروج تابوت از خانه، درحالی که عزاداران لاله‌الله‌گویان، تابوت را بر دوش خود حمل می‌کردند به سمت جمعیت هجوم آوردند. فحاشی کردند و عکس‌های مهندس را قاپویدند و پاره کردند. گل‌ها را زیر پا انداختند و لگدمال کردند. این حجم از نفرت و خشم اصلاً تصورکردنی نبود. جمعیت که اغلب دوستان و اقوام بودند مبهوت و مرعوب شده بودند. آن‌ها برای در امان ماندن از ضربات طایم خود را کنار می‌کشیدند. در همین اثنا یک مأمور بلندقد و بسیار خشن که کت کرم‌رنگ روشنی به تن داشت عکس مهندس سحابی را که در دست هاله بود پاره کرد.

هاله به‌زحمت یقه او را گرفت و با خشم گفت عکس پدرم است. ما حق داریم در آرامش پدرمان را به خاک بسپاریم و به خاک سپرده شویم. صحنه آشکارا صحنه مبارزه نهایت جباریت با نهایت شرافت و مظلومیت بود. هاله نمی‌توانست در روز روشن و پشت سر پیکر بی‌جان پدر مؤمن و وطن‌دوست و پشت پرچم وطنش ایران از حق خاکسپاری محترمانه که حق هر انسانی است دفاع نکند. مأمور شخصی پوش تیومند دیگری ضربه‌ای محکم با آرنج به پهلو هاله زد. آسیه، دختر هاله، آنجا بود و با چشمان خود دید که هاله به زمین افتاد و چشم‌هایش تابی برداشت و به آسمان

دوخته شد. مهاجمان فریاد می‌کشیدند و فحاشی می‌کردند. جمعیت مستأصل اطراف هاله سعی داشتند او را به کناری بکشند. تقی شامخی، همسر هاله، به‌سرعت او را روی دست درون نزدیک‌ترین خودرو پارک‌شده که متعلق به بهرام پسرعموی هاله بود گذاشت و همسر پیمان هم که کنار او قدم برمی‌داشت روی صندلی عقب نشست و سر پرشکوه هاله را که چون دخترانش دوست می‌داشت و محترم می‌شمرد بر زانو نهاد. پاهای هاله عزیزم بیرون ماشین بود. یکی از لباس شخصی‌ها به‌زور پاهای هاله را درون اتومبیل جاداد و در را با ضرب بسیار بست و فریاد کشید حرکت کن. فکر کردیم هاله را به بیمارستان می‌برند و جایش امن است. به زری خانم نگفتم درگیری شده و هاله ضربه دیده است. نمی‌دانستم و هیچ‌کس آن موقع نفهمید که هاله را برای همیشه از دست داده‌ایم.

سپس آن‌ها، تابوت مهندس سحابی را از دست تشییع‌کنندگان ربودند. پیکر آقای مهندس به زمین افتاد. سریع بلندش کردند و سوار بر ماشین و به گورستان منتقل کردند و در گورستان را از داخل قفل کردند تا جمعیت نتواند وارد شود. جمعیت که با ربودن پیکر مهندس به خود آمده بود در گورستان را باز کردند و آنجا شاهد مراسم تدفین شدند. همان مرد بلندقامت زردپوش کنار گور ایستاده بود و هر دو دقیقه یک بار بی دلیل فریاد می‌کشید بگریدش و مأمورانی که لباس فسفری کارگران شهرداری به تن داشتند و میان جمعیت ایستاده بودند با فریاد شروع به دستگیری و ضرب و شتم افراد جمع کردند و در مراسم اخلاص می‌کردند. در همین اثنا کسی در گوش من گفت هاله شهید شد. باور نکردم. گفتم دروغ می‌گویند تا مراسم را بر هم بزنند. خبر جان باختن هاله، دهان‌به‌دهان می‌گشت اما هیچ‌کس باور نمی‌کرد. مراسم تدفین مهندس سحابی را خیلی سریع به پایان رساندن و شروع به ضرب و شتم حاضران کردند. سوسن حالش به هم خورد و تشنج سختی داشت. کسی نزدیک شد تا به او قرصی بدهد. فریاد زدم نده، نخور، نمی‌دونیم قرص چیه. احسان آمد و با کمک احسان سوسن را بیرون بردیم و سوار ماشین کردیم و در آنجا بود که خبر

شهادت هاله بر سر مان آوار شد. آنجا بود که قیامت را به چشم خود دیدم. مردم افتان و خیزان و بهت زده، به طور پراکنده اطراف گورستان راه افتاده بودند و به سمت خانه مهندس می رفتند تا شهادت هاله را تسلیت بگویند. کسی باور نمی کرد. خشک شده بودم. اشکمان نمی آمد. عروس زیبای هاله را دیدم که بر سر می زد و می گریست. سیل اشک هایم سرازیر شد و فریاد می زدم هاله جانم. هاله! هاله! انگار با بردن نامش می خواستم او را نزد خود نگه دارم. هاله جانم کجایی. هاله جانم بگو که خبر درست نیست. هاله جان بین عروسی که این همه دوستش داشتی بر سر می زنی. هاله بیا و دستش را بگیر و بر قلب تندهات بگذار تا آرام بگیرد. به خانه مانم زده سحابی در لواسان برگشتم. زری خانم مبهوت به دیوار روبه رو خیره شده بود. مهندس صباغیان قلبش گرفته بود و مأموران درمانگر اورژانس به او تنفس مصنوعی می دادند. دکتر هاشمی غش کرده بود و از سوادی جان می گریست. ناله و اشک و زاری مرد و زن را در خود گرفته بود. این همه اشک از کجا می آمد. قامت بلند آقا لطفی به نظرم تکیده و خمیده آمد. او هم می گریست. تاب دیدن زاری او را نداشتم. خواستم دلداری اش بدم نتوانستم. گریه و شکوهام بالا گرفت. آقا لطفی چطور می تونم از شما بخوام گریه نکنید. وقتی خودم نمی تونم زار زنم. آقا لطفی دستش را بر سرم گذاشت. گفت باید صبر کنیم. صبور باش و نالیدم که برای صبوری باید سنگ بشم. باید آن همه خاطرات خوب از دوستی یگانه و بی همتا را فراموش کنم. باید سنگ شوم آن حجم شریف و آرزومند صلح و آشتی و خوشبختی سرزمینش را فراموش کنم. باید سنگ باشم. تازه مگر نمی دانی آقا لطفی عزیز که چشمانت را در راه خدا داده ای و اما انگار اشک هایت را برای امروز، روز واقعه جمع کرده بودی که این چنین می باری! امروزمان روز مباداست آقا لطفی عزیز و نشستم. نمی توانستم بنشینم. بی قرارم. بلند شدم و به طرف تهران راه افتادم. فهمیده بودم هاله را به خانه خودش برده اند. به تهران و به خانه هاله رسیدم. همان خانه انیس و مهربانی و زیبایی.

چه بسیار در این خانه با هاله گفته بودم و خندیده بودم، حتی گریسته بودم. چه اندازه با هم بیانیه های دادخواهی نوشته بودیم در آن سالهایی که پدر او و همسر من بیمار و رنجور در زندان بودند. هاله آرام زیر ملاقه سفیدی خوابیده بود. آینه و آسیه و یحیی و دکتر شامخی و بسیاری دیگر آنجا بودند. نالیدم هاله جان! بلند شو. تو کی جلو مهمانانت می خوابیدی؟ ملاقه را کنار زد. هاله انگار خواب بود. صورت ماهش را غرق بوسه کردم. برای اینکه

عطر خوش دوستی تا قیامت در جانم جاری باشد او را بوییدم. ابروان مرتب و زیبایی را نوازش کردم. نالیدم ای بی وفا... این کلمه تکیه کلامش بود. وقتی پس از چند روز بی خبری از هم یکدیگر را می دیدیم. دوستان از هاله جدایم می کنند. ناگهان ده پانزده زن و مرد قوی هیکل با چهره هایی یخ زده و رفتاری همچون ربات با لباس های مبدل با کفش وارد آپارتمان کوچک و همیشه نظیف و پر از نقاشی هاله شدند؛ و دور پیکر او جمع شدند. یکی از زنان که خود را نماینده پزشک قانونی معرفی می کرد به اصرار از دوستانم دکتر مریم رسولیان می خواست بنویسد مرگ بر اثر ایست قلبی بوده و مریم محکم می گفت نه. من نمی توانم گزارش دروغ بدهم. آنجا بود که فهمیدم هاله با همان ضربه پهلو تمام کرده و وقتی سوار ماشینش می کنند پیمان نبضش را می گیرد و می بیند که نبض ندارد. فوراً هاله را به ماشین اورژانس مستقر در میدان لواسان می برند. مأمور اورژانس به هاله انسولین تزریق می کند، اما دارو از رگ عبور نمی کند؛ و مأمور شفاهی گواهی بر فوت می دهد و دکتر شامخی و پیمان و بهرام از بیم آنکه مبادا پیکر هاله را همچون پیکر مهندس برابند با سرعت او را به تهران می رسانند و خبر شهادت هاله را به نزدیکان می دهند. کنار پیکر هاله نشستیم و در دلم سوره والعصر را برایش خواندم. بعد یادم آمد سوره انشراح را هم دوست داشت. آن را هم خواندم. در گوشش زمزمه کردم هاله جان ختم قرآن برای پدرت را کامل کردی؟ زری خانم به خانه هاله آمد. چون تارک صبر ایستاده بر بلندای یقین.

زری خانم تابلوی بی نظیری از وقار قلب و روان داغ دیده زنی آمیخته به ایمان و آراسته به یقین را به نمایش می گذارد. آنجا که در پاسخ همدردی ها در جان باختن هاله همچون بانویش زینب (س) می گوید «ما رایت الا جمیلاً». نگاه زیبا بین زری خانم و همچنین صلابت و وقار او در تحمل سوگ هاله از یقین او به کلام خدایش «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» نشأت می گیرد. زری خانم جسم دختر دلبندهش هاله را در صحنه آشکار حق و باطل و در جبهه دفاع از حق از دست داده، اما روح بزرگ هاله را با بی تایی و بی قراری و

زاری مادرانه از خود نمی رنجاند. او هم باور دارد که زندگی باری است که در مرگ، از دوش هستی برداشته می شود و هستی را سبک بار و آزاد از بودنبود می سازد. زری خانم هم چنان رفتار می کند که هاله در سوگ پدر می کرد. همان اندازه آرام صبور و شاکر. با خودم فکر می کردم بیروز هاله و زری خانم در پاسخ تسلیت هایی که به خاطر درگذشت مهندس سحابی به آن ها می دادند همه را دعوت به آرامش و تحمل می کردند؛ و امروز زری خانم بی

هاله و با قلبی مالمال از داغ و درد تنهایی مردم را دعوت به آرامش و رضا می کند و چه خوب از عهده این مهم برمی آید. رو به پیکر هاله می کنم و در دلم نجوا می کنم. می بینی هاله جان! زری چقدر خوب و محکم ایستاده؟ احساس می کنم هاله نفسی از سر رضایت می کشد و من گریه می کنم. مأموران با دکتر شامخی بحث می کند که باید همین امروز عصر پیکر هاله را به خاک بسپارید و خانواده می پذیرد. زری خانم اجازه کالبدشکافی نمی دهد و می پذیرد که همان شب هاله را در کنار پدر به خاک بسپارند. من دوستانم را خبر می کنم و به لواسان و گورستان می رویم و آنجا بست می نشینیم تا مبادا دوباره در گورستان را قفل کنند و همان کاری را بکنند که با پیکر مهندس سحابی کردند. مأموران پیکر هاله را با آمبولانس به پزشکی قانونی برای صدور جواز دفن بردند. پزشک قانونی جواز فوت را صادر کرد. ساعت ۹ شب بود که مأموران پیکر هاله را به لواسان آوردند. مراسم شست و شو و غسل در یک انبار متروکه و تاریک کنار گورستان انجام گرفت. با چراغ جلو اتومبیل روشنایی کمی تأمین شد تا هاله عزیزم را غسل دادیم و لباس آخرت بر تنش پوشانیدیم و پرچم ایران را رویش کشیدیم. ساعت ۱۰:۳۰ بود. گورستان گلندوک پلکانی است و تمام پلکان ها از مأموران گارد با سپرها و کلاه خودها پر شده بود. دالانی شیشه ای از سپر ساخته بودند که تابوت هاله را از میان آن عبور دادند. کنار مزار مهندس که خاک آن تازه بود گذاشتند. ساعت ۱۰:۳۰ بود که هاله را به خاک که نه، در آغوش پدرش گذاشتیم. پدری که هاله را به قدر جانش و بلکه بیشتر از آن دوست می داشت و حتی یک شب بی او نتوانست به سر کند. پس از حمد و سوره والعصر سرود ای ایران را به یاد هاله خواندیم. مأموران نیروی انتظامی و گارد رفتاری حساب شده داشتند؛ اما آن ها هم مبهوت به نظر می رسیدند و من مطمئنم این مراسم را هرگز از یاد نخواهند برد. به کرات و بارها و بارها مصائب حضرت زهرا را و زیارت عاشورا را خوانده و با تجسم آن ها گریسته بودم. آن شب و صبحش اما باور کردم عاشورا می تواند در هر زمین و هر زمانی تکرار شود. آری «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» این نوشته به واقع بزرگداشت زنی است که هرگز از آرمان خواهی انقلابی خود پشیمان نشد. زندگی و حتی مرگ هاله بازتاب زندگی و روحیات نسلی از زنان مسلمان ایرانی است که میان زندگی و زیست زنانه و مبارزه در راه عدالت و آزادی جدایی نمی دیدند. آرمان هایی که میل به آزادی و رهایی از بار سنگین زندگی و ارائه تصویری از سبک باری هستی انسانی داشتند. برای بسیاری که از نزدیک با هاله و با منش او در زندگی آشنا بوده اند، بازخوانی این متن و پذیرش مرگ رازآلود هاله سنگین و باورنکردنی بود؛ مگر آن ها که مرگ های اثرگذار مثل شهادت را ناظر بر جاودانگی و نامیرایی جان هایی می دانند که با شناخت بار سبک هستی شان، زندگی را به زنده مانی به هر قیمت تقلیل ندادند. ■

**این نوشته به واقع بزرگداشت زنی است که هرگز از آرمان خواهی انقلابی خود پشیمان نشد. زندگی و حتی مرگ هاله بازتاب زندگی و روحیات نسلی از زنان مسلمان ایرانی است که میان زندگی و زیست زنانه و مبارزه در راه عدالت و آزادی جدایی نمی دیدند**

## وداع ناخواسته



فیروزه صابر

پس از بازگشت از سفری کاری، صبح دهم خردادماه دوستی تماس گرفت و خبر پرواز مهندس را داد. با آنکه مهندس در کما بود و خود را برای چنین روزی آماده کرده بودیم، اما گویی پشتمان خالی شد. فردی با این همه خصیصه‌های متعالی و دریایی از دانش و تجربه در این روزگار اندک بود.

وقتی خود را به لواسان رساندم، در اولین صحنه هاله را مشغول خواندن آیاتی از قرآن بر بالین پدرم دیدم. پس از سلام و همدردی، بلافاصله، هاله گلی را که از طرف هدی در بند بردم بالای سر تخت مهندس گذاشت.

مهندس به آرامی خفته بود.

به تدریج خانه شلوغ شد و در این میان مأموران اطلاعاتی و امنیتی هم اضافه شدند. هاله یا قرآن می‌خواند و یا مشغول کاری می‌شد. خاطریم هست وقتی مأموران با آقایان خانواده در یکی از اتاق‌های طبقه دوم منزل جلسه داشتند و برای مراسم تشییع و زمان و مکان آن به صحبت مشغول بودند، هاله به من و یکی از دوستان دیگر گفت: «همیشه باید نظر مردان گرفته شود و انگار نه انگار که من و زری هم هستیم»، همان‌جا ما هم گفتیم هاله جان تو و مادرت هم باید به جلسه بروید و ببینید چه خبر است و به اتفاق هم بالا رفتیم و در اتاق را باز کردیم و تقریباً همه بلند شدند و مأموران گفتند که نباید کسی تو بیاید. مطرح شد که همسر و دخترشان هم باید باشند. خلاصه هاله و زری خانم هم به آن‌ها پیوستند و البته ما را راه ندادند و پایین آمدیم.

جلسه طولانی بود و یک بار هاله بیرون آمد و باز به جلسه برگشت. در این فاصله از او پرسیدیم هاله چه خبر! مانند همیشه آرام و ساده گفت: «زور می‌گویند.»

بالاخره خبر دادند مراسم خاکسپاری صبح زود فرداست. با تعدادی از دوستان تصمیم گرفتیم شب را در همان‌جا بمانیم. به هاله گفتیم زری خانم موافق است؟ او گفت حتماً، مشکلی نیست. از هاله خواستیم از ایشان مستقیم بپرسد، او هم با مادرش صحبت کرد و گفت بله. فقط زحمتان می‌شود.

خانواده مهندس و دوستان همگی هم از این ضایعه ناراحت بودند و بیشتر از آن از حضور مأموران و دخالت‌های آنان.

به هر حال شب مهندس را به ایوان خانه که خنک‌تر بود منتقل کردند و چند نفر بالای سر ایشان قرآن می‌خواندند. هاله با بقیه کمک کرد و رختخواب آوردند و در سالن و هال، تقریباً همه خوابیدند؛ البته خوابی سبک.

هاله آخر از همه، کنار من و مینو خانم آمد و خوابید، اما بلافاصله بعد از نیم ساعت رفت به ایوان و بالای سر پدر قرآن خواندن را آغاز کرد و فکر می‌کنم تا سحر یا کلام خدا آرام‌تر می‌شد. صبح زود هاله را در خانه ندیدیم و برخی از هم سؤال کردیم که هاله کجاست و کسی نمی‌دانست. بالاخره دیدیم که هاله با نان وارد شد و بساط صبحانه را برای همه فراهم کرد، حتی برای مأموران که

بیرون خانه بودند صبحانه برد. یکی از دوستان به اعتراض گفت هاله برای چه برای آن‌ها می‌بری و او در پاسخ گفت: آن‌ها مأموریتشان را انجام می‌دهند.

بعد از آن، مرتب به تدارک پذیرایی و جمع و جور کردن می‌پرداخت. در همین حال که برخی از افراد پیکر مهندس را در انتهای حیاط غسل می‌دادند، هاله به دنبال پرچم ایران برای روی پدر بود. خاطریم هست این موضوع برایش خیلی مهم بود و برای پیدا کردنش وقت مسوطی گذاشت.

همه در حیاط بودیم و آخرین بار هاله را در چند قدمی خودم دیدم. همراه با عکسی از مهندس که خیلی‌ها به دست داشتیم. چهره‌های ناآشنا و تیپ‌هایی از جنس مأموران لباس شخصی در میان جمعیت زیاد می‌شد. وقتی قرار شد مهندس را برای تشییع بلند کنند، یک‌باره دیدیم بیشتر لباس شخصی‌ها دور مهندس هستند و ظاهراً بنا داشتند که هدایت تشییع را به عهده گیرند. وقتی به کوچه رسیدیم و دیدیم مسیر را تغییر دادند برایمان مسجل شد که بله چنین است. تعداد مأموران با لباس‌های مختلف بسیار زیادتر از حد تصور بود. خیلی هم بدخلق و عصبی بودند.

بعد از رسیدن به کوچه، دیگر هاله را ندیدم. در مسیر کوچه یکی از دوستان گفت هاله مثل اینکه حالش به هم خورد، ما تصور کردیم حتماً گرم‌زده شده و حتماً زود حل می‌شود. وقتی هم سوار ماشین شدیم که به سمت مزار برویم، باز هم هاله را ندیدیم. مراسم تشییع با تعداد زیاد مأموران و شرایط سنگینی که فراهم آورده بودند برای همه خیلی سخت بود. در بازگشت به سمت خانه مهندس، تلفنی از طرف یکی از دوستان زده شد و گفت هاله حالش خوب نیست. مجدداً دیگری زنگ زد و به مینو خانم که کنار من بود گفت هاله تمام کرده. خاطریم هست من عصبانی شدم و گفتم چقدر مزخرف می‌گویند. به هر حال تلفن‌ها زیاد شد و ما هم به دل‌شوره افتادیم. کم‌کم نزدیک خانه مهندس می‌رسیدیم و من که مشغول رانندگی بودم به دوستان که در ماشین بودند، گفتم بهتر این است که به یحیی پسر هاله زنگ بزنم. با یحیی تماس گرفتیم، او بلافاصله با صدایی سنگین جواب داد. وقتی پرسیدم یحیی جان هاله چه شده، توأم با بغض گفت هاله هم رفت.

ناباوری و شوک احاطه‌مان کرده بود. خودمان را به منزل مهندس رساندیم. چند نفر به دلیل شنیدن خبر مرگ هاله حالشان بد شد، اما وقتی به زری خانم رسیدیم صبر و مقاومت همیشگی‌اش عجیب بود.

با دو نفر از دوستان تصمیم گرفتیم خودمان را به تهران و خانه هاله برسانیم. چهره پاک و معصوم و صمیمی‌اش هرگز از خاطریم نمی‌رود. شبی سخت‌تر از شب قبل در انتظار بود، چراکه دوستی عزیز با ضربه سخت یک مأمور جان شیرینش را باید به خاک می‌سپرد. سخت‌تر این بود که باید در نیمه‌شب و در پس تاریکی‌ها و دیوار تنگ و سخت مأموران دوست را بدرقه می‌کردیم.

و چه سنگین و سیه‌شبی بود! اما خود چه آرام سر بر بالین پدر گذاشت. با هاله هم وداعی ناخواسته کردیم و غافل از آنکه وداعی تلخ‌تر در انتظارمان بود؛ وداعی در اعتراض به حذف هاله، وداع با هدی و حذفی دیگر. ■

## از تراژدی تا فاجعه



مهدی فخرزاده

کاملاً بی‌رمق کنار حیات نشسته بودم. روی پا بند نمی‌شدم. خبر تلخ بود و باورناپذیر؛

می‌گفتند هاله پر کشید! هنوز این قدر به فاجعه عادت نکرده بودیم که رفتن هاله سحابی را تاب بیاوریم، حتی حس می‌کردم هیچ غمی درونم نیست. بعید است هاله رفته باشد. مگر می‌شود؟ این خیلی بی‌انصافی است. قبلاً شنیده بودم می‌گفتند گاهی برخی در برابر مصیبت‌هایی شوکه می‌شوند

و پس از مدتی به عمق مصیبت آگاه می‌شوند. شاید اولین تجربه‌ام از این حس و حال بود.

برای عیادت از مهندس به بیمارستان می‌رفتیم. به نظر می‌آمد آخرین روزهای زندگی مهندس است. از پشت شیشه‌ها او را عیادت می‌کردیم و می‌رفتیم. می‌گفتند با دکترها لج می‌کند. خسته شده بود پیرمرد. یاد سال ۸۸ افتادم که مهندس سحابی از خطر بزرگ رأی آوری احمدی‌نژاد می‌گفت و حالا احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بود و مهندس شاید تاب دیدن ایران ویران را نداشت. مرگ سحابی برای جریان ملی-مذهبی تراژدی بزرگی بود، تراژدی‌ای که با شهادت هاله و هدی تبدیل به فاجعه شد.

### پرده یکم: وداع

در دفتر چشم‌انداز بودم که شنیدیم مهندس سحابی از دنیا رفت. با مهندس میثمی سراسیمه به سوی بیمارستان رفتیم. دوربین عکاسی کوچکی هم دستم بود تا آخرین وداع‌ها با سحابی را ثبت کنم. وداع با مردی که عمری را برای این مرز و بوم زجر کشیده و تلاش کرده بود. فکری می‌کردم مهندس از عذابی که دیدن ویرانی ایران به او می‌داد دق کرد و مرگ گویی راحت شدنش از آن فضا بود. خاطرات زمستان سال ۱۳۷۵، اولین روزهایی که در دفتر خیابان عشرت‌آباد رفتم تا در ستاد سحابی باشم و برای آرمان‌هایم تبلیغ کنم که در حرف‌های او می‌یافتمشان از جلو چشمم می‌گذشت؛ نسل آرمان‌گرای سحابی، میثمی و همچنین سه قهرمان بلامنابع سال‌های جوانیم، تقی، رضا و هدی را اولین بار در دفتر او یافتم. انگار نقطه‌آغاز تمام آرمان‌خواهیم با سحابی پیوند خورده بود و ایران فرادیش. ستاد کوچک عشرت‌آباد، آبی بر آتش شوقی بود که از دوران دبیرستان با دیدن ایران فردا و خواندنش با ولع تمام در من ایجاد شده بود. در سال‌های آغازین دهه ۷۰، یکی از دو مشتری ایران فردا در ملایر بودم. حالا آن منع شور و شوق جسدی بی‌جان بود که باید به خاک سرد می‌سپردیمش.

این روز برایم بسیار مهم بود و می‌خواستم آن را با جزئیات ثبت کنم. میان جمعیت اندک در برابر بیمارستان مدرس، دست پهن و بزرگی بازویم را گرفت. چون میان خیابان بودم گمان کردم مهربانی مرا از برخورد با وسائل نقلیه نجات داده است، اما دست مرا با خود می‌کشاند تا از معرکه بیرون شدیم. کنار چند خودروی پارک شده دوربینم را گرفتند و تنها شانس من این بود که چند دوست مرا دیدند که در دستان آن آقا از جمع شاید چند ده نفری که برای سوگواری سحابی آمده بودند دور می‌شدم. با ریزنی دوستان، خودم بدون دوربین از دستشان رها شدم، اما گویی میل عجیبی به ثبت آن وقایع هم همراه من از دستشان گریخت. هنوز یک سال و نیم بیشتر از تشییع باشکوه منتظری نگذشته بود و من می‌دانستم که آن دریای انسانی برای منتظری را نباید انتظار داشت، اما نمی‌دانستم از آن جمعیت حتماً می‌آیند. سحابی بزرگ درگذشته بود و باید می‌آمدند. به سمت لواسان به راه افتادیم. جایی که بنا بود از آنجا مهندس را

تشییع کنند. تمام طول مسیر، سربازانی با تجهیزات ایستاده بودند. این‌ها نشان از این داشت که گرچه خیابان‌هایی که به سمت لواسان می‌رفت خلوت بود، اما حتماً خبری هست که این همه نیرو برای تأمین امنیت بسیج شده است. خیابان و کوچه‌های نه‌چندان شلوغ را طی کردیم و به منزل مهندس رسیدیم. فعالان سیاسی از بسیاری از طیف‌ها می‌آمدند تا به سحابی ادای احترام کنند. کوچه در محاصره نیروهای بود که با لباس شخصی حاضر شده بودند. نماز ظهر را به امامت مهندس میثمی خواندیم. بیرون از ازدحام نیروی امنیتی غوغایی بود و هاله سحابی حتی به فکر پذیرایی از آن‌ها هم بود. تا شب، بزرگ‌ترها دائم از تغییر در ساعت تشییع جنازه می‌گفتند. ظاهراً اصراری بود که همان روز دهم مهندس به خاک سپرده شود. عصر که مشخص شد تشییع به فردا موکول شده است، خیالمان راحت شد که حالا جمعیت زیادی که انتظارش را داشتیم از راه خواهد رسید. شب شده بود و بخشی از کسانی که به لواسان آمده بودند در خانه مهندس سحابی مانده بودند.

### پرده دوم: شبانه‌های تنها شب زیستن هاله بدون پدر

با جوان‌ترهایی که از نسل ما بودند و آن شب آنجا بودند خاطراتی از مهندس سحابی را مرور می‌کردیم، گاهی نقدی بود و گاهی تمجید. هاله بیدار بود و مانند فرشته‌ای گرد جسد مهندس می‌گردید. حالا جسد روی بالکن بود و با چند تن از دوستان کنار پیکر سحابی، بروشورهایی که برایش تدارک دیده شده بود را تا می‌زدیم. هاله در رفت و آمد بود، گاهی قرآن می‌خواند در کنار پدر، گاهی گپ می‌زد و روحیه‌اش آن قدر خوب بود که حتی می‌شد در آن لحظه‌های دردناک، کنار پیکر پدرش، گاهی با کنایه و شوخی چیزی بگویی و همه با هم بخندند. نزدیک صبح، شاید حدود ساعت ۳ هاله اصرار داشت ما هم قدری استراحت کنیم. داخل خانه جایی برای خوابیدن نبود، به خانه دوستی در لواسان رفتم. قبل از رفتن، یکی دیگر از دوستان ماجرای را گفت که هاله در خواب و بیداری دیده بود، مهندس از پله‌ها بالا می‌رفت، هاله به دنبالش رفته بود و او هاله را به داخل اتاق خوانده بود. هاله تا توی اتاق رفته بود و چیزی نیافته بود. فضای کوچکی هنوز امنیتی بود. کمی که خوابیدم، از استرس و ترسی ناشناخته از خواب پریدم، ساعت از ۵ گذشته بود و باید راهی منزل مهندس می‌شدم. فکر می‌کردم تا حالا باید بخش زیادی از جمعیت رسیده باشند و آنجا شلوغ می‌شود.

### پرده سوم: تبدیل تراژدی به فاجعه

پیکر بی‌جان مهندس را می‌شستند و من اولین باری بود که چنین مراسمی را می‌دیدم. بالای حیاط جایی مهیا شده بود که سحابی غسل داده شود. تا به حال جسدی را این قدر مظلوم ندیده بودم. جمعیت اندک بود هنوز، اما کم‌کم بر تعداد مشایعت‌کنندگان سحابی افزوده می‌شد. نیروهای امنیتی وارد خانه هم شده بودند و ما کنار تابوت، می‌خواستیم از جسد مهندس دفاع کنیم. دفاعی فقط تا سر کوچه. اما هیچ حدی برای زیاده‌خواهی نیروهایی که شاید حالا تعدادشان از مشایعت‌کنندگان هم بیشتر بود وجود نداشت. خودشان قول داده بودند تا سر کوچه تشییع کنیم و خانواده هم پذیرفته بودند، اما گویی هیچ تعهدی برای آن‌ها ارزش محسوب نمی‌شد. تابوت را بر شانه‌هایمان برداشتیم. تابوت را باید آرام و باطمینان حمل کرد. آخرین وداع نباید عجولانه باشد. آرام برویم و آرام قطره اشکی بریزیم. مهندس میثمی پشت سر من زیر تابوت ایستاده بود. از در که پایمان به بیرون نهاده شد، هجوم نیروهای لباس شخصی شدید شد. دور ما را که زیر تابوت بودیم گرفته بودند و گویی قصد داشتند تابوت را از دست ما بگیرند. پسرک تازه تهریش درآورده‌ای کنارم ایستاده بود و سعی می‌کرد خودش را به زیر



بود. چند نفر از خانم‌هایی که آنجا بودند، مرا کنار خودشان کشیدند. یک نفر عینک آفتابی اش را به من داد. می‌فهمیدم که گردن خراشیده و لباس پاره‌ام را آن عینک پنهان نمی‌کند و احتمال می‌دادم به اتهام تشییع بیکر مهندس سحایی دستگیر شوم و البته ابایی هم نداشتم، اما احساس می‌کردم من هم نیاز به تیمار دارم. شاید آن مادران هم همین گمان را کردند. کنار آن‌ها تا گورستان شهر رفتیم. فضای داخل گورستان هم امنیتی بود. من سعی می‌کردم پشت درخت‌ها باشم تا مثلاً دستگیر نشوم. مأموران یکی را گرفته بودند و با شتاب از جمعیت دور می‌کردند. مهندس به خاک سپرده شد و برگشتیم. با چند نفر از دوستان از همه جا بی‌خبر وارد خانه مهندس شدیم. فضای امنیتی به‌شدت کاهش پیدا کرده بود. خبری از آن همه مأمور نبود. انگار مأموریت پایان یافته باشد. عده‌ای گریه می‌کردند، عده‌ای از حال هاله‌ای می‌رسیدند. یکی می‌گفت هاله را کشتند! هاله رفت! به همین سادگی. ■



تابوت برساند. از پس این یکی برمی‌آمدم. ناگهان جلو تابوت شلوغ شد. دست بالا می‌رفت و کشیده فرود می‌آمد. جلو تابوت را گرفته بودند و یک آمبولانس دنده عقب می‌آمد. جدال بود و مشت و لگد که بر سر تشییع‌کنندگان فرومی‌افتاد. از فاصله شاید ده متری، هاله را می‌دیدم که جلو می‌رفت و شاخه گلی در دستش بود، اما بیشتر توجهم به چند لباس شخصی‌ای بود که سعی می‌کردند تابوت را از ما بگیرند. سرم را دوباره به سمت جلو گرداندم، آنجا که هاله بود، به هم ریخته بود، خودرویی دنده عقب می‌آمد، می‌گفتند هاله حالش بد شده. طبیعی بود، فشار مرگ پدر و حالا این همه برخورد بد، کم کم شنیدم هاله را زدند! خون خونم را می‌خورد. آمبولانس که دنده عقب می‌آمد انگار تمام زندگی مرا زیر چرخ هایش له می‌کرد. هم تابوت را گرفته بودم هم نمی‌توانستم به مهاجمین پاسخ ندهم، حتی اگر اندک. دودستی تابوت را چسبیده بودم و سعی می‌کردم هر کسی را که نزدیک می‌آمد با پاهایم دور کنم. دستی پشت گردنم را گرفته بود. یکی

از لباس شخصی‌ها دو دستش را روی جلو تابوت گذاشت و پیکر مهندس بر زمین افتاد. برگشتم کسی که مرا گرفته بود برانم. در حلقه چند نفرشان گرفتار شده بودم. پیراهن سبزی که همیشه آن روزها تنم می‌کردم پاره شده بود، عینکم شکسته بود و صورتم جراحت مختصری برداشته بود، تمام روی گردن و کتفم که حالا از لباس بیرون مانده بود، جای خراش بود. از میان آن چند نفر گریختم. حالا جسد را برده بودند، همه چیز به هم ریخته

## قرآن؛ مانیفست ضد اخبار و رهبان

لطف‌الله میثمی

که محققان بتوانند با دستیابی به توحید و یکتاپرستی ناب با قرائت‌های رسمی کلیسا مقابله کنند و تحول چشمگیری به نام نهضت روشنگری<sup>۲</sup> به وجود آمده است. من وقتی تحقیق پرفسور جان تولان را درباره عصر روشنگری شنیدم، به یاد توشه‌گیری مهندس سحایی از قرآن افتادم که قرآن مانیفست ضد اخبار و رهبان است و حتی ترجمه ناقص آن توانسته است در اروپای قرون وسطی چنین تحولی ایجاد کند و افسوس که ما عموماً تلاشمان این است که ببینیم در غرب چه تحولی می‌شود و این تحول را کلید فهم قرآن قرار دهیم و چشمانمان به آن سوی جهان است. متفکران ما کمتر از این زاویه که جان تولان به آن نگاه کرده‌اند نگریسته‌اند.

**روان مهندس سحایی شاد و راهش پرهرو باد. ■**  
**پی‌نوشت:**

1. John Tolan
2. Faces of Muhammad: Western Perceptions of the Prophet of Islam from the Middle ages to Today
3. Enlightenment

یک **مانیفست ضد اخبار و رهبان** است. بدین معنا که نخست قرآن یک مانیفست ایجابی است و بیان روشن و مرزبندی شده‌ای دارد و دیگر اینکه قهرمان مقابله با اخبار و رهبان در مسیحیت و یهودیت است. این مطالب را سال ۱۳۵۷ وقتی از زندان عادل‌آباد به زندان قصر آمد، برابم نقل می‌کرد. بیش از چهار سال است که از آن نقل قول می‌گذرد. شنیدم استاد تاریخ دانشگاه ناتز آمریکا به نام جان تولان کتابی به نام چهره‌هایی از محمد<sup>۳</sup> نوشته است که قرار است جولای امسال در آمریکا منتشر شود. مؤلف این کتاب شرحی از این کتاب برای خوانندگان آینده خود منتشر کرده است که عبدالعلی بازرگان آن را به فارسی برگردانده است. در بخشی از این نوشته مطالبی با این مضمون آمده است که محمد قهرمان دوران روشنگری در برابر روحانیت کلیسا و افشاگر توطئه آن‌ها و تثلیث بود در دورانی که حتی مردم از دسترسی مستقیم به انجیل محروم بودند و تنها قرائت کلیسا در دسترس آن‌ها بود و داشتن انجیل و مطالعه آن جرم تلقی می‌شد. ترجمه قرآن از عربی به لاتین در چنین شرایطی پشتوانه‌ای بود

از سال ۱۳۵۱ که عزت‌الله سحایی در دادگاه نظامی به جرم دفاع از مبارزات مسلحانه مجاهدین به یازده سال حبس محکوم شد در زندان عادل‌آباد شیراز به سر می‌برد. او امید زیادی به حرکت مجاهدین به‌ویژه بنیان‌گذاران سازمان داشت. خود او در زندان عادل‌آباد عضو گروه پنج‌نفره اندیشه بود. این گروه تقریباً تمام دستاوردهای اندیشه‌ای تا آن زمان را بررسی کرده بودند؛ سال ۱۳۵۴ برای عزت‌الله سحایی سال پرماجرایی بود. زمستان ۱۳۵۴ خبر ناگوار بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین به زندان عادل‌آباد رسید. در پی این بیانیه، عده‌ای از کادرهای بالای سازمان که در زندان بودند تغییر ایدئولوژی دادند. مهندس برابم نقل می‌کرد که ضمن اندوه فراوان زیر فشار بسیاری بوده است، هم باید بچه‌های مؤمن به اندیشه بنیان‌گذاران را سامان می‌داد و هم پاسخی به بیانیه تغییر ایدئولوژی می‌داد. وی می‌گفت چاره‌ای جز پناه بردن به خداوند و کلام او در قرآن نبود و آنجا توانستم از قرآن توشه‌گیری مستقلی داشته باشم. حال شاید بگویم نوعی اجتهاد. یکی از دستاوردهای مهندس این بود که می‌گفت قرآن

# رونمایی از جلد سوم خاطرات لطف‌الله میثمی

انسیه ابراهیمی

آن دوران نگاه عمیق‌تری در ریشه‌یابی این انحراف داشت و علت انحراف را در تصور اشتباه مبارزان از خدا می‌دانست.

در ادامه جلسه، لطف‌الله میثمی به مسائل مطرح‌شده مهدی غنی پاسخ داد و علت دیرنگام چاپ خاطراتش را سیر متوالی حوادث دانست که فرصت پیگیری و تدوین خاطرات را از او گرفته بود. او ادامه داد مهم‌ترین انگیزه برای چاپ خاطرات این دوره تاریخی، نسل مظلومی است که در دوران خفقان و بی‌آنکه چیزی شبیه به بنیاد شهید باشد خالصانه برای مبارزه اعتقادی علیه ظلم شاه مشتاقانه به‌سوی شهادت رفتند. آن‌ها می‌دانستند پس از شهادت هم از حق داشتن مجلس ترحیم محروم‌اند، اما برای شهادت رقابت می‌کردند. من هم احساس مسئولیت کردم که حداقل نامشان و یاد رشادتشان را در خاطراتم ثبت کنم. آن نسل جوان مخلص دنبال این بود که بتواند مکتب را راهنمای خود بکند. به‌تدریج در این راه به سؤالات جانداري رسید که جوابی برایشان نمی‌یافت. زمانی که در بهار ۱۳۵۳ با زمزمه این سؤالات بنیادین مواجه شدم پیشنهاد دادم اگر پاسخی برای این سؤالات نداریم، سازمان را منحل کنیم و صادقانه انحلال اعلام کنیم. بدین امید که سایر اقدار مسلمان برای یافتن پاسخ‌ها فعال شوند، اما پیشنهادم را نپذیرفتند و سازمان در مسیری افتاد که به تغییر ایدئولوژی منجر شد. در فاصله‌ای که بمب در دستانتان منفجر شد و بینایی‌ام را از دست دادم و شانزده ماه در انفرادی ساواک بدون ارتباط با بیرون محبوس بودم به تفکر درباره این سؤالات پرداختم. دستاورد من از آن زمان پی بردن به این اشتباه بود که ما سعی می‌کردیم خدا را با کمک مخلوقات اثبات کنیم و خدایی محدود در ذهن می‌ساختیم؛ فهمیدم باید خدا را مجدد برای خودم بازتعریف کنم. در آن دوران انفرادی فهمیدم نفی قانون اساسی کار اشتباهی است. مرحوم احمدزاده به من می‌گفت چرا به‌جای استناد به قانون اساسی آن را نفی می‌کنید، درحالی‌که با دفاع از قانون علیه شاه هستید. درواقع ما با نفی قانونی که شاه هم به آن بی‌اعتنا بود دچار تناقض استراتژیک بودیم. ■

جلد سوم خاطرات لطف‌الله میثمی با نام تولدی دوباره؛ پله پله از «تا خدا» تا «با خدا» هم‌زمان با برگزاری نمایشگاه کتاب تهران رونمایی شد. لطف‌الله میثمی در جلد سوم خاطرات خود ماجرای انفجار بمب صوتی در شب ۲۸ مرداد ۱۳۵۳، سلول انفرادی و مواجهه با نایبانی، تحولات روحی و بازنگری در خدایی که اثبات می‌کرد، تغییر ایدئولوژی سازمان و شهادت مجید شریف واقفی و ترور صمدیه، ریشه‌یابی ضربه سازمان با عنوان تازیانه تکامل، بایکوت از طرف مسعود رجوی و درنهایت آزادی از زندان در ماه‌های منتهی به انقلاب ۵۷ را روایت می‌کند. در بخش پایانی کتاب نیز چند مصاحبه با هم‌بندان وی را می‌خوانیم.

آیین رونمایی کتاب تولدی دوباره... روز دهم اردیبهشت در سالن علامه دهخداي مصلی برگزار شد. در ابتدا مهدی غنی، هم‌بند لطف‌الله میثمی در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ در زندان قصر که در این کتاب نیز با او مصاحبه شده به نقد و بررسی کتاب پرداخت و پرسید چرا این کتاب چهل سال دیر منتشر شده است؟

در ادامه آقای غنی یکی از ویژگی‌های کتاب را صداقت میثمی دانست و گفت میثمی در روایت خاطراتش صادقانه عمل کرده و مصلحت‌اندیشی و منفعت‌جویی و تلاش برای کسب وجهه مثبت نداشته و حتی نقاط ضعف خودش را هم شمرده است، هرچند گذشت زمان به‌طور طبیعی بر حافظه اثر دارد و ممکن است برخی روایات اشتباهاتی جزئی داشته باشند.

غنی همچنین مهم‌ترین بخش کتاب را مربوط به تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۱۳۵۴ دانست و گفت: تا پیش از این انحراف، عمده مبارزان مذهبی از سازمان مجاهدین و بچه‌های سازمان حمایت می‌کردند اما پس از این اتفاق همگی به‌دنبال جست‌وجوی چرایی انحراف افتادند. جواب‌های مختلف و اظهارنظرها سبب ایجاد جریان‌های متفاوت شد که دسته‌هایی را در زندان ایجاد کرد و اثرات آن در پس از انقلاب هم نمود دارد. غنی به یاد می‌آورد که میثمی در



# حکم انداز سیاست داخلی



جابه‌جایی ریاست قوه قضائیه و پیچیدگی‌های مسئولیت قضا ضرورت پرداختن به این مسئله مهم می‌باشد که عنوان «اگر بر مسند قضا بودم» را به خود اختصاص داده است. نویسنده با توجه به مشکل کمبود قاضی و حجم رو به افزایش تخلفات و شکایات و سیر فزاینده پرونده‌های قضایی، اصل ۱۵۶ قانون اساسی را مورد توجه قرار داده است که با رویکردی مترقی و آزادمشنانه، بار سنگینی را به دوش این قوه نهاده است.

سیل مهیبی که چند استان را دربرگرفت، با توجه به شرایط اقلیمی ما، نگاه فرامتنقه‌ای به آب و نیاز به اتخاذ مدیریت ملی و یکپارچه در یادداشت‌ها و گفت‌وگو با کارشناسان مربوطه مطرح شده است. حس ملیت‌خواهی و مشارکت عمومی چشمگیر در سیل گلستان، همچنین تأکید بر نقش مثبت و بی‌سروصدا و بدون تبلیغات سمن‌ها، راه‌حل متمرکز در اشتغال زودبازده پایدار و کسب‌وکارهای کوچک و خانگی از جمله محورهایی است که در یادداشت‌ها و گفت‌وگوها مطرح شده است.

افت فضای دانشجویی عنوان مقاله‌ای است که درباره کاهش استقبال از برنامه‌های تشکلی‌های دانشجویی علی‌رغم دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ که طی آن دانشجویان درگیر مبارزه انقلابی بودند به چالش‌های جدی در این رابطه پرداخته است.

ذم شبه مدح نیز پاسخی است به نقد یکی از فعالان سیاسی نسبت به اسطوره‌سازی که از تختی بی‌سواد تا مصدقی که کوتاه نیامد تا علیه‌اش کودتا کنند. و...

اگر بر مسند قضا بودم؛

مهدی غنی



خشکسالی و سیل دو روی یک سکه؛

گفت‌وگو با داوودرضا عرب



# اگر بر مسند قضا بودم

«اگر دادگستری قوی داشته باشیم سایر نهادها فاسد نخواهند شد»

مقاله آیت الله محقق داماد، بهمن ۱۳۸۹

احدی خصوصاً مقام سلطنت را فریفته به اشتباه اندازد. ازدحام تأثرآور و بی سابقه مردم در کاخ دادگستری یکی از مظاهر این هرج و مرج و اثری از آثار فقدان عدالت اجتماعی است...»<sup>۲</sup>

همچنین از عدم رسیدگی به دزدی های کلان می گویند: «... امروز موقعی که مردم از راه و روش دادگستری و باطن محاکمات و پرونده های به اصطلاح «بزرگ» جویا می شوند، بعضی از قضات جواب می دهند ما فقط تا آنجا می توانیم پیش برویم که «جبرئیل را پر نسوزد.»<sup>۳</sup>

برای مقابله با این بی عدالتی در منابر از عدالت علی<sup>ع</sup> و صدر اسلام زیاد نقل می شد تا مردم وضعیت موجود را با الگوی اسلام مقایسه کنند. بی جهت نبود که یکی از شعارها و مطالبات مردم در آستانه انقلاب «حکومت عدل علی» بود.

امام خمینی در ۱۴ آبان ۵۷: «... قاضی ای که خود حضرت امیر نصبش کرده بود به قضاوت، قاضی دادگستری اش بود، یک شخص یهودی رفت ادعا کرد به حضرت امیر سر یک زرهی؛ و قاضی طلب کرد حضرت امیر را. حضرت امیر رفتند با یهودی، نشستند دوتایی آنجا، حتی [درباره] آدابش هم حضرت به او می گفت که تو به من زیاد احترام نکن، فرق نداریم ما با هم. نشستند با هم محاکمه کردند؛ قاضی حضرت امیر را محکوم کرد که باید بدهی این را... ما که می گوئیم حکومت اسلام، همچو چیزی می خواهیم. ما می خواهیم یک حکومتی باشد که اگر قاضی دادگستری او را احضار کرد، برود آنجا. حالا به «اعلی حضرت» می شود گفت، یک کسی بگوید که شما مال مرا غصب کردی؟! یکی از این مازندرانها برود بگوید که شما مال مرا غصب کردید؟! قاضی جرئت می کند؟»<sup>۴</sup>

امام خمینی ۱۸ آبان ۵۷: «در اجرای عدالت طوری بود که اگر چنانچه یک نفر از پایین ترین افراد ملت بر شخص اول مملکت، بر سلطان، بر رعیت ادعایی داشت و پیش قاضی می رفت، قاضی شخص اول مملکت را احضار می کرد و او هم حاضر می شد؛ و اگر چنانچه حکم برخلاف او می کرد تسلیم بود.»<sup>۵</sup>

**آیت الله خامنه ای در نماز جمعه:** در زمان خلیفه دوم، استاندار مصر عمرو عاص بود و پسر عمرو عاص در یک ماجرای، در یک گفت و گویی با یک جوان دهاتی حرفشان شد، یک سیلی بر صورت آن جوان روستایی مصری زد، حالا شما ببینید یک روستایی مصری که نمی دانم حالا عرب بوده یا غیر عرب بوده، شاید آن وقت هنوز عرب هم نبودند، آن هم نماینده خلیفه و استاندار مطلق - پسر به پدرش شکایت کرد. پدرش آمد پیش عمرو عاص، گفت باید قصاص کنی؛ پسر من کتک خورده و بایستی پسر تو که زده، او هم کتک بخورد. او هم اعتنایی نکرد و این ها را بیرون کرد. بلند شدند آمدند مدینه در زمان خلیفه دوم و پیش خلیفه توی مسجد، ماجرا را مطرح کردند. خلیفه فوراً نوشت تا آن حاکم یعنی عمرو عاص و پسرش هر دو بیایند. آوردشان توی مسجد گفتش که این پسر دهاتی، آن پسر استاندار را قصاص کند، خود استاندار هم تعزیر بشود. گفت چرا خود من تعزیر بشوم؟ گفت برای خاطر اینکه

سال ۱۳۵۱ در اوج مبارزات چریکی علیه رژیم پهلوی، نمایشنامه ای از برتولت برشت به نام چهره های سیمون مآشار در دانشکده هنرهای زیبا به نمایش درآمد. من نیز به دعوت یکی از آشنایان برای دیدن آن نمایش رفتم. این برنامه چند شب بیشتر تحمل نشد و ساواک آن را تعطیل و کارگردانش را دستگیر کرد.<sup>۱</sup> موضوع نمایش مبارزات دختری چریک به نام سیمون علیه فاشیست ها بود که به شکلی وضعیت آن زمان کشورمان را تداعی می کرد. در صحنه نمایش که دادگاه را نشان می داد، سیمون را آوردند که به اتهاماتش رسیدگی شود. پیش از شروع محاکمه سرهنگی حکم اعدام وی را اعلام کرد. سیمون اعتراض کرد این چطور دادگاهی است که پیش از بازجویی حکم را صادر کرده اند. بعد دادگاهی صوری تشکیل دادند، آنجا معلوم شد پرونده گم شده است و شاکی هم وجود ندارد. قاضی برای محکوم کردن سیمون نیاز به شاکی داشت. به مأموران دستور داد بروید از انبار چند تا شاکی بیاورید.

سال بعد، مرداد ۱۳۵۲ ساواک مرا دستگیر کرد. چند ماه بعد شنیدم عده زیادی از دست اندرکاران تئاتر را گرفته اند و دست بر قضا با یکی از آن ها که در نمایش سیمون مآشار هم دخیل بود چند روزی هم سلول شدم. پس از دو سال برای محاکمه مرا به دادرسی ارتش بردند و در دادگاه نظامی محاکمه کردند. آنجا عینیت آن نمایشنامه را دیدم. وکیل تسخیری ام سرهنگ با انصافی بود. پیش از برگزاری دادگاه به من گفت حکم تو را ساواک صادر کرده و دفاع من یا تو در این دادگاه هیچ اثری ندارد، ولی این مراسم باید برگزار شود.

مشاهده آن وضعیت که مفهوم دادگستری و عدلیه را بی معنی کرده بود خود یکی از انگیزه های مبارزه بود. همواره یکی از انتقادات جدی مخالفان رژیم به حوزه قضا مربوط می شد. مردادماه ۱۳۴۱ شورای مرکزی نهضت آزادی در نامه سرگشاده به شاه از کثرت پرونده های دادگستری نوشته بودند: «انکار نباید نمود که مملکت ما امروز دچار هرج و مرج بی سابقه ای است و ظاهر آراسته و آرام آن نباید



مهدی غنی

به میخ قدرت تو، پست این کار را کرد و این حرکت را انجام داد؛ تو رو دادی به او. بعد یک جمله‌ای از قول خلیفه نقل شده که خطاب می‌کند به عمرو عاص می‌گوید: «متی استعدتم الناس و قتل ولدتهم اثماتهم احراراً؟» از کی شما این مردم را بنده خودتان و برده خودتان قرار دادید، درحالی‌که مادرهایشان این‌ها را آزاد آفریدند؟ این منطق اسلام است. اگر این در اسلام به صورت یک فرهنگ رایج نبود، خلیفه برای یک کار به این مهمی که استاندار خودش



(یک = چند میلیون)، مرگ حتی یک انسان بی‌گناه را هم گناه نابخشودنی می‌شمرد.

از این فراتر در سوره تکویر تعبیری شگفت‌انگیزتر دارد. ابتدا از دگرگونی خورشید و تاریکی ستارگان و به هم ریختن وضع کره زمین سخن می‌گوید و در ادامه ناگهان می‌پرسد: «إِذَا الْمَوْؤدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»؛<sup>۸</sup> از این فردی که به گور سپرده شده پرسیده می‌شود، به چه گناهی کشته شده است؟ یعنی سنگینی مرگ یک دختر زنده به گور شده را که در محکمه باورها

و عقاید منحن یک قبیله محکوم به مرگ است، با فروپاشی منظومه شمسی و کرات آسمانی هم عرض می‌شمرد. در حقیقت خدا می‌گوید جانی را که من به موجودی بخشیدم، تو به راحتی نمی‌توانی از او بگیری.

با چنین فرهنگ و باوری به من حق بدهید که پذیرفتن مسئولیت قضاوت کار بسیار خطیری است. این معضل گریبان‌گیر گروه‌هایی که در سال‌های گذشته به راحتی اقدام به ترور منتقدین خود کردند نیز هست که چگونه با ادعای اسلام‌خواهی مبادرت به آن جنایات کردند؟ آیا در این احکام صادره یک مورد خطا هم نبوده است و انسانی بی‌جهت محکوم به مرگ نشده است؟

البته با منطق «قدرت و دیگر هیچ» محاسبات و ملاحظاتی دیگری مطرح است و هر کاری مباح می‌شود؛ اما اگر بخواهیم بر اساس ارزش‌های خدایی و متون اصلی دینی قضاوت کنیم، ماجرا متفاوت خواهد بود. تشخیص اینکه جرم چیست و مجرم کیست و مجازات درخور و متناسب وی چقدر است، کار بسیار سخت و دشواری است. خواهید گفت با این درجه احتیاط و وسواس نمی‌توان جامعه را اداره کرد. یادم است زمانی که درباره اصل ۳۸ در مجلس خبرگان قانون اساسی بحث بود، یکی از آقایان گفت اگر راه شکنجه را مطلقاً ببندیم ممکن است یک گناهکاری اعتراف نکند و رها شود. آیت‌الله منتظری که رئیس خبرگان بود پاسخ داد یک گناهکار آزاد شود، بهتر است از اینکه یک بی‌گناهی به زندان بیفتد؛ یعنی دو نوع احتیاط و وسواس داریم: یکی اینکه نکند مجرمی مجازات نشود، دیگر اینکه نکند بی‌گناهی مجازات شود؛ اما برای معطل نماندن امر قضاوت، شاید یک راهش این باشد که برای پرهیز از خطا، به فرد متهم همه گونه امکان دفاع از خود را بدهیم، از بهترین وکلای حقوق‌دان و منصف برای دفاع از متهم یاری بگیریم، همه امکان‌های تخفیف و تعویق و تعدیل را به کار گیریم تا مطمئن شویم در صدور حکم به خطا نرفته‌ایم. شاید یک راهش هم این باشد که قاضی خودش را جای متهم بگذارد و آنگاه حکم صادر کند.

وقتی به عمق مسئله فکر می‌کنم، راستش اگر صلاحیت علمی و قضائی لازم را هم داشتم که ندارم، باز هم جرئت پذیرفتن مسئولیت قضائی را نداشتم و از آن شانه خالی می‌کردم. شاید بگویید فرد بی‌مسئولیت و تنزه‌طلبی هستی! به هر حال کشور نیاز به قوه قضائیه دارد و کسی باید مسئولیت این امر را بر عهده گیرد. اگر به مسئله عرفی نگاه کنیم، کاملاً درست است و باید مسئولیت پذیرفت، اما از آنجا که قرار بوده است قضاوت با معیارهای اسلامی صورت گیرد و عدالت علی را به نمایش گذارد، کار بسیار دشوارتر از آن می‌شود که در جاهای دیگر است. راستش هر وقت اسم قضا می‌آید، یاد این گفته قرآن می‌افتم و تیم می‌لرزد: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛<sup>۷</sup> کسی که فردی را بدون داشتن حق قصاص یا به خاطر فساد در زمین به قتل برساند، مانند این است که همه مردم را به قتل رسانده است. تعبیر شگفتی است. البته در اسلام دفاع و قصاص مجاز دانسته شده و احکام مربوط به آن هم مشخص است، اما در کنار این تجویزات گفته شده اگر خطایی صورت گیرد، چه حکم سنگینی دارد. قابل توجه است که نگفته قتل یک مسلمان چنین حکمی دارد. از واژه «نفس» استفاده کرده که به هر انسانی با هر عقیده و مرامی اطلاق می‌شود؛ یعنی هر بشری و هر انسانی که بی‌جهت کشته شود.

اینکه خطا در مورد جان یک آدم، مساوی قتل عام بوده و قابل جبران نیست بسیار عجیب است. قتل الناس جمعاً، یعنی کشتن همه مردم. مسلم است که از «کشتن همه مردم» جرمی بالاتر نداریم. در فرهنگ جاری وقتی صحبت از مرگ انسان‌ها می‌شود، تعداد آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. اولین سؤالی که می‌پرسیم اینکه چند نفر بودند؟ تنها وقتی رقم کشته‌ها بالاست توجهات جلب می‌شود. ولی وقتی تعداد افراد جان از دست داده پایین است، قضیه چندان اهمیت نمی‌یابد و قابل اغماض تلقی می‌شود؛ اما قرآن در این مورد منطق ریاضی را وارد ندانسته و با اعلام

را می‌خواهد مجازات کند، به این جمله، به این معرفت اسلامی استناد نمی‌کرد؛ پیداست این یک مطلبی بوده که همه این مطلب را می‌دانستند، جزو فرهنگ رایج و شناخته شده ملت اسلام در آن وقت بوده که انسان‌ها آزادند، انسان‌ها دارای حق آزادی هستند و از مادرها آزاد متولد شدند و کسی حق ندارد انسان‌ها را برده و اسیر و بنده خودش بکند.<sup>۹</sup> این پیشینه فکری بود که در زمان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، خبرگان ملت اصولی در آن گنجانده‌اند که راه قانونی خودکامگی و تحمیل بر ملت را ببندند. وقتی اصل ۳۸ قانون اساسی دایر بر منع مطلق شکنجه و مهم‌تر از آن مجازات کسی که به این کار مبادرت ورزد مطرح شد، بدون هیچ رأی مخالفی تصویب شد. همان خبرگان بر دوش قوه قضائیه وظایفی نهادند که بسیار مرفی و فراتر از زمان بود.

در آنجا وظایف شاق و سنگینی بر عهده قوه قضائیه گذاشتند که رادیکال‌ترین و دموکرات‌ترین منتقد وضع موجود هم نمی‌تواند چیزی فراتر از آن مطالبه کند. اینکه شنیده شده بعضی قضات خوشنام و درستکار در مقابل دعوت به فعالیت مجدد در عرصه قضا، تردید نشان داده‌اند، شاید آن انتظارات را ممکن و میسر نمی‌بینند. شاید هم دلیل دیگری داشته‌اند.

اما اگر آن‌ها که سال‌ها درس خوانده‌اند و تجربه دارند و با قانون و جرم و قضاوت آشناوند، به میدان نیایند چه کسی جای آنان می‌نشیند؟ قضاوت درباره چنین قاضیانی ساده نیست. بهتر است بگویم اساساً قضاوت کار ساده‌ای نیست. آدم وقتی خودش را جای دیگران می‌گذارد، می‌اندیشد چه کارهایی از او برمی‌آید و چه کاری بکند بهتر است؛ اما وقتی جای قاضی قرار می‌گیری و نگاهی به قانون اساسی می‌اندازی و فکر می‌کنی قرار است درباره مرگ و زندگی یک آدم تصمیم بگیری، می‌فهمی که چه مسئولیت سنگینی داری... این شغل و مأموریت شوخی‌بردار نیست. به‌ویژه که همه انتظار دارند از الگوی علی<sup>(ع)</sup> پیروی کنی.

**یک = میلیون‌ها**

من که بیشتر عمرم را در موضع متهم گذرانده‌ام،

## محرابه با خدا

اما ماجرا به همین جا هم پایان نمی‌یابد. پیچیدگی کار بیش از این حرف‌هاست. در قوانین ما برای جرم عناوینی هست که چه‌بسا در سایر کشورها به این شکل دیده نشود. به‌عنوان مثال ما جرمی داریم با عنوان «محرابه با خدا» یا «فساد فی الارض» که برگرفته از متون اسلامی است؛ اما به‌راستی مصداق محرابه با خدا چیست؟

اگر به متن قرآن که منبع اصلی اسلام است مراجعه کنیم، با کمال شگفتی می‌بینیم یکی از مصداق محرابه با خدا رباخواران هستند. آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱ سوره بقره درباره ربا و رباخواری است. پس از نهی از رباخواری در آیه ۲۷۸، خطاب به کسانی که ربا خورده‌اند می‌گوید آنچه اضافه بر سرمایه خود گرفته‌اید رها کنید. سپس در دنباله می‌گوید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ اگر چنین نکردید، پس اعلام جنگ با خدا و رسولش کنید؛ یعنی فرد رباخواری که حاضر نمی‌شود مقدار پولی را که بابت ربا گرفته پس بدهد، به محرابه با خدا و رسول روی آورده است. البته بلافاصله سخن از توبه می‌کند که اگر طرف توبه کرد یعنی حاضر شد مبلغ ربا را برگرداند، اصل سرمایه‌اش محفوظ است و در اختیار او قرار می‌گیرد، که نشان می‌دهد هدف محراب ساز و مجازات طرف نیست، هدف اصلاح مناسبات و پاک‌سازی این رفتارهای ناهنجار است.

با این وصف اگر من مسئولیت قضائی داشتم و می‌خواستم به قضای اسلامی متعهد باشم، این سؤال آزار می‌داد که چطور ما نه‌تنها با رباخوار کاری نداریم، بلکه مؤسسات و صندوق‌های اعتباری با اسامی دینی درست کرده‌ایم که تبلیغ می‌کنند و بیش از بانک‌های دولتی بهره می‌دهند؟ چطور تاکنون که بسیاری کارگاه‌های تولیدی زیر بار وام‌های ربوی ورشکست شده‌اند، هیچ رباخواری به‌عنوان محراب به مجازات نرسیده است؟ شانزده سال پیش، آیت‌الله مصباح یزدی در پیش‌خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۱۳۸۲/۴/۱۳ بحثی درباره اقتصاد ایران کرده و از اینکه اقتصاد ربوی حاکم شده است اظهار تأسف کردند و گفتند «متأسفانه امروز نظام جمهوری اسلامی از رباخوارترین نظام‌های عالم شده است و کسانی دلشان خوش است که اقتصاد رشد کرده است.»<sup>۹</sup>

ایشان به‌درستی توضیح دادند که در بسیاری کشورهای سرمایه‌داری به سرمایه در بانک خوابیده سودی نمی‌دهند، حتی می‌دانیم برخی جاها بهره منفی به سرمایه را کد آن‌ها تعلق می‌گیرد.

درحالی که با نرخ بهره‌هایی که رایج است، اساساً برای تولیدکننده و حتی گاه تجار باصرفه‌تر است که کار نکنند و از سود سرمایه‌شان بهره ببرند. البته امروزه با برخورد قضائی نمی‌توان این مشکل را حل کرد و همه قوای کشور باید چاره‌جویی کنند؛ اما تا بوده چنین بوده که از داروغه، قاضی، عدلیه یا دادگستری انتظار می‌رفته متخلفین و مجرمین را به مجازات برسانند و حق را به حق‌دار برگردانند؛

یعنی هرگاه مردم به نارسایی یا بی‌عدالتی برخورد می‌کنند، از قوه قضا توقع دارند عدالت برقرار کند. از همین روزمانی که در یک نظام سیاسی مردم از نظام قضائی مایوس و مطمئن شوند با قانون‌شکنان دانه‌درشت کسی برخورد نمی‌کند، به ساختارشکنی روی می‌آورند. درحالی که در دنیای پیچیده امروز، می‌دانیم برخی بی‌عدالتی‌ها به عوامل مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مربوط شده و راه‌حل آن تنها قضائی نیست؛ اما این مسئله در ذهنیت جامعه تثبیت نشده است. مردم وقتی با ناهنجاری‌ها و تخلفات روبه‌رو می‌شوند، اولین جایی که به ذهنشان خطور می‌کند قوه قضائیه است. این هم یکی از مشکلات کار قضاست؛ بنابراین شاید آن قضائی که مسئولیت نمی‌پذیرند تا حدی حق داشته باشند و ما هم جای آن‌ها بودیم چنین می‌کردیم.

## قانون و انتظارات قضائی

درگذشته هم مردم به قاضی و داور بیش از حاکمان توجه داشتند و از آن‌ها عدالت و انصاف می‌خواستند. اسم قوه قضائیه هم «عدلیه» بود که بعد به «دادگستری» ترجمه شد. جرقه شورش مردم در انقلاب مشروطه هم از مجازات تاجران قند آغاز شد و در ابتدا مردم خواستار عدلیه (دادگستری) بودند. بعد به نیاز اساسی‌تر یعنی ضرورت قانون اساسی رسیدند.

قانون اساسی معیاری شد که ملت و دولت هر دو بر اساس آن عمل کنند. بر این اساس دولت هم در برابر ملت و نمایندگان ملت مسئول شناخته شده و باید پاسخگو باشد. رابطه‌ای دوجانبه و مقید و نه مطلقه، میان مردم و حاکمیت برقرار شد. هرچند در دوره پهلوی پدر و پسر به عقب برگشتیم و بار دیگر حاکمیت مطلقه بر مردم تحمیل شد.

بر همین اساس پس از سرنگونی نظام پادشاهی و تشکیل جمهوری اسلامی، از اولین مسائلی که مدنظر قرار گرفت تدوین قانون اساسی بود که ميثاق میان ملت و دولت را مشخص می‌کرد. البته قانون اساسی هم که در تدوینش مجتهدین و فقها نقش جدی داشتند، توسط رهبران دینی تأیید و به‌عنوان سندی اسلامی تلقی شد.

در این قانون اساسی که در فضای نفی استبداد و سلطنت مطلقه تدوین یافت، بر رابطه دوجانبه مردم و حاکمیت تصریح و تأکید شد. در اصل هشتم آن چنین آمده

است: «امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت»؛ بنابراین حق مشروع و قانونی ملت است که حاکمان را به امور معروف و نیکو دعوت کند و از اعمال منکر و ناپسند بازدارد؛ اما منکر چیست؟ ازجمله اعمال ناپسند و منکری که در قرآن کریم

آشکارا و بسیار عتاب‌آمیز از آن یاد شده است این رویه است که به آنچه می‌گوییم عمل نکنیم: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛<sup>۱۰</sup> بسیار زشت است نزد خداوند که بگویید آنچه را بدان عمل نمی‌کنید؛ بنابراین همان‌طور که آحاد مردم حق ندارند از قوانین تخلف کنند و هرکس در هر مقام و موقعیت باید بر اساس مر قانون عمل کند، قوای حاکم هم موظف‌اند بر اساس متن قانونی که خود تصویب کرده و آن را ميثاق میان خود و ملت قرار داده‌اند متعهد و ملتزم باشند، در غیر این صورت مشمول آن عتاب خداوند شده و متخلف و مجرم‌اند؛ بنابراین اولین انتظار از قوه قضا همین است که به وظایف قانونی خود پایبند باشد تا مردم هم قوانین را پاس بدارند.

## قضا و وظایف قانونی

«اصل ۱۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است: ۱- رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبه، که قانون معین می‌کند.

۲- احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع.

۳- نظارت بر حسن اجرای قوانین.

۴- کشف جرم و تعقیب مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام.

۵- اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین».

در میان پنج وظیفه‌ای که برای قوه قضا پیش‌بینی شده، می‌توان گفت مورد اول و چهارم همان چیزی است که

بیشتر از همه قوه قضا را به خود مشغول کرده است. رسیدگی به جرائم و شکایات و تشکیل پرونده و ... که در همه‌جا به عهده این قوه است و امروزه همه توان این قوه را به کار گرفته است. وجود ۱۶ میلیون پرونده قضائی در حال رسیدگی آماری است تکان‌دهنده که به قول رئیس سابق قوه قضائیه بسیار بالاتر از استاندارد جهانی است.

هرچند استاندارد جهانی برای جامعه‌ای که چهل سال است تحت لوای حکومت روحانیون زندگی می‌کند معیار نیست. بنا بود این جامعه مدلی فراتر از مناسبات موجود جهان ارائه داده و الگویی نو به جهانیان عرضه کند. الگویی که در آن جرم و جنایت به حداقل برسد و ظلم و تبعیض و فاصله طبقات هر روز کمتر از دیروز باشد. یادم می‌آید

”  
در قانون اساسی  
گفته شده گسترش  
عدل و آزادی‌های  
مشروع؛ یعنی  
عدالت و آزادی  
نه‌تنها محدود نشود  
بلکه باید همواره رو  
به توسعه گسترش  
یابد.

زمانی که در جوانی به مبارزه با رژیم سلطنت کشیده شدم و به دام ساواک افتادم، وقتی شکنجه و زندان طاقت فرسا می‌شد، یاد عدالت علیؑ بود که قوت می‌بخشید. آنجا که وقتی زبورآلات زنی یهودی را در حکومت وی به یغما می‌برند، می‌گوید اگر مسلمانی این خبر را بشنود و از غصه دق کند من او را ملامت نمی‌کنم. آرزوی برقراری سیستمی که نسبت به بی‌عدالتی و ظلم و حق‌کشی چنین حساسیتی دارد، در برابر مظالم موجود، به آدم جان می‌بخشید. به هر حال وقتی آن ایده‌آل‌ها را به یاد می‌آورم و به وضع موجود می‌نگرم، نمی‌دانم با سیل پرسش‌هایی که ذهنم را بمباران می‌کنند چه کنم؟

اما امروز واقعیت این است که مسئولین قضا با حجم رو به افزایش تخلفات و شکایات روبه‌رویند. به قول معاون قوه قضائیه ۵/۷ درصد در پرونده‌های تکراری و ۵/۴ درصد در پرونده‌های یکتای ورودی به دستگاه قضا در سال ۹۶ نسبت به سال ۹۵ افزایش داشتیم. نمی‌دانم این سیر فراینده به کجا خواهد رسید؟<sup>۱۱</sup>



نگاره انوشیروان دادگر اثری از غلامرضا رحیم‌زاده ارژنگ هنرمند بزرگ ایرانیست. انوشیروان در کنار تخت پادشاهی ایستاده، در حالی که دست خود را به نشانه حمایت از دادخواهان بالا برده است.

یادم است سال‌های اول انقلاب مرحوم آیت‌الله اردبیلی ریاست این قوه در نماز جمعه گفتند ما در حوزه قضا دو تا مشکل بیشتر نداریم، یکی قانون کم داریم و یکی هم قاضی نداریم. با گذشت زمان مشکل کمبود قانون مرتفع شد؛ اما مشکل کمبود قاضی همچنان پابرجاست. مسلماً با این حجم روزافزون پرونده‌ها همواره این کمبود خواهد بود. کمی تمرکز بر این آمار نتایج شگفتی به دست می‌دهد. اگر در هر پرونده حداقل دو یا سه نفر دخیل باشند، یعنی حدود نصف جمعیت کشور به‌نحوی درگیر قوه قضا هستند. حتماً می‌پرسید با این وصف چاره چیست؟ تو اگر بودی چه می‌کردی؟

زمانی همین بحث با یکی از بازپرس‌ها پیش آمد و پرسش از راه‌حل شد و من گفتم راه‌حل بازگشت به اسلام است که بر او سنگین آمد؛ اما اکنون فکر می‌کنم پاسخ ساده‌تر است. بازگشت به قانون اساسی. به نظر می‌آید نیازی به تغییر ساختار و تغییر قانون اساسی نیست. شما هر قانونی بنویسید برای قوه قضائیه چه چیزی کامل‌تر از این اصل ۱۵۶ پیشنهاد می‌کنید؟ تمامی مخالفان و منتقدان جمهوری اسلامی را هم فراخوانید، چه چیزی بهتر از این ارائه می‌دهند؟

### ۱. استقلال قوه قضا

در قانون اساسی ما، اولین صفتی که برای قوه قضائیه به کاررفته واژه «مستقل» است. نکته قابل توجه اینکه این واژه برای هیچ‌یک از دیگر قوا به کار نرفته و مختص قوه قضائیه است. نویسندگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ از یاد نبرده بودند که با دخالت شاه و ساواک و دربار در امر قضا چه بلایی بر سر ملت و کشور و در نتیجه خودشان آوردند. آن‌ها می‌دانستند که اساساً جرعه انقلاب مشروطیت

خود قانون اساسی است که در فصل سوم از اصل ۱۹ تا ۴۲، حقوق ملت را مشخص کرده است. برای اینکه سنگینی بار قوه قضا را بهتر درک کنید به چند اصل از این ۲۳ اصل اشاره می‌کنم: اصل ۲۳: تقیض عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.

اصل ۳۸: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

اصل ۳۰: دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به‌طور رایگان گسترش دهد.

...

مشاهده می‌کنید اجرای هرکدام از این اصول و سایر اصول مربوطه چه مسئولیت سنگین و مهمی در پی دارد. اگر واقعاً قوه قضا بخواهد به این مسائل بپردازد و حقوق ملت را طبق وظیفه احیا کند، چقدر شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی ما متفاوت خواهد شد.

### ۳- گسترش عدل و آزادی‌های مشروع

در این بخش هم قانون اساسی سنگ تمام گذاشته و چنان بار قوه قضائیه را سنگین کرده که کمتر کسی حاضر شود این مسئولیت را بپذیرد. من اگر مسئولیتی داشتم اول از همه حکم می‌کردم این بند قانون اساسی را با خط زبیلی بر قاب‌هایی بنویسند و در پیش‌روی هر قاضی و دادگاهی نصب کنند.

چنین انتظاری از قوه قضا بسیار عجیب است. معمولاً چنین تصور می‌رود که قاضی القضات باید مراقب باشد کسی از آزادی‌های موجود سوءاستفاده نکند. از مرزهای مجاز عبور نکند. حدود آزادی‌ها رعایت شود. مطبوعاتی که پا را فراتر از حد خود می‌گذارند، تنبیه شوند و...؛ اما قانون اساسی توقع عجیبی دارد. حتی گفته نشده استقرار عدل و آزادی، بلکه از واژه گسترش استفاده شده، یعنی عدالت و آزادی باید همواره رو به توسعه باشد. نه تنها محدود نشود بلکه گسترش یابد. البته واژه «دادگستری» هم به‌نوعی همین معنا را در خود دارد. گسترش عدل همان داد گستردن است، اما آزادی‌ها هم به آن اضافه شده است. با این حساب اگر متن قانون اساسی را مدنظر داشتیم کسی را قاضی مطبوعات می‌گذاشتم که به‌جای اینکه در یک شب به‌صورت فله‌ای ۱۷ نشریه را تعطیل کند، با مدیران مطبوعات و رسانه‌ها مستمراً مشاوره کند تا راه‌های تازه‌ای برای گسترش آزادی مطبوعات و احیای حقوق مردم و بسط عدالت پیدا کند.

آن که بر مسند قضا می‌نشیند باید هر سال از خود بپرسد آیا امسال نسبت به سال گذشته عدالت و

از همین نیاز به عدلیه مستقل شروع شد. سال ۵۸ زمان تدوین قانون اساسی هنوز شعار «حکومت عدل علی مردم در تظاهرات علیه شاه در گوش‌ها پژواک داشت.

استقلال قوه قضا ضمانت اجرای قانون و برقراری عدالت است؛ اما اگر این قوه نفوذپذیر، مصلحت‌جو و تحت تأثیر شد، اولین کسانی که اعمال نفوذ می‌کنند صاحبان قدرت و ثروت هستند و قربانیانش طبقات محروم و نامرتب با قدرت. در نتیجه شکاف طبقاتی در جامعه فرونی می‌گیرد و ترک‌تازی (یکه‌تازی) ثروت‌اندوزان و غارتگران اموال عمومی گسترش می‌یابد. فریاد مظلومان شنیده نمی‌شود و جامعه رو به تباهی می‌رود. استقلال اقتضا می‌کند با تخلفات در هر جا از کوچک و خیابان گرفته تا زندان اوین و کهریزک و دولت و نهادها و... یکسان برخورد کرده و تفاوتی میان شهروندان قائل نشویم.

از سختی کار قضا با موازین اسلامی که بگذریم، قانون اساسی هم بار سنگینی بر دوش این قوه گذاشته است. دومین وظیفه این قوه متکلف آن است **احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع** است. این رویکرد قانون اساسی بسیار مترقی و آزادمنشانه است. گمان نمی‌کنم کسی قوه‌قضائیه‌ای بهتر از این بتواند تصور کند. توجه کنید این کلمات هرکدام بار معنایی وسیعی دارند.

### ۲. احیای حقوق عامه چیست؟

ممکن است حقوق‌دانان درباره حقوق عامه نظرات مختلفی داشته باشند، اما بهترین مفسر این مفهوم

آزادی در جامعه بیشتر و گسترده‌تر شده است یا در این زمینه ما عقب‌گرد داشته‌ایم؟

#### ۴- نظارت بر حسن اجرای قوانین.

این وظیفه هم عام است و شامل همه قوانین و قوای کشور می‌شود؛ یعنی اگر یکی از مسئولین اعم از قوای اجرایی یا مقننه یا قضائیه در اجرای قانون اهمال کرد یا قانون را به نحو احسن اجرا نکرد، این قوه قضائیه است که باید پیگیر شود. کلمه «حسن» هم در اینجا نکته قابل تأملی دارد؛ یعنی قانون را می‌شود بد اجرا کرد. مثل همین قانون دادن یارانه که دولت دهم به بدترین شکل آن را اجرا کرد. قرار بود همراه یارانه به مردم، بخشی از یارانه به تولیدگران اختصاص یابد تا با ایجاد شغل و بالا رفتن تولید، مشکل بیکاری حل شده و نیز با افزایش تولید و عرضه، تورم بالا نرود؛ اما آن‌ها یارانه بخش تولید را ندادند و عوارض ناگسوار به بار آوردند. کسی هم متعرض آنان نشد. لذا در قانون اساسی با تأکید بر «حسن اجرا»، انتظار دارد، قانون به بهترین وجه اجرا شود.

اما از قدیم گفته‌اند رطب‌خورده منع رطب کی کند؟ قوه قضا اول باید خود وظیفه قانونی‌اش را به مرحله اجرا درآورد تا بتواند به سایر قوا نظارت نماید. اگر نه برشی نخواهد داشت.

#### ۵- اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.

این بند آخرین اصل ۱۵۶ هم سردرازی دارد. در این بند از مسند قضا خواسته است کاری کند که اساساً جرمی صورت نگیرد، نه اینکه مجرم را مجازات کند. کاری کند که مجرم به جای مجازات، اصلاح شود. زندان تبدیل به دانشگاه شود؛ مانند آنچه در کانون اصلاح و تربیت در دو دهه پیش اتفاق افتاد. اگر کسی یک‌بار به زندان می‌رود، آدمی صالح و سالم بیرون بیاید. نه اینکه انواع تخلفات و جرائمی که بلد نیست در آنجا بیاموزد.

می‌دانیم بسیاری مجرمین سوابق طولانی در انجام جرم دارند. بسیاری برای چندمین بار دستگیر و زندانی شده و باز مبادرت به جرم می‌کنند. بعضی مجرمین با یک خطای کوچک به زندان می‌روند

و بعد از مدتی در رشته‌های مختلف جرائم و تخلفات فارغ‌التحصیل می‌شوند؛ اما قانون اساسی از قوه قضا می‌خواهد کاری کند که مجرم نه صرفاً مجازات بلکه اصلاح شود. از آن مهم‌تر زمینه‌های انجام جرم از میان برود. مثلاً اگر کسی به‌خاطر فقر و بیکاری مبادرت به دزدی می‌کند،

با برنامه‌ریزی قوه قضا و سایر قوا، فقر و بیکاری از میان برود تا دلیلی بر وقوع جرم سرقت وجود نداشته باشد.

اگر کسی به‌خاطر محرومیت جنسی، به کار خلافی روی می‌آورد، باید محرومیت را ریشه کن کرد.

اگر اختلاس و سوءاستفاده از بیت‌المال افزایش می‌یابد، باید دید چه عواملی و زمینه‌هایی موجب شکل‌گیری این پدیده شده است.

پیشگیری به جای مجازات بسیار متریقی و پیشروانه است. اگر به این امر توجه شده باشد، هر سال باید تعداد زندانیان کاهش یابد. میزان وقوع جرائم سال به سال سیر نزولی داشته باشد. تعداد پرونده‌های قضائی بسیار پایین‌تر از استاندارد جهانی شود.

مثلاً اگر من در مسند قضا بودم، قبل از اینکه درویشی را مجازات کنم، به این می‌پرداختم که چرا عده‌ای از هم‌وطنان به این نحله‌گرایی پیدا کرده‌اند؟ چرا حوزه‌های ما و هیئت‌های ما توانسته‌اند آن‌ها را جذب کنند؟ از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان کمک می‌گرفتم تا علل دین‌گریزی را دریابند و برای رفع آن علل چاره‌اندیشی کنند. نه اینکه با قوه قهریه، مردم را وادار کنم از فرهنگ اسلامی تبعیت کنند.

قبل از اینکه عده زیادی به‌خاطر اجرای مهریه به زندان بیفتند، آنگاه به فکر گذراندن قانونی

برای محدود کردن مهریه بیفتم، در بدو امر که تمایل به مهریه‌های سنگین را در جامعه مشاهده کردم، به فکر پیشگیری می‌افتم و با زمینه‌های فرهنگی و روانی مسئله برخورد کرده و با آگاه کردن خانواده‌ها و آموزش به جوانان و تحکیم مبانی خانواده نمی‌گذاشتم کار به آنجایی بکشید که کشید.

یا قبل از اینکه آمار معتادین به چند میلیون برسد به ریشه‌یابی می‌پرداختم و علل‌گرایی به این سمت را بررسی می‌کردم. راه‌های پیشگیری از اعتیاد را ترویج می‌کردم. به جای اینکه کافه‌ها و قهوه‌خانه‌ها را تعطیل کنم و یا قلیان‌ها را بشکنم، از استادان متخصص کمک می‌گرفتم تا درباره علل‌گرایی مردم و به‌ویژه جوانان به قلیان و انواع آن

را مطالعه کرده و راهی برای اصلاح آنان و پیشگیری از این معضل اجتماعی پیدا کنم. برای اینکه هر سال چند ده هزار از هم‌وطنانم در جاده‌های کشور و هنگام رانندگی کشته نشوند، کارخانه‌های خودروسازی را موظف

می‌کردم همه موارد ایمنی خودروها را رعایت کرده و بدون ضمانت امنیتی اتومبیلی ترخیص نکنند. همچنین وزارت راه را موظف می‌کردم در ایمن‌سازی کلیه جاده‌ها در زمان مشخص اقدام کند. از سوی دیگر فکری برای آموزش رانندگان می‌کردم تا از این وضعیت تکراری کشته‌شدن‌های رانندگی جلوگیری کنم. اگر مجرمی برای بار دوم دستگیر می‌شد، قبل از اینکه به مجازات او بپردازم، متخصصان را مأمور می‌کردم تحقیق کنند چرا او بار اول که دستگیر شد، اصلاح نشد؟

#### قانون ضامن پیشرفت و کمال جامعه

اصل ۱۵۸ قانون اساسی اولین وظیفه رئیس قوه قضائیه را ایجاد تشکیلات لازم برای اجرای اصل ۱۵۶ می‌داند؛ بنابراین آن که بر مسند قضا می‌نشیند مطابق این اصل می‌تواند همچنان که سازمان بازرسی را برای نظارت بر حسن اجرای امور تشکیل داده، سازمانی برای گسترش آزادی و عدالت، سازمانی برای احیای حقوق عامه، سازمانی برای کشف راهکارهای پیشگیری از جرائم و تخلفات، سازمانی برای طرح شیوه‌های عملی اصلاح مجرمین تشکیل دهد. با دعوت از کارشناسان و عالمان مربوطه و نظارت جدی و پیگیری کار این سازمان‌ها، این باور را در جامعه زنده کند که قانون فقط برای مجازات مردم نیست، قانون می‌تواند ضامن پیشرفت و آسایش و رشد جامعه باشد. قانون آن کتاب یک کلمه مرحوم یوسف خان تبریزی (مستشارالدوله) نیست که بر سرش کوبیدند تا کور شود. قانون کلمه وفاق میان ملت و حکومت است و احترام به آن بر همه واجب.

البته می‌دانم تکیه زدن بر مسند قضا و از پس این همه کار برآمدن کار ساده‌ای نیست، اما بی‌تردید با عمل به این بخش‌های قانون اساسی قطعاً سال به سال به شکل چشمگیری از میزان پرونده‌های قضائی کاسته خواهد شد و قاضی کاردان و عادل هم کم نخواهیم داشت. تصور کنید مردمی که با چنین دستگاه قضائی روبه‌رو باشند، چگونه خواهند بود و چه رفتارها و مناسباتی در آن جامعه مشاهده خواهد شد؟

#### به امید آن روزها. ■

#### پی‌نوشت:

۱. کارگردان سعید سلطان‌پور بود که چند بار بازداشت و زندانی شد.
- ۲
۳. همان، ص ۳۷۴.
۴. صحیفه نور، امام خمینی، جلد ۴، ص ۳۲۷.
۵. همان، ص ۴۱۷.
۶. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۲ ربیع‌الثانی ۱۴۰۷-۱۴۰۸.
۷. سوره مائده: آیه ۳۲.
۸. سوره تکویر: آیه ۸ و ۹.
۹. مجله جامعه نو، شماره ۱۸، مرداد ۱۳۸۲، ص ۵.
۱۰. سوره صف آیه ۳.
۱۱. باشگاه خبرنگاران جوان، ۲۰ شهریور ۱۳۹۷.

آن که بر مسند قضا می‌نشیند مطابق این اصل می‌تواند همچنان که سازمان بازرسی را برای نظارت بر حسن اجرای امور تشکیل داده، سازمانی برای گسترش آزادی و عدالت، سازمانی برای احیای حقوق عامه، سازمانی برای کشف راهکارهای پیشگیری از جرائم و تخلفات، سازمانی برای طرح شیوه‌های عملی اصلاح مجرمین تشکیل دهد





## سیل و سراب درس‌های سیل گلستان در گفت‌وگو با حمید احراری

آب دریا دوپست تا سیصد متر عقب نشسته است؛ درواچه چند متر کاهش سطح داشته است.

تخریب جنگل‌ها کار بسیار خطرناکی است و می‌تواند به تشدید سیلاب منجر شود، تخریب مراتع و چرای بی‌رویه بسیار مؤثر است؛ اما سیل اخیر گلستان ربطی به این مسائل نداشت. لحظه‌ای که سیل گلستان اتفاق افتاد، ما ناچار شدیم که از مسیر خراسان شمالی خودمان را به گلستان برسانیم، ابتدا به سمت میامی، از آنجا به سمت گرمه و جاجرم و سپس به پشت پارک ملی گلستان رفتیم که یکی از سرشاخه‌های گرگانرود از آنجا سرچشمه می‌گیرد. روز بعد به حاشیه اترک رفتیم و مسیر را از ابتدا تا انتها یعنی جایی که اترک از مرز ایران خارج می‌شود، بازدید کردیم. داغ‌آب‌ها (نشان آب بر روی بدنه و اطراف رودخانه) نشان‌دهنده وقوع یک پدیده استثنایی است. سیل گلستان پدیده‌ای است که به ما می‌گوید رفتار کل بشریت چه اثری در یک نقطه خاص می‌گذارد؛ یعنی مردم گلستان، چوب صنایع خودروسازی، فولاد، پتروشیمی و صنایع نفت آمریکا، هند، چین و اروپا و آسیای جنوب شرقی را خوردند. برخی این مسئله را به تعرض روستاییان حوضه آبریز تقلیل می‌دهند یا کسانی را که به مراتع و جنگل‌ها تعرض کردند مقصر می‌دانند. تقلیل ماجرا به این موارد ممکن است به هیچانات یا به بخشی از علائق آبریزسیون یا یک ساختار سیاسی نزدیک باشد، اما بحث فنی و علمی نیست. اتفاقی که در سیل گلستان افتاد این بود که تراز آب رودخانه از سطح داغ‌آب‌هایی که مربوط به یک سده قبل بودند بالاتر آمد.

در شب ۲۹ اسفند، دبی رودخانه اترک در ایستگاه چات بیش از ۸۲۰ متر مکعب بر ثانیه شد. این عدد بی‌نظیر است. ما در گلستان رودخانه‌های کوچکی داریم که در سطح استان انشعاب کرده‌اند؛ در اراز کوسه ۱۲۰ متر مکعب، قزاقی ۲۳۳ متر مکعب، گرگانرود اول گنبد ۲۶۷ مکعب، اما همان موقع در آق‌قلا جریان ۷۰ متر مکعب بر ثانیه بود، اما در بالادست ۵۴۶ متر مکعب آب وارد شده بود. در مسیر گرگانرود شیب زمین بسیار کم است، اراضی نفوذناپذیرند به این دلیل که لسی (ترکیب رس و سیلت) است. در چنین بستری ۵ تا ۱۰ درصد جذب خاک می‌شود و مابقی روان می‌شود یا تبدیل به برکه می‌شود و در سطح زمین می‌ماند تا تخییر شود، به همین دلیل در گلستان دریاچه‌های طبیعی مانند آماگل، آلاگل و دریاچه دانشمان (دانشمند) به‌وجود آمده است. در مسیر رودخانه چل‌چای یک محدوده صددرصد جنگلی در بالادست آن قرار دارد که هیچ برداشتی از آن نشده است یا اگر هم چوبی برداشت شده، جنگل خودش را احیا کرده است. ارتفاع درختان آنجا ۱۵ متر است، ولی این جنگل‌ها نیز بر اثر سیلاب فروریخته است. سیل یک کیلومتر از این جنگل را بریده و از کوه پایین آورده است. اگر شما به جنگل‌های هیرکانی استراحت بدهید، بدون هیچ کمکی خودش را احیا خواهد کرد. طرح خوبی در سال گذشته تحت عنوان استراحت جنگل‌های شمال تصویب و به اجرا گذاشته شد؛ یعنی همان تنفس ده‌ساله و متأسفانه درست در سال اول این تنفس ده‌ساله این سیل اتفاق افتاد.

برخی معتقدند سیل اخیر گلستان به دلیل کاهش سطح جنگل‌ها و گسترش کارخانه‌های چوب‌بری بوده، عده‌ای می‌گویند به دلیل گرم شدن هوای زمین است، عده‌ای می‌گویند عذاب است، عده‌ای می‌گویند ترسالی بعد از خشکسالی است. به نظر شما علت اصلی وقوع این سیل چیست؟

پیش از پاسخ به سؤال شما باید دو نکته را بگویم: اولی پدیده‌ای است که مکتب فرانکفورتی‌ها به آن صنعت فرهنگ می‌گویند. صنعت فرهنگ بخشی از ساختار جهان سرمایه‌داری مدرن است. صنعت فرهنگ، در حقیقت رسانه یا خبر را تبدیل به کالا کرده است؛ کالایی که باید فروش برود و برای فروش باید آمیزه‌ای از هیجان، خشم، نگرانی، شادی و سرخوشی باشد تا خیر به‌مثابه کالا به فروش برسد؛ بنابراین وقتی شما یک برنامه خبری را در رسانه‌ای بین‌المللی نگاه می‌کنید؛ قورباغه‌ای را نشان می‌دهد که بدنش آبی است و شما لبخند می‌زنید و بعد بلافاصله نشان می‌دهد که در جایی کسی را سر بریده‌اند، پس از آن خبر سیل، آتش و زلزله را در گوشه‌ای دیگر نشان می‌دهند. آنچه در این روزها درباره سیل ۹۸ ایران می‌بینیم و می‌شنویم، عموماً گزارش‌هایی است در چارچوب صنعت فرهنگ؛ جنبه‌هایی از پدیده به‌صورت غیرواقعی بزرگ می‌شوند و وجوهی نادیده گرفته می‌شوند. دقت کنید که خبر واژگونی قایق امدادرسانان چگونه روایت شد؟ طوری گزارش کردند که انگار در ونزوئلا چند تظاهرکننده کشته شده‌اند. بیش از ۸۰ درصد از این خبرها آمیزه‌ای از خشم و نگرانی‌اند. ۲۰ درصد هم شاید اخبار مثبتی باشند که لبخند بر لب بنشانند تا آن کالای اصلی عرضه شود، خبرهای خوب به‌واقع بسته‌بندی خبرهای آمیخته به خشم و نگرانی هستند؛ در این فضا اگر بخواهیم از مشاهدات و واقعیت‌ها صحبت کنیم ممکن است به محافظه‌کاری یا حمایت از دولت متهم شویم.

از حدود پنجاه سال پیش در این منطقه از جهان دچار تحولاتی شده است، دریاچه آرال خشک شده، میزان تغییرات جریان به سمت قره‌باز تغییر کرده، قره‌باز در شمال استان گلستان قرار گرفته است؛ آب دریای خزر در دهه ۷۰ بالا آمد و از دهه ۹۰ عقب‌نشینی شدیدی را آغاز کرده است، آب دریاچه ارومیه پایین و آب دریاچه وان بالا می‌رود، رژیم جریان رودخانه ولگا در حال تغییر است، زمان‌بندی بارش‌ها در عرض جغرافیایی ۲۵ تا ۴۰ درجه تغییر کرده است؛ بنابراین دیدگاه هیدرومتئورولوژی (آب و هواشناسی) سیل گلستان ناشی از عملکرد کل بشریت و تغییرات کلان اقلیمی است. این مطلبی نیست که امروز گفته باشیم، سال ۱۳۷۰ مقاله‌ای در کنفرانس بین‌المللی دریای خزر درباره رژیم تخییر در حوزه دریای مازندران این تغییرات را پیش‌بینی کردم. آن سال‌ها، داده‌های آب و هواشناسی ۹۰ ساله حوضه آبریز دریای خزر نشان می‌دهد که تحولات کلان اقلیمی عامل اصلی تحولاتی مانند سیل گلستان است. در آن مقاله حدود ۲۸ سال قبل پیش‌بینی‌هایی شده بود که اکنون به وقوع پیوسته است. اگر به سواحل بندر ترکمن و گمیشان بروید، می‌بینید که

## گفته می‌شد با این طرح مخالفت شده است.

«بله؛ اما بالاخره تصویب شد. ما در کشورمان با پدیده‌های مواجهیم به نام عوام‌گرایی؛ که در رأس آن نمایندگان مجلس قرار دارند. قریب به ۷۰ درصد نمایندگان مجلس هر سوزه‌ای را برای جمع کردن آرا و توجه مردم پی می‌گیرند. همین‌ها هستند که برای امتیاز به بعضی از روستاییان و جمع کردن رأی آن‌ها به سازمان منابع طبیعی و نمایندگان دولت در استان‌ها تغییر کاربری اراضی را تحمیل می‌کنند. نماینده‌ای که وسط سیل ایستاده و مصاحبه می‌کند را مقایسه کنید با یکی از شهدای خدمت که تا واژگونی قایق حتی همسایه‌اش او را نمی‌شناسد و صبح تا غروب همان روز در حال پرکردن کیسه‌های خاک و نجات کودکان از خانه‌های سیل‌زده فداکاری می‌کرد. ۵ نفر از این افرادی که در آن حادثه جان باختند ترکمن بودند و یکی غیرترکمن. سلیم صوفیانی که جسدش از همه دیرتر پیدا شد، نمونه یکی از همین افراد فرودست و زحمتکش جامعه است که به باور من یک قهرمان ملی است. این قهرمان را مقایسه کنید با نماینده‌ای از لیست اصلاح طلبان وارد مجلس می‌شود و بعد که انتخاب می‌شوند با وزیدن باد از راست، به اصولگرایان می‌پیوندند و بعد سیل را بهانه عوام‌فریبی می‌کنند. من از حدود سی نفر پرسیدم شما که راجع به سیل صحبت می‌کنید می‌دانید دوره بازگشت سیل چیست؟

هیچ کس نمی‌دانست.

برگردیم به موضوع اصلی گفتگو، این تصور که با لایروبی کردن گرگانرود می‌توانستیم جلوی خسارات سیل را بگیریم، تصویری اشتباه است، لایروبی می‌توانست تأثیری بسیار ناچیز در کاهش خسارات داشته باشد، یکی از بزرگترین مقامات سیاسی و صاحب‌منصبان کشور و حتی سازمان بازرسی، در مصاحبه خود علت خسارات را لایروبی نکردن رودخانه‌ها اعلام می‌کند. این جور اظهارنظرها، بیشتر ناشی از

بی‌اطلاعی و بی‌سوادی است. مگر در یک میلیون سال گذشته رودخانه گرگانرود لایروبی می‌شد؟ رودخانه بستری دارد و حریمی؛ همین! هر کس به حریمش وارد شود، یک روزی حسابش را می‌رسد. رودخانه نیازی به لایروبی ندارد و خودش این کار را انجام می‌دهد، منظوم این نیست که ریختن زباله و خیابان‌سازی در حریم رودخانه درست است. واضح است که امروز اگر شهرداری قم رودخانه قمرود را خیابان می‌کند و پل منورویل را در بستر رودخانه می‌سازد، فردا که سیل آمد، باید پاسخگوی کشته‌شدگان باشد؛ اما توجه کنید که در

سیل گلستان فقط امداد رسانیان محلی کشته شدند، طبیعت با سازوکار زنده‌ای که دارد خود قادر به ایجاد تغییرات در خود است. در مورد سیل گلستان می‌خواستم بگویم که عوامل انسانی فراحوزه‌ای و جهانی عامل عمده خسارات هستند.

در ایران طی هزاران سال رژیم بارشی داشتیم، جبهه‌های پرفشاری که از سبیری به سمت پایین می‌آمدند و جبهه‌های کم‌فشار که از شمال آفریقا و سودان به سمت دریای مدیترانه می‌آمدند و با خود بخار می‌آوردند، بعد این جبهه‌هایی که حاوی بخار (کم‌فشار) بودند با جبهه‌هایی که از سبیری و از شمال اروپا می‌آمدند با هم تلاقی می‌کردند. جبهه پرفشار زیر جبهه کم‌فشار می‌رفت و باعث بالا رفتن جبهه کم‌فشار می‌شد و وقتی بالا می‌رفت بخار آن تبدیل به بارش می‌شد. اغلب این بارش‌ها در پاییز و زمستان اتفاق می‌افتادند و رژیم برفی موجب تقویت آبخونها و سفره‌های زیرزمینی می‌شد، زیرا برف آرام آرام طی اسفند تا خرداد آب می‌شد؛ الان چه اتفاقی افتاده است؟ جبهه‌ها از سمت هیمالیا به سمت ایران می‌آیند و این جبهه‌ها در بهار می‌آیند. پس بارش‌های بهاری و تابستانی ما که سیلابی‌اند در حال گسترش هستند. جبهه‌های پرفشار که از سبیری می‌آمدند، به خاطر تأخیری که دارند در شهرهای بزرگ به آلودگی هوا منجر می‌شود و موجب بارش هم نمی‌شوند. ما در یک دهه گذشته با آلودگی هوای زیاد در شهرها مواجه بودیم، اما

امسال کمتر بود. دلیل آن حضور جبهه‌های کم‌فشار پیاپی در فلات ایران بود و این جبهه‌ها بارش‌های خوبی داشتند. البته یک اشکال هم ایجاد کردند، آن هم این بود که این بارش‌ها را در بهار آوردند. پس بارش‌های بهاری ما جایگزین بارش‌های پاییزی شده است.

## به نظر شما این بارش‌ها تدوام خواهد داشت؟

«احتمالاً در آینده ما با دو پدیده روبه‌رو خواهیم بود: یک پدیده خشکسالی‌های پیاپی؛ و دیگری رژیم‌های سیلابی؛ یعنی هم سیل خواهیم داشت هم خشکسالی. این پدیده پردوام است و نمی‌توانیم بگویم به‌طور اتفاقی در یک سال پدید می‌آید. ما یک دهه است که خشکسالی را تجربه کرده‌ایم.

## الآن باید چه کرد؟

«باید با تغییرات سازگار شویم. قبلاً در استانداردهای آمریکایی و استرالیایی می‌گفتند مناطق مسکونی شهرها را باید برای سیل صدساله و اراضی کشاورزی را برای سیل بیست‌وپنج ساله طراحی کرد. به‌طور مثال معابر و پل شهر گنبدکاووس که الان برای سیل صدساله طراحی

شده است، شاید نیاز به تجدید نظر داشته باشد. این شهر همیشه با مشکل آب‌گیری مواجه بوده، اما الان شدت سیل‌ها زیاد شده است. در گنبدکاووس حتی یک خانه هم نبوده که در سیل ویران شده باشد و پروانه ساخت و جواز نظام مهندسی داشته باشد. پس توجه کنید اگر این سیل در آمریکا هم می‌آمد، در بستری با این شیب کم و با این بارش زیاد این تبعات را داشت و نباید با قضاوت غیرمنصفانه، به هر قیمتی نقادی کرد. اگر مخالف هر سیستمی هستیم یا به آن نقد داریم، این حق ماست ولی نباید مستندات و اطلاعات غلط به جامعه بدهیم و دچار بیماری رسانه‌ای بشویم. در زمان سیل، شهرداری گنبد تنها یک بیل مکانیکی داشت که عملاً نمی‌شد کاری با آن انجام داد؛ اما تمام پیمانکاران شهر، بیل‌هایشان را سر پل‌ها بردند و نگذاشتند راه پل‌ها بسته شود و سه پل شهر را نجات دادند. آن شب‌ها، در هر پل دو بیل مکانیکی گذاشتند و نگذاشتند که نی‌ها و درختانی که سیل می‌آورد، دهانه پل را مسدود کند. متأسفانه این فداکاری‌ها و کارهای خوب در صنعت رسانه دیده نمی‌شود و تمام نگاه‌ها به سوی دولت است. نقش مثبت پیمانکاران دیده نشد. ظرف یک هفته، خیابان‌های شهر گنبد شسته شد، واقعاً کمک مردم چشمگیر بود. سوءمدیریت وجود دارد، تبعات منفی آن هم همین‌طور، اما تصاویر حس ملیت‌خواهی و مشارکت عمومی بسیار دل‌انگیز بود؛ مردم به کمک هم آمدند و شما مردم ایران را به مثابه یک ملت، نه قومیت ترکمن و بلوچ و ترک و سیستانی می‌دیدید.

اینجا نقد اصلی را باید متوجه دادستان کشور کرد که روی قانون خط می‌کشد و به تمام سمن‌هایی که طبق مجوز حاکمیت حق قانونی دارند که کمک‌های مالی را جمع‌آوری کنند، می‌گوید هیچ کس حق ندارد پول جمع کند و فقط ما می‌توانیم. وقتی صحبتی ضد قانون و با نقض صریح حقوق ملت از سوی بالاترین مقام قضایی می‌شود، به کجا باید شکایت کرد. این آقا در برابر موج حمایت ملی می‌ایستد و بلافاصله تمام آن انرژی که برای کمک به سیل آمده، به تبلیغات امحای هر آنچه هست تبدیل می‌شود و ساختار نظام جمهوری اسلامی را هدف می‌گیرد. به نظر من بیشترین نقش را در ایجاد شکاف دولت - ملت همین افراد بازی می‌کنند. پدری‌امرز شما چرا در موضوعی که نه تخصص توست و نه ربطی به تو دارد، دخالت می‌کنی؟! شما باید مشکل دزدی و ناهنجاری‌ها را حل کنید که نمی‌توانی، اما در سیل مصاحبه می‌کنی. در دنیا ببینید که کدام قاضی این قدر با رسانه‌ها مصاحبه می‌کند؟

**یک مبحثی به نام توریسیم فاجعه است. اینکه معمولاً آدم‌ها و سمن‌های غیرتخصصی به منطقه می‌روند. باید یک راه‌حل میانه پیدا کرد مثلاً وقتی کسی کارشناس بحران نیست حضورش در منطقه آسیب‌دیده می‌تواند مضر باشد.**

**حتی پولی که جمع کرده نمی‌تواند درست هزینه کند. حضور این افراد در مناطق آسیب‌دیده گاهی شبیه یک مسافرت توریستی است که می‌تواند جنبه خودنمایی داشته باشد.**

«در کشوری که این همه مشکل اقتصادی وجود دارد، رکود دارد، درآمد نفتی کم است، تورم دارد و فقر، وقتی در اثر یک حادثه جامعه برای کمک برمی‌خیزد فرض کنید یک درصد هم چنین مسائلی که گفتید وجود داشته باشد، چه اشکالی

دارد؟ وقتی یک نفر دزدی می‌کند به کل شهر نباید بگویم که هر روز صبح بروید خودتان را به کلاتری معرفی کنید که دزد نیستید؟ این چه مدل اداره کردن بحران است؟ انرژی ملت را گرفتن برای اینکه ممکن است در آن دو درصد تخلف وجود داشته باشد!

من در دوران کار حرفه‌ایم یکی دو تجربه مثبت کاری دارم. مایک زمانی استانداردهای خط‌کشی‌ها را نوشتیم و الآن تبدیل به سند ملی شده است. الآن آیا چند درصد مردم نسبت به این خط‌کشی‌ها دچار خطا می‌شوند! قبلاً می‌گفتند مردم ایران مقررات راهنمایی رانندگی را رعایت نمی‌کنند؛ اما این خطای مردم نبود. وقتی چراغ‌ها و خط‌کشی‌ها درست شد، مردم هم به همان نسبت درست عمل کردند. الآن چند درصد از مردم ویراژ می‌دهند؟ شاید یک درصد. معمولاً بیشتر این خطا کاران هستند که به چشم می‌آیند. ما ۲/۵ میلیون معلم در کشور داریم، این‌ها کی و کجا دزدی می‌کنند؟ اما وقتی در یک صندوق ذخیره فرهنگیان اتفاقی می‌افتد، انگار تمام کشور همان یک نفر است.

از طرفی چون بی‌اعتمادی در جامعه نسبت به ساختارهای بخش عمومی وجود دارد، وقتی بخش عمومی وارد عرصه می‌شود، ملت کنار می‌کشند. در چنین شرایطی وقتی که سیل می‌آید، همه منتظر هستند تا بیل دولتی بیاید. این صحنه را در سیل لرستان و خوزستان به وضوح می‌بینید.

**در خیلی از کشورهای پیشرفته امور محله به وسیله خود مردم انجام می‌شود. برای نمونه هر فرد موظف است جلوی خانه خود را برفروبی کند؛ اما اینجا انتظار این است که همه کارها را دولت انجام دهد.**

«ما باید ریشه را در بیانه دادستانی کل کشور ببینیم و همین پرویگان‌دای دولتی و رسانه عمومی. وقتی رسانه‌ها شروع به تبلیغ دولتی‌ها، نیروهای انتظامی و نظامی می‌کنند، مردم کنار می‌کشند.



می‌کشد تا به این شهرها برسد. شاید مدیریت آق‌قلا توجه نکرد چه سیل بزرگی در راه است، هیچ‌کس سیل را نمی‌شناخت، بعد از این همه خشکسالی کسی باور نمی‌کرد در آق‌قلا سیل بیاید، اما مردم گمیشان شهرستان را به ۱۵ قسمت تقسیم کردند و برای هر بخش مسئولی تعیین کردند و این مدل مدیریت، به مردم شهر خیلی کمک کرد. جایی که دهیاری‌ها و شورای شهر در کنار مردم ایستادند، عملکرد بخش عمومی خوب بود. ما نیازمند سند برنامه‌ریزی و سازماندهی مدیریت بحران هستیم. این مقررات و سازمان‌دهی‌ها پاسخگوی شرایط

کشور نیست.

تصور کنید تلفن تمام مراکزی که دارای بیل مکانیکی هستند در شهری مثل آق‌قلا را باید داشته باشیم که در صورت بروز بحران، بتوان همه نیروها را به کار گرفت. از این مسئله می‌توان شروع کرد و حتی توزیع غذا را پیش‌بینی کرد. الآن در گمیشان مسئول هر بخش همه خانواده‌های آن بخش را می‌شناسد و در توزیع مواد غذایی و اجناس بسیار به مردم کمک می‌کند. در گمیشان وقتی ما می‌خواستیم بازدید از مناطق داشته باشیم در عرض کمتر از دو ساعت ما را به روستا و نیازمندان آن منطقه معرفی می‌کردند. خیلی خوب است که مدیریت کمک‌ها توسط خود مردم سامان یابد. در سفر به آق‌قلا گروه نیکوکاری را دیدیم که از سیستان آمده بودند و شش روز تمام در محوطه خوابیده بودند و تنها با خودشان کارت بانکی آورده بودند؛ در واقع کمک مالی مستقیم می‌کردند. این‌ها نمونه ایرانیان واقعی هستند، نه آن صاحب‌منصب رأی‌فروش. فرض کنید سمن‌ها و نیروهای ملی ۲۰ درصد به کسانی کمک کنند که نیازمند واقعی نباشند، چه اهمیتی دارد، به‌رحال به ۸۰ درصد نیازمندان کمک کرده‌اند. در فرآیند کمک‌رسانی جدا از فرد نیازمند، فرد کمک‌رسان هم به لحاظ روحی اغنا می‌شود و همبستگی ملی پدید می‌آید. در یک بحران، وضعیت روانی مردم به اندازه وضعیت مالی و فیزیکی آن‌ها مهم است.

**در موضوع زلزله هم برخی مشکلات مشهود است. یک‌سری آدم‌های ناوارد و ناکارآمد می‌رفتند و هجوم آن‌ها برای کمک به بسته شدن جاده می‌انجامید، ضمن اینکه بحران آب آشامیدنی و کمبود سرویس بهداشتی داشتیم که با افزایش تعداد آدم‌ها وضعیت بدتر می‌شد. لازم نیست هرکسی که تخصص ندارد برود چون ممکن است این حضور فیزیکی خود بحران جدید بیافریند.**

مدیریت فاجعه این است که شما بتوانید مدیریت کمک‌های عمومی را به‌خوبی انجام دهید، disaster management یک دانش است. کمک‌رسانی در لحظات بحرانی، در همه جا توسط نهادهای عمومی نظیر نیروهای نظامی و انتظامی انجام می‌شود؛ آن ساختارها طوری سازمان‌دهی شده‌اند که در همان ساعات اولیه حضور داشته باشند، مردم را نجات بدهند؛ اما بلافاصله بعد از روزهای اول، آن‌ها باید کنار بروند و کار را به دست شهرداری‌ها، شورایی‌ها و مدیریت محلی بسپارند. به نظر من مدیریت محلی و شهری در گنبد بسیار خوب عمل کرد. سیل گلستان با وجود شدت سیل، کشته نداد و تلفات فقط مربوط به واژگونی قایق نجات بود، این در حالی است که در سیل سال ۸۰ و ۸۱ سیل گلستان بیش از ۳۰۰ کشته داشت.

**پیش‌بینی هواشناسی هم بسیار مدرن‌تر شده است. در تخلیه بسیار به‌جا عمل شد.**

«راهداری بسیاری از راه‌ها را بسته بود. در مسیر سمنان به گرمه و سرشاخه‌های گرگان‌رود، در ارتفاعات به درستی راه‌ها را بسته بودند. ما در مسیر حسین‌آباد (جنوب شرق گلستان) دیدیم راه‌ها را بسته‌اند، از راهداران علت پرسیدیم؛ گفتند ۵/۸ متر برف آمده است. در چنین شرایطی بستن راه‌ها کار بسیار خوبی بود. ۱/۵ کیلومتر از جاده آزادشهر به شاهرود بسطام و واریز کوه داشته است. جنگل پایین آمده و جاده را گرفته بود، اما خوشبختانه حتی یک کشته نداد. دلیلش این بود که جاده‌ها را به‌موقع بسته بودند. در سفر گلستان به دیدار خانواده‌ای رفتیم که خانه‌شان سکویی به ارتفاع ۱/۲۰ متر داشت و البته جوانی با بیماری هموفیلی هم در آن زندگی می‌کرد، برای نجات این‌ها با قایق شبانه به کمکشان آمده بودند. از کارهای ارزشمند دیگر تراکتورهای مردمی بود که در سیل به جابه‌جایی مردم کمک می‌کردند.

سیل اگر از گنبد به سمت آق‌قلا و گمیشان حرکت کند به دلیل شیب بسیار کم دو روز طول

« این طور نیست. من دو روز بعد از زلزله بم آنجا بودم، یک هفته بعد ۱۶ کانکس به شهر رساندیم و ۴ روز بعد هم خطوط آب شرب را راه اندازی کردیم. نباید حوادث کم شمار را تعمیم داد. بخشی از هویت و رفتار ملی ما این است که بعد از هر بحران برای کمک به مناطق آسیب دیده می رویم و می خواهیم مستقیماً خودمان کمک کنیم، چون ملت به دولت و دستگاه های عمومی اعتماد ندارد. اینکه به هلال احمر بیش از هر مرکز دولتی در مواقع بحران کمک می شود به این دلیل است که مردم هلال احمر را دولتی نمی دانند. به فرض که ده درصد خطا در کمک رسانی عمومی رخ داده باشد، حتی اگر باعث دست و پاگیری شده باشد. اهمیت نسبت به بی تفاوتی مردم به این بحران ها، بیشتر است. اگر حداقل ۷۰ درصد کمک مؤثر در اینجا وجود داشته باشد، درست نیست به خاطر آن سی درصد راه را ببندیم.

**بهتر است فرمانداری ها هم فوراً سایتی بزنند که چه اقلامی در کدام بخش مورد نیاز است. در زلزله آذربایجان استانداردی این کار را کرد و خیلی هم راهگشا بود، اما همین تجربه در**

**کرمانشاه تکرار نشد. آیا در گلستان این کار انجام شده؟ راهنمایی مشخص شده تا بتواند نیروی انسانی داوطلب را به شکل متوازن در منطقه توزیع کند؟**

« ما تجربه یک روزه در روستای دوزالوم داشتیم. ما می دانستیم که سیل اترک از خراسان شمالی حرکت کرده است. وقتی رسیدیم سیل در ۱۵ کیلومتری روستا بود. اگر سیل به روستای دوزالوم می رسید تقریباً ۳۰ درصد روستا را می برد. ما در آنجا یک کارخانه ساخته کرده

بودیم و هیچ وسیله ای جز تراکتورهای کشاورزی مردم وجود نداشت. منتهی مردم آنجا به ما اعتماد داشتند. با یک نقشه بردار روی یک بلندی بر روی یکی از انشعابات اترک ایستادیم و از آنجا خط پروژه تعیین کردیم و حدود ۴۰۰ متر سد هدایت سیلاب توسط مردم ساخته شد. در سیل، هر رودخانه نقاط گسستی دارد؛ مثلاً پایین دست سد و شمشیر در بالادست روستای میرزا علی یلقی یکی از نقاط گسست وجود داشت که اگر از قبل این نقطه شناسایی شده بود، می توانستند اثر سیل را کم کنند که این قدر پخش نشود.

**یعنی برای آن دیواره بکشند؟**

« بله. خاک دشت ترکمن صحرا نفوذناپذیر است. احداث دیواره های هدایت سیلاب می تواند

مفید باشد. باید از قبل روی این مسائل فکر کرد و بعد مدیریت محلی را گسترش داد. وقتی به سد دانشمند رسیدیم، بعضی جاها تنها یک وجب مانده بود تا سیل از بدنه سد واریز کند. سرریز شدن سد، یک جور اقدام پیشگیرانه برای جلوگیری از شکست سد است، از این رو سرریز شدن سد، اشکال ندارد، اما عبور آب از روی بدنه سد خاکی بسیار خطرناک است.

**چگونه می شود از آثار مخرب این سیل ها کاست؟**

« در استان گلستان بین ۲۰ تا ۲۴ هزار شغل از بین رفته و در کل کشور بین ۷۰ تا ۸۰ هزار شغل در اثر ضربه مستقیم سیل از بین رفته است. بین ۲۵ تا ۵۳ هزار از اراضی گنبدکاووس زیر آب رفته است. اولاً یک رفتار زشت و بسیار زنده در کشور در دستگاه های اجرایی رایج شده است. مثلاً برخی دستگاه های دولتی خسارت را سه برابر اعلام می کنند تا بودجه بیشتری بگیرند. ما در منطقه بودیم و می دانیم اراضی زیر آب رفته کمتر از ۵۰ هزار هکتار است که اگر در ۵ میلیون ضرب کنیم، چیزی حدود ۲۵۰ میلیارد تومان می شود. برخی مراجع رسمی خسارت را ۱۱۰۰ میلیارد تومان اعلام می کردند. این رفتار خیلی زشت و غیراخلاقی است؛ اما چون از سوی شخصیت های عمومی اعلام می شود، کسی نمی تواند با آن ها مخالفت کند، اگر راه خراب می شود، جاده خراب می شود، همه چیز در ۴ ضرب می شود. در زلزله بم ۳ چاه خراب شده بود؛ یکی قابل تعمیر بود و دوتای دیگری فقط احتیاج به تعویض و تعمیر پمپ داشت. آب و فاضلاب کرمان در گزارشی که به سازمان ملل داده بود، یازده چاه را تخریب شده

اعلام کرده بود. یونیسف از ما سؤال کرد و ما گفتم ۳ حلقه چاه نیاز به تعمیر یا تعویض پمپ دارد. دولتی ها از ما ناراحت شدند که چرا راست گفتیم. البته نتیجه راست گویی این شد که ۴/۳ میلیون دلار براساس گزارش ما به بخش آب و فاضلاب کمک کردند.

**نقش سمن ها در کمک رسانی به مردم چگونه بود؟**

« اگر بخوایم شفاف و واقعی بگویم، هیچ سمنی به اندازه نهادهای مردمی اهل سنت در آنجا کار نکرد، حداقل تا آنجا که من دیدم؛ بی سروصدا، بدون تبلیغات، واقعی.

می خواهم به راه حل ها و مطلب اصلی، برگردم برای این ۲۴ هزار شغل از دست رفته در استان

گلستان که بیشتر مشاغل کشاورزی است باید متمرکز شویم. الان بخش صنعت نمی تواند در فرصت کوتاهی خود را احیا کند، صنایع خیلی آسیب دیدند. خیلی از صنایعی که در شهرستان آق قلا بودند به زیر آب رفتند و خسارت دیدند، اما بیشتر از آن ها مرغداری ها خسارت دیدند، زراعت کاران زیان دیدند و در مرحله بعدی دامدارها. در این فضا باید چه کرد؟ اولین راه حل متمرکز در اشتغال زودبازده است نه به آن معنا که در زمان آقای احمدی نژاد به کار برده می شد. ایده مشاغل زودبازده پایدار اهمیت دارد. کسب و کارهای کوچک و خانگی اهمیت دارد. شاید بتوان با یک برنامه ریزی دست ۱۲ تا ۱۵ هزار نفر از این مشاغل را در کوتاه مدت احیا کرد. اولین اولویت این است که بانک کشاورزی و دولت به مدت یک سال وام های کشاورزان را در مناطق سیل زده استمهال کنند تا هم فشار وام و هم فشار اقتصادی هم زمان مردم را اذیت نکند. دومین راهکار، اجرای کشاورزی پیوندی است؛ یعنی برای اخذ تسهیلات مردم یکدیگر را تضمین کنند تا بتوانند تسهیلات بگیرند. ما الان چهار بانک عامل داریم: بانک کشاورزی، توسعه تعاون، پست بانک و صندوق کارآفرینی امید. متأسفانه ساختار تضمین ها به گونه ای است که طبقات فرودست نمی توانند از آن ها استفاده کنند و آن ها هستند که از کار بیکار شده اند، اما نمی توانند از تسهیلات دولتی برخوردار شوند. انگار ساختار وام ها برای صنایع بزرگ درست شده است. فرآیند وام گیری در شرایط کنونی حدود شش ماه طول می کشد و کلی مقدمات دارد که در ساختار فاسد بانکی اقدامات عاجل را بی اثر می کند؛ نیاز به توضیح ندارد؛ تا کارشناس بانک پول نگیرد، صورت وضعیت را تأیید نمی کند.

برای حل معضلات بعد از سیل باید به فکر اشتغال سریع باشیم. می توانیم برای رسوب برداری با پیمانکاران دولتی قراردادهای ۵۰۰ میلیارد تومانی ببندیم، اما بهتر است از مردم محلی برای این کار بهره ببریم. راه حل توسعه شناختی این نیست که با مؤسسات و نهادهای عمومی قراردادهای سنگین ببندیم. بهتر است تراکتورهای همان کشاورز را که ۷ ماه سال بیکار است را برای اصلاح بستر رودخانه به کار ببریم و اشتغال ایجاد کنیم. به نظر من باید هر پروژه ای را به همان روستا و همان شهر بدهیم. بودجه را به دهیاری ها، بخشداری ها و فرمانداری های همان شهر بدهیم نه به دستگاه های مرکزی استان ها. پس باید بازسازی توسط نیروی کار بومی و امکانات محلی انجام شود. اگر امکانات کم است می توان تسهیلات بیشتری در اختیار آنان قرار داد و مثلاً به جای گرفتن سند ملک برای تضمین، سند همان تجهیزات پیمانکاران محلی را به عنوان وثیقه بپذیرند. با به کار گرفتن

**اگر بخوایم شفاف و واقعی بگویم، هیچ سمنی به اندازه نهادهای مردمی اهل سنت در آنجا کار نکرد، حداقل تا آنجا که من دیدم؛ بی سروصدا، بدون تبلیغات، واقعی**

# سیل آب‌ها و خیل انسان‌ها

شک نیست که بر ممر سیلاب چندان که بنا کنی خراب است  
سعدی

در آخرین روزهای سال گذشته، سیلی مهیب چندین استان شمالی ایران از جمله مازندران، گلستان و خراسان شمالی را در بر گرفت و در پی آن سیل‌های مهیب دیگری به سرعت استان لرستان، خوزستان و چندین استان دیگر را درنوردید و موجب خسارات فراوان انسانی، فرهنگی و مادی شد.

گرچه خسارات مادی آن‌ها تاکنون رقمی در حدود ۴۰۰ هزار میلیارد ریال و تلفات جانی آن ۷۶ نفر اعلام شده، ولی هزینه‌های اجتماعی و روانی گسترده آن یعنی نارضایتی‌های و آسیب‌های اجتماعی پدیدآمده در سانه‌دیدگان و میزان ابتلای آنان به اختلال استرس‌پاسا‌ساحه با PTSD به هیچ وجه مورد توجه جدی و ارزیابی قرار نگرفته است.

با این احوال، جاری شدن سیلاب‌های ویرانگر مانند سایر سوانح طبیعی و حتی برتر از آن‌ها، زمینه‌های بروز همبستگی‌ها و مشارکت‌های فعال مردم سانه‌دیده از یک سو و مردم سایر نقاط به عنوان کمک‌رسان از سوی دیگر را فراهم آورد و حضوری شکوهمند از تمامی اقشار را رقم زد؛ هرچند که این شور و هیجان‌ها در گذشته همواره زودگذر بوده‌اند!

حماسه‌هایی که مردم شهرهای آق‌قلا، گمیشان، روستای یامپی و برخی مناطق در گلستان، دهلاویه و حمیدیه در خوزستان و نیز در برخی مناطق دیگر به پا داشتند، حماسه کمک‌رسانی مردم شیراز به سیل‌زدگان، کمک‌رسانی‌ها پرشور اقشار گوناگون به مناطق سانه‌دیده، همگی در تاریخ ثبت خواهند شد.

خوشبختانه برای اولین بار در تاریخ سوانح طبیعی چهار دهه قبل، در گلستان و لرستان با تشکل‌های مرکزی متشکل از سمن‌ها، خیران و کنشگران مدنی متعدد برمی‌خوریم که به‌منظور هم‌افزایی و جلوگیری از موازی‌کاری‌ها در کمک‌رسانی‌ها پدید آمده‌اند. گرچه نظیر چنین تشکل‌های مرکزی در خوزستان غایب بوده است.

اما گذشته از این دستاوردهای معمولاً زودگذر، شاهد پدیده‌های ناگواری نیز هستیم که هدف ما بازگویی آن‌ها و چاره‌اندیشی برای آن‌هاست. از مشاهدات میدانی در استان‌های گلستان، لرستان و خوزستان در فروردین‌ماه سال جاری، کاستی‌های نگران‌کننده زیر آشکار شده است:

۱. بی‌توجهی کامل مسئولان خرد و کلان کشور نسبت به آمادگی در برابر سیل‌ها (عدم لایروبی سدها، عدم ساماندهی رودخانه‌ها و مسیل‌ها)؛
۲. بی‌توجهی عمومی نسبت به حفظ مسیل‌های سنتی و نیز نگهداری از جنگل‌ها و گیاهان؛
۳. ناتوانی علمی و تجربی مقامات محلی و استانی در مدیریت خطرات سیل و نیز هدایت سیلاب‌ها؛
۴. تأخیر سازمان‌های مرتبط با مدیریت خطرات<sup>۲</sup> (در برابر اصطلاح غلط مدیریت بحران) در مراحل امداد و نجات و بازسازی و بازتوانی؛
۵. تشتت در مدیریت و فرماندهی خطرات سیل؛

پدیده نامیومی که در زلزله‌های گذشته آشکارا دیده می‌شد و این بار در عرصه مدیریت خطرات سیل به اوج خود رسیده است، تلاش جناح‌های مخالف دولت در انداختن تمام قصورهای خرد و کلان کشور و از جمله مصائب سیل‌ها



محمد ایران منش\*

پیمانکاران محلی اشتغال، اعتماد و امنیت ایجاد می‌شود و اقتصاد رونق می‌گیرد.

این سیل خساراتی به بار آورده است، اما از سوی دیگر بخش‌های دیگری را برخوردار کرده است؛ اراضی شمال گنبد موسوم به «بخش ۷» را که پارسال به دلیل خشکسالی نتوانسته بودند گندمشان را درو کنند، امسال گندم‌هایش ۷۰ سانت بالا آمده است؛ یعنی یک بخش‌هایی هم از این رژیم بارش برخوردار شدند. در سال جاری با توجه به شرایط تحریم اقتصادی امریکا، سیل و سرمای بی‌موقع و هجوم ملخ‌ها، متوقف شدن عملیات بین‌المللی بانکی، مشکل مواد اولیه صنایع بزرگ، می‌توان پیش‌بینی کرد که کشور با بحران‌های بیکاری و اجتماعی مواجه خواهیم شد، اگر دولت و حاکمیت راه آشتی در داخل را طی نکند و راه بازگشت اعتماد را جلو نبرد، پروژه‌های اقتصادی هم جلو نمی‌رود و حل نمی‌شود. اکنون اقتصاد به شدت متأثر از فضای اجتماعی جامعه است.

در این شرایط بحرانی مردم در گلستان کنار یکدیگر ایستادند، به کمک هم رفتند، آنجا مشکل شیعه و سنی نداریم؛ اختلاف ترکمن و فارس نداریم؛ نگاهی به آن سوی مرزها وجود ندارد. ما در سراسر کشور باید روی این همبستگی‌ها کار کنیم؛ چهل سال می‌خواستیم از درآمد نفتی مستقل شویم، الان ناچاریم روی درآمد نفت حساب نکنیم. این فشار می‌تواند فرصت و نقطه عطفی باشد، نه با پس زدن مردم و زور گفتن. به نظر ما کارهای کوچک می‌توانیم خلق فرصت کنیم که استقلال از درآمد نفتی را جلو ببریم، صنایع کوچک را به‌جای صنایع بزرگ حمایت کنیم؛ یک شرکت کوچک محصولات شیمیایی می‌تواند خریدار محصولات یک پتروشیمی بزرگ باشد که الان قادر به صادرات نیست. باید زنجیره‌های پایین‌دستی را تکمیل کرد. همه این کارها، نیاز به برنامه دارد که در چارچوب گفت‌وگو و الگوی لیبرال دموکراسی قابل حل نیست. دیگر نمی‌توان بدون رسیدگی به فرودستان و طبقات پایین جامعه، پروژه توسعه را جلو برد. خصوصی‌سازی که درباره آن زیاد سخن می‌گویند با ایجاد نهادها و شرکت‌های خصولتی محقق نمی‌شود. باید بگذاریم سرمایه‌داری ملی احیا شود، نهادها و شرکت‌های دولتی در همه چیز دخالت نکنند. تبلیغات هم مؤثر است؛ با این پروپاگاندا صدای سیما درباره گرانی مرغ حدود ۴۰ درصد مرغداری‌های استان بیکار شده‌اند. سیاست تنظیم بازار مرغ، به قیمت از دست رفتن ۱۷ هزار شغل در استان گلستان اجرا شد. اگر سیاست تنظیم بازار نبود، مرغداری مرغ بیشتری پرورش می‌داد و قیمت خودش تنظیم می‌شد. به باور من، سیاست تنظیم بازار مرغ و گوشت، نوعی پوپولیسم اقتصادی است. ■



بر گردن دولت و کوشش بسیار در افزودن بر میزان نارضایتی‌های مردم و تحریک آنان علیه دولت در شرایط حاد کنونی داخلی و خارجی است. همان‌طور که می‌دانیم سانه‌دیدگان به خاطر از دست دادن تمامی زندگی خود و نیز مواجهه با شرایط بسیار سخت پسانساحه، به اندازه کافی دچار فشارهای روحی شده‌اند تا اینکه بخواهیم حضوری و غیرحضوری (در رسانه‌ها) بارهای مضاعفی نیز بر ذهن آنان بیفزاییم.

البته به‌رغم انتقادهای بسیاری که به دولت است، بی‌هیچ تردیدی، دولت در سایه و نیروهای موازی دولت، اکثر اختیارات دولت را از آن خود کرده‌اند و بیش از خود دولت، مسئول نابسامانی‌های حاد کشور و مسببان اصلی ایجاد موانع و اعمال‌نظرهای غیرقانونی و فراقانونی بر سر راه ورود شایستگان به تمامی سطوح تصمیم‌گیری و اجرایی کشور بوده و کشور را از حضور فعال متخصصان دلسوز و انسان‌دوست محروم ساخته‌اند؛ اکثراً هم اینان بوده‌اند که در جهت افزایش منافع شخصی خود، جنگل‌ها را به نابودی کشانده، مسیل‌ها را به ویلاها تبدیل ساخته، یا با نفوذ غیرقانونی خود از فعالیت‌های علمی برای سامان‌دهی رودخانه‌ها و از هرگونه پایش محیط‌زیست توسط ناظران دولتی و غیردولتی بشدت ممانعت ورزیده‌اند. با چنین پیشینه ویرانگری، کاملاً ناجوانمردانه است که اینان با حضور بسیار فعال در عرصه مدیریت کارزار سیل، سعی در تحریک مردم علیه دولت نمایند و در چنین شرایط حساسی، موجب تضعیف دولت قانونی و تقویت موقعیت غیرقانونی خود شوند.

اینان با چنین ترفندهایی، به‌ویژه در شرایط بحران‌های حاد اجتماعی و طبیعی، بارها علیه دولت تاخته‌اند و نتیجه‌اش را هم دیده‌اند که در مجموع، نه‌فقط به زیان دولت، که به زیان کل کشور بوده است! آنان گویا در تلاش‌اند تا آموزه‌های اشتباه را دوباره بیازمایند!

این جناح‌ها با پیروی از چنین راهبردهای خطرناکی، نه تنها مانع راهگشایی بخردانه مسائل بحران سیل می‌شوند بلکه بر موج نارضایتی‌های خیل عظیم سانه‌دیدگان می‌افزایند و مآلاً اوضاع را سخت‌گیرانگه و خیم می‌سازند؛ اوضاعی که به نفع هیچ کس و هیچ جناحی نخواهد بود!

از سوی دیگر نیز اگر نظری بر عملکردهای سازمان‌های غیردولتی در مدیریت پسانسایل بیافکنیم، وضعیت را چندان درخور جایگاه والای آن‌ها نمی‌بینیم. متأسفانه اکثر قریب به اتفاق سمن‌ها در این عرصه،

تقریباً تمامی هم و غم خود را صرف توزیع اقلام خوراکی، پوشاک، دارو، شوینده یا خدمات فوری

می‌کنند و از چاره‌اندیشی‌های بلندمدت‌تر که مهم‌ترند، باز می‌مانند.

تجارب گذشته نشان می‌دهد درگیری شدید سمن‌ها در امور روزمره سانه‌دیدگان، آن‌ها را از «چاره‌اندیشی»های خلاق برای اموری مانند اسکان موقت، اسکان دائم، بازتوانی‌های روانی و بازسازی‌های اقتصادی آنان، سخت‌باز داشته است؛ گویی سمن‌ها همواره گرایش به تداوم امور مرسوم و همیشگی دارند!

غفلت شدید سمن‌ها به بهره‌گیری کافی از علم مدیریت خطرات<sup>۱</sup> و نیز اصول سمن‌داری و نیز درس‌آموزی از تجارب گذشته، به‌منظور توانمندسازی خود و از سوی دیگر کم‌توجهی به توانمندسازی گروه‌های هدف، از دیگر مسائل اساسی بشمار می‌آیند.

درحالی‌که در برخی شهرستان‌های درگیر

سیل، تشکل‌های محلی کمک‌رسانی شکل گرفته، اکثر قریب به اتفاق سمن‌های کشور، به‌تنباهی و جداگانه، مشغول کمک‌رسانی‌ها هستند و همچنان بر مسائل حاد موازی‌کاری‌ها دامن می‌زنند.

به نظر می‌رسد که رسالت‌های اساسی سمن‌ها در برهه کنونی مدیریت خطرات سیل، که در صورت تحقق، بر توان دولت نیز خواهند افزود به شرح زیرند:

۱. مطالبه‌گری و پیگیری قانونی علل و عوامل بروز تلفات جانی و ویرانی‌های سیل‌های اخیر؛

۲. ارائه الگوهایی مناسب برای سازه موقت بر اساس اقلیم مناطق سیل‌زده و تلاش برای ترویج

آن‌ها و کاستن مصائب چادرنشینی سانه‌دیدگان و برداشتن باری از دوش دولت و مردم در صرف هزینه‌های هنگفت اسکان موقت و پرهیز از پیروی از الگوهای نامتناسب با محیط زیست؛

۳. مطالبه‌گر بودن جدی بازسازی مبتنی بر طرح آمایش سرزمین و انتخاب پیمانکاران متخصص و حرفه‌ای در هر استان، به‌منظور ساخت‌وسازهای باکیفیت و مکان‌یابی‌های متناسب با اقلیم مناطق سانه‌دیده؛

۴. مطالبه‌گری برای شفاف‌سازی فعالیت‌ها و عملکردهای مالی توسط دولت در کلیه مراحل امداد و نجات، بازسازی و بازتوانی

سرانجام آنچه مغفول اصلی همه ما از ذیل تا صدر و در تمامی فعالیت‌های سازمان‌های دولتی و غیردولتی است، توجه به مراحل پیش‌ساحه؛ یعنی پیشگیری و کاهش خطرات و آمادگی مردم در برابر مخاطرات گوناگون و کاستن از تلفات جانی و ضایعات مادی است؛ اموری که مستلزم هم‌اندیشی عمومی در برنامه‌ریزی‌های راهبردی و مشارکت فعال عمومی در اجراهاست.

چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد  
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

حافظ

از تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۹۷ بر اثر بارندگی‌های شدید در استان‌های شمالی ایران، از جمله گلستان و مازندران و خراسان شمالی، سیل جاری شد.

## \*کنشگر و پژوهشگر مدیریت خطرات سوانح طبیعی

پی‌نوشت:

۱. Post Traumatic Stress Disorder

۲. Risk Management

**تجارب گذشته نشان می‌دهد درگیری شدید سمن‌ها در امور روزمره سانه‌دیدگان، آن‌ها را از «چاره‌اندیشی»های خلاق برای اموری مانند اسکان موقت، اسکان دائم، بازتوانی‌های روانی و بازسازی‌های اقتصادی آنان، سخت‌باز داشته است**



# خشکسالی و سیل دو روی یک سکه

گفت‌وگو با داوود رضا عرب

« دقیقاً این موضوع باعث فرسایش‌های شدید شده و در نتیجه تخریب بیشتر محیط‌زیست را نیز در پی خواهد داشت.

## خسارت ناشی از سیل به چه عواملی بستگی دارد؟

« یک بخش از خسارت‌های سیل به نوع و شدت سیلاب بستگی دارد، همان‌طور که گفتم دخالت‌های ما در عرصه‌های بالادست کوهستانی هم می‌تواند در شدت سیل اثر بگذارد، ولی بخش مهم‌تر خسارت سیل ناشی از توسعه ناپایدار و مداخله‌ها در پایین‌دست است. اگر در اثر توسعه ساخت‌وساز، سرمایه در معرض خطر را افزایش دهیم، ریسک خسارت‌های ناشی از سیل افزایش پیدا می‌کند. این موضوع در قالب تصرف حاشیه‌های رودخانه‌ها، ساخت‌وسازهای بدون نگاه جامع و همه‌جانبه و توسعه بی‌رویه کشاورزی خود را نشان می‌دهد.

## نقش تغییر اقلیم در بروز و تشدید سیلاب‌های اخیر چه بوده است؟

« تعریف تغییر اقلیم به زبان ساده، تغییرات آب و هوایی ناشی از گرم شدن کره زمین است. بخشی از عوامل گرمایش زمین، مانند انتشار گاز متان طبیعی بوده و برخی از آن‌ها مانند انتشار گازهایی مانند دی‌اکسید کربن، بیشتر منشأ انسانی دارد. این گازها باعث می‌شود اطراف کره زمین با هاله‌ای از گاز احاطه شود که مانند گلخانه مانع تبادل مستقیم بالا و پایین جو شود. این اختلال تبادل باعث می‌شود گرما به‌جای یک مرحله، در چند مرحله از زمین خارج شود. درست مانند همان پدیده‌ای که در گلخانه اتفاق می‌افتد و باعث افزایش گرما در گلخانه می‌شود. بیلان انرژی ورودی و خروجی زمین ثابت است، اما زیر چتر این لایه گازها که زمین را احاطه کرده‌اند، گرما تشدید می‌شود. گرما برای ما گرفتاری ایجاد کرده؛ یعنی هم میزان مصرف آب و هم میزان تبخیر را افزایش می‌دهد. ضمن اینکه الگوی بارندگی عوض شده و از برف تبدیل به باران می‌شود. افزایش تراز سطح آب دریا و آب شدن یخ‌های قطبی بر اثر گرم شدن زمین به‌شدت بر اکوسیستم اثر می‌گذارد. این پدیده جهانی است، اما برای برخی مناطق مفید و برای برخی دیگر مفید نیست. تحقیقات نشان می‌دهد کشورهای نزدیک استوا بیشتر ضرر می‌کنند و تولید ناخالصشان کم‌تر می‌شود؛ اما در مقابل، کشورهایی که در عرض‌های شمالی تر هستند استفاده اقتصادی بیشتری از این مسئله می‌برند؛ البته به‌طور کلی همه نقاط دنیا در نهایت از این مسئله ضرر می‌کنند. این موارد فقط بخشی از ابعاد متعدد این پدیده است اما زوایای فراوان دیگری هم می‌توان برای این مسئله برشمرد. این مسائل تنها برخی از ابعاد مختلف این مسئله است و این موضوع ابعاد فراوان دیگری هم دارد. بیلان آبی در کل دنیا ثابت است، اما در اثر پدیده تغییر اقلیم، ممکن است در برخی مناطق بارندگی کمتر و در مقابل در برخی مناطق بیشتر شود یا الگو و توزیع بارندگی عوض شود. در نتیجه، اتفاقی که می‌افتد این است که دوره خشکسالی‌ها طولانی‌تر شده و سیلاب‌های با شدت بیشتری اتفاق خواهد افتاد؛ بنابراین خشکسالی و سیلاب دو روی یک سکه هستند. در سال گذشته بزرگ‌ترین خشکسالی و بزرگ‌ترین سیلاب‌ها را در یک بازه زمانی کوتاه در کشور شاهد بودیم.

امسال در ایران شاهد باران‌های بهاری بودیم که در بعضی نقاط شبیه طوفان نوح بود. می‌گفتند در برخی نقاط ایران باران یک سال در یک روز بارید. برخی علت این مسئله را به جنگل‌خواری بی‌رویه نسبت دادند و برخی هم گفتند این مسئله درست است اما این باران درخت‌های بسیار کهن را هم از جا کند. برخی هم به تغییر اقلیم و گرم شدن زمین نسبت دادند. این باران‌های بهاری در سال ۱۳۹۸ برای بعضی مناطق خوب شد و مثلاً حجم آب دریاچه ارومیه بیشتر شد یا تالاب‌هایی که چند سال بود خشک شده بودند پر آب شدند؛ اما در شمال و غرب و خوزستان خسارت زیادی به بار آورد. شما در ماجرای دریاچه ارومیه از برنامه‌ریزان مستقیم برای احیای دریاچه بودید و می‌خواهیم از شما پرسیم علت سیلاب‌های اخیر و بالا بودن اثرات تخریبی آن چیست؟ آیا این میزان خسارت، طبیعی است؟

« عامل اصلی سیلاب بارش است، که می‌تواند در دو صورت میزان بارش و شدت بارش و یا هر دو خود را نمایان کند. در برخی موارد میزان بارندگی اندک است، ولی شدت آن بالاست، یعنی میزان قابل توجهی از بارش در زمان کوتاه به‌وقوع می‌پیوندد و گاهی اوقات، سیلاب، ناشی از میزان بارندگی با مقدار زیاد است و گاهی هم هر دو شکل توأمان اتفاق می‌افتد یعنی با میزان بارندگی بالا که در برخی ساعات، شدت آن نیز بالاست.

در خصوص شدت سیلاب علاوه بر میزان بارش، یک جنبه دیگر آن به بهره‌برداری بی‌رویه از جنگل و یا چرای بیش از حد دام برمی‌گردد. جنگل‌ها و مراتع آسیب‌دید باعث سیلاب‌های با شدت بیشتر خواهد شد؛ البته اگر در سال‌های قبل از سیلاب، خشکسالی داشته باشیم به‌دلیل فقر پوشش گیاهی این مسئله تشدید خواهد شد.

این موضوع تخریب بیشتر محیط‌زیست را نیز در پی خواهد داشت؟

## برخی متخصصان راه‌حل کاهش خسارات سیل را در ساخت سد می‌دانند، در سیلاب‌های اخیر سدها چه تأثیری در کاهش خسارات داشتند؟

«سد صرفاً یک سازه است. در حقیقت نقش این سازه نه صد درصد مثبت است، نه صد درصد منفی. سدی یکی از اجزای سیستم است و باید بینیم اثرات مثبت و منفی این سیستم چیست. سدها اهداف مختلف دارند معمولاً هدف اصلی سدها ذخیره و تنظیم آب است و در برخی مناطق هم هدف اولیه ممکن است کنترل سیلاب باشد. در کشور ما سدها بیشتر برای استفاده کشاورزی، شرب و تولید برق احداث می‌شوند. عملکرد سدها در سیلاب اخیر مثبت بوده و توانسته تا حدودی در اثر تله‌اندازی سیل، خسارت را کاهش بدهد؛ اما اینکه نسخه واحدی بدهیم که سدها همیشه برای کاهش سیل مفید هستند، امکان‌پذیر نیست. سد یک حلقه از یک زنجیره است و بزرگ‌تر کردن نقش یک حلقه از کل زنجیر درست نیست. در سیلاب‌های اخیر این سؤال مطرح است که اگر سیلاب‌ها بعد از دوره طولانی خشکسالی اتفاق نیفتاده بود و مخازن ما خالی نبودند شاهد این میزان از تأثیرگذاری بودیم؟ این سؤالی جدی است و می‌توان از آن نتیجه گرفت که سد یک ابزار برای مدیریت سیلاب است بحث مدیریت سیستم آبی از خود سد مهم‌تر است. وقتی سدها خالی باشند قدرت کنترل

سیلاب آن‌ها بالا می‌رود؛ یعنی اگر سال آینده چنین بارشی داشته باشیم سدها این مقدار تأثیرگذار نخواهند بود. این مسئله اهمیت بهره‌برداری از سد و مدیریت مخزن را نشان می‌دهد.

اگر بخواهیم نقش سدها را در ارتباط با کاهش خسارات‌های سیلاب ارزیابی کنیم، باید نقش آن را در فرآیند مدیریت بحران را بررسی کنیم و ببینیم بالادست و پایین‌دست سد را باید حتماً مدنظر داشته باشیم. سدها همان‌طور که باعث کاهش ریسک می‌شوند باعث افزایش ریسک هم می‌شوند. خسارات ناشی از تخریب سد را نیز

باید در نظر گرفت، یکی از نگرانی‌ها تخریب خود سدها است. البته اثرات کاهشی در ریسک سیلاب در پایین‌دست سد به‌مراتب بیشتر از ریسک ناشی از تخریب آن‌هاست. در سیلاب‌های اخیر نقش سدها در زمان حادثه، مثبت ارزیابی می‌شود. به‌طورکلی راه‌حل کاهش خسارات سیل در هم‌افزایی روش‌های سازه‌ای و غیرسازه‌ای است. پیش‌بینی و کنترل ساخت‌وساز در دشت‌ها، مقاوم‌سازی در مقابل سیلاب، اطلاع‌رسانی و مدیریت مخازن، مقابله، مشارکت مردم، آموزش و برنامه‌های عملیاتی اضطراری و مدیریت سد باید با هم باشد. نباید فقط ساخت‌وساز را مورد توجه قرار داد و باید سازوکار را هم مدنظر داشته باشیم.

## کاهش خسارت‌های اتفاق‌های نادر مانند سیلاب‌های شدید از طریق ساخت سازه‌های بزرگ تا چه اندازه در دنیا مرسوم است؟

«در علم آب‌شناسی مفهومی به نام دوره بازگشت وجود دارد که نمایانگر بزرگ‌ترین سیلاب در یک دوره زمانی است. هرچقدر دوره بازگشت بالاتر باشد سیلاب‌ها شدت بیشتری دارند بدین معنی که سیلاب با دوره بازگشت ۲۰۰ ساله یعنی بزرگ‌ترین سیلابی که در ۲۰۰ سال اتفاق می‌افتد چقدر است. سؤال این است که آیا از منظر اقتصادی قابل قبول است سیلاب‌های با دوره بازگشت بالا را که مثلاً هر دو‌بیست سال یک‌بار ممکن است اتفاق بیفتد از طریق حجم مخزن بزرگ برای کنترل سیلاب کاهش دهیم؟ این بدان مفهوم است که برای کاهش ریسک سیلاب در دو‌بیست سال آینده از طریق ساخت سد برنامه‌ریزی کرده‌ایم. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا در همه زمینه‌ها برای دو‌بیست سال آینده برنامه‌ریزی داریم که خسارت کمتری داشته باشیم؟ آیا در زمینه بهداشت و آموزش هم نگران ۲۰۰ سال آینده هستیم؟

همان‌طور که عرض شد ساخت سدی یکی از حلقه‌های زنجیر در مدیریت جامع بحران است. مدیریت جامع بحران شامل مدیریت ریسک و مدیریت بحران است. مدیریت ریسک مربوط به مناسبات قبل از

سیلاب است و مدیریت بحران برای حین و بعد از وقوع حادثه. مدیریت ریسک شامل عدم دستکاری در طبیعت، آبخیزداری و ایجاد مخزن و تهیه نقشه‌های پهنه‌بندی سیلاب است. مدیریت بحران شامل بحث اطلاع‌رسانی و هشدار، بیمه و امداد و نجات است؛ بنابراین نباید فقط یک بخش از این مسئله را ببینیم. هماهنگی دستگاه‌های مختلف و طراحی برنامه عملیاتی برای هماهنگی دستگاه‌ها بسیار مهم است. تقلیل مدیریت سیل از طریق ساخت سد مانند این است که بخواهیم کاهش

خطرات جاده‌ای را با مقاوم کردن اتومبیل انجام دهیم درحالی‌که اتومبیل یکی از اجزای این مسئله است. در کاهش خسارت تصادفات جاده‌ای علاوه بر کیفیت اتومبیل، جاده، قوانین رانندگی، آموزش و فرهنگ رانندگی، نقش پلیس و نیروهای امدادی هم بسیار اهمیت دارند نباید تمام نقش را بر روی یک بخش گذاشت.

اگر دید درازمدت داشته باشیم روش‌های ارزان‌تر و متفاوت‌تری برای کنترل سیلاب در دنیا معمول است. نمونه آن سد گل‌مندر واقع در مرز استان خراسان شمالی و گلستان به‌منظور کنترل سیلاب در جاده جنگل گلستان است که در نظر گرفته شده

است در پایین سازه این سد، در نزدیکی پی سد، یک حفره هست و آبی که در اثر سیلاب پشت آن جمع می‌شود بعد از یکی دو هفته تخلیه می‌شود بنابراین کار سد این است که شدت سیل را کاهش می‌دهد. نمونه دیگر آن، در نزدیکی شهر طیس بندی به نام طاق عباسی هست که در زمان صفویه برای کنترل سیلاب ساخته شده، این سازه که حفره‌ای در پایین آن است سیلاب را به‌صورت تنظیم شده خارج می‌کند.

نکته مهم دیگر این است که خسارت‌های جانی سیل، عمدتاً در حوضه آبریز کوچک که قابلیت ساخت سد در آن‌ها وجود ندارد به وقوع می‌پیوندد. سیلی که بیشترین خسارت را در تهران به بار آورده مربوط به گلابدره در سال ۱۳۶۶ بود که ۳۰۰ نفر کشته شدند. این منطقه قابلیت ساخت سد نداشته پس چطور باید جلوی خسارت‌های آن را گرفت؟ با مدیریت جامع بحران می‌توان این کار را انجام داد.

## پیش‌بینی هواشناسی در سیلاب چقدر نقش دارد و نقش آن در سیلاب‌های اخیر چگونه بوده است؟

«هواشناسی و پیش‌بینی شرایط جوی پیشرفت داشته ولی برای اتکای بیشتر بر پیش‌بینی‌ها، نیاز به ایستگاه‌های زمینی داریم که البته هزینه‌بر هستند و نیاز هست که در خصوص تقویت زیرساخت‌ها، به‌ویژه رادارهای هواشناسی اقدامات لازم صورت پذیرد. در سیل‌های اخیر، پیش‌بینی دقیق میزان بارش بر اساس امکانات موجود ممکن نبود. با پیش‌بینی دقیق می‌توان از قبل مخازن سدها را تخلیه کرد و از حجم خالی مخزن برای تله‌اندازی سیلاب استفاده کرد.

## دریاچه ارومیه که شرایط خوبی نداشت باران‌ها چه اثری گذاشت؟

«دریاچه ارومیه در شرایط معمول باید ۱۴ میلیارد مترمکعب آب داشته باشد. وقتی ستاد احیای دریاچه شروع به کار کرد دریاچه حدود ۱ میلیارد مترمکعب آب داشت. طی برنامه ده‌ساله می‌خواستیم حجم دریاچه را به سطح قابل قبولی برسانیم. الان با بارش‌های اخیر حجم آب دریاچه به حدود ۵ میلیارد مترمکعب رسیده است و با این وجود هنوز نسبت به تراز اکولوژیک، با کمبود ۹ میلیارد مترمکعبی مواجه هستیم بنابراین باید طرح‌های احیا ادامه داشته باشند. نکته مهم در سیلاب‌های اخیر در حوضه آبریز دریاچه ارومیه این است که به دلیل لایروبی در رودخانه‌های منتهی به دریاچه، خسارت سیل نداشتیم. البته لایروبی هم نکات مثبت و منفی دارد و باید در نگاه کلان دیده شود. مثلاً در بعضی رودخانه‌ها هزینه‌بر است و صرفه ندارد ضمن اینکه ممکن است اثرات منفی محیط‌زیستی داشته باشد. به هر صورت لایروبی در رودخانه‌های منتهی به دریاچه ارومیه در کاهش خسارت سیل اثرگذار بود و همچنین توانست که منجر به افزایش میزان رواناب‌های ورودی به دریاچه و افزایش تراز آب آن گردد. مشکل دریاچه ارومیه بیشتر انسان‌ساز است و رفتار

**مدیریت ریسک شامل عدم دستکاری در طبیعت، آبخیزداری و ایجاد مخزن و تهیه نقشه‌های پهنه‌بندی سیلاب است. مدیریت بحران شامل بحث اطلاع‌رسانی و هشدار، بیمه و امداد و نجات است**





خطر تغییر اقلیم در دنیا جدی است

بازگشت آن را ۵۰۰ ساله و برخی دیگر حتی آن را بیش از این مقدار برآورد می کنند، می توان احداث سدی که طول دوره عمر مفید آن حدود ۵۰ سال است، به منظور کاهش خسارت سیل احداث نمود؟ همچنین باید بررسی شود که نیازهای محیط زیستی پایین دست در سدها تا چه میزان محترم شمرده شده است و در صورتی که پاسخ منفی است باید برآورد گردد که این اتفاقات تا چه میزان در شکل گیری پدیده هایی مانند ریزگردها مؤثر بوده است.

### آیا این میزان بارش، تأثیراتی هم بر بهبود وضعیت آبخوان های کشور به ویژه در مناطق بحرانی داشته است؟

« بارش های سیلابی در مدت زمان کوتاه و با شدت بالا اتفاق می افتد و در نتیجه معمولاً زمان کافی برای نفوذ آب حاصل از بارش به عمق خاک فراهم نمی شود. با این وجود در مناطقی که روش های آبخیزداری از قبل اجرا شده است، این امکان وجود دارد که این بارش ها در تغذیه آبخوان ها نیز نقش مؤثری ایفا نمایند. با برنامه ریزی مناسب سدها نیز می توانند نقش مثبتی در این زمینه ایفا نمایند. نکته کلیدی در اینجا اثر وضعی بارش های اخیر بر کاهش برداشت از منابع آب زیرزمینی است. همان طور که می دانید بخشی بزرگ برداشت از منابع آب زیرزمینی در کشور برای مصارف کشاورزی صورت می پذیرد. این بارش ها دو اثر مهم در جهت کاهش برداشت از منابع آب زیرزمینی در بخش کشاورزی خواهد داشت. اول اینکه با افزایش رطوبت خاک در اثر بارش های اخیر امکان استفاده از آب سبز در کشاورزی افزایش خواهد داشت و دوم اینکه با توجه به بهبود حجم مخازن سدها و آورد رودخانه ها، امکان تخصیص آب سطحی به کشاورزی بیشتر شده و نیاز کشاورزان به برداشت از آبخوان ها کاهش خواهد یافت. این اثرات به طور کلی باعث کاهش برداشت منابع آب زیرزمینی در کشور و بهبود وضعیت کمی و کیفی این منابع ارزشمند خواهد شد. ■

برای انتقال آب ۵ اصل گذاشته که این اصول جهانی هستند. نکته این است که هر حوضه باید بر اساس منابع آب موجود خودش برنامه ریزی کند و اگر انتقال آب صورت بگیرد باید منافع آن به حوضه مبدأ هم برسد. منافع هم باید صرف کاهش اثرات منفی محیط زیستی و اجتماعی حوضه مبدأ گردد؛ بنابراین اولین اصل این است که باید در حوضه مقصد مصرف آب، بهینه شود.

### با توجه به وضعیت بارش امسال، آیا می توان گفت که وارد دوره ترسالی شدیم؟ یا اینکه از دوره خشکسالی خارج شده ایم و این دوره به پایان رسیده است؟

« با مدل های هواشناسی نمی توان دوره های خشک و تر را پیش بینی کرد اصولاً با یک سیل نمی توان گفت که دوره خشک تمام شده و وارد دوره تر شده ایم. در دوره خشکسالی ممکن است شاهد سیل های مخرب هم باشیم.

### بر اساس آمار رسمی منتشر شده وزارت نیرو در صورت تکمیل همه طرح های در دست مطالعه و اجرا، حجم مخازن سدهای کشور به رقمی بیش از ۱۰۰ میلیارد متر مکعب خواهد رسید، آیا اصولاً ما در ایران این میزان رواناب سطحی داریم؟ آیا به لحاظ شاخص های محیط زیستی می باید همه رواناب ها را مهار نمود؟ سهم نیاز های زیست محیطی به ویژه تالاب ها در این بین چه می شود؟

« یکی از شاخص های مهمی که باید در اینجا بررسی نمود، توجه اقتصادی این گونه طرح ها می باشد. این سؤال قابل طرح است که افزایش حجم مخازن کشور تا میزان یادشده تا چه حد اقتصادی است. در وهله بعدی باید به این سؤال پاسخ داد که آیا بر مبنای وقوع یک پدیده سیلاب که برخی دوره

اشتباه ما باعث خشک شدن دریاچه شده است و تا رفتار ما درست نشود باران اخیر هم راهگشا نبوده و مشکل دریاچه ارومیه حل نخواهد شد. رفتار محیط زیستی ما مردم و حاکمیت اشکال دارد و ما باید طوری رفتار کنیم که به پایداری در سطح حوضه آبریز برسیم.

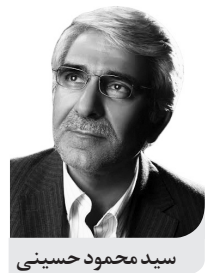
### در مورد طرح های انتقال آب هم یک دیدگاه این است که اگر با انتقال بهشت آباد و تونل سوم مخالفت نمی شد بخشی از سیلاب به دشت اصفهان و گاوخونی منتقل می شد و خسارت کم می شد.

« بارش های رخ داده در بازه ۶ تا ۱۳ فروردین در استان های بالادست خوزستان در رودخانه های دز و کارون (حوضه آبریز کارون بزرگ)، کشکان و سیمره (حوضه آبریز کرخه) به گونه ای بود که بدون وجود سدها در شرایط بیشینه حدود ۲۰ هزار مترمکعب در ثانیه جریان آب وارد خوزستان می شد که از این میزان ۱۰ هزار مترمکعب در ثانیه از کارون بزرگ و باقی آن از کرخه بود با این توضیح هیچ کدام از طرح انتقالی اثری بر کاهش سیلاب خوزستان نمی تواند داشته باشد.

درست کردن یک سازه تونل که در ۵۰ سال یک بار استفاده شود توجیه اقتصادی ندارد و میزان آبی که منتقل می شود حدود ۲۰ مترمکعب بر ثانیه بوده که بر کاهش سیلاب هم هیچ تأثیری ندارد. تنها یک راه باقی می ماند و آن ساخت سد بزرگ برای ذخیره آب و سپس انتقال است. تجربه نشان داده که ساخت سد، با توسعه و ایجاد حقیاب در پایین دست و مناطق هدف طرح انتقال همراه خواهد شد که در شرایط خشکسالی و حتی نرمال این مناطق با مشکل مواجه می شوند و به ضرر مردم و حاکمیت خواهد بود؛ بنابراین در درآمدت مناطق مبدأ و مقصد هر دو آسیب می بیند. انتقال آب آخرین راه تأمین آب، آن هم برای مصارف خاص مانند شرب می باشد. مقدم بر انتقال آب، تهیه طرح آمایش سرزمینی است. منفعت ملی ایجاد می کند به جای انتقال آب به سمت مناطق نیازمند، نیاز را با آب موجود تنظیم کنیم؛ بنابراین بر طبل انتقال آب کوبیدن یک معادله همه طرف بازنده است. اصفهان به آب مطمئن نیاز دارد نه آب سیلاب. راه حل در همه جای دنیا نگاه آمایشی است که متناسب با ظرفیت منطقه نیاز آبی ایجاد گردد.

علاوه بر انتقال آب از داخل سرزمین انتقال آب از دریا هم در دستور کار هست. قرار است آب با قیمت بسیار بالا به ازای هر مترمکعب بیش از ۲۵ هزار تومان را از دریای عمان به مشهد منتقل کنند. قبل از آن باید پرسید علت کمبود آب در دشت مشهد چیست؟ چه راه هایی برای تأمین آب وجود دارد؟ باید مصرف را بهینه کرد نه این که بخاطر سوء مصرف آب را منتقل کرد. بخشی از این پولی که برای این انتقال می خواهند هزینه کنند بهتر است برای حفاظت آب هایی که در حوضه وجود دارد هزینه شود. بهترین راه حل، سازگاری با کم آبی و سیلاب است. یونسکو

# رودها و رویدادها



سید محمود حسینی

پس از مشروب کردن دامنه‌های زاگرس در غرب کشور به‌جز بخش اندکی که توسط زاینده‌رود به منطقه مرکزی راه می‌یابد مابقی به سمت جلگه خوزستان و نهایتاً مازاد آن به خلیج فارس جریان می‌یابند.

دشت مرکزی ایران که در دامنه‌های زاگرس میانی قرار گرفته بدون دریافت بارش مؤثری، همواره با کمبود شدید آب روبه‌رو است. این در حالی است که این منطقه، مراکز جمعیتی زیاد و صنایع و مراکز زیربنایی عمده‌ای را در خود جای داده است که تأمین نیاز روزافزون آن‌ها به آب، این مناطق را با بحران شدید آب مواجه ساخته است.

مردمان ایران از آغاز با درک دشواری‌های زندگی در این فلات دست در دست هم در سکونت‌گاه‌های مجتمع با سعی مداوم همراه با خلاقیت و نشاط بر مشکلات فائق آمده، با تقسیم کار در حفر کاریزها و ساخت سدها، انهار و شادروان‌ها بر دیو خشکی غلبه کرده‌اند. از این‌رو تمدن بزرگ ایرانی شکل گرفته و سرمایه اجتماعی عظیمی پدیدار و به نسل حاضر میراث رسیده است. از دیرباز این جغرافیای به هم پیوسته و این میراث به‌جامانده به ایرانیان آموخته‌اند که آب را سرمایه ملی تلقی کنند و به آب نگاه فرمانطقه‌ای و فرااستانی داشته باشند. لذا توانسته‌اند در گذر زمان به یک نظام تقسیم عادلانه و صلح‌آمیز آب برسند. مناطق مختلف ایران چنان از نظر جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به‌همدیگر پیوسته‌اند که تفکیک‌شدنی نیستند. همه به‌همدیگر نیاز دارند. به تجربه دریافته‌اند که خسارات ناشی از محروم کردن پایین دست از آب قبل از هر چیز به منطقه بالادست می‌رسد؛ لذا به تجربه زیسته تعامل و همزیستی به‌ویژه در نظام بهره‌برداری از آب این عنصر حیاتی دست‌یافته‌اند.

در پنجاه سال اخیر که امر تولید، توزیع و تخصیص آب کشور عمدتاً در اختیار دولت و مشخصاً وزارت نیرو قرار گرفته، نظامات قبلی به هم ریخته و نقش مردم کم‌رنگ شده و به اختلافات دامن زده شده است. این در حالی است که طبق قانون، وزارت نیرو در امر آب وظایف و اختیارات راهبردی و حاکمیتی داشته اما از این اختیارات خوب استفاده نکرده و تحت فشارها مخصوصاً فشار افراد ذی‌نفوذ یا برخی نمایندگان از نظرات کارشناسی عدول کرده و لذا خواسته و ناخواسته موجب آشفتگی و اختلاف در حوضه‌های آبریز شده است.

یکی از اصلی‌ترین وظایف ذاتی مدیریت آب در کشور برنامه‌ریزی‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری از قبیل پیاده کردن طرح‌های آمایش سرزمین امکان‌هم‌پوشانی دوره‌های خشک و سیلاب در درون حوضه‌ای و برون حوضه‌ای در کشور است. منظور از پیاده کردن طرح‌های آمایش سرزمین، اجرای طرح‌هایی است که مشمول تمام پارامترهای ژئوپلیتیکی از قبیل اقلیم، جمعیت، توپوگرافی، موقعیت، قابلیت اراضی و امنیت است و متناسب با توانمندی‌های خاص آن مناطق طرح‌هایی مطالعه و اجرا شوند.

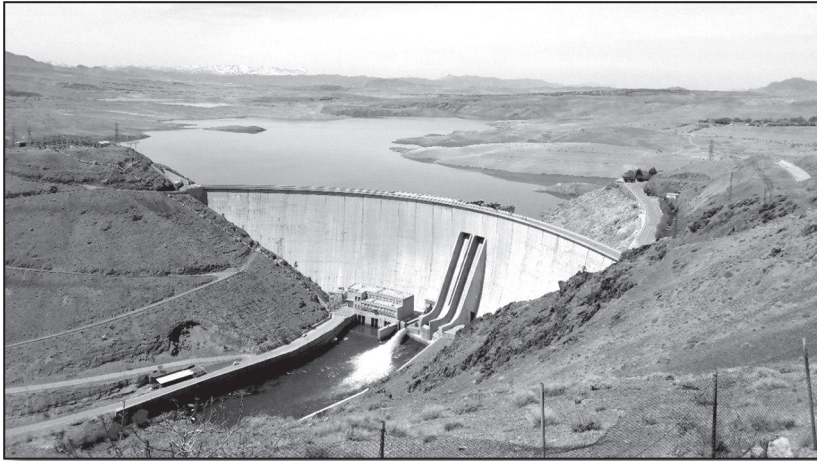
متأسفانه در کشور ما به دلایل متعدد مطالعات طرح‌های آمایش سرزمین صورت نگرفته است که از اصلی‌ترین عوامل آن مدیریت‌های جزیره‌ای و محلی به‌جای مدیریت ملی و یکپارچه است. در بخش آب به دلیل اینکه تقریباً هر فردی و یا مدیری و یا نماینده‌ای خود را صاحب‌نظر در این بخش می‌داند موضوع

بارش‌های تند و گسترده بهار ۱۳۹۸ و جاری شدن آب و اکثراً سیلاب در رودهای نیمه‌جان و تالاب‌های بی‌رمق کشور و در پی آن، رویدادهای ناگوار و گوارای آن، بازتاب‌های زیادی در بین مراکز مدیریتی و حتی در سطح افکار عمومی به‌دنبال داشت و منشأ تأمل و بازنگری در افکار و آرای پیشین شد. طی دو دهه خشکسالی و کم‌بارشی، تحلیل‌هایی ترویج شد که از وجهی ایران را در معرض خشکی و فنا می‌دید و از وجهی دیگر بین مناطق و اقوام ایرانی بر نگرانی و تنازع بر سر آب دامن می‌زد. معلوم شد برخی افراد، حتی تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران کلان‌کشوری، از جغرافیا و تاریخ ایران و از نحوه همزیستی مردم در گذر حوادث و نیز سرمایه اجتماعی انباشته آن بی‌خبرند. اینک در پی این پربارشی و سیلاب اما دیدگاه‌ها لاجرم دگرگون گشت. شایسته است همگان به‌ویژه مدیران از رویدادهای پس از طغیان رودها در فروردین ۱۳۹۸ درس بیاموزند و نگرشی جامع به ایران این گذرگاه حوادث و نقش برجسته آب و اقلیم در آن پیدا کنند.

ایران در شرایط اقلیمی و سرزمینی خشک و نیمه‌خشک با آب کمیاب و باران نادر است. پدیده‌ای که در این فلات وجود دارد اینکه همه‌جا در سراسر آن، کوه‌های مرتفع و جلگه‌های هموار در کنار هم واقع شده است. هرچه از دامنه سلسله کوه‌های زاگرس در غرب و البرز در شمال این ایستگاه‌های جذب جبهه‌های باران‌زا به سمت مرکز و جنوب شرق فاصله می‌گیرد به تدریج بارش و آبدادی کم و در دشت لوت و کویر مرکزی بس اندک می‌شود.

رشته کوه‌های البرز و زاگرس در شمال و غرب ایران، مناطق مستعدی را برای توقف جبهه‌های باران‌زای غربی و جنوب غربی فراهم کرده‌اند. به همین دلیل در این مناطق امکان فراهم شدن شرایط بروز بارش‌های سیل‌آسا وجود دارد.

رشته کوه‌های زاگرس به دلیل موقعیت جغرافیایی و توپوگرافی، شرایط مناسبی برای جذب اکثر جبهه‌های باران‌زای مدیترانه‌ای دارد. این رشته کوه‌ها منابع عظیمی از آب را فراهم می‌آورند که



میزان آب ذخیره شده در سد زاینده رود ۱۴۴ میلیون متر مکعب و حدود ۱۰ درصد از حجم این مخزن است

پیچیده تر شده و مدیریت ملی را به مدیریت محلی تبدیل کرده است. مقوله آب و مدیریت آن به سکویی برای موفقیت فردی مدیریت در کشور تبدیل شده است و عملاً وزارت نیرو نیز به دلیل پرهیز از واکنش های احتمالی سیاسی کسانی که اهرم های لازم برای فشار را در اختیار دارند از وظیفه ذاتی خود فاصله گرفته و همواره دولت ها در گذران روزمرگی قرار گرفته اند. هنگامی که مدیریت آب جزیره ای شد و مسابقه در اتلاف منابع بین استان ها شکل گرفت آنگاه رویدادهای بهار ۹۸ دور از انتظار نیست.

هرچند در کشور پایگاه کاملاً مستقل جمع آوری داده های رخ داده وجود ندارد و متأسفانه اطلاعات واقعی رخ داده ها علی رغم غیرمحرمانه بودن، در دسترس عموم قرار نمی گیرد. متأسفانه حجم خسارت های وارد شده به مناطق مختلف نیز با سیاست های منطقه ای و محلی و به دور از نگاه ملی برآورد خواهد شد. با این حال برخی از رویدادهای تلخ بهار ۹۸ عبارتند از:

- جان باختن تعداد معتدبایی از هم وطنان عزیزمان.
- تخریب تعداد زیادی از منازل مسکونی هم وطنان عزیزمان در این رویداد تلخ به طوری که حدود ۱۵۰ هزار نفر اسکان موقت داده شدند.
- بخش اعظمی از اراضی کشاورزی و تعداد زیادی از شهرها و روستاهای استان های سیل زده آسیب دیدند.
- با کنار هم قرار دادن اطلاعات مربوط به حجم آب رها شده توسط سدهای خوزستان، پیش بینی می گردد حجم آب رها شده طی مدت دو ماه قریب ۲۰ میلیارد متر مکعب باشد. بزرگی این عدد در قیاس با حجم فعلی زاینده رود که برابر با ۵۵۰ میلیون متر مکعب است ملموس تر خواهد بود.
- تنها در سه روز حجم ورودی به سدهای خوزستان معادل ۳ میلیارد متر مکعب بوده است.
- استاندار محترم خوزستان تأکید بر اجرای سد بزرگ بختیاری را بر روی رودخانه دز تنها به دلیل عدم بهره برداری از این پروژه عظیم برای دیگر مناطق کشور دارد.
- نماینده محترم شادگان در این شرایط نیز نگران انتقال آب به دیگر مناطق کشور که محتاج آب هستند بود.

و اما در حوزه آبریز زاینده رود شرایطی دیگر حاکم است حوزه ای که هم جوار با حوزه آبریز دز و کارون است و به همین دلیل قرابت دیرینه ای بین ساکنان این دو حوزه حاکم بوده است. وجود همسایگی این دو حوزه آبریز با یکدیگر، اتحاد و همدلی را بین استان های اصفهان، چهارمحال و بختیاری، خوزستان و حتی یزد ایجاد کرده بود.

متأسفانه طی سالیان اخیر و بروز مدیریت های محلی و جزیره ای نگرانی هایی از وجود اختلاف در برداشت از آب این دو حوزه آبریز ایجاد شده است. در شرایطی که تمام سدهای خوزستان با حجمی معادل ۲۳ میلیارد متر مکعب پر است و حدود ۲۰ میلیارد متر مکعب آب طی دو ماه به

خلیج فارس ریخته شد و کماکان این هدر رفت آب ادامه دارد سد زاینده رود با جمعیت تحت پوشش حدود ۶ میلیون نفر تنها حدود ۵۵۰ میلیون متر مکعب (۳۸ درصد) از آن دارای آب است که از این مقدار حدود ۵۰ میلیون متر مکعب آن نیز رسوب است. نگرانی از عدم تأمین آب شرب قطع جریان زاینده رود را در هفته های آینده که پس از ۲۰ ماه جاری شده بود را محتمل کرده است. در همین شرایط تالاب مهم گاوخونی تنها حجمی معادل ۱۰ درصد از آن تأمین آب شده است.

طرح انتقال آب به فلات مرکزی ایران (بهشت آباد) تقریباً از گردونه خارج شده است و با جوسازی های مکرر امکان تأمین آب شرب سه استان اصفهان، یزد و کرمان را در هاله ای از ابهام برده است. در صورتی که این طرح اجرا شده بود می توانست بازگشت سرمایه ای بسیار بالا را تنها از طریق کاهش خسارت سیلاب در خوزستان فراهم نماید.

هرچند کانون سیل در حوزه های آبریز کرخه و دز بود ولی اراضی مسطح جلگه خوزستان بیانگر این موضوع بود که با افزایش تراز آب امکان متصل شدن این رودخانه ها در این مناطق وجود دارد. با نگاهی به آمار و ارقام خروجی سدهای کرخه، دز و گتوند در مواقعی جمع دبی خروجی این سدها به طرف جلگه خوزستان حدود ۷۵۰۰ متر مکعب بر ثانیه بود که سهم دبی خروجی سد گتوند حدود ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ متر مکعب بر ثانیه اعلام شده است.

سامانه سد و تونل بهشت آباد به دلیل موقعیت منحصر به فرد خود به دلیل امکان ذخیره سیلاب تا حجم حدود ۱۵۰۰ میلیون متر مکعب و انتقال ثقلی آن به دشت مرکزی ایران می توانست نقش ویژه ای در کنترل و پیشگیری بخشی از سیلاب در کارون بزرگ باشد. این نقش ویژه را دیگر سدهای احداثی روی رودخانه کارون به دلیل کاربری ذاتی خود که عمدتاً بر قالی هستند ایفا نمی کنند. سد بهشت آباد با هدف جمع آوری سیلاب های کارون طی ماه های بهمن تا خرداد به مطالعه رفت در این طرح امکان ذخیره سیلاب های

حوضه های کوهرنگ و بهشت آباد در حوضه های بالایی رودخانه کارون فراهم شده بود و در صورت وجود این سامانه امکان کاهش دبی اوج سیلاب و کاهش حجم آب خارج شده در حوضه کارون فراهم می شد.

در صورت وجود طرح آمایش سرزمین در کشور، مدیریت منابع آب کشور شرایطی را فراهم می آورد تا بجای سوق سرمایه های کشور به سوی طرح های نجومی انتقال آب از خلیج فارس و دریای عمان به مناطق مرکزی کشور، امکان تأمین آب این مناطق را از سیلاب های رخ داده در حوضه های مجاور فراهم نماید تا علاوه بر جلوگیری از سیلاب های مخرب با هزینه های مادی و معنوی بسیار زیاد، کشور مجبور نشود برای تأمین آب خود به سمت طرح هایی برود که تاکنون کشورهای دیگر کمتر به سوی آن رفته اند. با مدیریت فعلی آب، آب شیرین که دارای ارتفاع مناسب برای انتقال ثقلی به هر نقطه ای است رها می شود تا به سمت پایین دست حرکت کرده و در مسیر خود هرگونه خسارتی وارد کرده و سپس به آب دریای آزاد پیوسته و شور شود آنگاه با هزینه های سرسام آور و فناوری های پیشرفته اقدام به شیرین کردن این آب ها کرده و با پمپاژهای بسیار سنگین این آب ها را به محل اولیه آن ها برگردانده.

آنچه ما و به ویژه حاکمیت باید از سیلاب ها و طغیان رودخانه ها در مناطق شمالی و غرب و جنوب غرب کشور و رویدادهای تلخ آن بیاموزیم، این است که اولاً کشور را یکپارچه و به هم پیوسته بدانیم. ثانیاً نگاه آمایشی و تقسیم کار ملی جایگزین مدیریت جزیره ای نامتعارف شود و در مناطق مرکزی و کم بارش بارگذاری های آب بر و جمعیت افزا صورت نگیرد. ثالثاً همچون گذشته آب یک منبع فرا منطقه ای و فرا استانی تلقی گردد و وزارت نیرو بدون ملاحظه این رویکرد را دنبال کند. رابعاً وزارت نیرو در جایگاه مدیریت منابع آب، با فرض اینکه اقلیم کشور با سیل و خشکسالی توأمان روبروست نسبت به حفاظت از رودخانه ها، سدها، انهار، تالاب ها و... با رویکرد پیشگیرانه عمل کند. ■

# کارهایی که خاتمی نکرد

لطف‌الله میثمی

در آستانه خرداد ماه و سالگرد دوم خرداد ۷۶ قرار داریم. در این باره سخن بسیار رفته است. در این

یادداشت نگاهی به سیاست‌ورزی‌های خاتمی می‌اندازیم.

دوران هشت‌ساله ریاست‌جمهوری حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، جای بررسی بسیاری دارد و هنوز به عمق آن پرداخته نشده است. در میان کارهایی که انجام داد یکی این بود که بدون صرف یک گلوله و هزینه نظامی با تمامی همسایگان ایران قرارداد امنیتی و عدم تجاوز بست، طوری که رسانه‌های امریکا اعتراف کردند خاتمی یک هاله امنیتی نفوذناپذیر اطراف ایران ایجاد کرده و نگرانی خود از این مسئله را ابراز کردند. در میان کارهایی که نکرد و ناگفته‌ها یکی اینکه در دوره ریاست‌جمهوری او سیزده نفر از دیپلمات‌های ایران در مزار شریف افغانستان به دست طالبان به شهادت رسیدند که می‌توانست واکنش نظامی ایران را در پی داشته باشد، ولی این واکنش در آن شرایط به نفع ایران نبود و یک قطب‌بندی کاذب بین شیعه و سنی ایجاد می‌کرد که امریکا و انگلیس و عربستان و پاکستان؛ یعنی، حامیان طالبان در آن مقطع این قطب‌بندی کاذب را دامن زده و جنگ را لجستیک می‌کردند. این‌طور که شنیده شده خاتمی در شورای عالی امنیت ملی ایران دیگران را قانع کرد که تن به چنین جنگی ندهیم. هرچند نیروهای مسلح با مانورهای نظامی در مرز ایران و افغانستان اقدامات مناسبی انجام دادند. گذر زمان نشان داد افغانستان و طالبان به چه سرنوشتی دچار شدند. تشکیلاتی که

چهارینم افغانستان را در دست داشت با حمایت از القاعده و دخالت آن‌ها در حمله به برج‌های دوقلو و پنتاگون امریکا با واکنش امریکا روبه‌رو شد و دیدیم روند افغانستان به کجا منتهی شد.

در دوم خرداد ۷۶، خاتمی با شعار قانون اساسی و قانون‌گرایی رأی چشمگیری بیست‌میلیونی مردم ایران را به دست آورد. انتخابات هم‌زمان با تهدیدهای امنیتی و بستن سفارتخانه‌های خارجی بود که در درجه نخست همه این مشکلات برطرف شد. این رأی چشمگیر توجهات منطقه‌ای و جهانی را به ایران برانگیخت و از لابه‌لای مطبوعات خارجی فهمیده شد امریکا پیشنهادی به خاتمی داده است که ایران را با عراق رودررو کند. خوب است بدانیم قبل از دوم خرداد ۷۶ خط‌مشی امریکا درباره ایران و عراق مهار دوجانبه<sup>۱</sup> برای امریکا

هزینه‌بردار بود. امریکا سعی داشت هزینه درگیری را به ایران منتقل کند. پیشنهاد این بود ایران و عراق نهصد کیلومتر مرز مشترک دارند و ایران می‌تواند با حملات چریکی و جنگ و گریز مرز عراق را ناامن کند و امریکا این خط‌مشی را لجستیک کند. مدلی که امریکا با کنتروها علیه نیکاراگوئه به کار بست و سرانجام چامارا در این کشور رأی آورد. شنیده شد خاتمی گفته بود پای گذاشتن به عراق همچون افتادن در طاس لغزنده‌ای است که بیرون آمدن از آن امکان ندارد. البته به‌نظر می‌رسد بعدها ترتیبات دیگری اتخاذ شد که نیروهای مخالف عراق که در مجلس اعلی سازمان‌دهی شده بودند در بهار ۸۲ از طریق ایران به درون عراق منتقل شوند که هم‌زمان با حمله غیرقانونی امریکا به عراق بود.

رؤسای جمهور ایران حق دارند هر ساله دو میلیارد تومان تنخواه‌گردان داشته باشند که به اختیار خود هزینه کنند که طی هشت سال ۱۶ میلیارد تومان می‌شود. او

می‌توانست با این مقدار پول به دوستان و آشنایان خود کمک کند تا مؤسساتی تأسیس کنند، اما او از این مبلغ استفاده نکرد و گفت بهترین نهاد برای هزینه کردن نهاد سازمان برنامه است که عمیقاً می‌داند اولویت‌ها چیست و کجا و چگونه باید هزینه کند.

حمله نیروهای به‌اصطلاح خودسر به کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۷۸ نگرانی زیادی ایجاد کرد. خاتمی در پنجم مرداد در دانشگاه بوعلی همدان گفت حمله به کوی دانشگاه واکنشی به بیانیه وزارت اطلاعات بود و تأیید اینکه قتل‌های زنجیره‌ای را افراد خودسر در وزارت اطلاعات انجام داده‌اند و در واقع، اعلام جنگ به دولت بود.

نخستین سخنرانی مقام رهبری فاجعه بودن این حمله را به‌خوبی نشان می‌داد. شنیده شد در شورای عالی امنیت خاتمی با فشار روبه‌رو بوده که در تهران حکومت‌نظامی برقرار شود. خاتمی با این کار مخالفت کرده و استدلال کرده وقتی در کوی دانشگاه افرادی از اپوزسیون چون مهندس سبحانی، محمد بسته‌نگار و دکتر رئیس‌طوسی از امنیت ما دفاع می‌کنند و با رفتن دانشجویان به خیابان مخالفت می‌ورزند چه نیازی به حکومت نظامی است؟ طبیعی بود برقراری حکومت‌نظامی از نظر داخلی و خارجی گامی در جهت بی‌ثباتی ایران بود که خوشبختانه رخ نداد.

در آستانه دومین دور از ریاست‌جمهوری خاتمی بیش از هشتاد نفر از اعضای نهضت آزادی و تشکل ملی - مذهبی دستگیر شدند. خاتمی در مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد من که رئیس‌جمهور مملکت هستم از این بازداشت‌ها بی‌خبر بودم. نیرویی که دست‌اندرکار بازداشت بود پرونده‌ها را در جهت اعدام مهندس سبحانی و چند نفر دیگر سوق می‌داد ولی خاتمی با کمک کارشناسان وزارت اطلاعات به‌ویژه شخص وزیر ثابت کرد این‌ها به‌هیچ‌وجه برانداز نبودند و از اتفاق در دادگاه‌های آن‌ها هم اتهام براندازی مطرح نشد. هرچند در رسانه‌ها و صداوسیما جمهوری اسلامی تبلیغ شد که این افسراد برانداز بودند درحالی‌که از آن‌ها اعاده حیثیت نشد. ناظران سیاسی معتقدند این بازداشت‌ها برای این بود که مردم بگویند در دوره خاتمی این بازداشت‌ها انجام شده و کسی به او رأی ندهد. در عمل دیدیم افراد وابسته به نهضت آزادی و

تشکل ملی-مذهبی از ریاست‌جمهوری مجدد خاتمی حمایت کردند و برخلاف طراحی و مهندسی انتخابات خاتمی بیش از ۲۲ میلیون رأی آورد. خاتمی به تأیید همگان در طی هشت سال یک دروغ نگفت؛ هرچند همه راست‌ها را هم بیان نکرد. اینکه کسی هشت سال در قدرت و نفر دوم جمهوری اسلامی ایران باشد و دروغ نگویید یک ثبات اخلاقی و اعتماد ایجاد می‌کند که در پرتو آن می‌توانیم توسعه سیاسی و اقتصادی داشته باشیم.

امیدوارم مقامات مسئول در آستانه خرداد ۱۳۹۸ محدودیت‌ها را از این شخصیت دلسوز ایران و ایرانیان بردارند و این پایانی باشد بر حصر مهندس موسوی، حجت‌الاسلام کروبی و خانم رهنورد. ■

پی‌نوشت:

۱. Dual Containment

”  
خوب است بدانیم قبل از  
دوم خرداد ۷۶ خط‌مشی  
امریکا درباره ایران و  
عراق مهار دوجانبه برای  
امریکا هزینه‌بردار بود.  
امریکا سعی داشت  
هزینه درگیری را به ایران  
منتقل کند

# اصلاح طلبی و بقا

## نظریه‌ای از سعید حجاریان



فائزة حسینی

یادداشت اخیر سعید حجاریان با عنوان «اصلاح طلبی و مسئله بقا»، به نکات مهمی اشاره کرده و واکنش‌هایی را برانگیخته است. ابتدا مروری بر نکات آن می‌کنیم:

سال جاری سالی حساس توصیف شده و طبعاً سیاست‌ورزی خاص خود را می‌طلبد، مقدمه سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه ارائه تصویری دقیق و روشن از وضعیت امروز است تا در پرتو آن جهت‌گیری و خط‌مشی‌ها مشخص و بهنگام شود. در این راستا چند مؤلفه مؤثر را برمی‌شمارد:

نخست، سیاست‌های ترامپ در پوشش تحریم هوشمند که در ذیل آن مشروعیت جمهوری اسلامی از بین برود و سپس مردم گرسنه علیه حکومت قیام کنند، ولی این پروژه راه به جایی نمی‌برد، زیرا اعتراض‌ها بر پایه مطالبات اقتصادی به دلیل نبود انسجام گفتمانی و رهبری مشخص به منزل مقصود نخواهد رسید.

دومین مؤلفه، اپوزیسیون جمهوری اسلامی است که علی‌رغم سخن گفتن از اتحاد تاکنون نتوانسته‌اند یکی از چهره‌های خود را به‌عنوان رهبر بپذیرند، رایج‌ترین گرایش‌ها برای انتخاب چنین فردی جست‌وجو میان حقوق‌دانان و کارگران بوده، اما جملگی این تلاش‌ها به رشد بادکنک‌گونه افراد و سپس بر باد رفتن سرمایه‌گذاری اجتماعی ختم شده است.

سومین مؤلفه نفت است. توقف فروش نفت کلیدی‌ترین ابزار مخالفان جمهوری اسلامی است و با افزایش ذخایر نفت شیل و ورود نفت عراق به چرخه فروش، تغییری در سیاست‌های ترامپ پدید می‌آورد، ولی تصویر مثبتی پیش روی اقتصاد ایران قرار نمی‌دهد (این روزها معافیت هشت کشور از تحریم‌های نفتی ایران از سوی آمریکا پایان یافت).

چهارمین مؤلفه تشدید شکاف میان ارکان حکومت است. با توجه به تغییرات پدیدآمده در نهادهای انتصابی، موازنه قوا به سود دولت نخواهد بود و بخش زیادی از انرژی دولت صرف پاسخگویی به سؤالات مجلسیان خواهد شد. تشدید گرایش‌های قومیتی و هویتی و اختلال در بوروکراسی را می‌توان به مؤلفه‌های فوق افزود.

حال در چنین شرایطی جهت‌گیری اصلاح‌طلبان باید چگونه باشد.

حجاریان در پاسخ به این سؤال یادآور شده است که

اصلاح طلبی نیازمند چابک‌سازی و نواندیشی است، اما اساسی‌ترین مسئله بقای اصلاح طلبی است. مقصود از بقا این است که اصلاح طلبی نیازمند تصمیم‌های حیاتی است و قادر نیست مسیری تک‌خطی پیش بگیرد؛ بنابراین موضوعی ترکیبی را پیشنهاد می‌کند، از آرامش فعال تا فعالیت تمام‌قد. «در آرامش فعال»، دنباله‌روی از هر جریان کوتاه‌مدتی پاشنه آشیل اصلاح طلبی تلقی شده است و می‌افزاید با توجه به پیشینه تاریخی چنانچه اصلاح طلبان و معترضان به وضع معیشت، یک‌صدا شوند، نخستین گزینه، برخورد قهری با اصلاح طلبان خواهد بود و نه توده مردم حاضر در خیابان. از این رو اصلاح طلبان ضمن تمرکز بر عدالت به معنی اعم، به تعبیری باید سر خود را پایین نگه دارند تا از این طوفان به سلامت گذر کنند.

در ادامه یادداشت به سیاست‌ورزی انتخاباتی و مشارکت مشروط اشاره می‌کند که باید از فرصت انتخابات استفاده کرد، ولی چنانچه شروط مطرح شده برآورده نشد باید عطای انتخابات را به لقایش بخشید.

در توضیح «فعالیت تمام‌قد»، آمده که در کوتاه‌مدت و به دلیل شرایط بغرنج، سخن گفتن ذیل پروژه مشروطه‌خواهی سخت و گاه ناممکن است؛ بنابراین چند راهکار را برای اصلاح طلبان مطرح کرده که عبارت‌اند از: تعریف جایگاه و کارکرد خود به‌عنوان نیروی تحول‌خواه، تجدید نهادی و اتخاذ مواضع انتقادی به راهبرد و راه برون‌رفت، شناسایی توان دانشگاهیان تحول‌خواه و در دسترس قرار دادن بسته‌های مشورتی خصوصاً به دولت، بالایش احزاب منتسب به اصلاح طلبی و انحلال یا ادغام احزاب کم‌مایه و کوچک درون احزاب بزرگ و بالاخره نقد عملکرد و مواضع نیروهای مقابل. دو توصیه دیگر سوویه اصلی یادداشت را مشخص می‌کند: یکی نقد اپوزیسیون با عنوان «اپوزیسیون بدلی دست‌ساز ترامپ» با تأکید بر اینکه هویت و کیفیت به آنان بازگردانده شود و دیگر آنکه عقلای جناح راست؟ را نسبت به وخیم بودن شرایط آگاه کرده تا نیروهای مؤثر و تصمیم‌ساز نظام، تصویری واقعی از وضع موجود به دست آورند.

سخن حجاریان به‌روشنی بیان‌کننده فاصله گرفتن اصلاح طلبان از اعتراض‌های احتمالی معیشتی خیابانی است. این موضع حجاریان با استقبال برخی از جناح‌های اصولگرا مواجه شد. سایت مشرق در واکنش به این یادداشت و با اشاره به طوفانی که حجاریان از آن پرهیز می‌دهد، زمینه به‌وجود آمدن آن طوفان را به اصلاح طلبانی منتسب کرد که با بسترسازی برای بروز مشکلات اقتصادی، پیوند زدن اقتصاد کشور به توافقات خارجی در ذهن مردم، مشکل جلوه دادن سپاه پاسداران و بحران نمایی از مشکلات عادی کشور، همچنین اصرار بر اینکه نظام به آخر خط رسیده، زمینه را آماده کرده و گرای خیابان را به مردم دادند.

این سایت مواضع حجاریان را یک بازی اطلاعاتی توصیف کرد تا به‌زعم خود از کمند برخورد‌های امنیتی در صورت وقوع فتنه اقتصادی بگریزد با این توجیه که اگر نظام مشکل اقتصادی نداشت، مردم به خیابان‌ها نمی‌ریختند.

جناح تندروی اصولگرایان اصرار دارد در هر شرایطی، اصلاح طلبان را تهدید اصلی معرفی کند و از این ترغیب برای بسیج هوادارانش سود می‌برد.

وقتی از بحران کارگران، معلمان، بازنشستگان، بیکاران یاد می‌شود به این معناست که هر یک از این اقشار در فشارهای سخت زندگی روزمره مستعد اعتراض و حضور در خیابان هستند، سطح زندگی طبقه فرودست پایین رفته و سبب افزایش نارضایتی آنان و ناامیدی از بهبود ساختار حاکمیتی شده، به همین سبب دارای پتانسیل

قوی اعتراضی هستند، آن‌ها (فرودستان) از سویی به دنبال کنش ملی و رفتار مدنی و بدون خشونت هستند. از سوی دیگر فاقد تریبون و سازمان‌دهی، به همین دلیل در شرایط سخت بروز و ظهور موقتی می‌یابند و پس از چندی به لاک خود می‌روند و همچنان به دنبال روش‌ها و برنامه‌های دموکراتیک مدنی تا قادر به پیگیری مطالبات خود باشند و نظام اجرایی نقش محوری این فرودستان را که جنبش جان به لب رسیدگان لقب گرفته‌اند در تحولات اجتماعی و سیاسی کشور به رسمیت بشناسد. از آنجا که سکوت و بعضاً چشم‌پوشی بخشی از جریان اصلاحات نسبت به مسئله معیشت و به‌طور کلی مقوله عدالت انتقادات بسیاری را برانگیخت، حجاجیان در یادداشت تکمیلی نسبت به این موضوع با عنوان اینکه چرا خیابان از دستور کار اصلاح‌طلبان خارج است نوشت که اصلاح‌طلبی نمی‌تواند نسبت به عدالت بی‌تفاوت باشد و ضمن پیگیری فاکتورهایی همچون قانون عادلانه و مبارزه با فساد سیستماتیک یادآور شد تجربیات مدیریت اعتراض، با در نظر گرفتن مطالبات متنوع نشان داده که می‌توان برخی را پیش از حضور در خیابان تطمیع کرد و بدون خونریزی و هزینه دادن غائله را ختم کرد. تأکید وی بر تقدم سازمان بر فرد و اهمیت نهاد و ترویج سندیکاست که به تدریج به سیاست ختم و در تئوری فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا فرمول‌بندی می‌شود. در مقابل دامن زدن به جامعه توده‌وار و دنباله‌روی از توده به پوپولیسم و ندامت و فنا ختم خواهد شد.

در رابطه با انتخابات نیز می‌بینیم شرایط اصلاح‌طلبان نسبت به انتخابات گذشته سخت‌تر شده و آن‌ها که

معتقدند تحت هر شرایطی باید در انتخابات شرکت کرد، باید توجیه لازم را برای مشارکت حداکثری مردم داشته باشند. آذر منصوری دلایل شرکت در سه انتخابات قبلی را دغدغه نسبت به منافع ملی و مقدورها و ممکن‌ها می‌داند، رویه‌ای که ناگزیر از حمایت از کاندیداهایی است که بتوانند با مشکلات کمتری به ساختار قدرت راه یابند و برنامه‌ها را پیش ببرند. به گفته وی این راهبرد امروز اصلاح‌طلبان را در یک تنگنای سخت قرار داده است و به نظر می‌رسد رویه سه انتخابات گذشته و نوع اثرگذاری نهادهای

انتخابی در حل مشکلات مردم قابل تحقق نیست و باید برای این موضوع چاره‌اندیشی کرد. آذر منصوری، عضو شورای مرکزی حزب اتحاد ملت ایران، به مسئله مهمی اشاره دارد؛ اینکه حمایت از کاندیداهایی که توان نمایندگی جریان اصلاحات را ندارند تا چه حد اعتبار اصلاح‌طلبان را خرج جریان‌هایی می‌کند که نمی‌توانند از عهده تحقق مطالبات مردم برآیند و پیشنهاد می‌کند شورای عالی

سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان باید به این موضوع پردازد و حضور در انتخابات ۹۸ و ۱۴۰۰ منوط به جمع‌بندی شورا در این رابطه باشد، چنانچه تصمیم نهایی واقع‌بینانه نباشد، این جریان پایگاه اجتماعی خود را از دست خواهد داد.

مشارکت مشروط در انتخابات مستلزم ارائه شروطی است که از سوی اصلاح‌طلبان مورد پذیرش قرار گیرد، در غیر این صورت باید عطای انتخابات را به لقایش بخشید. از سوی دیگر مخاطبان این جریان برای شرکت در انتخابات آتی، نه فقط انتظار ارائه برنامه را دارند که بیشترین توجه خود را معطوف به جمع‌بندی جریان اصلاحات از دستاوردهای خود، خواهد کرد.

اگر شرایط انتخابات تغییر کند و کاندیداهای کارآمدی وارد عرصه شوند بخت با آن‌ها یار است، ولی اگر شرایط تغییر فراهم نشد چه باید کرد؟ آیا گزینه‌های حداقلی با ائتلاف در دستور قرار خواهد گرفت یا مشارکت مشروط به شکلی دیگر مورد بحث واقع می‌شود. چنانچه مشارکت در انتخابات ۹۴ با شرایط حداقلی صورت گرفت و در نتیجه در مجلس دستاورد قابل توجهی پیدا نکرده و در مقایسه با انتظاری که نسبت به لیست امید در جامعه به‌وجود آمده بود فضایی برای جامعه مدنی و رأی‌دهندگان به اصلاحات فراهم نیاورد؛ البته حجاجیان بعداً در پاسخ به اینکه اصلاح‌طلبان برای چه کسی شرط می‌گذارند نوشت که از یادداشت وی نوعی تفسیر غیرعقلانی و انتزاعی شده است. وی مشارکت مشروط اصلاح‌طلبان را نه معطوف به خود و حضورشان در قدرت بلکه از سر دغدغه برای تشکیل پارلمان قوی

در راستای منافع مردم داشته و از طرفی نباید از فلیت‌ریزاسیون اصلاح‌طلبان هم غافل شد تا در پرتو آن راه قدرت‌طلبی و رانت‌خواری در پوشش اصلاح‌طلبی مسدود شد.

البته انتخابات سال‌های ۹۲، ۹۴ و ۹۶ متأثر از نقش‌آفرینی شخصیت کاریزماتیک اصلاحات بود که خود امروز بر این باور است که ممکن است شرایط به گونه‌ای باشد و به قول او «دیگر خیلی سخت است که به مردم بگویم بیایید رأی دهید.» آقای سید محمد خاتمی در دیدار با اعضای فراکسیون امید گفت از سوی

مردم با این سؤال مواجه است که «ما را کشانید پای صندوق رأی، یک مورد نشان دهید که در راستای اصلاحات واقعی باشد.» البته خاتمی هشدار داد که ریزش از اصلاح‌طلبان به سید جریان‌های رقیب نمی‌رود، بلکه به سید براندازان روانه می‌شود.

درحالی‌که برخی از اصلاح‌طلبان حضور در قدرت را به هر شکل بهتر از این می‌دانند که صحنه را ترک کنند و شاید اراده جدی در میان اصلاح‌طلبان

به‌منظور موافقت و همدلی با تمامی یادداشت‌ها حجاجیان وجود نداشته باشد، اما شبهات و سؤالاتی هم در این رابطه به میان آمده است از جمله اینکه: آیا بهتر نیست به جای کسب جایگاه در قدرت، به جایگاه انتقادی و اپوزیسیون بازگشته و رصدکننده حاکمیت اجرایی باشند. خود حجاجیان قبلاً گفته بود که پروژه اصلاحات به انتخابات گره نخورده است و با ورود به انتخابات به هر قیمتی مخالفت کرده است، حتی یادآور شده که اگر نیروهای اصلاح‌طلب با رد صلاحیت‌های گسترده مواجه شوند و نیروهای مؤثری نداشته باشند، شرکت نکردن در انتخابات بهتر از شرکت کردن با گزینه‌های ضعیف و ناکاراست.

این در حالی است که حزب اتحاد ملت اسلامی همواره بر مشارکت در انتخابات تأکید کرده، اما مشارکت مشروط را به جمع‌بندی نهایی اعضای حزب موکول نمود. امری که تاکنون در شورای سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان به بحث گذاشته نشده این است که آیا در صورت تحقق نیافتن شروط، به تحریم انتخابات منجر می‌شود؟

ولی حزب اعتماد ملی تاکنون اعلام کرده که تحریم انتخابات را تحت هر شرایطی نمی‌پذیرد و ایده مشارکت مشروط را ایده‌ای ورشکسته و کهنه و فردی ارزیابی کرده است، اما در هر صورت با شورای سیاست‌گذاری اعلام همراهی و حضور فعال و مؤثر نموده است.

حفظ پایگاه اجتماعی از یک‌طرف و ارائه راه‌حل برای مشکلات کشور از طرف دیگر اصلاح‌طلبان را در انتخابات، پیش رو بر سر دوراهی جدی قرار خواهد داد. عملکرد نهادهای انتخابی که در اختیار اصلاح‌طلبان بوده نتوانسته رضایت عمومی و مخاطبان خود را برآورده سازد و شاید ارائه برنامه‌های جدید توفیق‌چندانی کسب نکنند، زیرا مهم‌تر از آن اعتمادسازی در پایگاه اجتماعی این جریان مطرح است، باید دید اصلاح‌طلبان درباره این راهبرد چه راه‌حلهایی ارائه خواهند داد.

حجاجیان پیش از این گفته بود که پروژه اصلاحات به انتخابات گره نخورده است. وی انتخابات به معنای کنونی آن را گلدایی قدرت توصیف کرده و گفته بود اصلاحات صدقه‌بگیر نیست و اگر مکتب دارد باید با اتکا به آن به بازار سیاست برود و تأکید کرده بود که نباید به هر جنس بنجلی تن داد.

زمینه این گفتار حجاجیان، به باور وی در مورد زیست در جامعه دموکراتیک برمی‌گردد. چنانچه زیست در جامعه دموکراتیک، خودبه‌خود بر اعمال و خلق‌وخوی افراد تأثیر می‌گذارد و خود را در مناسبات خرد بازتولید می‌کند. برخلاف متفکران حوزه اخلاق که خوبی یا بدی رژیم مستقر را به مردم ربط می‌دهند و می‌گویند اگر جامعه خوب بشود حکومت هم خوب خواهد شد. حجاجیان در ریشه‌یابی این موضوع به مسئله خودکامگی اشاره کرده بود. او معتقد است خودکامگی صرفاً به فرد دلالت ندارد و این سبک و سیاق مانند خون در ساخت قدرت در گردش است و نمی‌توان انتظار

**” مقصود از بقا این است که اصلاح‌طلبی نیازمند تصمیم‌های حیاتی است و قادر نیست مسیری تک‌خطی پیش بگیرد؛ بنابراین موضعی ترکیبی را پیشنهاد میکند، از آرامش فعال تا فعالیت تمام‌قد**



داشت خلقیات و رفتار جامعه آن را تعدیل یا اصلاح کند.

برخی از اصلاح طلبان قائل به این نیستند که صرفاً به دنبال حفظ آبرو یا بقا یا جایگاه خود در بین مردم باشند. آنان معتقدند در شرایط حاد و مشکلات عدیده، گزینش بین اصلاح طلب و اصولگرا منطقی نیست چنانچه اگر سیلی بیاید دامن همه را می گیرد، راه چاره این است که به جای حرف های سیاسی و انتزاعی از موضع خیرخواهانه به رفع مشکلات مردم و بهبود آلام آنان، همه با هم همکاری کنند.

منتقدین می گویند اصلاح طلبان باید در عملکرد خود نشان دهند که صرفاً به دنبال جایگاه خود در قدرت و حاکمیت نیستند، بلکه به دنبال شناسایی نارسایی ها و مشکلات مردم و پیدا کردن راه چاره هستند، در این رابطه فراکسیون اصلاح طلبان تحرک کافی داشته و طرح و برنامه برای برون رفت از گرفتاری ها ارائه دهد. در حالی که عملکرد نیروهای اصلاح طلب و معتدل به سمت کارآمدی و حل مشکلات نمود چندانی نداشته است، وجه الملهای خوب است که برای حل معضلات کشور راهکار داشته باشد.

این منتقدین انتظار دارند اصلاح طلبان تلاش کنند تا فضای ناامنی و عدم اعتماد سیاسی شکل نگیرد و از آن طرف حکومت نیز به آلوده کردن فضای سیاسی دامن نزنند و در نتیجه سوءظن ها کاهش یافته و خود را برای حل مشکلات یکدل نشان دهند. در چنین شرایطی انتخابات هم می تواند به انتخاب های بهتری بینجامد، ولی در شرایط بدبینی و سوءظن نیروهای کارآمد فرصت ورود به عرصه انتخابات را پیدا نمی کنند.

حجاریان در سال ۱۳۸۰ گفته بود که وارد فاز

جدیدی از سیاست می شویم که در این فاز سیاستمداران و احزاب باید از منافع اقلشار و قومیت های خاص دفاع کنند، حتی اگر این حمایت خاص به جایی برسد که بقیه طبقات و اقلشار به آن ها رأی ندهند. وی در توجیه این موضع گیری با تأکید به شفافیت در کار سیاسی اشاره کرده بود، حتی اگر شفاف شدن به افتراق بین منافع عمومی بینجامد. حجاریان در آن زمان به کودتای ناپلئون سوم در فرانسه اشاره کرده بود که در آن پایگاه اجتماعی ناپلئون، اقلشار حاشیه تولید، لومین پرولتاریا،

اوباش و ارتش ذخیره بیکاران و نیروهای رانده شده اجتماعی بودند، به این لحاظ با در نظر داشتن بیکاری و اعتیاد و آسیب های حاشیه نشینان هشدار لازم را داده بود.

حجاریان پیش از این به اصلاحاتی اشاره کرده بود که از درون انقلاب زاده شود و در این رابطه می گفت خواسته های مردم، نوع اصلاحات را تعیین می کند. مهم ترین خواسته مردم در انقلاب، برقراری

عدالت و رفع تبعیض های موجود بوده است، ولی با وجود شعارهای پرطمطراق و تئوری های متفاوت به قول حجاریان تئوری هایی که چکش کاری نشده، نظریه ای که به کار ایران امروز بیاید مدون نشده است. اگر عدالت را از شعارهای بنیادین انقلاب اسلامی بدانیم، چگونه می توان نسبت به نبود عدالت و انواع تبعیض، بی تفاوت و منفعل ماند تا طوفانی که از سر بی عدالتی برخاسته است، از سرمان بگذرد و گزندی به ما نرسد؟!

در پیشنهاد های ایشان جایی برای نزدیک شدن به مردم یا شنیدن صدای اعتراضات و انتقادات آنان نیست و آیا راهکاری برای کاهش درد و رنج مردم وجود ندارد؟ آیا اصلاحات برای بقای سیاسی خود نسبت به مطالبات مردم بی اعتنا بماند تا مبدا گزندی به آن برسد و بتواند از این بحران به سلامت عبور کند.

بالاخره مواجهه با منتقدان و اپوزیسیون که با پرچسب دست ساز ترامپ آن ها را از هویت ملی و انسانی تهی کرده، در دستور کار اصلاح طلبان قرار گرفته است. به یاد داریم که شعار اصلاح طلبی تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق بود، سید محمد خاتمی گفت در یک نظام مردم سالار، حاکمیت یا بخشی از آن به خود اجازه نمی دهد که طرف مخالف خود را با هر عنوان

چون برانداز و معاند از صحنه خارج کند. حجاریان در یادداشت تکمیلی خود به تفکیک اپوزیسیون به ملی و غیرملی پرداخته است و شاهد مثال خود را شاپور بختیار نام برده است که در حالی که خود را ایرانی مصدقی و سکولار می خواند به دامن دشمنان ایران غلتید. وی می افزاید که اکنون با سنتز ملی-امریکایی، ملی-سعودی، ملی-اسرائیلی مواجه هستیم.

اپوزیسیون در تحلیل جریان اصلاح طلبی، آن را بخشی از واقعیت نیروهای سیاسی ایران ارزیابی کرده که در نقد و بازسازی خود در سطح باقی مانده و به عمق نمی روند آن ها این سؤال را مطرح کرده اند که آیا اصلاح طلبان، تحول خواه شده اند؟ در حالی که در گرایش های اصلاح طلبی و تحول خواهی و براندازی تغییر در روش ها و اهداف ایجاد نکرده و وضعیتی شبیه سال ۱۳۸۴ را دارند. منتقدین همچنین می گویند این جریان در روش، به صندوق رأی و بیانیه اکتفا دارد ولی در مقابل جنبش خیابانی، هراس افکنی می کند. اینکه توصیه های اخیر حجاریان تا چه اندازه می تواند بقای اصلاح طلبی را ضمانت کند، به زعم اپوزیسیون تا اصلاح طلبان مطالبات و مبارزات صنفی مدنی را نپذیرند تنها فقط در اسم و ظاهر، اصلاح طلب محسوب می شوند و عنوان تحول خواهی به جای اصلاح طلبی، قبل از آنکه یک تغییر باشد نشان دهنده یک خطای سیاسی و اخلاقی خواهد بود. حجاریان در توضیحات بعدی نوشت که منظور وی از تحول بدان معنا بوده است که رهبری و سازمان و همچنین تاکتیک و استراتژی اصلاحات متحول شود به طوری که روندها و چشم اندازها را به زبان قابل فهم تحلیل و ترجمه کنند و ذیل آن نقش، جایگاه و کارکرد خود را به عنوان آن نیروی تحول خواه تعریف کنند.

با وجود مشکلات بی شماری که با آن روبه رو هستیم چه آن را مشکلات عادی یا بحران یا ابربحران بنامیم، راهبرد جریان اصلاح طلب و تاکتیک های آنان در انتخابات ۹۸، چه خواهد بود؟ آیا آن ها منتظر تغییر فضای سیاسی از سوی حاکمیت هستند یا خود در مواضعشان تغییری به وجود خواهند آورد و آیا افراد مؤثر در صحنه سیاسی مجال ورود پیدا خواهند کرد و به این ترتیب راه حلی برای مشکلات گشوده خواهد شد؟ یا گرفتاری های مردم، فراتر از ورود چهره های موجه و مورد قبول در انتخابات و ساختاری بوده و تا اصلاح بنیادینی نسبت به فساد سیستماتیک انجام نشود همچنان در بر یک پاشنه می چرخد. ■

**توقف فروش نفت  
کلیدی ترین ابزار  
مخالفان جمهوری  
اسلامی است و با  
افزایش ذخایر نفت شیل  
و ورود نفت عراق به  
چرخه فروش، تغییری  
در سیاست های ترامپ  
پدید می آورد، ولی تصویر  
مثبتی پیش روی اقتصاد  
ایران قرار نمی دهد**

## درنگی کوتاه بر

# افت فضای دانشجویی، عوامل دست‌اندرکار و راهکارهای فرار و

کمال رضوی

(۱)

در چند سال اخیر، هرگاه در محافل مختلف دانشجویی حضور داشته‌ام، یکی از پرسش‌هایی که فعالان دانشجویی مطرح کرده‌اند، چرایی کاهش استقبال از برنامه‌های تشکلی دانشجویی به‌ویژه انجمن‌های اسلامی و تشکلی‌های سیاسی مشابه و به‌عبارتی، پرسش از بحران مخاطب تشکلی‌ها در دهه اخیر است. تصور بسیاری از فعالان دانشجویی این است که استقبال از برنامه‌های موسمی دانشجویی کاهش پیدا کرده و دانشجویان علاقه‌ای به شنیدن سخنرانی‌های فکری و سیاسی ندارند؛ سال‌ها اغلب خالی است و برای پای کار آوردن تعداد محدودی دانشجوی فعال در انجام یک کنش مشترک، دشواری‌های بی‌پایانی وجود دارد. دانشجویان بیش از آنکه از برنامه‌های سیاسی و فکری استقبال کنند به نمایش فیلم و برگزاری کنسرت و برنامه‌هایی از این دست علاقه دارند. گویی نوعی افت در انگیزه‌های گرایش به فعالیت فکری و سیاسی در فضای دانشگاه رخ داده و باید برای آن چاره‌جویی کرد.

در پس چنین تصویری، نوعی تصویر از گذشته‌های درخشان در فضای دانشجویی نهفته است. گذشته‌ای که در آن با یک فراخوان تشکلی‌های دانشجویی سیاسی سال‌ها پر می‌شد، تجمعات دانشجویی شکل می‌گرفت، اعتصاب غذا می‌شد، کلاس‌ها تعطیل می‌شد و دانشجویان دسته‌دسته به فعالان دانشجویی می‌پیوستند تا مطالبات و مسائل مشترک را پیش ببرند. دوره‌ای تصور می‌شود که فضای دانشگاه سیاسی بود نه مانند امروز سیاست‌زدایی شده؛ دوره‌ای که دانشجویان گویی اهل تخصص بیشتر بودند؛ هم فعالان دانشجویی سماجت و انسجام بیشتری برای فعالیت و تحرک داشتند و هم بدنه دانشجویی ظرفیت بیشتری برای همراهی و کنشگری داشت. دوره‌ای که بحث‌های فکری و سیاسی داغ و نقل محافل دانشجویی در بوفه و کافه و خوابگاه و سالن‌های دانشکده بود.

این اتوریته مفقود و این گذشته از دست رفته چگونه شکل گرفته است؟ دوره‌ای که از آن سخن گفته می‌شود به‌صورت انضمامی و عینی کی و کجا در سیر فضای دانشجویی ایران پدید آمده است؟ نمادهای چنان دورانی چه کسانی بودند؟ کدام داده‌های تجربی مؤید چنین فضای پرشور و فعالی است که امروز در حسرت آن هستیم؟ این‌ها پرسش‌هایی است که هرگاه در فضای دانشجویی امروز با سؤالی از جنس سؤال ابتدای نوشته مواجه می‌شوم به‌طور گذرا در ذهنم نقش می‌بندد. برای اینکه فعالان دانشجویی پرسشگر این سؤال زیاد هم ناامید و دل‌سرد نشوند، همواره پاسخی دم‌دستی به آن‌ها داده‌ام تا بکوشم انتظاراتشان را از استقبال از برنامه‌های دانشجویی تعدیل کند. برای مثال به برنامه‌هایی اشاره کرده‌ام که در دوران دانشجویی خودمان برگزار می‌کردیم و از آن‌ها هم استقبال چندانی نمی‌شد؛ اتفاقات ظاهراً مهیبی که احساس چندانی در بدنه دانشجویی بر نمی‌انگیخت و شور و تحرکی پدید نمی‌آورد. آنگاه به سؤال‌کنندگان گفته‌ام باید به فکر ارتقای همین

فضای موجود بود و از ساختن تصویری آرمانی و درخشان از گذشته پرهیز کرد؛ اما اکنون با فرصتی که برای نوشتن این یادداشت برابم پدید آمده می‌خواهم درنگ کوتاه و شاید عمیق‌تری بر این پرسش کنم و از دادن جوابی دم‌دستی مانند آنچه گفتم پرهیز کنم.

من ابتدای دهه ۸۰؛ یعنی مقارن با دومین دولت سید محمد خاتمی و در میانه عصری وارد دانشگاه شدم که بعدها عصر اصلاحات نام گرفت؛ حدود یک سال و اندی پس از خزان مطبوعات و در میانه انسداد سیاسی درون قدرت. در همان بدو ورودم، ماجرای صدور حکم اعدام برای هاشم آقاچری به دلیل سخنرانی در همدان در باب پروتستان‌تیسیم اسلامی رخ داد (آذر ۸۱) و تجمعات جسته و گریخته‌ای در دانشگاه‌های کشور در اعتراض به این حکم افراطی شکل گرفت. دو تصویر از آن روزها در ذهنم نقش بسته است: یکی روزی که برای امانت گرفتن یک کتاب به دفتر مجمع حزب‌الله دانشگاه علم و صنعت رفته بودم و برخی فعالان این تشکلی دانشجویی راست‌گرا، اما عدالت‌خواه انگشت حیرت به دهان از این حکم دستگاه قضائی بودند و به‌خوبی به خاطر دارم یکی از فعالان این تشکلی سخت به هاشمی شاهرودی، رئیس وقت قوه قضائیه می‌تاخت که با چنین حکمی قوه قضائیه مضحکه شده است. تصویر دوم تجمعی بود که در مقابل ساختمان پانزده خرداد دانشگاه (محل استقرار نهاد رهبری و معاونت دانشجویی و فرهنگی و چند قدمی مسجد) در حال برگزاری بود؛ در اعتراض به صدور حکم اعدام برای هاشم آقاچری. در جمع چهل - پنجاه نفره‌ای از دانشجویان دانشگاهی که بیش از هفت هزار دانشجو داشت، یکی از فعالان سال بالایی رشته ریاضی در حال نقد استادان دانشگاه بود که چرا منفعل هستند و به این حکم اعتراضی نمی‌کنند؛ می‌گفت استادان طوری برخورد می‌کنند که گویی حکم اعدام برای یک قصاب صادر شده و نه برای یک استاد دانشگاه. هیچ‌یک از این تجمعات که به‌موازات در دانشگاه‌های مختلف برپا شده بود شور چندانی برنشانگیخت؛ البته حکم هاشم آقاچری نقض شد.

از همان زمانی که با ورود به انجمن اسلامی دانشگاه وارد فعالیت دانشجویی شدم، هر روز بیشتر از پیش انشاق و چنددستگی در فضای دانشجویی و عدم همراهی فراگیر بدنه دانشجویان با فعالان دانشجویی را لمس می‌کردم. با این حال حکمی کلی برای آن سال‌ها نمی‌شد صادر کرد. درست است که در نتیجه ناکامی جنبش دوم خرداد و انسداد سیاسی رخ داده، به‌تدریج فضای عبور از خاتمی و اصلاحات شکل گرفته و اکنون در بخشی از جریان دانشجویی تحول‌خواه که تا پیش از آن به شکل یکدست حامی جنبش دوم خرداد بود، ساز جدایی از «اصلاح‌طلبان حکومتی» نواخته می‌شد و درست است که نزاع و مناقشه میان تحریمی‌ها و مشارکتی‌ها به‌شدت در جریان بود و تور رقابت را در دانشگاه گرم می‌کرد و درست است که در نتیجه این چنددستگی‌ها که از حد رقابت سازنده فراتر رفته و به نزاع و مخاصمه درونی بدل شده بود هر روز

از فضا هنر تک‌چهره‌هایی  
نظیر شریعتی و فعالان  
جنبش چریکی همین بود  
که در فضای لذت‌جویانه و  
روزمره دانشجویی غالب،  
توانسته بودند این نیروی  
جمعی را ایجاد و تقویت  
کنند که دانشجویان را  
وارد مدارهای مبارزاتی و  
از آن‌ها عضوگیری  
می‌کرد





بدنه دانشجویی دلسردتر، منفعل تر و بی اعتمادتر از گذشته به فعالان دانشجویی می شد، اما همان زمان نیز برنامه های متعدد سیاسی و فکری برگزار می شد که گاه استقبال دانشجویی گسترده ای از آن ها می شد و گاه به عکس، بسیار کم فروغ جلوه می کرد. اگر بخواهم به نقل خاطراتی از این دست پردازم، حوصله خواننده سر می رود.

می خواهم بگویم در همان دوره به تدریج افت فضای پرشور ناشی از دو سه سال ابتدایی جنبش دوم خرداد تحقق یافته بود و این مسیر افتان و خیزان پیموده می شد. در واقع آنچه ما افت فضای دانشجویی می خوانیم، به نوعی متن اصلی فضای دانشجویی در تمامی سال های پس از انقلاب بوده است و آنچه خیزش ها و جوشش ها و آفرینش های نو بوده، استثنایی بر این قاعده افتان است. برهه های محدودی از تاریخ قبل و بعد از انقلاب جریان دانشجویی را می توان نشان داد که در آن پویایی و جوشش در فضای دانشجویی، تمامی دانشجویان را با تحولات فکری و سیاسی همراه می کرده است. غیر از این برهه های محدود اگر نگوییم موقتی- فضای غالب، همین فضای روزمرگی و جاری بوده که در هر دوره به شکلی باز نمود می یابد.

اجازه دهید پرسش را از این زاویه مطرح کنم: کدام پژوهش تجربی و کدام داده های کمی یا شواهد کیفی می توانند به ما نشان دهند در تمامی سال های تأسیس دانشگاه از حوالی ۱۳۱۰ به این سو تا ابتدای دهه ۹۰ همواره جوشش و غلیانی در فضای دانشجویی بوده و تشکل های سیاسی در اوج کارآمدی و مشروعیت بوده اند و اکنون در ابتدای دهه ۹۰ شاهد فقدان چنان فضایی هستیم؟ البته پژوهش هایی هست که برهه های تحول آفرینی جنبش دانشجویی در ایران را به تصویر کشیده، نشان می دهد که دانشجویان چگونه بر معادلات سیاسی دوران خود تأثیرگذار بوده است؛ اما این پژوهش ها فاقد تصویر و شواهدی از عمومیت فضای دانشگاه ها حتی در همین برهه های آفرینش جمعی هستند. درست در سال هایی که جنبش چریکی در ایران پویا و زنده و مشغول عضوگیری فعال از فضای دانشجویی بوده، پس زمینه غالب زندگی دانشجویی، همین وضعیت روزمره ای است که ما امروز به عنوان فضایی سیاست زدایی شده تصور می کنیم. اگر غیر از این است، باید شواهد تجربی به میان آورد که نشان دهد فی المثل جنبش چریکی در شرایطی در دانشگاه ها طرفدار داشته که گویی قریب به اتفاق دانشجویان دست اندرکار کنشگری فکری و سیاسی بوده اند. اگر بخواهم محتاطانه سخن بگویم، خواهم گفت من تا کنون چنین شواهدی ندیده ام. از قضا هنر تک چهره هایی نظیر شریعتی و فعالان جنبش چریکی همین بود که در فضای لذت جویانه و روزمره دانشجویی غالب، توانسته بودند این نیروی جمعی را ایجاد و تقویت کنند که دانشجویان را وارد مدارهای مبارزاتی و از آن ها عضوگیری می کرد.

همه این مقدمات برای تأکید بر یک نکته بود: مقایسه ای که اغلب برای تحلیل افت فضای دانشجویی و ناکامی تشکل های فکری و سیاسی

در جذب دانشجویان صورت می گیرد، شاید نیاز به یک درنگ و تأمل جدی داشته باشد. شاید این مقایسه نقطه مرجع داوری خود را چهارساله ۱۳۷۹-۱۳۷۵ (دوران اوج جنبش دوم خرداد) قرار می دهد؛ یا شاید سال های ۱۳۵۹-۱۳۵۶ (دوران اوج انقلاب و پس از انقلاب) نقطه مرجع چنین مقایسه ای است؛ یا چه بسا سال های ۱۳۵۱-۱۳۴۸ (دوران اوج جنبش چریکی) و برهه ۱۳۳۲-۱۳۲۹ (دوران اوج نهضت ملی) در چشم و دل دانشجویان چنان جای گرفته که این مقاطع زمانی کوتاه را به رویه و سیر دائمی فضای دانشجویی بدل می کنند. اگر این چهار برهه را در نظر آوریم، با یک استثنای حدوداً شانزده ساله در روند حدوداً نه دهه ای دانشگاه مواجهیم.

چنین است که گویی باید پیش از آنکه تصویری از گذشته درخشان پردازیم و آنگاه دوره کنونی را با برچسب سیاست زدایی شده یا فردیت زده یا قهقرایی و هر تعبیر مشابه دیگری یاد کنیم که مؤید نوعی افت انگیزه و کنش دانشجویی است، لازم باشد به درنگ و تأملی در نقطه مرجع استدلال پردازیم و شواهد تاریخی محکمی فراهم کنیم و آنگاه به مقایسه این دوره ها با وضعیت کنونی پردازیم.

## (۲)

برای کسی که بند اول نوشته را می خواند، ممکن است بلافاصله این نتیجه مسجل شود که وضعیت امروز چندان هم بد نیست؛ بیش از یکصد تشکل دانشجویی منتقد در کشور و بیش از ۷ هزار نشریه دانشجویی فعال داریم؛ ده ها ابزار اطلاع رسانی جدید و شبکه هایی سیال از ارتباطات میان فعالان دانشجویی که امکاناتی بی سابقه برای کنشگری جمعی و مشترک پیش روی آن ها نهاده است. ماهی نیست که بیانیه مشترکی از طرف دانشجویان در واکنش به یکی از رخدادهای جامعه منتشر نشود. برنامه های متعدد فکری و سیاسی و رویدادهای مکرری که فضای دانشگاه ها را تلنگری می زند و گهگاه شوری برمی انگیزد. گذشته هم چندان آتش دهان سوزی نبوده و نباید برای وضعیت کنونی مرتبه سرایی کرد. چه جای گله و شکایت با این همه رویش و امکان برای کنشگری و فعالیت؟ اینجاست که بلافاصله باید زاویه و نظرگاه دیگری

گشود: به رغم حقیقت جزئی که در بند نخست نوشته ممکن است نهفته باشد، همه حقیقت ماجرا هم این نیست. دهه ۹۰ از جهات متعددی با گذشته متفاوت است. وانگهی، چرا در جست و جوی بازآفرینی یکی از همان برهه های مشعشع گذشته در فضای دانشجویی نباشیم و با تمسک به قاعده رخوت در مابقی ۸۰ سال عمر دانشگاه در ایران، کم تحرکی امروز را توجیه کنیم؟ چرا همچنان که دانشجویان در دهه ۱۳۳۰ مشعل دار نهضت مقاومت ملی شدند، امروز سد و مانع و رادعی مقابل غارت و فساد و میهن فروشی و نابودی ایران و رنج مردمان و آلام فرودستان جامعه نباشند؟ چرا همچنان که در انتهای دهه ۴۰ دست «مای جمعی» ایران از پیکره دانشگاه بیرون آمد و جنبش پر از خون و عرفی آفرید، امروز هم در این وانفسای میهن چنان نیروی جمعی ای دست اندرکار تحول خواهی و تحرک به جامعه سیاسی و فکری نشود؟ چه عواملی دانشجویان را از بدل شدن به نیروی جمعی و کنشگری مؤثر بازمی دارد؟ کدام عوامل دست اندرکار حضور کم فروغ تشکل های سیاسی در فضای دانشگاه هاست؟ بد نیست که قدری بر این پرسش ها درنگ کنیم.

## بحران تفرد یا تشخص طلبی بی مهار

برای کسانی که به مقایسه فضای دانشجویی دهه ۸۰ به بعد با برهه های درخشان گذشته در جنبش دانشجویی ایران پرداخته اند، یک واقعیت بسیار آشکار بوده است: فردیت و تشخص طلبی در میان فعالان دانشجویی بسی توسعه یافته است؛ میل به بیشتر دیده شدن، متمایز بودن، تشخص یافتن و نمود فراتر از بود و عوارضی از این دست، واقعی تلخ و عیان در فضای دانشجویی است. در تحلیل چرایی این امر، گاه انگشت اتهام به سمت جریان روشنفکری دینی رفته است؛ چرایی که در دهه ۷۰، در دانشگاه ها واجد مرجعیت جدی بود و به بسط آموزه هایی پرداخت که در آن آموزه ها وزن اندکی به خودسازی فردی و تقدم دادن جمع بر فرد داده می شود و در مقابل، بیشتر بر فردگرایی تأکید می شد. هر چند نمی توان مسئولیت گروه های مرجع فکری در بروز این مسئله را نادیده گرفت،

اما به نظر می‌رسد مسئله پیچیده‌تر از این است. در سال‌های اخیر و با مد شدن و فراگیری این ایده که هر پدیده‌ای را به ظهور نئولیبرالیسم پیوند بزینم، ظهور این فردگرایی خودخواهانه نیز در پیوند با نئولیبرالیسم جهانی تحلیل شده است. این امر نیز گرچه بهره‌ای از حقیقت در خود دارد، اما همه حقیقت نیست. اولاً باید به یک زمینه تاریخی وسیع‌تر اشاره کرد. جامعه ایران از آستانه مشروطه و با طی سیر گذار از اجتماع سنتی به جامعه مدرن، دست‌اندرکار پروراندن فردیت به عنوان یکی از مشخصه‌های دوران جدید



در فضای تفهسی که از سال ۹۲ در دانشگاه‌ها ایجاد شد، نتیجه سرکوب و انسداد هشت‌ساله، در قامت واکنشی تکررطلبانه نمودار شد. ظرفیت آزادشده دانشجویی خواهان سقف تشکیلاتی بود و طبعاً نیروهای سیاسی اصلاح طلب و تحول‌خواه نیز در کنار سیاستگذاری دولتی در پیروز این تکرر دخیل بوده‌اند؛ اما هر چه بوده، ما امروز با شمار زیادی از انجمن‌های اسلامی، شوراهای صنفی و ده‌ها نشریه و تشکل و محفل دانشجویی ریز و درشت مواجهیم که در رقابت و گاه نزاع با یکدیگر به سر می‌برند و همین منازعات اغلب باعث

هدررفت نیرو و ناتوانی از انجام کنش مشترک و هماهنگی می‌شود.

با پذیرش واقعیت متکرر موجود، باید به پروراندن الگوهای برای همکاری‌های مشترک، و رای تفاوت‌های نظری و سیاسی اندیشید. تکرر چنانچه با الگوی همکاری جمعی تجهیز شود، فی‌نفسه امری میمون است. مرثیه‌سرایی در باب تکرر کنونی نیز نباید کرد؛ بلوغ فکری نسبی در جریان‌های دانشجویی دیده می‌شود که اختلاف سلیقه‌ها را به چندپارگی‌های آنتاگونیستی بدل نکنند؛ اما در عین حال، عدم تعبیه راهبردهای کنشگری مشترک، سبب می‌شود در برخی نقاط عطف، چنین ظرفیت متکرری میل به تخاصم نیز پیدا کند.

در اینجا نیز هم مسئولیت متوجه نیروهای فکری است و هم به طور اولی متوجه فعالان دانشجویی و تشکل‌های آن‌ها. تمرین همکاری‌های مشترک میان تشکل‌ها و گرایش‌های فکری مختلف و ایجاد ائتلاف‌های پویا و سیال بر سر مسائل ملی جامعه ایران مایه ازای عملی این مسئولیت است. نیروهای فکری نیز باید دست‌اندرکار تولید و توزیع مهارت‌های مدیریت تضاد و آموزش کنشگری جمعی باشند.

### ظهور سبک زندگی جدید

گفتیم که از دهه ۷۰ شاهد تکرری روزافزون در الگوهای زیست در جامعه و به تبع آن، تکرر سبک زندگی دانشجویی هستیم. هرچند ظهور سبک زندگی متکرر نیز مانند فردیت، پدیده امروز و دهه‌های اخیر نیست و به مجرد ورود جامعه ایران به دوره جدید حیات خود از یک و نیم سده پیش به مثابه یک جریان اجتماعی آغاز شده و به شکل روزافزونی گسترش یافته است؛ اما در فضای منتهی به انقلاب و سپس جنگ به سبب شرایط خاص جامعه، میدان مانور سبک‌های زندگی متکرر محدود شده بود؛ پس از پایان جنگ طبیعی بود که این تنوع سبک زندگی بار دیگر پدیدار شود و این امر، البته مقارن با تحولاتی در گفتمان‌ها و پارادایم‌های فکری غالب دوران و تحولات اقتصادی جهانی نیز بود.

سبک زندگی در قالب مؤلفه‌هایی چون اوقات فراغت، نحوه مصرف، کیفیت ظاهر و پوشش و بدن، آداب معاشرت، ذائقه اجتماعی و سلیقه زیبایی‌شناختی، چشم‌اندازهای سیاسی و اخلاقی، الگوهای زندگی خانوادگی، سلامت و بهداشت،

احقاق حقوق فردی فراخوانند. این انتقاد امروز بیش از دهه‌های هفتاد و هشتاد موضعیت دارد. گروه‌های مرجع فکری خود در معرض تشخیص طلبی بی‌مهار هستند. ظهور «سبب‌ریتی‌های آکادمیک» و خصلت نمایشی در اجتماع مراجع فکری نیز در حال بدل شدن به رویه‌ای عام است. شبکه‌های اجتماعی میل به دیده شدن بیشتر را دامن می‌زند. فالوئرهای بیشتر فضیلت است. اخلاقی که فضیلت را در کمتر دیده شدن می‌داد، جای خود را به ارزش اخلاقی بیشتر دیده شدن داده است.

پس راه حل چیست؟ وقتی گروه‌های مرجع فکری خود درگیر بحران تشخیص طلبی بی‌مهار هستند، چگونه می‌توان از دانشجویان انتظار تاسی به رویه دیگری داشت؟ طبعاً انکار امکانات گسترده‌ای که شبکه‌های اجتماعی در ایجاد پیوند برای تقویت کنشگری جمعی در اختیار افراد قرار می‌دهند، دور از حزم و آینده‌نگری است. ظرفیت این ابزارهای ارتباطی جدید قابل چشمپوشی نیست؛ اما باید در تناسب با این ابزار و آرایش جدید تکنولوژی، نیروهای اجتماعی مهارکننده نیز آفریده شوند. نیروهایی که فضیلت را در «نمود متناسب با بود» (نه فراتر از آن)، تقویت منش مبارزاتی و آمادگی برای گذار از فردیت‌ها برای مصالح جمعی می‌بینند. آفرینش این نیروی جمعی هم بر ذمه گروه‌های فکری مرجع و هم بر عهده خود فعالان دانشجویی است. چرا در کنار حلقه‌های مطالعاتی متعددی که برای آموختن فلسفه سیاسی و جریان‌شناسی و تاریخ و جامعه‌شناسی و ... در محافل دانشجویی جریان دارد، جایی برای آموختن منش مبارزاتی نباشد؟

### تکرر مولد چندپارگی به جای تکرر و وحدت راهبردی

تش و چالش دوم در فضای دانشجویی و تشکل‌های سیاسی آن، تکثیر بی‌مهار تشکیلاتی است. نمی‌خواهم صرفاً در تحلیل این تکرر به این انگاره تمسک جویم که کسانی که دست‌اندرکار طراحی و مهندسی فضای دانشجویی پس از سال ۹۲ بودند، عامدانه بر این تکررها دامن زدند و استراتژی سیاسی سیاستگذاران دولتی، دادن مجوز به تشکل‌های دانشجویی متعدد برای در هم شکستن وحدت و هیمنه آن‌ها بود. این انگاره هم بهره‌ای از حقیقت دارد، ولی به ظرفیت‌های درونی تکررطلبی در فضای دانشجویی توجه ندارد.

بوده است. بدین ترتیب، فردگرایی ماجرای امروز و این دهه و دهه‌های اخیر نیست. مرحله‌ای از فرایند بیش از یک و نیم سده‌ای در جامعه ایران (و اصولاً هر جامعه‌ای است که گذار از اجتماع پیشامدرن به جامعه جدید را تجربه می‌کند). دوم اینکه، درست است اندیشه و سبک زندگی چپ، میدان مانور کمتری برای تشخیص طلبی و فردگرایی فراهم می‌کرد، اما همان اندیشه و سبک زندگی نیز حامل عرصه وسیعی برای بروز خصلت‌های فردی بود. شکست یکی از مهم‌ترین سازمان‌های چریکی ایران در نتیجه حذف و تصفیه‌های درون‌سازمانی (سازمان مجاهدین خلق)، بی‌نسبت با خصلت‌های فردی تقی شهرام نبود که خود را نوک پیکان تکامل جریان چپ و مبارز در ایران می‌دانست؛ همچنان که سرنوشت بعدی این سازمان بعد از انقلاب نیز بدون لحاظ کردن خصلت‌های فردی مسعود رجوی قابل درک نیست.

اما تفاوتی که اینجا است از این قرار است که فردگرایی لجام گسیخته که ویژگی دوران جدید است، باید توسط نیروهای جمعی و همبستگی‌بخش مهار شود؛ نیروی خودمختاری فردی که اساساً نیروی گریز از مرکز است، باید توسط نیروهای جمعی مبتنی بر تکلیف و تعهد جمعی مهار شده و تبدیل به نیروی متوازن شود. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که دانشجویان درگیر مبارزه انقلابی بودند و حتی در دهه ۶۰ که دانشگاه و دانشجویان مشارکت جدی در دفاع از میهن داشتند، نیروهای جمعی‌ای وجود داشت که فردگرایی را تعدیل می‌کرد؛ برای مهار خصلت‌ها، رساله در باب خودسازی انقلابی می‌نوشت (علی شریعتی) و «انتقاد از خود» و فدا کردن خواسته‌های خود در قبال منافع جمع را تبدیل به سبک زندگی می‌کرد (رویه‌های مسلط در جنبش چریکی).

از دهه ۷۰ و پس از پایان جنگ اما این نیروها کم‌فروغ شدند. گفتمان‌های مسلط فکری و سبک زندگی گروه‌های مرجع دانشجویان را نیز به همراهی با خود و پوست‌اندازی فرامی‌خواند. طبعاً مسئولیت بروز این وضعیت را نمی‌توان به لیبرالیسم جهانی فراقکنی کرد یا تنها گریبان روشنفکری دینی را گرفت؛ اما می‌توان از جریان‌های فکری و سیاسی مرجع انتقاد کرد که چرا جایی برای تحکیم منش و سلوک مبارزاتی در آموزه‌های خود قائل نشدند و دانشجویان را بدون چشم‌اندازی از تعهد و تکلیف و مسئولیت، تنها به

# ذم شبه مدح، امتناع تفکر

## مصدق و تختی

روزگاری بود و می گفتیم

کائن زمین، بی آسمان، آیا چه خواهد بود؟

وین زمان، در زیر این آسمان پرسیم

که زمین و آسمان، بی آرمان، آیا چه خواهد بود؟

شفیعی کدکنی

### مقدمه

۲۹ اردیبهشت سالروز تولد محمد مصدق است. در همین اواخر فیلم جدید غلامرضا تختی بر پرده سینما آمده است که به مباحثی درباره تختی و مصدق دامن زده که عمدتاً در خور و شایسته بوده است، اما برخی در خلال تجلیل ظاهری از این دو به مسائلی پرداخته‌اند که به کلی ناروا و توهین آمیز است.

من در این نوشته نه به خود فیلم، بلکه عمدتاً به مصاحبه‌ای می‌پردازم که سردبیر روزنامه شرق در تاریخ ۲۷ فروردین با یکی از کنشگران سیاسی داشته‌اند، ولی روی سخنم با شمار وسیع‌تری است که همین سخنان را به صورت‌های دیگر می‌گویند و نیز آن‌هایی که صراحتاً تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند ملی کردن نفت در آن زمان اساساً کار درستی نبوده است و

می‌شد کارهای بهتر دیگری کرد؛ پیشنهادهایی که پس از قریب هفتاد سال هنوز از ارائه آن‌ها خودداری می‌کنند!



خسرو پارسا\*

\*\*\*

اولین بار تختی را در فروردین ۱۳۴۰ در میتینگ مراسم درگذشت زنده‌یاد محمود نریمان دیدم. عده زیادی دور او جمع شده بودند. پس از آن به سفری طولانی رفتم، ولی فعالیت‌های او را دنبال می‌کردم. تختی در سال ۱۳۴۶ پس از مسابقات تولیدو به نیویورک آمد. من به اتفاق زنده‌یادان دکتر محمدعلی خوانساری و احمد شایگان به دیدار او رفتم و آشنایی دادیم و قرار صحبت گذاشتیم و در ضمن او را برای بیک نیک خانه ایران (کنفدراسیون دانشجویان) دعوت کردیم. بدون ملاحظه، فوراً پذیرفت. در بیک نیک دانشجویان استقبال پرشوری از او کردند. روز بعد قرار بود خصوصی تر با هم صحبت کنیم. هنگام ورود به رستوران متوجه شدیم می‌بایست کت به تن داشتیم. ما کت نداشتیم. در رستوران به همین منظور تعدادی کت آماده گذاشته بودند، ولی هیچ کتی اندازه تختی نبود و به تن او نمی‌رفت. تختی از شرم سرخ شده بود.

در طول صحبت‌های مفصل درباره ایران از جمله گفت که تنها راه نجات ایران مبارزه مسلحانه است. ما جا خوردیم و به او گفتیم این حرف را نباید بی‌پروا بگوید. از او پرسیدیم آیا این صحبت را در ایران به کسی گفته است. او گفت به آقای شمس امیرعلایی گفته است. او را حذر دادیم، چون اگر این مسئله به بیرون درز می‌کرد با توجه به گرایش که در میان برخی مبارزان در این زمینه پیدا شده بود عوارض بسیاری می‌توانست داشته باشد. آخر شب به محل اردو (ساختمانی در منهن) زرف، او را به خانه یکی از دوستانش در کویینز رساندیم.

پس از آمدن تختی به ایران به فاصله کوتاهی مسئله خودکشی‌اش مطرح شد. ما باور نکردیم، چون نه تنها او علانم افسردگی نشان نمی‌داد، بلکه صحبت از ادامه مبارزه می‌کرد. مقاله‌ای در روزنامه باختر امروز (دوره سوم) نوشتیم و برحسب اطلاعات محدود آن زمان، به درست یا غلط، مدعی شدیم او را کشته‌اند. ظاهراً تختی پس از آمدن به ایران به هتل آتلانتیک، که همه می‌دانستند پاتوق ساواکی‌هاست، رفته بود و در آنجا خودکشی کرده است. حداقل می‌شد گفت که توضیح قانع کننده نبود.

من و احمد شایگان این گفت‌وگو را ۲۰-۲۵ سال پیش به آقای بابک تختی و همسرش گفتیم و آن‌ها مطلب را ضبط کردند، ولی متأسفانه در همان موقع منتشر نشد. اخیراً بابک در گفت‌وگو با «ایران آنلاین» به آن گفت‌وگو اشاره کرده است. ظاهراً به مرور ایام غالباً نوعی به این نتیجه رسیده‌اند که مسئله تختی خودکشی بوده است. شاید چنین بوده باشد، ولی بر مبنای کدام شاهد؟ طبعاً کسی اطلاع دقیقی ندارد و قضاوت‌های افراد بر مبنای حواشی مسئله یا خواست و برداشت خود آن‌هاست، اما آنجا که این قضیه برای عده‌ای قطعی تصور می‌شود و نیز مسائل «روان‌شناسانه» هم حول آن مطرح می‌شود به نظر می‌رسد قدری زیاده‌روی شده است. چه اصراری داریم حتی زمانی که واقعیت را نمی‌دانیم حول آن اظهار نظر کنیم و حتی به روان‌شناسی‌ای مطالبی بپردازیم که در حیطه دانش و تخصص ما نیست. می‌توان گفت نمی‌دانم و سپس از حکومت پرسید چرا اسناد و مدارک ساواک، شهرانی، وزارت کشور و همه ارگان‌های

رفتارهای جنسی و ... بروز و تجلی می‌یابد. هر چه از دهه ۷۰ به امروز حرکت کرده‌ایم، مؤلفه‌های این سبک زندگی جدید، تکوین و تمایز بیشتری یافته است. در دل این حرکت سبک زندگی، میل دانشجویان به افق‌های فکری و سیاسی همگون کاهش می‌یابد و تمایل به لذت بردن از امکاناتی که در دسترس آنان است، افزایش می‌یابد. در پیوند با رشد فردگرایی و تخصص‌طلبی، الگوهای پوشش، مصرف مادی و فرهنگی، رفتارهای جنسی نیز تنوع و تکثر می‌یابند. طبعاً این تمایل در اقبال اندک به گفتمان تحول‌خواهانه و گاه پرهزینه تشکل‌های دانشجویی سیاسی مؤثر است.

در مواجهه با چنین پویایی در بطن اجتماع دانشجویی، رویکردهای انکارورزانه و تحقیرآمیزی که به مذمت مؤلفه‌های سبک زندگی مذکور می‌پردازد، راه به جایی نمی‌برد و بیش از پیش موجب انزوای فعالان دانشجویی و شکاف میان بدنه و طیف فعالان می‌شود. در مقابل، مقهوراین وضعیت شدن و عدم مواجهه نقادانه با برخی اشکال و بروزهای این وضعیت جدید نیز به مثابه هم‌رنگ شدن با جماعت و مستحیل کردن هویت تاریخی جنبش آرمان‌خواه دانشجویی در دل شرایط بیرونی است.

میان این دو وضعیت حد نهایی، باید تعادلی برقرار کرد. تشکل‌های دانشجویی محل ایجاد این تعادل هستند. ذائقه‌های اجتماعی و سلیقه‌های زیبایی‌شناختی بدنه دانشجویی باید مورد مطالعه قرار گرفته و نتایج این مطالعه، در چینش برنامه‌های این تشکل‌ها تجلی یابد و در عین حال دعوت و فراخوانی به بدنه دانشجویی برای هم‌راستا کردن خواسته‌های فردی خود به سوی منافع جمعی وجود داشته باشد که با اتکای به ظرفیت درونی این دعوت، دانشجویان میل به هم‌راستا شدن با جمع را در خود پرورش دهند.

\*\*\*

درنگ بیشتر بر عواملی که در تکوین وضعیت جاری فضای دانشجویی و تشکل‌های سیاسی و صنفی آن مؤثر بوده‌اند، خارج از حوصله این نوشته کوتاه است. فهرست فوق تنها بخشی از عوامل دست‌اندرکار را مطرح کرده است؛ اما به عنوان مؤخره باید بر این نکته تأکید کرد که هنر فعالان دانشجویی بدل کردن مضیقه‌ها و تنگناها و وضعیت‌های جدید به میدانی برای آفرینش و خلاقیت است. نوع انسانی دست‌اندرکار تغییر در طول تاریخ نیز جز این نکرده است. عامل تغییر، همواره از ظرفیت و تنگناهای موجود، پله‌ای برای صعود می‌سازد. وضعیت این روزهای دانشگاه و فضای دانشجویی چندان هم راکد و بحرانی نیست، اما با فرض رکود و بحران در فضای جاری، سوالاتی که بلافاصله پیش روی هر فعال دانشجویی تحول‌خواهی هست این است که چگونه می‌توان از این انرژی نهفته و سکون‌یافته برای رقم زدن تحولی جدید بهره جست و انرژی‌ها را آزاد کرد؛ چنان آزادی‌ای که مقید به منافع جمعی، بسط عدالت و برابری و کاستن از آلام جامعه باشد. ■

ذی‌ربط آن زمان را منتشر نمی‌کند. بیش از پنجاه سال گذشته است. قاعدتا «اشکال امنیتی» هم وجود ندارد. راستی چرا؟

من نمی‌دانم. جست‌وجوی بسیار کرده‌ام. برخی معتقدند اگر قرار باشد همه مدارک و اسناد پنجاه سال پیش منتشر شود، خیلی از داستان‌ها رو خواهد شد که به صلاح نیست. پس می‌توان به‌طور انتخابی آنچه را می‌خواهیم منتشر کنیم و باقی را سر بسته بگذاریم، اما چرا پرونده تختی باید سر بسته بماند. از یک منظر وسیع‌تر هر چه بوده گذشته، ولی درس‌های آن برای امروز چیست؟

اسطوره‌سازی - همه مردم در همه جوامع عقب‌مانده و پیشرفته، بقایایی از جهان‌بینی اسطوره‌ای دارند. تقلیل این مسئله به تفاوت جوامع عقب‌مانده و پیشرفته حاکی از ساده‌پنداری و نشناختن مناسبات اجتماعی است، اما کسی که اسطوره می‌شود، چه بخواهد و چه نخواهد، چه بداند و چه نداند، باید خصوصیتی داشته باشد که مردم بخواهند. بحث از خوب یا بد بودن وجود این پدیده نیست. هر دو جنبه ممکن است. بحث این نیست که اسطوره شدن تختی خوب بود یا نه. بحث در اینجاست که یکی از همین ساده‌انگاران متحیر می‌ماند چرا تختی که «آگاهی سیاسی نداشت و اصلاً سواد سیاسی زیادی نداشت و اصلاً شخصیت سیاسی نیست، گرچه در فیلم ارتباط او با مصدق و آیت‌الله طالقانی و جبهه ملی را می‌بینیم، اما همه می‌دانیم او آدم سیاسی نبوده چرا که سطح دانش و سواد سیاسی تختی در حدی نبود که بگوییم او وارد این حوزه‌ها شده» و اصلاً «آدم متفکری» نبوده اسطوره می‌شود. من «استاد

علوم سیاسی» به شما می‌گویم که اسطوره شدن تختی به‌علت عقب‌ماندگی بوده و گرنه در جامعه توسعه‌یافته «استادان دانشگاه (تأکید از ماست) و احزاب و تشکل‌های سیاسی و رسانه‌ها هستند و نیازی به چراغ به دست ندارند.»

من متأسفم که درک «استاد علوم سیاسی» از شعور سیاسی در حد «سواد کلاسی» باشد، آن هم تحصیلات دانشگاهی و آن هم البته نه در هر رشته بلکه علوم سیاسی. در این صورت تقریباً اغلب کسانی که در گذشته و حال فعالیت سیاسی می‌کنند بی‌شناخت، بی‌شعور و بی‌آگاهی بوده‌اند و هستند.

این نگاه نخبه‌گرایانه پرنخوت و از بالا به پایین بلایی است که در تقبیحش غلو نمی‌توان کرد. در فرهنگ اجتماعی، نخبه‌گرایی نوعی دشنام است. این را لااقل باید یادگرفته باشند. مردم عادی باید دنبال آقای «استاد» می‌رفتند و از او (هنگامی که از آقای رفسنجانی (و خانواده ایشان) تمام‌قد حمایت و پیروی می‌کرد تا امروز که از حکومت دفاع می‌کند) این به‌قول خودشان «سرمایه اجتماعی» را پاس می‌داشتند. ای دریغ که این سرمایه‌ها چنان رو به افول رفته‌اند که باز هم به‌قول خودشان اکنون نمی‌توانند پانصد هزار تومان برای

رفع بلابای عمومی از مردم جمع‌آوری کنند. آقای استاد مدافع حکومت هستند بسیار خوب. یا راست می‌گویند یا می‌ترسند از خطر مزها عبور کنند. باز هم بسیار خوب. ما ایرادی نداریم، ولی این «سرمایه اجتماعی» که حاضر نیست کوچک‌ترین ریسکی را در زندگی بپذیرد چطور به خود جرأت می‌دهد که به تختی (و هزاران هزار نفر دیگر) بتازد که چرا هنگام مبارزه به فکر زن و بچه خود نبوده‌اند، آخر آن‌ها هم حق و حقوقی داشته‌اند! از زبان بابک کوچولو هم دلسوزانه اعتراض می‌شود بابا کجایی! به‌عبارت دیگر به نظر ایشان هر کس که ریسک کند در خور سرزنش است. فعالان از جان گذشته سیاسی گذشته و حال که به‌جای خود، حتی آتش‌نشانان و شاغلان حرفه‌های خطرناک را هم به‌خاطر این بی‌توجهی به زن و فرزندشان باید ملامت کرد!

همراه بودن با مردم، از مردم بودن و شناختن درد آن‌ها، کسب افتخار برای آن‌ها، کمک به رفع مشکلات آن‌ها، پرورده شدن در دامان مصدق و طالقانی و امیرعلایی و نریمان و جبهه ملی برای جناب استاد کافی نیست. تختی که سواد و آگاهی سیاسی نداشت چرا اسطوره شده است، این از تفهیمی و عقب‌ماندگی مردم بوده است. مردم باید به استادان «سرمایه اجتماعی» اقتدا کنند. آخر کسی نیست از ایشان پرسد شما چه کار کرده‌اید که به نظر خودتان «سرمایه اجتماعی» شده‌اید. شما چه تاجی به سر چه کسی زده‌اید که حال از افول سرمایه‌تان می‌نالید. شما دائماً خود را با خاتمی در یک کفه می‌گذارید. من و خاتمی، خاتمی و من ... ولی این‌ها اسباب بزرگی نمی‌شود.

البته اگر این مسئله منحصر به «استاد» مربوطه بود ارزش وقت گذاشتن و نوشتن نداشت. مشکل این است که این طرز تفکر تعداد نه‌چندان کمی از کسانی است که خود را اصلاح‌طلب می‌خوانند، تافته‌های جداافتاده، ضد چپ، ضد لیبرال که خود را حتی از اصلاح‌طلبان پیشین، انواع بزرگان و سحابی و طالقانی، مجزا و متمایز می‌دانند.

نشریه‌ای که خود را پویا می‌داند سلسله مقالات جهت‌دار در نفی مبارزات گذشته می‌نوشت (البته هنوز هم چنین کاری را می‌کند) و چنان بر مبارزان گذشته می‌تاخت که عده زیادی به مجله انتقاد کردند. آقای مازیار بهروز، از تاریخ‌پژوهان معاصر که خود مقالاتی هم در این مجله می‌نوشت، به‌قول خود مجله، پرخاشگرانه به آن‌ها می‌گوید که مگر خیال می‌کنید چپ پدر و مادر ندارد. آقای محترم، به شما یادآوری کنیم در این کشور هم چپ پدر و مادر دارد، هم کمونیسم، هم سوسیال‌دموکراسی، هم لیبرالیسم و هم ملی‌گرایی و هم اصلاح‌طلبی و هم فاشیسم. اکنون که آقای محترم به قول خودشان هفتادساله شده‌اند باید قدری با تأمل‌تر حرکت کنند. به کجا چنین شبانان! مدح متظاهران، اینجا از تختی و ذم شخصیت واقعی او و بعد هم تحلیل بدوی و آبکی روان‌شناختانه از پدیده پیچیده خودکشی و دادن

**”**  
**برخی معتقدند اگر قرار باشد، همه مدارک و اسناد پنجاه سال پیش منتشر شود، خیلی از داستان‌ها رو خواهد شد که به‌صلاح نیست. پس می‌توان به‌طور انتخابی آنچه را می‌خواهیم منتشر کنیم و باقی را سر بسته بگذاریم؛ اما چرا پرونده تختی باید سر بسته بماند**

این حکم بی‌اساس که خودکشی ناشی از خودخواهی است می‌رساند که شما ققدر سطحی هستید. آیا شما در مورد روان‌شناسی هم «تخصص» دارید؟ شما امری را مسلم می‌دانید و بعد درباره آن قلم‌فرسایی می‌کنید. آیا این به‌منزله آن نیست که سرنوشت محتوم کسانی را که با تمام توان مبارزه کرده‌اند کشته شدن یا خودکشی بدانید؟ امیدوارم این آموزش صرفاً ناآگاهانه باشد و شما آگاهانه چنین سرنوشتی را متصور نباشید. امیدوارم.

و باز اگر این مسئله مربوط به یک طیف بود می‌شد خود و خوانندگان را از تصدیع معاف داشت، اما خواهیم دید که تختی مدخلی است برای ورود به مسئله مصدق که کینه او از دل بسیاری از «مداحان» ظاهری او پاک‌شدنی نیست.

سال‌ها یکی از ایراداتی که به مصدق گرفته می‌شد توسل او به رفراوند بود که در زمان خود موافقان و مخالفان خود را داشت. با گذشتن زمان این مسئله منتفی شد. چون دیگر واضح شده بود که خیلی پیش از رفراوند کودتا در شرف برنامه‌ریزی و اجرا بوده است که مصدق با رفراوند مجلس را منحل کرد تا راه برای انتخابات باز شود. مجلس اکثریت لازم برای تشکیل جلسه را نداشت. نمایندگان نهضت ملی استعفا کرده بودند. ناگفته نماند در ابتدای مجلس هفدهم امام‌جمعه شیعی مذهب تهران (آقای امامی) که با معجزه وصف‌نشدنی از مهاباد، شهری با مردمی سنی‌مذهب، (شهری که امام جمعه هرگز آن را به چشم ندیده بود) نه تنها انتخاب بلکه رئیس این مجلس شده بود! این وضع سردرگم مانع انجام انتخابات جدید بود. چند میلیون نفر به انحلال مجلس رأی دادند. به هر حال، این ادعای نادرست که رفراوند موجب کودتا شد به‌تاریخ رنگ باخت چون همانطور که اشاره شد اساساً کودتا توسط امریکا و انگلیس در شرف انجام بود. ولی نکته دیگری به‌جای مانده است که قابل رنگ باختن نیست و گرنه حربه برای حمله به مصدق باقی نمی‌ماند. حربه این است که چرا مصدق کوتاه نیامد و نوعی سازش نکرد تا باقی بماند. هنوز می‌گویند مصدق چرا پیشنهاد ۵۰-۵۰۰ را قبول نکرد.

در سسی چهل سال اخیر خروارها سند از آرشیوهای انگلیس و امریکا منتشر شده است که در دسترس همه من جمله منتقدین هست، ولی به‌مصادق آنکه «هیچ گری به اندازه کسی که خود را به کری می‌زند ناشنوا نیست» برخی گوش‌ها و چشم‌ها ناشنوا و نابینا بوده‌اند. عده‌ای از مورخان صاحب‌نام پیشنهادهای انگلیس و امریکا و بانک بین‌المللی «بانک جهانی فعلی» را به‌طور مستند منتشر کرده‌اند. آقای محمدعلی موحد چهار جلد کتاب خواب آشفته نفت را به‌دقتی درخور منتشر کرده به این نتیجه می‌رسد که در ماجرای نفت «سیاست امریکا بی‌منطق، مزورانه و کج‌دار و مریز» بوده است. آقای احمد خلیل‌الله مقدم در کتاب تاریخ جامع ملی شدن نفت شرح مبسوطی از هریک از پیشنهادات انگلیس و امریکا و غیرقابل قبول بودن آن برای هر حکومت ملی می‌دهد. ده‌ها کتاب و صدها مقاله در ایران و خارج از کشور در این مورد نوشته و توضیح کافی داده شده است، برخی از رجال انگلیسی به‌صراحت اعلام کرده‌اند که ما عمداً پیشنهادها را به‌صورتی می‌دادیم که غیرقابل قبول باشد.

یرواند آبراهامیان در کتاب کودتا (که توسط ناصر

زرافشان و نیز انتشارات صمدیه به فارسی ترجمه شده است) علاوه بر مطالب کتب قبلی، چون به همه اسناد منتشر شده در سال‌های اخیر توسط امریکا و انگلیس هم دسترسی داشته است، اطلاعات تازه می‌دهد.

هسته اصلی همه پیشنهادها چه بوده است؟ همه آن‌ها اصل ملی شدن صنعت نفت را می‌پذیرند (که بعد از رأی دادگاه‌های بین‌المللی و شورای امنیت باید گفت هنر کرده بودند).

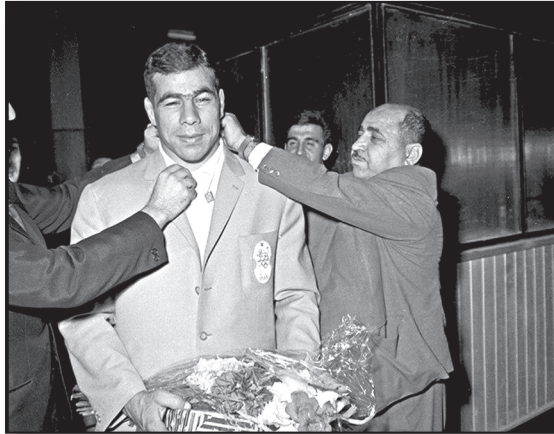
اما جز این اصل مشکلات چه بوده‌اند. همه این پیشنهادها در عین پذیرش ظاهری اصل ملی شدن به دلایل مختلف خواستار آن بودند که کنترل، یا عاملیت، یا مدیریت

صنایع نفت در تعیین قیمت، مقدار استخراج و توزیع و بازاریابی با انگلیس (یا نهایتاً بانک بین‌المللی به‌عنوان قائم‌مقام بریتانیا) باشد.

همه معتقد بودند ایران بایستی غرامت بپردازد. گرچه ایران هم این مسئله را قبول داشت ولی می‌خواست که حدود آن را بداند. بحث بر سر پرداخت غرامت مؤسسات ملی شده بود. (که ایران آن را در حد مبالغی که دولت انگلیس به شرکت‌های راه‌آهن و زغال‌سنگ ملی شده خود داده بود قبول داشت) ولی انگلیس علاوه بر آن برای کشف نفت هم ایران را مدیون می‌دانست، علاوه بر آن عدم‌التفیع هم می‌خواست، یعنی این که شرکت نفت مدعی بود که ایران برای سال‌هایی هم که بعد از ملی شدن نفت قرارداد می‌توانست ادامه داشته باشد باید غرامت بپردازد! این مبلغ طی یادداشت رسمی دولت انگلیس ۲۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (بیش از ۲ میلیارد) لیره می‌شد! یعنی ایران باید ده‌ها سال درآمد نفتی خود را دودستی تقدیم انگلیس کند! یکی از سیاستمداران انگلیس معتقد بود که ایران بایستی مبلغی هم به‌عنوان تشکر از انگلیس که در رقابت گذشته‌اش با روسیه موجب استقلال ایران شده بود بپردازد!

مصدق ضمن آمادگی برای پرداخت غرامت خواستار آزاد شدن پول‌های بلوکه‌شده ایران در انگلیس، پرداخت بدهی‌های پرداخت‌نشده انگلیس به ایران (۱۴۰ میلیون دلار) و خسارات ناشی از جلوگیری از فروش نفت به ایران بود. زیرک‌زاده می‌گفت حقوق ایران یک میلیارد دلار است. امریکا در مقابل پیشنهاد می‌کند که به ایران ۱۰ میلیون دلار کمک کند و ایران پیشنهاد مشترک ایران و انگلیس (۵ شهریور ۳۱) را که حتی اصل ملی شدن نفت را مخدوش می‌کرد بپذیرد! ده‌ها مورخ و نویسنده و سیاستمدار انگلیسی و امریکایی در سال‌های اخیر در مورد میزان گستاخی امریکا و انگلیس در این پیشنهادات و جواب ندادن به شکایات ایران مقاله نوشته‌اند، اما به گوش ناشنوا افتاد و صرف‌ظاً قرارداد ۵۰-۵۰ (که با تخفیف ۳۰ درصدی در قیمت نفت بشکه ۲۳ سنت به ایران می‌داد و باقی را برای تضمین غرامت پیش خود نگه می‌داشت) آب به دهانشان انداخته است و می‌گویند چرا مصدق کوتاه نیامد. من فکر می‌کنم به‌احتمال زیاد خود مدعیان قرارداد را نخوانده‌اند. آخر ظاهر ۵۰-۵۰ که بد نیست!

قبلاً سردبیر روزنامه که این مصاحبه را انجام داده‌اند به‌مناسبت ۲۸ مرداد ۹۶ در سرمقاله‌شان نوشته‌اند



مصدق از کاشانی و حزب توده «می‌ترسید» که در این صورت می‌گفتند نگفتم مصدق بالاخره سازش می‌کند، نه این که کاشانی و رهبران حزب توده و فدائیان اسلام و درباریان و... همان زمان کم فحاشی می‌کردند. همین مانده بود که مصدق از «ترس» گفته‌های آن‌ها از قبول قراردادی که به نفع ایران می‌دانست چشم‌پوشد! تحلیل از این عالمانه‌تر از طرف کسی که در اختلاف نظر ملکی و مصدق طرف ملکی را می‌گیرد و طرفدار مذاکره آن‌زمانی و بعدی با شاه است و همین کار را هم می‌کند بعید نیست. اگر ملکی در آن زمان صمیمانه این تصور غلط را داشت حق داشت ولی امروز وقتی دیدیم که با این همه شاه با او چه کرد باز هم تکرار آن حرف‌ها حکایت نوعی

جزماندیشی است.

در این فاصله البته رسانه‌ها و سیاستمداران امریکا و انگلیس ساکت نبودند. مصدق را به عناوینی می‌خواندند که کمترین آن‌ها پیرمرد فاشیست لاجوج بود. دیوانه بود. خواندن مجدد این اوصاف به‌راستی برای هرکس شرم‌آور است. این ترامپ نیست که امروزه در بی‌شرمی شهره است. به اسناد و رسانه‌های غرب و مدافعان ایرانی آن‌ها رجوع کنید تا ببینید ترامپ‌سیم مختص امروز نیست. این روشی است که امریکا و انگلیس همواره در مقابل مخالفان سیاسی‌شان داشته‌اند، حتی زمانی که مصدق مرد سال مجله تایم شد در متن مقاله مربوطه در همان شماره تایم او را به کیفیت‌ترین صفات متصف می‌کردند. ولی برای برخی از ایرانیان

سطحی‌نگر «مرد سال» شدن مصدق به‌مثابه نشانه دفاع امریکا از مصدق بود! نه تنها این‌ها بلکه شوروی (استالین-مالنکف) هم آب به آب این اتهام می‌ریخت و این توجیهی بود برای هواداران ایرانی آن‌ها که از ابتدا، تا انتها، با مصدق عناد می‌ورزیدند. زمانی که به علت قطع درآمد نفت و محاصره اقتصادی ایران نیاز به کمک مالی داشت؛ البته نه تنها امریکا بلکه بانک جهانی هم اعتنا نکردند و مقادیری لغز خواندند و توهین کردند. (با وجودی که خود هم‌زمان می‌گفتند که وضع بد اقتصادی ایران موجب فقیرتر شدن مردم و تقویت کمونیست‌ها می‌شود!) باز هم در این دوران کمبود و بحران شوروی از پس دادن طلاهای ایران خودداری می‌کرد! طلب ایران ظاهراً باید در دست آن‌ها می‌ماند تا بعداً فوراً به رژیم کودتا داده شود. این مسئله استتکاف شوروی از پرداخت بدهی خود نه تنها در ایران بلکه در دیگر کشورهای خاورمیانه هم منعکس می‌شد که شور و شوقی بی‌نهایت در مورد حوادث ایران و مصدق داشتند و رستاخیز ایران را مقدمه رستاخیز خود می‌دانستند!

امریکا و انگلیس حق داشتند که با مصدق دشمنی کنند چون او نه تنها نفت ایران را ملی کرده بود، بلکه نمادی برای دیگران شده بود؛ بنابراین باید چنان درسی به او داده می‌شد که برای دیگران مایه عبرت می‌شود. سیاست دکماتیک شوروی که درباره «دشمنی با بورژوازی ملی لیبرال» بود چه توجیهی برای این اقدامات دارد؟ آیا صرف انتقاد از خودهای بعدی شوروی (و حزب توده) برای مردم ایران کافی است؟ سرنوشت یک نهضت، یک کشور، و حرکات آزادیبخش دیگر جهان

پیرمرد کار خودش را کرد. کاسه صبر همه را لبریز کرد تا علیه‌اش کودتا کنند. مصدق این پیرمرد لجباز و یک‌دنده می‌توانست راه دیگری برود. راهی که همه از آن منتفع شوند. هم خودش به نان و نوایی می‌رسید (تا کید از من است) و هم دیگران. دولت امریکا را هم ناامید کرد. ترومن بدش نمی‌آمد با تکیه بر ناسیونالیسم مصدق سدی در برابر کمونیسم ایجاد کند. «

طفلسک خارجی و داخلی‌ها پس از یکی دو سال حوصله‌شان سر رفت. ناچار کودتا کردند. تقصیر مصدق بود که کودتا شد. توجیه جنایت از این بهتر نمی‌شود. اصلاً مصدق را به علت کودتا باید محاکمه می‌کردند. مصدق باید کوتاه می‌آمد تا به نان و نوایی برسد.

این عین عبارات ایشان است. همان موقع من به ایشان نوشتم که این دید کاسبکارانه است. درباره سایر مطالب ایشان هم توضیح دادم. اساساً غرض از مصاحبه روشن شدن برخی مطالب است. مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده باید در این زمینه بکوشند. دو همفکر متفق در زمینه خاص جز بارک‌الله گویی به هم کاری نمی‌کنند. شما اگر همت دارید با کسانی که نهضت ملی را می‌شناسند صحبت کنید. سخن با یکدیگر، که من احساس می‌کنم شناخت هر دو از مسائل آن روز کم است، کمکی به خوانندگان و نسل جوان که متأسفانه به‌جز به شما و صداوسیما دسترسی به گذشته ندارند کمکی نمی‌کند. چند سال پیش در یک کتاب درسی نوشته بودند که آیت‌الله کاشانی علی‌رغم کارشکنی‌های مصدق نفت را ملی کرد و شما هنوز گناه کودتا را هم به گردن لجبازی‌های پیرمرد می‌اندازید.

از آقایان می‌پرسم مصدق باید کجا در کدام مورد مشخص کوتاه می‌آمد، ولی لجباجت به خرج داد. شما در آن موقعیت - و این موقعیت - چکار می‌کردید که امروز از طرف انواع خود شما و دیگر کسانی که این همین مسئله لقلقه دهان آن‌هاست متهم به لجباجت نشوید. حرف بزنید. بگویید. سن شما اجازه قضاوت آن زمانی را نمی‌داد اما امروز که اسناد فراوان هستند چه می‌گویید؟ متأسفانه یا نمی‌خواهید آن‌ها را ببینید، یا به دلایلی به مثال آن ناشنوا عمل می‌کنید.

شما به نوشته آقای کاتوزیان استناد می‌کنید که فرموده‌اند دکتر مصدق چ‌را اصل ۵۰-۵۰ بانک جهانی را (که درباره آن توضیح دادم) قبول نکرده. به نظر ایشان گویا

با «اشتباهاتی» دگرگون شد. بسیار خوب می‌گویند متأسفیم. باید بگویم ما هم متأسفیم!

به مدعیان فوق و دیگران باید گفت نه تنها شما قادر نیستید راه‌حل آن زمانی نشان دهید، بلکه فرضاً مصدق هر جا که می‌فرماید کوتاه می‌آمد آیا شما این قدر تعلق خاطر به شخص مصدق دارید که فکر می‌کنید مصدقی که خیانت می‌کرد، و دیگر مصدق نبود سر جا باقی می‌ماند و از آن‌پس دیگر هیچ‌یک از دشمنان خارجی و داخلی عنادی با او نداشتند و او به یک حکومت دمکراتیک ادامه می‌داد؟ واقعاً توهم هم حدی دارد. قذافی تحت فشار غرب تمام صنایع هسته خود را به آمریکا تحویل داد، اردوگاه‌ها و عناصر مبارزی را که از اطراف جهان به لیبی آمده و تحت حمایت او بودند اخراج کرد. اسامی آنان را به آمریکا داد. قرارداد جدید نفتی مطابق نظر غرب امضا کرد... به او اجازه چادر زدن در چمن مجاور کاخ الیزه را دادند و از شترهایش پذیرایی کردند... ولی باز هم به وضع فجیعی او را کشتند. صدام را هم دیدیم. شما به دیگران توصیه کوتاه آمدن می‌کنید ولی بدانید که غرب کوتاه نمی‌آید. این مدل لیبی، امروز هم مورد تأیید و دلخواه آقای جان بولتون و هیئت حاکمه امریکاست. این رفتار منحصر به دوران اوپاما و ترامپ نیست. این رفتار و منش و سیاست غرب - غرب سرمایه‌داری - در همه‌جای جهان بوده است و هست. تاریخ را نه صرفاً از منابع دانشگاهی بلکه با مذاقه در آنچه گذشته بیاموزید. کتاب تاریخ مردم امریکا نوشته پراعتبار هوارد زین را بخوانید تا ملاحظه بفرمائید که تاریخ امپریالیسم، تاریخ سرمایه‌داری، با «کوتاه آمدن‌ها» از نوعی که می‌فرماید جور در نمی‌آید. حتی اگر شما در پیشنهاد عدم لجباجت و «کوتاه آمدن» صادق باشید ملاحظه خواهید فرمود که توصیه این نوع «عدم لجباجت» شما راه به‌جایی نمی‌برد. بهتر است شما از لجباجت دست بردارید.

مصدق در رأس نهضت ملی نفت را ملی کرد. شورای امنیت و دادگاه لاهه و بالاخره دادگاه ونیز علیرغم همه توپ و تانک کشی‌ها و رزم‌ناو و چترباز آوردن‌های انگلیس همه‌جا حق را به ایران دادند. حلقه محاصره بالاخره شکسته شد و نفت ایران به ایتالیا و ژاپن فروخته شد و شرکت‌های متعددی در حال بستن قراردادهای کلان با ایران بودند. مصدق به یاران خود و مردم ایران گفت «بالاخره ما بردیم.» ایران در همه زمینه‌های استخراج و تولید و تعیین قیمت و بازاریابی برد. ایران کنترل را به‌دست گرفت.

\*\*\*

دنیا به احترام برخاست. کشورهای شرق به‌جای خود، حتی بسیاری از سیاستمداران غربی نشدنی را شدنی یافتند؛ اما مگر می‌شد؟ مصدق جنگ با غرب را برد ولی آنچه پاشنه آشیل او بود او را از پا انداخت.

”  
**امریکا و انگلیس حق داشتند که با مصدق دشمنی کنند چون او نه‌تنها نفت ایران را ملی کرده بود بلکه نمادی برای دیگران شده بود؛ بنابراین باید چنان درسی به او داده می‌شد که برای دیگران مایه عبرت می‌شود. سیاست دگماتیک شوروی که درباره «دشمنی با بورژوازی ملی لیبرال» بود چه توجیهی برای این اقدامات دارد؟**

مخالفان مصدق به‌تدریج افراد و گروه‌های بیشتری را به خود جذب کردند. توطئه‌های انگلیس و آمریکا و دربار و حزب توده و فدائیان اسلام بخش قابل توجهی از روحانیت شدت و خشونت‌های بیشتری پیدا کرد. یک‌بار در آذر ۳۱ در مجلس و بار دیگر در جریان ۹ اسفند قصد جان مصدق را کردند. عدم تمدید قرارداد شیلات شمال، پیشنهاد اصلاح قانون اساسی که به زنان حق رأی می‌داد دشمنان را جری‌تر کرد. پس از قیام ۳۰ تیر برخی از رهبران سابق سهم‌طلبی می‌کردند. کاشانی و بقائی و مکی که ظاهراً توسط شاه هم تملیع شده بودند به جرگه مخالفان پیوستند. توطئه برای کودتا شدت بی‌سابقه گرفت. بستن کنسولگری‌های متعدد انگلیس در شهرهای مختلف و نهایتاً بستن سفارت انگلیس پس از اخطار و رفتارهای بی‌زاکت انگلیس مراکز توطئه را به نقاط دیگر کشاند. حدود ۷۰ روزنامه مخالف مصدق از ندای ملت فدائیان اسلام و دربار و حزب توده چنان فضایی ایجاد کرده بودند که تحمل ناپذیر می‌نمود. پیشنهاد حق رأی به زنان بسیاری از روحانیون را مشوش ساخت. الغاء سهم مالکانه و تخصیص ۲۰ درصد از درآمد سهم کشاورزان نه‌تنها مالکان و فئودال‌ها را به خشونت‌های فراوان واداشت حتی در ظاهر هم از مخالفت حزب توده کم نکرد. حتی در ۶ اسفند ۳۱ روزنامه مردم، تنها چند روز پیش از توطئه دوم دربار برای قتل مصدق، می‌نویسد: «دولت مصدق و دربار پسر رضاخان یکی از دیگری بدتر و در چارچوب منافع امپریالیست‌ها می‌باشند.» آنچه حیرت‌انگیز است این است که مصدق چگونه توانست دوام بیاورد. چگونه هنوز مردم عاشقانه از او حمایت می‌کردند. چگونه ۲۵ مرداد همه به‌پاخاسته بودند. چگونه سه روز بعد او باشان و فواحش و مزدبگیران و چاقوکنشان اجبر شده در مقابل چشمان بهت‌زده مردم سوار بر تانک‌های ارتشی مصدق را سرنگون کردند. بسیاری از دوستان مصدق به او فشار می‌آوردند که اعمال قدرت کند. جواب مصدق این بود «که تمام دعوی من با رضاخان این بود که زور می‌گوید حالا از من می‌خواهید که حرف خود را پس بگیرم و زور بگویم و به بهانه حفظ آزادی بر سر آزادی بگویم؟» آیا خودداری مصدق از کشتاندن مردم به‌صحنه برای جلوگیری از کشتار چگونه می‌تواند توجیه شود. آیا خودداری مصدق در مسلح کردن هواداران خود و احتمال مقابله ایلات و قبایل موافق و مخالف (قشقایی‌ها، بختیاری‌ها، ذوالفقاری‌ها، عرب‌ها) و ... چه سرانجامی می‌توانست داشته باشد. مصدق از ابتدا تا انتها یک دموکرات، یک سوسیال‌دمکرات، یک وطن‌پرست بود که استقلال و آزادی را باهم می‌خواست. هرگز ادعایی بیش از این نکرد و به راهی

دیگر نرفت.

باید بیشتر به این طرز تفکر پرداخت و جنبه‌های مختلف آن را بررسی کرد. قضاوت همه‌جانبه بسیار دشوار است. مسئله دمکراسی و استبداد و مسائل مختلف پیرامون آن

چیزی نیست که بتوان با یکی دو حکم از آن گذشت. این مسئله بشریت است، هم مسئله دیروز و هم امروز جوامع جهانی است. ■

**\* خسرو یار سادر سال ۱۳۱۵ در تهران متولد شد و در سال ۱۳۴۰ پس از گرفتن دکترا در رشته پزشکی دانشگاه تهران برای ادامه تحصیل در رشته‌های تخصصی و فوق تخصصی به امریکا رفت. هم‌زمان فعالیت‌های وسیعی در جبهه ملی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و پس از آن سازمان‌های سوسیالیست داشت.**

**در اسفند ۷۲ بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب به ایران آمد و فعالیت‌های خود را در امور پزشکی، اجتماعی و سیاسی ادامه داد. وی کتاب‌های متعددی درباره مسائل پزشکی و اجتماعی تألیف و ترجمه کرده است، و به مناسبت‌های مختلف مقالاتی ارائه کرده است.**

### پی‌نوشت:

۱. در این نوشته، به‌طور مکرر از کارشکنی‌ها و عناد شوروی و حزب توده سخن می‌رود. در مقاله توهین آمیز پرودا علیه مصدق هنگامی که او به دادگاه لاهه می‌رفت و عدم شرکت نماینده شوروی در جلسات دادگاه لاهه، تا امتیاز خواستن برای نفت شمال، تا اعتراض به لغو قرارداد شیلات، تا پس ندادن طلاهای ایران... این لیست مطول است. به همین اندازه مهم توطئه‌های رهبران حزب توده و پیروی عده قابل توجهی از اعضای ساده از آن؛ اما باید پرسید چرا؟ یک جواب آنتی کمونیستی ساده که بسیاری داده‌اند و می‌دهند این است که این «ماهیت کمونیسم» است. نه، چنین نیست، و این روی دیگر سکه حکم شوروی «باید همواره با بورژوازی لیبرال یا ملی مبارزه کرد» است. هر دو حاکی از نوعی تعصب است که به گفته لنین از «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» عاجز است. یک زمان حکم کمیتز یا هیتلر نیسه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ضرورت همکاری با بورژوازی ملی است. این حکم جهان‌شمول است صرف‌نظر از شرایط خاص هر کشور و جامعه، آیه آسمانی است. زمانی درست عکس این حکم داده می‌شود و باز آیه نازل می‌شود. هر نوع که به ایران آن زمان نگاه کنید شوروی می‌بایست بنا بر منافع خود (و مردم ایران) با ملی شدن نفت مخالفت نمی‌کرد. ولی نه! بورژوازی لیبرال دشمن خلق‌هاست، عامل امپریالیسم است. آیا واقعاً رهبران شوروی تا این حد نازل متعصب بوده‌اند؟ باور آن سخت است. اما حزب توده چه؟ رهبران حزب توده خواست، قدرت یا جسارت آن را نداشتند که خلاف دستورات «مهد سوسیالیسم» اقدامی کنند. رهبران آن‌ها مخفیانه با قوام‌السلطنه علیه مصدق توطئه می‌کردند. اعضای فراوان صادق، صمیمی و فداکار حزب چه؟ درست است که بسیاری از موارد این‌ها از فرمان رهبری سر باز زدند (مانند شرکت در قیام سسی تیر) ولی به نظر من بیش از این انتظار می‌رفت. من خود با صدها عضو یا هوادار حزب توده در آن زمان و پس از آن رویه‌رو بوده‌ام. من خود با تمایلات سوسیالیستی هنوز هم حرف آن‌ها را نمی‌فهمم. آیا واقعاً «تعصب» جواب‌گوی آن است؟ این درست است که بسیاری از روشنفکران حزب توده قبل و بعد از نهضت ملی از آن جدا شدند و این درست است که تقریباً همه سوسیالیست‌های مستقل در آن زمان از نهضت جانبداری می‌کردند، ولی باز هواداری بی‌چون‌وچرای عده از فرامین حزب برای من معمای نگشوده است.

سیاست شوروی در ایران فاجعه آفرید. برای خود شوروی فاجعه آفرید. به ایده سوسیالیسم، کمونیسم در سطح جهانی کمکی نکرد. امروز شگفت‌زده می‌شویم که چرا جهان این قدر به راست گرایش پیدا کرده است. باید گفت از ماست که بر ماست.

به نظر من گرچه تاکنون مطالب زیادی در مورد سیاست شوروی (و حزب توده) نوشته شده، ولی هنوز جا برای یک بررسی نظری جدی هست. مطالبی که آنتی کمونیست‌ها و طرفداران سرمایه‌داری نوشته‌اند بیشتر وقایع‌نگاری است و یا نظریه‌های مغرضانه. چند نوشته نسبتاً خوب هم منتشر شده است، ولی به‌نظر من هنوز به بررسی جامع‌تر نظری مورد نیاز است.



# کوچک زیباست

## گفت‌و‌گو با محسن شریف‌زاده

طیبه سلمانی: به تازگی کتاب من و شهر من به قلم محسن شریف‌زاده منتشر شده است. این کتاب که در نوع خود کم‌نظیر است، با تک‌تک شهروندان سخن می‌گوید. شهری داریم پر از مشکلات و ناهنجاری و در هر گوشه‌اش کژی و نارسایی دیده می‌شود، اما این شهر چند میلیون جمعیت دارد. نویسنده بر آن است که اگر هر شهروند پیگیر یک مشکل کوچک باشد، هر روز چند میلیون مشکل کوچک کم می‌شود. آیا با تداوم این رویه یک سال بعد، چهره شهر عوض نخواهد شد؟ برای برون‌رفت از نامالیقات جاری، برخی راهکارهایی بسیار کلان، علمی و پیچیده می‌دهند، اما امیدی به عملی بودن آن‌ها ندارند. نویسنده اما راهی را پیش پای تک‌تک شهروندان می‌گذارد که از همین ساعت عملی است و نتیجه مشخص دارد. بخوانید و شروع کنید.

برطرف کردن نابسامانی‌هایی که در محیط زندگی مان می‌بینیم، یک آموزش عمومی داشته باشم. افراد را تشویق کنم تا با صرف اندکی وقت و بدون آنکه هزینه دیگری برایشان داشته باشد، سهمی در سالم‌سازی محیط زندگی اجتماعی داشته باشند. اگر بخواهم به شکل خلاصه انگیزه‌ام را بیان کنم باید بگویم: «تولید امید، تشویق به تلاش و نظاره آرامش».

### به نظر شما فعال شدن مردم در این مسائل تا چه حد در حل مشکلات عمومی تأثیرگذار است؟

«تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد. وقتی زباله‌ای در خیابان نباشد، وقتی کارمندان خوب تشویق شوند و از سایرین شکایت شود، وقتی اتومبیل‌ها حق همدیگر و عابران را رعایت نکنند، فضای جامعه آرامش بسیار بالاتری خواهد داشت. چندی قبل از افراد متعددی پرسیدم به نظر شما اگر مردم رعایت حال یکدیگر را بکنند، به چه میزان از تنش‌های اجتماعی کاسته خواهد شد. از آن‌ها خواستم تا در میان صفر تا صد، عددی را بگویند. باور کنید رقم زیر ۶۰ الی ۷۰ نداشتم. مسلم است جامعه‌ای که تنش اجتماعی‌اش ۶۰ درصد کاهش داشته باشد، قطعاً درباره مسائل کلان بهتر تصمیم خواهد گرفت.»

### برخی از مردم بر این باورند که این تلفن‌هایی که ادارات یا شهرداری در تابلوهای تبلیغاتی برای پیگیری شکایات مردمی می‌گذارند، جنبه نمایشی و تبلیغاتی داشته و اساساً وقت تلف کردن است که به آن‌ها دل خوش داریم، شما چه نظری دارید؟

«این طور نیست. بیست سال است که به این کار مشغولم. نتیجه ده سال اخیر را در کتابم می‌بینید. در بسیاری از موارد به نتیجه رسیده‌ام. البته اگر انتظار داریم که در تمامی موارد به جواب مثبت برسیم، دچار مشکل می‌شویم. برآورد اجمالی من آن است که در ۷۰ درصد موارد به نتیجه رسیده‌ام. همچنین اگر انتظار داریم که با یک تماس یا یک تذکر کار انجام شود به مشکل برمی‌خوریم. باید صبور بود و پیگیر. البته الآن در بسیاری از موارد سازوکارها، ترتیبات خوبی پیدا کرده. پس از تماس و ارائه شکایت یا پیشنهاد، شماره پیگیری می‌دهند، بعد خودشان پیگیری می‌کنند که کار انجام شده یا خیر و رضایت داریم یا خیر. ولی به هر صورت در هر موضوعی، نهاد بالادستی وجود دارد که می‌توان کم‌کاری پائینی‌ها را به آن‌ها گزارش کرد. من یادداشتی می‌کردم تا فراموش

### به صورت خلاصه درباره کتاب من و شهر من توضیحاتی بدهید؟

«این کتاب گزارشی از برخوردهای روزمره من با معضلات و مشکلات جاری شهری است. به‌طور مثال اگر زباله‌ای در خیابان می‌دیدم، از ۱۳۷ شهرداری می‌خواستم خیابان را پاکسازی کنند. اگر آب‌گرفتگی بود، گزارش می‌کردم. اگر اتومبیلی سد معبر کرده بود، به ۱۱۰ نیروی انتظامی اطلاع می‌دادم. اگر مأمور وظیفه‌شناسی را می‌دیدم، برای تشویق او به ۱۹۷ بازرسی نیروی انتظامی گزارش می‌کردم. این موارد را تا زمان نتیجه پیگیری می‌کردم؛ البته فرصت زیادی نداشتم و درگیر کار، زندگی، قسط، مأموریت‌های کاری به شهرستان و غیره بودم، اما موارد را یادداشت و در فرصت مناسب پیگیری می‌کردم. گاهی ممکن بود پیگیری کار طی چند روز یا چند هفته یا حتی چند ماه انجام شود، ولی فراموش نمی‌شد. در گزارش‌های کتاب این مسئله را مشاهده می‌کنید.»

### انگیزه شما چه بود؟ چرا به این گونه مسائل پرداختید؟

«آنچه من انجام دادم رفتار طبیعی است که باید انجام می‌یافت. صحبت درباره انگیزه در این گونه موارد صحیح نیست. وقتی زباله‌ای می‌بینید، عکس‌العمل «طبیعی» تلاش برای پاک کردن آن است. وقتی کارمند وظیفه‌شناسی می‌بینید، عکس‌العمل طبیعی اقدام برای تشویق وی است؛ لذا اگر خلاف آن دیده شود، باید به‌عنوان یک نابسامانی به آن پرداخته شود. البته تلاش داشتم تا با نشان دادن مسیرهای آسان و در دسترس برای

نکنم و پیگیری می‌کردم. بعضاً چند هفته یا ماه فاصله می‌افتاد.

**بسیاری مردم وقتی با مشکلات روزمره شهری مواجه می‌شوند، عصبانی شده و به مسئولان و سیاست‌های حاکمه ناسزا می‌گویند یا به اختلاس‌ها و نارسایی‌های کلان اشاره می‌کنند، چرا به جای ناسزا گفتن، حاضر نیستند تلفنی بزنند و از ارگان مربوطه خواستار رفع مشکل شوند؟**

« به مسئله مهمی اشاره کردید؛ البته اظهارنظر ساده نیست، زیرا شما در مورد یک رفتار اجتماعی سؤال می‌کنید که پاسخ به آن نیازمند تخصص است که باید کارشناسان روی این موضوع مطالعات میدانی و تحقیق علمی انجام بدهند. من فقط می‌توانم مشاهدات خودم را بگویم و همراه با آن، اندکی به عمق مسئله بروم. در لابه‌لای مطالبم این مورد را می‌بینید. اجمالاً آنکه شما با یک «جو» روبه‌رو هستید فضایی که تلاش می‌کند بر اذهان حاکم شود. نمی‌دانم ریشه در درون دارد یا القانات خارجی است. در این جو، «منتقد» بودن تبدیل به هویت شده. اگر انتقاد مطرح نکنی، یا عقب‌مانده تلقی می‌شوی یا همراه و حامی ظلم و فساد معرفی می‌شوی. افرادی را می‌بینید که دچار این توهم شده‌اند که با انتقاد کردن به وظیفه اجتماعی خودشان عمل کرده‌اند و شب با آرامش سر بر بالین می‌گذارند. شاید در ابتدا این «جو» دل‌انگیز جلوه کند، ولی در تداوم آن شاهد تولد یک طبقه منتقد خواهید بود که به ریز و درشت کارها انتقاد دارند. این‌ها به تدریج به‌جز نواقص چیزی نمی‌بینند و به تدریج به عناصری منفی بدل می‌شوند که کاری به‌جز نقد بلد نیستند. حاضر به مشارکت در هیچ پروژه اثباتی حتی در حد برداشتن یک زباله از کف خیابان نیستند.

**برخی معتقدند مشکلات کشور ریشه در مسائل حکومتی دارد و به این سادگی قابل حل نیست. دعوت شما به این گونه روش‌ها چه تأثیری در اصلاح ساختارهای حکومتی دارد؟**

« این موضوع بحث مهمی است، ولی در محدوده مطالب مرتبط با کتاب جای نمی‌گیرد. لذا از زاویه دیگری که متناسب با مباحث کتاب است، همین موضوع را بررسی می‌کنم. شاید بتوان تأثیرگذاری این گونه روش‌ها روی ساختارهای حکومتی را مورد تشکیک قرار داد، ولی قطعاً نمی‌توان در مورد تأثیرگذاری این روش‌ها روی اخلاق اجتماعی افراد تردید کرد. معتقدم افرادی که به مسائل ساده شهروندی، مثل زباله در خیابان، یا آب گرفتگی جوی آب و... توجه ندارند، قطعاً با یک ساختار ایده‌آل حکومتی تناسبی نخواهند داشت. چنین افرادی اگر دست بر قضا چنان شرایط ایده‌آلی برایشان فراهم شود، دچار مشکل شده و آن ساختار را نیز دچار چالش می‌کنند. از زاویه دیگر،



این گونه روش‌ها قطعاً آدم‌های «نو» بی‌خواهند ساخت و این آدم‌های «نو» هستند که حکومت‌ها را مجبور به «نو» شدن می‌کنند.

**بسیاری از اندیشمندان معتقدند که جامعه ما نیازمند کار حزبی و کار جمعی است. ولی روش‌هایی که شما ارائه می‌دهید، روش‌های فردی است. آیا فکر نمی‌کنید اگر به جای این دعوت شما که هر شهروند خودش پیگیر کار خودش باشد، شهروندان را به ایجاد تشکل و هماهنگی با سایرین برای پیگیری امور مهم شهری دعوت کنیم مؤثرتر باشد؟ به هر حال یک دست صدا ندارد.**

« مطالبی که از قول اندیشمندان فرمودید کاملاً صحیح است، اما نکته مهم آن است که مجموعه‌های مختلف اعم از احزاب و سمن‌ها، نباید از افراد به اصطلاح صفرکیلومتر عضوگیری کنند. چنین افرادی که اولین تجربه و فعالیت اجتماعی‌شان را از حزب و تشکیلات شروع می‌کنند، دچار ضعف‌هایی هستند که در ضمن کار عیان می‌شود. این افراد باید پیش از آن، شخصاً به‌عنوان یک عنصر مسئول در رابطه با مسائل ساده اطراف خود فعالیت کرده باشند. توصیه من این است که احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی یا مدنی، در همان ابتدا و قبل از عضوگیری از طریق فرم‌های ارزشیابی مطلع شوند که فرد داوطلب، سابقه فعالیت «فردی» اجتماعی داشته یا خیر؟

باید بدانند، فردی که می‌خواهد در سطح حزب فعالیت کند، آیا نسبت به مسائل روزمره زندگی خود بی‌تفاوت است یا خود را مسئول می‌داند؟ باید سؤال کنند که تا چه حد از امکانات ساده اجتماعی مانند شماره تلفن‌های ۱۱۰ و ۱۳۷ و ۱۸۸۸ یا ۱۹۷ و امثالهم اطلاع دارد. تا چه حد با این نهادها کار

کرده؟ آیا تاکنون گزارشی از مسائل ساده شهروندی به نهادهای مسئول داشته یا خیر؟ اگر فردی به‌واقع صفرکیلومتر و بدون هیچ پیشینه‌ای در این گونه اقدامات ساده شهروندی قصد دارد به یک‌باره وارد فعالیت کلان سیاسی یا حزبی بشود، باید مانع شوند و ضمن راهنمایی و برگزاری جلسات توجیهی از آن‌ها بخواهند که مدت قابل قبولی به شکل فردی در فعالیت‌های ساده شهروندی فعال شوند و پس از آن، به دنبال فعالیت سیاسی، حزبی یا مدنی باشند.

**با این نگاه به هر حال در شرایط فعلی شما چه رابطه و تناسبی میان این گونه اقدامات و فعالیت‌های سیاسی تعریف می‌کنید؟**

« شما نگاهی به جنبش دانشجویی بیندازید، افراد زیادی در دوران دانشجویی با فعالیت‌های حاد سیاسی همراه می‌شوند. پس از اتمام دوره تحصیل و در زمانی که با ورود در عرصه اجتماع و برخورداری از امکانات مادی، انتظار شدت گرفتن فعالیت‌شان می‌رود، به یک‌باره بخش بزرگی از آنان از این گردونه خارج می‌شوند، به نحوی که انگار وجود نداشتند. این نشان می‌دهد که آن اقدامات یک فعالیت درون جوش نبوده و بر مبنای احساس و نه درک ضرورت‌های اجتماعی بوده است.

قطعاً جامعه نیازمند انواع فعالیت‌هاست که هیچ کدام نباید دیگری را نفی کند. فعالیت فرهنگی، اجتماعی و سایر فعالیت‌ها همگی جایگاه تعیین کننده و ارزشمندی دارند که چه‌بسا مبنایی‌تر از فعالیت سیاسی عمل می‌کنند و نباید در سایه قرار گیرند. مهم آن است که درگیر شدن حاد و وسیع آحاد جامعه در مسائل کلان سیاسی و فراموش شدن سایر حوزه‌ها، می‌تواند منجر به انواع عوارض اجتماعی و انتخاب‌های فاجعه‌بار گردد. عوارضی از قبیل یأس و افسردگی، مهاجرت‌های وسیع، جذب شدن در سیستم از موضع انفعال یا تبدیل شدن به نقادی مطلق.



ضروری است در ابتدا تلاش شود تا نیرو و احساسات جامعه، سمت و سوی فعالیت‌های اثباتی و همدلانه پیدا کرده و پس از پخته شدن فرد و یادگیری تعامل با دیگران و بالا رفتن توان، به انتخاب‌های بالاتر بپردازد.

**ولی شما خودتان پیش از انقلاب در مواجهه با نارسایی‌ها و مشکلات جامعه به این نتیجه رسیدید که مانع اصلی ساختار حکومتی است و باید سازمان‌دهی کرد و نیروها متحد شوند و اقدام به مبارزه علیه حاکمیت پهلوی کردید و به زندان رفتید، اکنون چطور به این نتیجه رسیدید که افراد هر یک خودشان باید پیگیر مشکلات روزمره شوند، این تفاوت را چگونه توضیح می‌دهید؟**

«نسبت به گذشته خودم و روشی که در رابطه با نظام پهلوی معتقد بودم هیچ پشیمانی و تجدیدنظری ندارم. تنها تأسفم نسبت به گذشته آن است که ای کاش در همان ابتدای فعالیتیم به وادی اقدامات حاد وارد نمی‌شدم و ای کاش هادی و راهنمایی داشتم که در ابتدا مرا به مسیر فعالیت‌های اجتماعی هدایت می‌کرد. از همین نوع فعالیت‌هایی که الآن به آن مشغول هستم. می‌بایست در دل آن اقدامات پخته می‌شدم و سپس در تداوم کار به انتخاب می‌پرداختم که در چه مسیری جاری شوم، ولی افسوس که مخالفان معتدل نظام پهلوی، خودشان در مقابل جریان مسلحانه به شدت خودکم‌بین بودند و به لحاظ ذهنی جرئت نداشتند که این گونه فعالیت‌ها را به عنوان یک روش مفید، کارا و آینده‌ساز در کنار فعالیت‌های حاد مطرح کنند.

**شما در این کتاب تجربه‌هایی از خودتان را نگاشته‌اید که از طریق تماس تلفنی با مراکز تعیین شده ادارات و پیگیری آن‌ها، برخی مشکلات شهری بر طرف شده است، در حالی که به نظر می‌رسد مشکلات شهری ما مانند ترافیک، آلودگی هوا، برج‌سازی‌ها، فروش تراکم به این راحتی حل نمی‌شدند.**

«نقطه مبنایی برای حل هر مشکل شهری، شهروند مسئول است. بدون وجود این عنصر، فعالیت‌ها با مشکلات و موانع سنگین روبه‌رو خواهد شد. شما ممکن است با دعوت از عناصری دلسوز و متخصص طرح‌هایی برای مبارزه با فساد و نابسامانی‌های دیگر تدوین کنید، ولی به محض ورود در عرصه اجرا با بدنه بزرگ اجرایی و با جمع بزرگ مخاطبان اجتماعی روبه‌رو هستید. در اینجا است که باید به این سؤال پاسخ بدهیم که در مسیر مقابله عملی با این مشکلات به کدام نیرو تکیه خواهید کرد. در اینجا هم شما نیازمند یک بدنه اجتماعی امیدوار و مقید به تلاش هستید. آنچه در این کتاب تبلیغ می‌شود، تمرینی است که مقدمه ورود در عرصه‌های بزرگ‌تر است. همین

فعالیت‌های به‌ظاهر ریز است که امید ایجاد می‌کند و شوق پیگیری و درگیر شدن با موانع بزرگ‌تر را تقویت می‌کند.

**برخی معتقدند مشکل اصلی فساد اداری یا فساد سیستماتیک است که سیستم را فراگرفته در چنین حالتی طبعاً سیستم اداری با پیگیری یک شهروند متحول یا پاسخگو نخواهد شد. باید ابتدا با فساد اداری مبارزه کرد.**

«قطعاً همین‌طور است. به همین دلیل است که من به تولید «امید»، «تلاش» و «آرامش» با استفاده از روش‌های آموزشی تکیه می‌کنم. توجه داشته باشیم که فساد در یک جامعه ناامید، منفعل و مضطرب امکان رشد و گسترش پیدا می‌کند. ناامیدی سرمنشأ انفعال و به دنبال آن حذف آرامش از آحاد جامعه است. تولید و گسترش اضطراب، نقطه شروع سقوط یک جامعه است. جامعه مضطرب، در انتخاب، دچار لغزش‌های وحشتناک می‌شود و لذا نقش و اهمیت «آرامش» را باید مدنظر داشته باشیم. توجه داشته باشیم که آرامش به معنای آسایش و رفاه نیست. ممکن است فردی رفاه داشته باشد ولی آرامش نداشته باشد. وقتی در شکل‌گیری جامعه فعال هستید، آرامش دارید گرچه دچار مشکلات و مضیق‌های متعدد باشید. جامعه منفعل، مضطرب است. مضطرب از آینده‌ای که در شکل‌گیری‌اش نقشی برای خود تعریف نکرده. بدون آرامش و امید، هیچ پروژه اصلاحی تداوم نخواهد یافت.

روش‌های این کتاب و استفاده از امکانات آسان و در دسترس، تولید امید می‌کند. وقتی برای شست‌وشوی یک سطل زباله تقاضایی در ۱۳۷ شهرداری مطرح می‌کنید و به نتیجه می‌رسید، امید به ایجاد تغییر، ولو کوچک، در فرد زنده می‌شود. در این پروسه افراد آموزش می‌بینند که در رابطه با مسائل برخورد فعال کنند. به‌خصوص وقتی ساختارهای مناسبی تدارک دیده شده و آمادگی دارند که به گزارش‌های مردم عکس‌العمل مثبت نشان بدهند، باید تشویق به استفاده بشود. وقتی با گزارش ما جوی کثیف خیابان لایروبی شود، وقتی با گزارش ما، راننده متخلف و متجاوز به حقوق دیگران جریمه می‌شود، دو پالس به جامعه ارسال می‌شود، پالس امید به خودمان و پالس اخطار به متخلف. خودمان می‌فهمیم که می‌توان مؤثر بود، ولو کوچک. متخلفان هم می‌فهمند که چشمان بیداری آنان را رصد می‌کنند و همین موجب اصلاح رویه آنان می‌شود و چه‌بسا خودشان هم در موارد مشابه به استفاده از همین روش‌ها روی بیاورند.

**آن‌طور که در کتاب مطرح شده، شما سال‌هاست این گونه روش‌ها را پیگیری و تبلیغ می‌کنید و حالا هم تبدیل به کتاب شده. طی این سال‌ها تاکنون و همچنین**

**در برابر این کتاب صاحب‌نظران چه واکنشی نسبت به این رویکرد نشان دادند؟**

«واکنش‌ها بسیار متفاوت بوده است. این عکس‌العمل‌ها برای خود من هم از یک طرف عجیب و از طرف دیگر جالب بود. به‌طوری که ارزش دارد این واکنش‌ها مورد مطالعه قرار گیرد. از بررسی و تحلیل آن‌ها وضعیت جامعه را بهتر درک می‌کنیم. در میان صاحب‌نظرانی که با آن‌ها برخورد داشتم، دو رفتار متفاوت و تا حدی متناقض می‌دیدم. بخشی از صاحب‌نظران توجه و اقبالی به موضوع از خود نشان نمی‌دادند. این موضوع شدت و ضعف داشت. ولی در مجموع تلاش داشتند آن را نادیده بگیرند. روش برخوردشان بیانگر آن بود که برای این روش‌ها ارزش و «قابلیتی» برای طرح به‌عنوان یک روش اصلاح اجتماعی قائل نیستند. احساس می‌شد به‌نوعی آن را بازی و دنبال نخود سیاه رفتن یا بازماندن از کار اصلی ارزیابی می‌کردند. در مقابل رفتار فوق، با بخش بزرگی از صاحب‌نظران و اندیشمندیانی مواجه شدم که نقطه مشترک همگی‌شان آن بود که به شوق می‌آمدند و من را تشویق می‌کردند. پیگیری‌ام را می‌ستودند و ضمن اشاره به برخی کارهای مشابهی که کرده بودند، همدلی و همراهی‌شان با این روش‌ها و لزوم تبلیغ برای گسترش این روش‌ها را مورد تأکید قرار می‌دادند؛ البته در اینجا هم شاهد شدت و ضعف بودم و در برخی موارد افراد فرهیخته و پرمشغله‌ای بودند که آمادگی همکاری در یک کار جمعی در این رابطه را اعلام کردند و برخی دیگر ضعیف‌تر ظاهر شدند.

در این میان لطف و توجه بزرگانگی چون جناب دکتر مقصود فراستخواه، مهندس محمد توسلی، مهندس حمید نوحی، دکتر سید حسین سراج زاده و آقای حسن محجوب، مافوق انتظار من بود. انجمن جامعه‌شناسی ایران هم لطف بسیار داشتند و کتاب من و شهر من را در صفحه خود معرفی کردند و «گروه جامعه‌شناسی مردم‌مدار انجمن جامعه‌شناسی» تمامی زحمات برگزاری مراسم رونمایی کتاب را بر عهده داشتند. همچنین ریاست انجمن جناب آقای دکتر سراج‌زاده نه تنها پیش از چاپ بسیار مشوق من بودند و راهنمایی‌های مفیدی کردند، بلکه همراه با ریاست محترم گروه جامعه‌شناسی مردم‌مدار انجمن جامعه‌شناسی، جناب آقای دکتر محسن گودرزی با حضور خودشان در مراسم رونمایی این جانب را مفتخر نمودند. جا دارد تشکر مجددی داشته باشم خدمت جناب آقای حسن محجوب، اندیشمند و مدیرعامل محترم انتشارات شرکت سهامی انتشار که این کتاب را در مجموعه انتشارات خودشان جای دادند. مطمئنم اگر لطف و توجه این بزرگان نبود، یا این اثر به موقعیت قابل ملاحظه‌ای دست پیدا نمی‌کرد و یا آن که مدت‌ها طول می‌کشید تا جایگاه واقعی خودش را پیدا کند، آن هم با رنج و مرارت بسیار برای این جانب. ■

# چشم و گوش‌ها

## از جمهوری موعود به جمهوری موجود

محمد سروش محلاتی  
(خبرآنلاین، ۹۸/۱/۱۲)

تأسیسی) تلقی می‌کرد و حتی یک بار که نماینده کاخ الیزه به ملاقات امام آمد و از جمهوری اسلامی پرسید، امام به‌صورت خاص به حکومت فرانسه اشاره کرد و فرمود: اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست و آرای عمومی مردم آن را تعیین می‌کند... جمهوری است یعنی دموکراتیک و اسلامی یعنی قانون آن اسلامی است.

همه بیانات امام در آن دوره نشان می‌دهد که در نظام آرمانی و موعود، مفهوم جمهوری تغییری نخواهد کرد.

پس از فراراندوم جمهوری اسلامی نوبت به تدوین قانون اساسی رسید و در این مرحله که می‌بایست جمهوریت به معنای «اتکای حکومت به آرای مردم» در قانون اساسی تثبیت شود، عده‌ای از علما با آن به مخالفت برخاستند و آن را برخلاف مبانی اسلامی دانستند. مقابله با جمهوریت از تابستان سال ۵۸ و هنگام تدوین قانون اساسی شروع شد. مثلاً آیت‌الله سید محمدحسین حسینی طهرانی در نامه به امام خمینی نوشت که حکومت در اسلام از بالا به پایین است برخلاف نظام جمهوری در غرب که از پایین به بالاست. آیت‌الله وحید خراسانی هم در اعتراض به پیش‌نویس قانون اساسی که آرای عمومی را مبنای حکومت دانسته بود، به امام نامه نوشت که: «حکومت مردم بر مردم عامه‌پسند است، ولی با موازین، منطبق نیست. حکومت امر الهی است و تخصصاً از امرهم شوری بیهتم خارج است.» در مجلس تدوین قانون اساسی هم این‌گونه مطالب تکرار می‌شد و «حق مردم در حکومت» با توجه به مبنای نصب الهی مخالفان جدی داشت.

### قانون اساسی و ولایت مطلقه

#### اظهار نظر سعید حجاریان در خصوص نقض مطلقه بودن اختیارات ولی فقیه با معیار قانون اساسی (انصاف‌نیوز، ۹۷/۱۱/۶)

سعید حجاریان از تئوریسین‌های جناح اصلاح طلب در بخشی از یادداشت خود با عنوان «چهل سالگی آغاز پایان یا آغازی نو» در خصوص ولایت مطلقه فقیه نوشت: درباره اصل ولایت فقیه بعضاً گفته می‌شود این جایگاه، فوق قانون اساسی است در صورتی که اگر به انسجام درونی قانون اساسی باور داشته باشیم، به نظر نمی‌رسد اصلی ناقض دیگر اصول باشد. اساساً هیچ اصلی از اصول قانون اساسی به نحو قضیه موجه، ولی فقیه را دارای اختیارات مطلقه معرفی نکرده است و صرفاً در اصل ۵۷ و آن هم با عنوان مُشار از این مقام صحبت به میان آمده است و هر طلبه‌ای می‌داند، عنوان مُشار کفایت از امر مولوی نمی‌کند.

#### آیت الله علوی بر وجودی نوه آیت الله العظمی بروجردی به مناسبت چهل سالگی انقلاب

نمی‌شود مردم هم گرسنه باشند و هم به ما اطمینان داشته باشند و هم از مردم طلبکار باشیم، چرا این کار را می‌کنید؟! مسائل اساسی فراموش شده فقط به حاشیه می‌پردازیم. حجاب واجب است قبول، اما آیا این قدر که در خیابان‌ها با بدحجابی مقابله کرده‌ایم، با این دزدی‌ها و اختلاس‌های عجیب و غریب که اتفاق می‌افتد هم برخورد می‌کنیم.

مقصود از این عنوان بررسی وعده‌های جمهوری اسلامی از قبیل فقرزدایی یا کاهش فاصله طبقاتی یا آزادی‌های سیاسی و... نیست که هرکدام مقدر تحقق یافته یا تحقق نیافته است. بلکه مقصود تبیین فقهی و حقوقی نظام است. پرسش این است که در سال ۵۸ و هنگام فراراندوم، جمهوری اسلامی را چگونه «تعریف» و ارائه کردند و آیا امروز نظام به آن تعریف پایبند است یا تعریف دیگری از آن ارائه می‌شود؟

شهید مطهری هنگام فراراندوم ۱۳۵۸ در مصاحبه تلویزیونی جمهوری بودن را این‌گونه تعریف کرد: «جمهوری شکل حکومت است حکومتی که حق انتخاب حاکم با همه مردم است و حکومت موقت است و مردم حق تجدیدنظر دارند.» با این تعریف «حق مردم» پایه حکومت است و مدت آن «محدود» است. مطهری در ادامه همین مصاحبه درباره تعارض جمهوری و ولایت فقیه می‌گوید: «تعارضی نیست، جمهوری یعنی مردم حق حاکمیت دارند و... و مجدداً شهید مطهری اصرار دارد که: «اسلامی بودن این جمهوری، به هیچ وجه بر ضد حاکمیت ملی نیست» آن روزها دائماً بر «حق مردم» در حکمرانی تأکید می‌شد.

قبل از آن نیز شهید بهشتی در تلویزیون به تبیین «جمهوری اسلامی» پرداخت تا مردم بدانند که به چه نظامی رأی می‌دهند. او ابتدا اقسام حکومت‌ها را توضیح داد و گفت: «از میان آن‌ها، حکومت جمهوری با مبانی اسلام سازگارتر است» و افزود در عصر ما - دوره غیبت - حاکم صرفاً باید سمت و قدرت خویش را از آرای مردم بگیرد و کسی حق دارد زمامدار باشد که برگزیده مردم یا لاقبل پذیرفته مردم باشد.» استدلال بهشتی این بود که وقتی کسی با زور و تفوق طلبی سمتی را ادعا می‌کند، موجب فساد و مایه تیره‌بختی در دنیا و آخرت است. این بحث تلویزیونی مورد توجه استاد مطهری قرار گرفت و ایشان خلاصه آن را این‌گونه در یادداشت‌های خود ثبت کردند تا در فرصتی به آن بپردازند: آیا مبنای جمهوری بودن حکومت از نظر اسلام این است که حکومت فردی نوعی استکبار و برتری طلبی است؟

امام خمینی که رهبری انقلاب اسلامی را بر عهده داشت، پیوسته تشکیل جمهوری اسلامی را به‌عنوان آرمان مبارزات ملت مطرح می‌کرد. ایشان اگرچه به بحث تفصیلی درباره نظام جدید نمی‌پرداخت، ولی با تعبیرات روشنی مقصود خود را آشکار می‌ساخت. سخنان مکرر او گویای آن بود که «جمهوری» در این ترکیب، معنا و مفهوم جدیدی ندارد و این واژه به همان مفهوم شناخته‌شده‌اش در دیگر نظام‌های جمهوری، در اینجا هم به کار می‌رود. مثلاً وقتی خبرنگار بی‌بی‌سی در این باره پرسید، امام در پاسخ گفت: جمهوری اسلامی هم یک جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها (لکن قانونش قانون اسلامی است) ایشان به تلویزیون فرانسه هم همین پاسخ را داد که: جمهوری اسلامی مثل سایر جمهوری‌هاست (لکن محتوایش قانون اسلام است) در این موارد امام خمینی از راه تعریف به مثال توضیح می‌داد که برای جمهوری تعریف تازه‌ای ندارد و همان را که دنیا جمهوری می‌داند مورد نظرش می‌باشد. به تعبیر دیگر، ایشان جمهوری را در این ترکیب یک مفهوم امضایی (و نه

## بخشی از کتاب تاریخ مدرن ایران نوشته پرواند آبراهامیان

بعد از موفقیت قاطع اصلاح طلبان در انتخابات سال ۱۳۷۶، سید محمد خاتمی در زمینه سیاست خارجی در جهت بهبود ارتباط ایران با جهانیان، تلاش های گسترده ای کرد. او به حقوقدانان بین المللی اطمینان داد که حکم سنگسار در ایران اجرا نمی شود و برای حذف کامل مجازات های بدنی تلاش خواهد کرد. خاتمی از تمام کشورهای جهان برای سرمایه گذاری در ایران دعوت به عمل آورد و در اقدامی کاملاً نوآورانه در گفت و گویی اختصاصی با شبکه سی.ان.ان. امریکا شرکت کرد. در مقابل، دولت بریتانیا هم روابط کامل دیپلماتیک با ایران را که از سال ۱۳۵۷ قطع شده بود دوباره از سر گرفت و رئیس جمهور وقت امریکا، کلینتون تحریم های ایران را تا اندازه ای کاهش داد و اجازه واردات پسته، فرش و زعفران از ایران و صادرات کالاهای کشاورزی و دارویی به ایران را صادر کرد. وزیر خارجه امریکا هم در اقدامی تحسین برانگیز از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۹ اظهار تأسف کرد و بابت آن از مردم ایران معذرت خواست. سازمان ملل نام ایران را از بین کشورهای ناقض حقوق بشر خارج کرد و اکثر کشورهای اروپایی از تهیه قطعنامه علیه ایران دست کشیدند. همچنین بانک جهانی با ضمانت دولت امریکا، ۲۲۳ میلیون دلار وام بابت خدمات پزشکی و سیستم فاضلاب در اختیار ایران قرار داد. شرکت های اروپایی و ژاپنی برای سرمایه گذاری ۱۲ میلیارد دلاری در صنعت نفت و خودروی ایران اعلام آمادگی کردند.

بدون هیچ گونه اغراقی، خاتمی را باید موفق ترین رئیس جمهور ایران بعد از انقلاب سال ۵۷ دانست، زیرا ایران در سال (۱۳۸۱/۲۰۰۱) در شرایطی پا به قرن بیست و یکم گذاشت که اگر نگوییم در غرب آسیا، اما در خاورمیانه به عنوان قدرت اول منطقه در تمام زمینه ها شناخته می شد!

## اقتصاد بدون نفت

## اظهارات دکتر مصدق در جلسه ۱۳۳۱/۱۲/۲۶ در فراکسیون نهضت ملی

«با تصمیماتی که دولت برای جبران کمبود درآمد حاصله از نفت گرفته است ترتیبی اتخاذ شد که بودجه مملکت از درآمد نفت بی نیاز باشد و با فعالیتی که برای صدور دخانیات به خارج از کشور و هم چنین صدور پنبه به عمل آمده است کسر بودجه جبران خواهد شد، مضافاً اینکه برای جلوگیری از قاچاق نیز اقدامات لازم مبذول شده است و با این ترتیب درآمد حاصله از نفت هر چه باشد اختصاص به کارهای تولیدی دارد و هیچ گونه ارتباطی با بودجه کشور نخواهد داشت ...»

دکتر مصدق معتقد بود که ایران بایستی دارای اقتصادی بدون نفت باشد و حالت تک محصولی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که همچون ایران نفت، مصر فقط پنبه، جزیره فرمز فقط شکر، برزیل فقط قهوه، سیلان فقط چای، آرژانتین فقط گوشت را نداشته باشد.

طرح تز «اقتصاد بدون نفت» در ایران بر اساس اجرای طرح اتکا به سایر درآمدها و صرف پول نفت در راه تأمین عمران و آبادی پی ریزی شده بود.

مصدق آگاهانه می خواست اقتصاد ایران را بدون نفت اداره کند. باید یادآور شد که حامیان دکتر مصدق در اجرای سیاست اقتصاد بدون نفت روشنفکران وطن پرست آزادی خواه و پاک بودند که خود و خانواده شان در تجارت داخلی و خارجی و معاملات املاک دخالتی نداشتند و خصولتی نبودند.

## نقل از مقاله دکتر شاپور رواسانی، روزنامه شرق، ۹۸/۲/۱۶

**چشم انداز ایران:** حال که ما به لحاظ تحریم نفتی زیر فشار شدید قرار گرفته ایم، نقطه عطفی است که می تواند تهدید به فرصت تبدیل شده و اقتصاد مملکت را به نفت گره نزنیم و ثروت نفت به ثروت بیشتری چون توسعه، عمران، آبادی و آزادی تبدیل کنیم.

## باز شدن راه برای دزدی های کلان

مسیح مهاجری: عده ای در داخل کشور با ترامپ و عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی هماهنگی دارند و دقیقاً حرف های آن ها را در داخل می زنند. آقای هاشمی پدر قانون این کشور است. آقای خاتمی انسانی بسیار صادق، سلیم النفس و با محبت است. در دولت احمدی نژاد راه برای دزدی های کلان باز شد. / شفقنا

## تا کی پرداخت از کیسه ملت؟!

(جمهوری اسلامی، ۱/۱۲/۹۷)

انتشار خبر تخصیص هزار میلیارد تومان برای پرداخت به سهامداران پدیده شانندیز، موجب اعتراض شد. مردم می گویند دستور پرداخت این هزار میلیارد بودجه با کدام مجوز صادر شده است؟ و چرا باید خسارت های سهامداران پدیده شانندیز از اموال عمومی پرداخت شود؟ نتیجه پرداخت سی هزار میلیارد تومان تاوان تخلفات مؤسسه های غیرمجاز از جیب ملت موجب پیدایش بحران بهار ۹۷ و تورم کنونی بود و حالا معلوم نیست پرداخت هزار میلیارد تومان به سهامداران مال باخته پدیده شانندیز از جیب ملت، چه بلایی بر سر اقتصاد کشور بیاورد! اصولاً بر اساس کدام قانون، تاوان خلاف کاری های عده ای متخلف باید از کیسه ملت پرداخت شود؟

## به ضرر مردم؛ صادرات در عین واردات!

(کانال تلگرامی سهام نیوز)

سید ناصر موسوی لارگانی، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس گفت: شنیده های حاکی از این است که دام وارد کشور می شود، اما از کشتی و هواپیما تخلیه شده و با یک کشتی و هواپیمای دیگر صادر می شود.

## خشونت را حکومت در جامعه به وجود آورده

افزایش خشونت در جامعه ما با یک واقعیت بنیادین پیوند خورده و آن هم حاکم نبودن قانون است. برای فهمیدن زمینه های گسترش بی قانونی و خشونت همین که می توان در این کشور هزاران میلیارد دزدی کرد، همین که می توان به نام یک کودک در یک روز ۲۴۰ حساب بانکی تأسیس و از طریق آن اختلاس و پول شویی کرد، همین که رسماً اعلام می شود که از ۵۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی کشور در سال گذشته فقط ده میلیارد دلار آن به کشور بازگشته و بقیه در خارج کشور باقی مانده و حکومت نمی تواند نام کسانی که این ارزها را خارج کرده اند اعلام کند. از نامه ر.ت. ارسالی برای چشم انداز ایران

## مخالفت با سقوط ایران به مرداب جنگ وظیفه هر شهروند ایرانی است

دولت ترامپ به دنبال تغییر رژیم در ایران است و ترامپ ممکن است برای پیروزی در انتخابات ۲۰۲۰ به ایران حمله نظامی کند... (اگر چنین نشود ایران به وضعی بدتر از سوریه و لیبی دچار خواهد شد) هر فرد و گروهی که خواهان گذار از نظام جمهوری اسلامی به یک نظام دموکراتیک سکولار ملتزم به حقوق بشر و عدم تبعیض است، باید فعالانه با سقوط ایران به مرداب جنگ مخالفت کند. میانه رویهای رژیم اگر هیچ کاری نکنند، فقط و فقط مانع جنگ شوند، این امر به سود فرایند گذار به دموکراسی است.

## کارتر خطاب به ترامپ: از ۲۴۲ سال تاریخ امریکا، ۲۲۶ سال در جنگ بوده ایم

«جیمی کارتر»، رئیس جمهور اسبق امریکا ضمن اعلام خبر تماس تلفنی ترامپ با او درباره دلایل پیشی گرفتن پکن از واشنگتن گفت: امریکا در طول ۲۴۲ سال تاریخ خود به جز ۱۶ سال، در بقیه زمان ها در جنگ به سر برده است. امریکا به دلیل تمایلش برای تلاش به منظور مجبور کردن دیگران به در پیش گرفتن ارزش های امریکایی، جنگ دوست ترین کشور جهان است. (به نقل از روزنامه ها)

## خاطره آیت الله صانعی از دوران دادستانی کل

احمد آقا زنگ زد گفت شنیدم فلانی را آزاد کردید، این بی احترامی کرده به امام. گفتم بی احترامی کرده، شما هم شکایت کرده اید و شکایت بررسی می شود. اصرار کرد. گفتم: راهش این است که من الان استعفا می دهم.

## تحقیقات مولر بدتر از مداخله روسیه در انتخابات امریکا بود

### (پایگاه خبری انتخاب)

داماد ترامپ (کوشنر): من فکر می‌کنم این تحقیقات (رابرت مولر) و همه گمانه‌زنی‌هایی که در دو سال گذشته در ارتباط با آن صورت گرفت تأثیر بسیار ناگوارتر بر دموکراسی ما نسبت به چند تبلیغ در فیس‌بوک داشته است.

### تمدن‌سازی ایران

### (کانال تلگرامی سهام‌نیوز)

سرلشکر صفوی: برای اداره کشور نیاز به ۷۰۰۰ کادر داریم. امریکایی‌ها از قدرت ما نمی‌ترسند، بلکه از توان تمدن‌سازی ما می‌ترسند.

### تعامل ایران، اسلام و مدرنیته

### (روزنامه شرق، ۹۸/۲/۳)

در وضعیت کنونی، ناکامی در ساخت‌یابی جدید تحت‌تأثیر نیروهای کنشگر تجدد، هویت ایرانی را میان تجدد، امت اسلامی و ناسیونالیسم در وضعیت شناور در آورده است. همین امر سبب شده که امکان ایجاد نظم در جامعه با چالش‌هایی روبرو شود. (به نقل از مقاله ایده ایران، دکتر عباس آخوندی)

### چه کسانی جنایت نیوزیلند را رقم زدند؟

۱. سیاستمداران امریکایی به دلیل تقویت و تجهیز گروه‌های تروریستی اسلام‌گرا با دو هدف: ایجاد آترناتیو در برابر تفکرات کمونیستی در خاورمیانه، قبل از فروپاشی شوروی و ادامه «تئوری دشمن» و نیاز به دشمن فرضی پس از پایان جنگ سرد.  
۲. شبکه رسانه‌ای یهودی-صهیونیستی که برای سرپوش گذاشتن بر جنایات اسرائیل، اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی را ترویج می‌کند.  
۳. حاکمان فاسد، و ظالم و بی‌کفایت کشورهای اسلامی که از یک‌سو با چپاول منابع ثروت عمومی، زمینه ایجاد و استمرار فقر و بی‌عدالتی و به تبع آن، خشونت و افراطی‌گری را در لایه‌هایی از مردم پدید می‌آورند و عضوگیری گروه‌های تروریستی را تسهیل می‌کنند و از سوی دیگر بخشی از بهترین شهروندان را در جست‌وجوی زندگی بهتر به سمت سرزمین‌های دور سوق می‌دهند. (کانال تلگرامی روز خلاصه)

### آغازی برای انقلاب

### (عصر ایران، ۹۷/۱۱/۱۳)

عماد افروغ مدرس دانشگاه: ما با دست خودمان بت می‌تراشیم. عده‌ای را بالای طاقچه می‌گذاریم و آن‌ها را ستایش می‌کنیم باید این‌ها را پایین بکشیم... مردم ما آن‌طور که باید عاقل بار نیامدند... اگر فاصله بین قدرت سیاسی و اجتماعی زیاد شود این آغازی است برای انقلاب... جای خادم و مخدوم عوض نشود... چرا در مورد وقایع دی‌ماه سال گذشته تحلیل سطحی را شاهد هستیم / ایسنا

### حمله به سفارت عربستان درست نبود

### (سایت انتخاب، ۹۷/۷/۱۸)

سخنان مهم آیت‌الله جوادی آملی: هرگز نباید اقداماتی مانند حمله به سفارت عربستان صورت پذیرد، این کار خلاف دستور دین است... انتظار نداشته باشید در مقابل این اتفاقات، حرکتی انجام ندهند... اگر کسی در عرصه بین‌الملل احترام می‌خواهد، باید به دیگران احترام بگذارد.

### رفتار دیپلماتیک ما ایرانیان

وقتی حضرت محمد به‌عنوان آخرین پیامبر خدا فرستاده خود را به دربار ایران فرستاد ایرانیان هیجان‌زده با توهین به فرستاده و گوینده پیام، وی را از دربار بیرون راندند و نامه وی را پاره کردند. همین بهانه‌ای شد تا ایران به‌دست عمر فتح شود...  
وقتی ایرانیان، فرستاده و تجار مغولان را کشتند صدها هزار کشته دادند و خاک ایران زیر سم اسبان مغولی به آسمان می‌رفت. وقتی ایرانیان به سفارت روسیه تزاری حمله بردند، انتقامش را در عهدنامه ترکمانچای و گلستان پس دادند. اینجا هم فرهنگ

## دیدگاه احمد توکلی در مورد مردم و دشمن

### (خبرآنلاین: ۹۸/۲/۲۱)

اگر مردم به این نتیجه برسند که مجموعه حکومت و دولت فاسد است، توطئه بیگانه مؤثر خواهد بود

ایرنا نوشت: عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام با تأکید بر اینکه اگر یکپارچه باشیم، دسیسه‌های دشمن بر ما اثر نخواهد کرد، گفت: اگر دولت‌های بیگانه احساس کنند دولت ایران ضعف دارد و شرایط اجتماعی ما متزلزل هست، از این فرصت سوءاستفاده کرده و اهداف خود را پیش خواهند برد.

### اخلاق و عدالت سرلوحه فقه

### دیدار سید محمد خاتمی با فرهنگیان

### (۹۷/۲/۱۲)

این‌طور تلقی شده که فقه مبنایی‌ترین امر در حکومت اسلامی است و باید فقیهان در رأس باشند و فقه در جامعه اجرا شود، اما این فقه تا چه حد مهم است و آیا اگر دید خود را نسبت به آن عوض کنیم، بسیاری از مشکلات امروزمان حل خواهد شد؟  
شهید مطهری می‌گویند وقتی مجتهد می‌خواهد بحث کند باید یک نکته را در نظر بگیرد که آیا استنباطش مطابق عدالت است یا نه؟ اگر برداشت شما غیر عادلانه باشد، درست نیست. من به بحث آقای مطهری این را اضافه می‌کنم که اخلاق در سلسله علل احکام است و شما نمی‌توانید احکام غیراخلاقی داشته باشید. اخلاق و عدالت امری انسانی است و بعثت پیامبران برای ایجاد قسط و تکمیل مکارم اخلاقی است: آیا دینی که هدفش برپایی عدالت و اخلاق است، می‌تواند احکام غیر عادلانه و غیر اخلاقی داشته باشد؟ اگر داشت اشکال در نحوه برداشت‌هاست.

اگر ما تعریف عام عدالت را در نظر بگیریم: کدام حق بالاتر از این است که انسان حق تعیین سرنوشت خود را دارد؟ آیا حکومت مطلوب باید مورد رضایت مردم و برآمده از رأی مردم باشد؟ اگر عدالت و اخلاق را در سلسله علل احکام بدانیم، جامعه با اخلاق می‌تواند روابط بین انسان‌ها، رابطه بین شهروند و حکومت و روابط با دیگر جوامع را بر مبنای اخلاقی و عدالت برقرار کند و در این صورت بسیاری از مشکلات موجود حل خواهد شد / خاتمی مدیا

### کانون‌های نفوذ اقتصادی

### (عبدالله شهبازی، ۹۸/۲/۱۲)

در عمل که دولت‌ها برخلاف این مثنوی عمل کرده‌اند: مالکیت خصوصی مردم و اموال خصوصی آن‌ها را تباه کرده‌اند، در همه مسائل مقررات‌گذاری می‌کنند، خود انحصار می‌دهند و رقبا را با حمایت از انحصارگران در هم می‌شکنند. این اقتصاد لیبرال نیست، کمونیستی هم نیست، ملغمه‌ای پر از فساد است که کانون‌های نفوذ سود خود را در آن دنبال می‌کنند.

### رونمایی از کتاب خاطرات ویلیام برنز

### (۹۸/۲/۱۶)

اخیراً ویلیام برنز معاون سابق وزارت خارجه امریکا خاطرات خود را انتشار داده که در آن کتاب از سیاست ترامپ درباره تحریم‌های ثانویه اروپا علیه ایران و همچنین از حمایت از عربستان در جنگ یمن و خروج از برجام انتقاد کرده و می‌گوید هدف ترامپ نوشتن قرارداد جدیدی با ایران نیست، بلکه هدف او تغییر رژیم است ولی به نظر نمی‌رسد او به هدف خود برسد. به هم‌وطنان عزیز ترجمه این کتاب توصیه می‌شود.

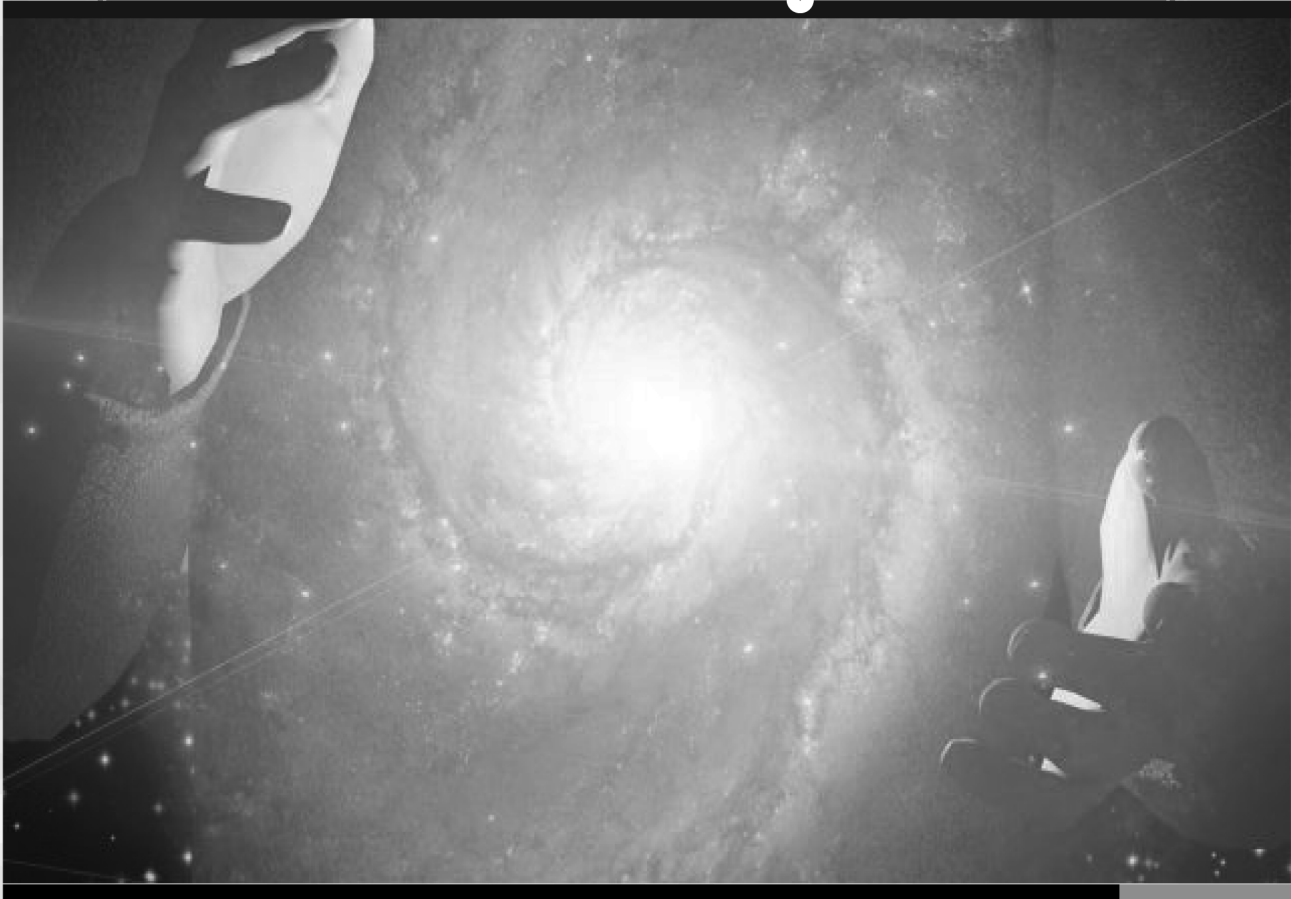
دیپلماسی و رفتار دیپلماتیک نداشتیم.

وقتی به سفارت آمریکا حمله شد تاوانش را طی ۴۰ سال با تحریم، جنگ و... دادیم. اینجا هم فرهنگ دیپلماسی و رفتار دیپلماتیک نداشتیم.

وقتی چهار سال پیش به سفارت انگلستان حمله شد تمام خسارتش را حتی شیشه‌های شکسته شده مشروبات الکلی را پرداخت کردیم. اینجا هم فرهنگ دیپلماسی و رفتار دیپلماتیک نداشتیم.

و چند وقت پیش که به سفارت عربستان حمله شد. تمام تاریخ یادم آمد. چقدر باید خسارت بپردازیم؟

# حشم انداز اندیشه



سید حمید نوحی در مقاله‌ای با عنوان «زمینه‌ها و سرانجام انسان‌بیشی» خطر تسلط آدم‌نماها بر آدم‌های واقعی را گوشزد کرده و به انسان تراریخته اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: انسان رانده‌شده برای جبران ناکامی‌هایش به هر چیزی می‌آویزد و اکنون تخته‌پاره ترا بشریت جایگزین بتان و رهبران و هادیان و خدای واحد مخلوق انسان شده است. محمدباقر تلغری‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «صفات خدا، امکان یا امتناع وحی» سعی کرده نارسایی‌هایی که در رابطه با وحی داریم را به تصور نادرست ما از خدا و صفات خدا ربط دهد. به رابطه‌ای که در قرآن بین انسان و خدا وجود دارد تاکید کرده و آن رابطه‌ای است که انسان مخلوق در برابر خدای خالق قرار دارند که چنین انسانی رابطه مستقیم وجودی با خدا برقرار کرد و می‌تواند کلام خدا را دریافت دارد. احمد کتابی در مقاله «فراکنی و توجیه، دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما» سعی کرده و فراکنی و توجیه را به‌عنوان خصلت‌های ما ایرانی‌ها را در اشعار شعرای ایران توضیح دهد. این دو خصوصیت از ویژگی‌های شیطان است که خطاهای خود را به خدا نسبت می‌دهد.

زمینه‌ها و سرانجام انسان‌بیشی؛

حمید نوحی



صفات خدا و امکان یا امتناع وحی؛

محمدباقر تلغری‌زاده



# زمینه‌ها و سرانجام انسان‌بیشی

معتقد به یگانگی روح و جسم‌اند. اسرار ازل را نه تو دانی و نه من این حل معمما نه تو خوانی و نه من هست در پس پرده گفت‌وگویی من و تو

چون پرده برافت نه تو مانی و نه من افزون بر این باورها و نظریات دینی، فلسفی و آئینی، افسانه‌های مردمی و اسطوره‌های بسیار پرجاذبه با طی کردن مراحل شکلی و ساختارهای متنوع در تمدن‌های گوناگون به‌وجود آمده که نمایش باور به تقدم ذهن یا شعور بر جسم [بخوانید اصالت ایده (ایدئالیسم) در برابر ماتریالیسم (اصالت ماده)] است: نه اینکه سازندگان اسطوره‌ها و هنرمندان و جز آن‌ها، هنر و ادبیات ایده‌آلیستی را با عطف توجه به مفهوم عرفانی و فلسفی آن خلق کرده باشند. بلکه از آنجا که هنر و ادبیات، به‌ویژه هنر و ادبیات عامیانه از ناخودآگاه سرچشمه می‌گیرد و تمام توده‌ها در زیرساخت آن سهیم هستند. اراده آگاهی در پشت آن وجود ندارد. به این ترتیب تاریخ تمدن حاکی از نیاز ذهنی یا روحی بشر به باورهای فرامادی است.

افسانه‌های هزارویک‌شب، علی‌بابا و چهل دزد بغداد، چراغ جادوی علاءالدین، سندباد بحری، امیراسلان نامدار و فرخ‌لقای خالدار، قالیچه حضرت سلیمان، داستان‌های شمس وزیر و قمر وزیر؛ یکی خوب و خیر و دیگری شر و شیطانی، هر دو با حلول در جسمی حیوانی یا جز آن و عملیات حیرت‌انگیز سعی می‌کنند در رقابت برای رسیدن به هدف خود بر دیگری پیروز شود و حریف را از میدان به در کند. گاهی قمروزیر به‌صورت یک سگ سفید ظاهر می‌شود و شمس وزیر به‌صورت یک سگ سیاه درنده. در ابتدای مبارزه، قمر وزیر نمی‌داند که این سگ سیاه شمس وزیر است، ولی با تکرار حادثه او را به‌جا می‌آورد و ضد حمله می‌زند. گاهی مار می‌شود و بعد از تکرار وقایع و حوادثی شمس وزیر می‌فهمد که قمروزیر از همان حربه جادویی استفاده کرده و به‌صورت پلنگی، ببری یا مار خطرناکی درآمده است. این همه در ابتدای پیدایش که فیلم و عکس وجود نداشته به‌صورت نقش و نگار و نظم و اثر خلق شده و سینه‌به‌سینه، نسل‌به‌نسل منتقل می‌شده. به‌خاطر می‌آورم در دوره کودکی‌ام در دهه ۲۰ شمسی دوره گرد‌ها با دستگامی روی کولشان که به آن «شهر فرنگ» می‌گفتند، آن نقش و نگارها را به‌صورت پرده‌های رنگی زیبا و شفاف با دریافت ده شاهی یا یک ریال به‌جهت نشان می‌دادند. بعدها به‌صورت فیلم درآمد و در دهه دوم زندگی‌ام، آن‌ها را در سینماهای شمال شهر تهران آن موقع، میدان حسن آباد و میدان فوزیه (امام حسین) و لاله‌زار دیده بودم. شاید اولین نسل فیلم فارسی (فیلمفارسی) حکایت شنیداری-دیداری (اودیو و یوتیول) همین داستان‌های بسیار جذاب برای توده‌ها بوده که پیش از درآمدن به سینما در نقالی‌های قهوه‌خانه‌ای و دور کرسی‌های جمع‌های خانوادگی کسالت شب‌های زمستانی طولانی کودک و بزرگ را برطرف می‌کرد و آن‌ها را سرگرم و در خوابی عمیق فرومی‌برد تا آزادانه هرچه می‌خواهند در رؤیا به آن بیافند و به‌نوبه خود در سلسله آفرینش هنر و ادبیات عامیانه (بخوانید فولکلور) سهمی داشته باشند. حالا نوجوانانی که کارتون‌های ژاپنی و چینی و جز آن‌ها و داستان‌های تخیلی دوران مدرن را با همین نام‌ها و نام‌های دیگر می‌بیند، نمی‌داند منشأ این فیلم‌ها و داستان‌ها کجاست، از کجا الهام یا وام گرفته شده‌اند. چیزی که در بحث فعلی ما اهمیتی ندارد. آنچه مهم است گرایش بشریت از هر تمدنی در تمام ادوار تاریخی به این خیال‌پردازی‌هاست. شاید برای کسانی که اطلاع ندارند بلد نیست بدانند که ترجمه داستان هزارویک‌شب به زبان‌های مختلف، جزو پرفروش‌ترین کتاب‌های دنیاست. اصل مهم همین نیاز به حذف زمان و مکان و رها شدن از قید آن است: بی‌زمانی، بی‌مکانی و بی‌وزنی که اخیراً در ادبیات و هنر پست‌مدرن با پیدایش انواع زمان غیرخطی و سیال ذهن رواج زیادی پیدا کرده است.

کلیدواژه‌ها: جسم و روح، روح باوری، اسطوره و افسانه، عرفان، جاودانگی، تزار یختگی انسانی، توان‌افزایی، شیطان، آزادی، سرزمین‌زدایی.

## روح و جسم

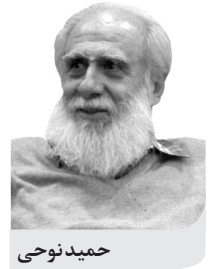
نمی‌دانم چرا اندیشه یا نظر به دوگانگی هستی و به‌طور خاص دوگانگی هستی انسان در اندیشه فلسفی غرب را «دوگانگی کارترین» (دوگانگی دکارتی) می‌نامند و به دکارت نسبت می‌دهند، درحالی‌که مستندات تاریخی نشان می‌دهد این اندیشه یا بهتر است بگویم خیال‌پردازی، قدمتی به‌اندازه هستی انسانی دارد. در اساطیر، به‌ویژه روایات دینی و متون مقدس، این دوگانگی یکی از ارکان اندیشه و فرهنگ دینی و عرفانی است: در این متون خداوند انسان را از گل (و به‌شکل خود) ساخت و سپس از روح خود در آن دمید و...

هنر و ادبیات تمام جوامع از جوامع ابتدایی که درون‌مایه‌های کوچکی از آن در تمام قاره‌ها هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند تا عالی‌ترین مراحل صنعت و تمدن در امریکا حاکی از همین باورهاست. در فلسفه نیز چنین است.

در آیین‌های کهن جادویی و در مراسم و مناسک دفع شر و آفات از جان آدمی و حیوانات و زراعت و طبیعت و همه چیز، اندیشه دوگانگی وجود دارد تا جایی که انیمیسیم (روح داشتن همه اشیا) از ریشه‌دارترین باورهای بشر است. باوری که هنوز در میان تمام اقوام و ملت‌ها و پیروان ادیان گوناگون حتی بی‌دینان وجود دارد. افزون بر این، تصور موجود فراجسمانی (بدون وزن و اندازه) همچون اجنه و پریان نیز همواره وجود داشته تا جایی که برای آن‌ها جنس و نوع و پیر و جوان و خیر و شر نیز قائل شده‌اند.

یکی از باورهای خلسه‌آور و پرجاذبه تاریخ اندیشه، پردازش فلسفی (بخوانید تلقی یا به‌قولی خیال متصل به عقل) این باور متافیزیکی است. دست‌کم در مراحل از تاریخ فرهنگ و فلسفه، واژه متافیزیک به همین معنا یعنی جهان ماورای ماده (جسم) به کار می‌رفته است. بعضی از عرفای دوگانه باور نیز هبوط را به‌معنای تنزل از دنیای بهشتی عالی و پاک و سبک، به دنیای «کثیف» (جسم و سنگین) خاکی می‌دانند و رجعت (معاد) را رها شدن از جسمانیت سنگین و دست و پاگیر و ورود به عالم اثیری و کبریایی - دست‌کم برای رستگاران - می‌دانند. جسم، وزنه و بار مزاحمی است که لاجرم برای زیست در این جهان مادون و پست به‌عنوان مرکب روح، عنصری ضروری و گریزناپذیر و در عین حال گذراست. جسم مادی اسارت است. غل و زنجیری است که روح همواره در آرزوی رهایی از آن است.

بازتاب این باور (بخوانید تمایل) موجب پیدایش انواع نظریه‌ها و عقاید درباره جاودانگی روح و سرنوشت انسان پس از مرگ شده: از تناسخ گرفته تا انواع اشکال خلود و زندگی پس از مرگ. در باور به تناسخ، این امید وجود دارد که با انجام اعمال نیک و تقدیم جسم در راه نیک، سلسله بی‌پایان حلول روح در جسمی دیگر که می‌تواند غیرانسان نیز باشد (سامسارا در مکاتب هندو) بالاخره پایان یابد و انسان رستگار شود. در عرفان اسلامی، زندگی آن‌جهانی یا معاد و خلود به‌صورت انواع معاد روحانی تا انواع معاد جسمانی و سلسله مراتب هر یک با واژگانی همچون عالم هور و قلیا، جسم پرزخی، عالم واسط و با عبور از آسمان‌ها (اقالیم) هفت گانه و هشت گانه نظر به‌پردازی شده تا جایی که در بعضی موارد پیروان یک نحله قائلان به نحله دیگر را تکفیر کرده‌اند. ناگفته نماند که همواره طیفی از اندیشمندان و فلاسفه بدبین با نگاه‌های تردید‌آمیز و اصحاب شک نیز وجود داشته‌اند. همچون ابوالعلاء معری و خیام که به گروه لادریون (آن‌ها که نمی‌دانند) مشهور شده‌اند و همچنین عرفایی که



حمید نوحی

در عرفان عملی خودمان، گزارش‌های طی الارض و سفر در زمان عرفا و خلع بدن و همچنین طیف گسترده اعمال خارق‌العاده یوگی‌ها و زهاد، دراویش و صوفیان هندی و ایرانی، حاکی از این گرایش به رها شدن از بار سنگین جسم و ماده است.

## نیاز به جاودانگی

ناگفته پیداست که این همه و این حجم از باورهای متنوع و نظریه‌پردازی‌های متعدد یا از حقیقتی پنهان از حواس بشر خبر می‌دهد. یا از نیاز به جاودانگی، یا از رضای کنجکاوی ذاتی بشر و دسترسی به تمام ابعاد هستی.

در این میان، نظریه روان‌شناختی مبتنی بر تمایل انسان به کسب قدرت است: توانایی و قدرت هرچه بیشتر و لایزال. نوعی خداگونگی، خدای خیالی انسان، یا خدای انسان‌ساخت، نوعی انسان برتر، مقتدر و فناپذیر.

اکنون با پیدایش امکانات دیجیتالی در فضای مجازی و به‌ویژه چشم‌انداز پیشرفت‌های محیرالعقول در پیوند اعضا و هم‌افزایی مصنوعی افزایش قدرت اعضای بدن به کمک تکنیک «های‌تک» (پیشرفته) از جمله نانوتکنولوژی و هوش مصنوعی و حس‌گرها و محرک‌های دیجیتالی که به اندازه و ابعاد کوچک‌تر از یک ذره ماش و عدس در جاهای مختلف بدن کاشته می‌شود و می‌تواند موجب تقویت و افزایش کارایی و قدرت مافوق طبیعی اعضای بدن شود. گویی زمان کوتاهی لازم است تا بشر به آرزوی دیرین خود دست یابد. گویی دیگر چیزی به تسخیر آسمان‌ها و کرات و تفوق بشر بر تمام طبیعت باقی نمانده. همچون گذشته‌ها؟

آیا این همان تصور کودکانه ابتدای دوران مدرن نیست که اصطلاح معروف «یک قدم باقی مانده، فقط یک قدم دیگر» در متون اندیشه و فلسفه از آن سربرآورد و اکنون معلوم شده چیزی بیش از یک خیال باطل نبوده. خیالی که پیامدهای بسیار فاجعه‌باری برای بشر نادان «ظلم و جهول» دربرداشت. چرا؟ چون در واقع خودمحوری و تکبری را به‌وجود آورد که رابطه انسان و طبیعت، رابطه انسان و محیط و تاریخ گسسته شد. نمی‌خواهم رویکردهای سنت‌پرستان و اهل کلیسا را تأیید کنم. آن سنت‌پرستی در هر حال شکسته می‌شد. مدرنیته دستاوردهای خوب زیادی برای بشریت داشت. اندیشه‌ها و باورهای کهن در تقابل با واقعیات تاریخ انسان به بن‌بست رسیده بود، کلیسا و مذهب در برابر نهادهای خرد این جهانی به‌طور گریزناپذیری تاب مقاومت نیاورد. خدا از آسمان به زمین آمد، اما از آنجا که طبیعت حرکت و پیشرفت و رشد بشر نه در تعادل بلکه، در حرکت‌های افراطی و تفریطی «اعوجاجی»<sup>۲</sup> است، نه به خط مستقیم بلکه پیچیده و پرخم و چم. از این طرف بام به آن طرف بام افتاد. در برابر سنت‌پرستی به سنت‌سستیزی درآمد. از پرستش ارباب مذهب به پرستش ارباب علم روی آورد. از معبدی به معبد دیگر روی آورد. ارباب فلسفه و هنر و علم و خدایانشان جایگزین ارباب مذاهب شدند. از پرستش ماوراءالطبیعه به پرستش علمانیت<sup>۳</sup> روی آورد. از ستایش روح به ستایش بدن و از پرستش معنی به پرستش ماده، از متافیزیک به فیزیک روی آورد. اندیشمندان و فلاسفه دوران فرامردن توجه بازتاب‌های منفی این افق‌های

معنایی (پارادایم‌ها) در جامعه و سیاست و به‌ویژه نسبت به طبیعت شدند. آسیب‌هایی که در مظاهر زندگی اجتماعی بشر از جمله در فضای مصنوع، معماری، آمایش سرزمین، شهرنشینی و شهرسازی و هنر به‌خوبی قابل مشاهده بود. از نیمه اول قرن بیستم میلادی آهسته‌آهسته نقد اندیشه‌های دوران مدرن (مدرنیته) به‌عنوان چارچوب مکتب فکری و ایدئولوژیک که در نظریات فیلسوفان پیش از آن آغاز شده بود، شکل گرفت. بازگشت به طبیعت و کائنات و همزیستی با آنکه انسان خود جزئی از آن محسوب می‌شد و دستور کار جنبش‌های روشنفکری و دانشگرایان قرار گرفت، اما حکومت‌ها که نمایندگان نهادهای قدرت های اقتصادی و اجتماعی بودند در برابر این بازگشت صف‌آرایی کردند. صف‌آرایی که تاکنون همچنان

مانع تصویب و به اجرا درآمدن ابتکارات زیست‌محیطی به‌نحو مطلوب شده و به‌رغم فشار افکار عمومی همچنان همایش‌های جهانی به بهانه‌های مختلف فلج یا بی‌ثمر می‌شود. اکنون تضاد منافع توده‌ها با منافع اقلیت قدرتمند و صاحبان ثروت به‌خوبی خود را در میدان‌های مختلف نشان داده است. تا جایی که بحران و آسیب‌های وارده به چهار عنصر اساسی طبیعت؛ آب، زمین، هوا و خورشید، یادآور چهار عنصر اربعه آئینی آب، باد، آتش و خاک به مرزهای بحران رسید.

اکنون درحالی که آسیب‌شناسی فخرفروشی بشر در برابر طبیعت و تکبر علمی در برابر جهل و «دانای کل» در برابر «نمی‌دانم» از طرف اندیشمندان و متفکران علوم انسانی در میانه راه است و هنوز راه‌حل‌های جبرانی و بهسازی محیطی نهادینه نشده

ترفند دیگری از همان جنس مدرنیته در راه است: این بار تراریختگی انسانی<sup>۴</sup> در حال از راه رسیدن است. در نوشتار قبلی با عنوان «برخ» به خطرات سیاسی و نظامی مضاعف آن برای «جهان ضعیف»<sup>۵</sup> به‌ویژه کشورهای منطقه خاورمیانه اشاره کردم. اکنون در این نوشتار می‌خواهم نگاهی جامع‌تر به‌ویژه از نگاه میشل بن‌سایق،<sup>۶</sup> فیلسوف و روان‌کاو مشهور فرانسوی، آن چالش بیندازم.

## عمق فاجعه پیش‌رو

برای روشن شدن عمق فاجعه پیش‌رو لازم است نگاهی به گذشته و حال ابداعات و اختراعات بشر و انقلاب‌های بزرگ تمدنی در گذشته بیندازیم. نزد زیست-عصب مردم‌شناسان، انقلاب دیجیتالی، سومین انقلاب بزرگ انسان‌شناختی<sup>۷</sup> پس از دو انقلاب زبان و خط به حساب می‌آید که به لحاظ ماهوی و تغییر و تحولی که در وضعیت انسان به وجود آورده و بیش از این هم خواهد آورد، از آن دو به مراتب مهم‌تر و دگرگون‌کننده‌تر است. در واقع در این انقلاب پیش‌رو که تازه اول کار آن است، هستی خاص و از پیش

موجود انسان در معرض دگرگونی قرار خواهد گرفت. بسیاری از متفکرین گمان می‌کنند که در این انقلاب تمامیت انسانی «بماهو انسان» و شان آدمی گونه‌اش مورد تهدید واقع خواهد شد. انقلابی که در فراکنش آن حیثیت و ویژگی‌های نوعی بشر محو می‌شود. شاید بهتر است بگوییم در معرض استحاله واقع می‌شود. از حالی به حال دیگر در خواهد آمد؛ اما آن حال چگونه خواهد بود؟

در انقلاب اول، با پیدایش زبان، انتقال اطلاعات، تجربه و ادراک به‌نحو بسیار زیادی از لحاظ کمی توسعه یافت. در این فراکنش شناخت غیرمستقیم و انتزاعی از محیط طبیعی، انسان و کائنات، به‌واسطه زبان، جایگزین شناخت بلاواسطه و مستقیم شد. زبان همچون یک مُبَدِّل، یا واسطه نشانه‌های انتزاعی را جایگزین تماس

مستقیم از طریق حواس پنج‌گانه کرد. زبان حائلی شد میان انسان و جهان. پیش از آن ۷ درصد شناخت حیوان (شامل انسان) از طریق ارتباط آوایی بود. در حیوان همین وضعیت ادامه یافت اما در انسان به‌واسطه پیدایش رمزهای استعاری زبان، میزان شناخت غیرمستقیم (بخوانید اکتسابی) افزایش یافت. به‌طوری‌که گفته می‌شود نسبت شناخت شهودی-

حسی و عاطفی، به نفع شناخت اکتسابی ۴۰ درصد کاهش یافت. پس از پیدایش زبان حجم و کمیت آگاهی بشر بالا رفت، اما کیفیت حسی آن کاهش یافت. شاید از همین رو بود که گفت‌وگو و تعامل با طبیعت و عوالم فوق طبیعی و الهامات و کشف و شهود بسیار کاهش یافت.<sup>۸</sup> با انقلاب نوشتاری (پیدایش خط) سهم آگاهی انتزاعی و غیرمستقیم تا ۸۰ درصد

افزایش یافت. این سهم در انقلاب دیجیتالی در حال عبور از ۹۰ درصد است. در واقع به تدریج انسان از بستر مادی، فرهنگی (بخوانید معنوی) و سرزمینی خود جدا می‌شود به‌طوری‌که بعضی از پژوهشگران غربی از آن به «کنده شدن از زمین»<sup>۹</sup> و (وطن به مفهوم هایدگری آن) یا «سرزمین‌زدایی» تعبیر می‌کنند. واژه‌ای که ناخودآگاه مرا به یاد مفهوم «هبوط» در متون مقدس و بریده شدن از نیستان در عرفان مولانا رهنمون شد:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند  
از جدایی‌ها حکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا بریده‌اند  
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
سینه‌خوام شرحه شرحه از فراق  
تا بگویم شرح درد اشتیاق  
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش  
(مولانا)

سرگردانی و دربه‌دوری در نتیجه نافرمانی. نافرمانی از چه چیزی؟ از طبیعت و وضعیت مقرر (داده‌شده از پیش

”  
**آیا این همان تصور  
کودکانه ابتدای دوران  
مدرن نیست که  
اصطلاح معروف «یک  
قدم باقی مانده، فقط  
یک قدم دیگر» در متون  
اندیشه و فلسفه از آن  
سربرآورد و اکنون معلوم  
شده چیزی بیش از  
یک خیال باطل نبوده.  
خیالی که پیامدهای  
بسیار فاجعه‌باری برای  
بشر نادان «ظلم و  
جهول» در برداشت**

همچون «نصیب و قسمت»). امتناع از آسایش گیاهی - بهشتی ناشی از نارضایتی از وضعیت استحقاقی طبیعی، ناشی از زیاده‌خواهی، عبور از مرز غریزه و ورود به وضعیت اراده آزاد. در واقع گرایش به «شیطانی» کردن که با نظر داشت مهلتی که خداوند به شیطان داد و در پاسخ او گفت «من چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی» نمی‌تواند یکسره و در نهایت بدفجرام باشد. حافظ ادامه این نافرمانی را چنین روایت می‌کند.

«پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جو بی فروشم»

می‌توان گفت شاید خداوند مسیر تکامل انسان را در آزادی حتی آزادی ارتکاب خلاف (شیطانی کردن) قرار داده: مرز فراق انسان و حیوان. بیش از این نمی‌توان از مفهوم فرمان‌بری غریزی بهشتی (بخوانید حیوانی) و نافرمانی شیطانی (بخوانید انسانی) سخنی گفت که در حوصله و امکان این نوشتار نمی‌گنجد.

برای درک بهتر مطلب، یادآوری آنچه در نتیجه افزایش توان فنی (بخوانید لجام‌گسیختگی) بشر از جنگ دوم جهانی با انفجارهای ناکازاکی و هیروشیما تاکنون رخ داده خالی از فایده نیست: خطرات و زیان‌های امکانات هسته‌ای، سلاح‌های شیمیایی و میکروبی، دست‌کاری ژنتیکی در محصولات زراعی و کاربرد وسیع آفت‌کش‌ها و آنتی‌بیوتیک‌ها و در نتیجه آسیب‌پذیر شدن انسان و زیست‌کره دیگر بر کسی پوشیده نیست. افزون بر آنکه بدانیم و نگارنده نمی‌داند چرا، قدرت سیاسی، نظامی و امنیتی در جهان جز در مقاطعی زودگذر و در محدوده‌های کوچکی از زیست‌کره همواره در دست یاران شیطان (بخوانید مافیای ثروت و قدرت) بوده. مافیایی که هیچ ابایی از سرزمین سوزانی، انتقال میکروب‌ها، مواد مخدر، سموم و آفت‌ها به سرزمین‌های دشمن و ایجاد قطعی، مرگ‌ومیر به‌ظاهر طبیعی ندارد.

مافیای ثروت و قدرت هم‌اکنون در جهان بیدار می‌کند، چه برسد به چند دهه دیگر که پیش‌بینی شده انقلاب دیجیتال با ورود به مرحله «ترانسسانی» (تراریختگی انسانی) وارد مراحل خطرناکی می‌شود.

**توان افزایشی یا تراریختگی؟**  
تردیدی نیست که پیشرفت‌های علمی و فنی تاکنون در چهار عرصه دستاوردهای بسیاری برای جوامع انسانی در برداشته که به آن «افزایش یافتگی»<sup>۱</sup> (توان‌افزایی) می‌گویند: این چهار عرصه عبارت است از: ۱- ژنتیک؛ ۲- زیست‌شناسی مولکولی؛ ۳- فناوری نانو و پلاسما؛ و ۴- هوش مصنوعی.

اما داستان ترا (ریختگی) انسانی چیز دیگری است. تا جایی که حتی فرانسس فوکویاما این هوادار سرسخت لیبرال دموکراسی می‌گوید: «ترانسسانی» خطرناک‌ترین رویداد در تاریخ بشریت است. چرا؟

برای اینکه «توان‌افزایی» با «تراریختگی» تفاوت اساسی و ماهوی دارد. چشم‌انداز تحقق تصاویر وحشت‌آور و شنیع (دست‌کاری‌شدگی انسانی) در فیلم‌های علمی-

تخیلی هالیوودی کم و بیش در حال نزدیک شدن است. گرچه فناوری‌های انسان مصنوعی در حال حاضر از مرحله تجربی نادر و مشکل آزمایشگاهی فراتر رفته و قریب‌الوقوع نیست، با این حال وقوع آن در میان‌مدت جدی و واقعی است. به‌عنوان نمونه فناوری‌های ریزپرداز می‌تواند در مغز شما کار گذاشته شود تا شما همیشه آدمی راضی و مطیع باشید. یا برخلاف، ددمنش و سستیزه‌جو: خطرات کمی و کیفی پیشرفت‌ها نه در ابزار و آلات جبرانی اجتناب‌ناپذیر و مهندسی پزشکی، بلکه در دست‌کاری اخلاقی و طبیعی آدمیزاد است. در این که تمامیت جسم و روح ما مستعد پذیرش و قادر به مهار کردن عوارض توسعه و تسلط آدم‌هایی مصنوعی، انسان‌نما و دست‌کاری در «دی‌ان‌ای» هایمان نیست، در واقع نمی‌دانم سوداگران در آزمایشگاه‌های در بسته خود چه خوابی برای توده‌ها دیده‌اند. تاکنون خطرات و عواقب نگاه ابزاری به طبیعت را شناخته‌ایم، اما تازه آغاز راه پرخطر سیطره عقلانیت ابزاری بر همه‌چیز از جمله بر انسان به‌مثابه «گاو شیرده» است.

در واقع خطر عبارت است از تسلط آدم‌نماها<sup>۲</sup> بر آدم‌های واقعی. مثال ساده، عوامانه، بسیار کاهش‌یافته و مکانیکی آن اتمبیلی با موتورهای بی‌قدرت جت هوابیماها و سیستم کنترلی و ترمز ایمنی یک ماشین معمولی است. نمونه تخیلی ساده دیگر داستان انسان مصنوعی آزمایشگاهی «مری شلی» نویسنده داستان تخیلی «دکتر فرانکنشتاین» در دوست سال پیش از این است. غول آهنینی که درخواست‌هایش از خالقش ابتدا ناچیز بود ولی به‌تدریج هرچه خواست به‌دست آورد. بالاخره همسر خواست که دیگر برای دکتر فرانکنشتاین مقدر نبود. داستان عبارت است از فرار خالق (دکتر فرانکنشتاین) به دورترین و غیرمسکونی‌ترین جاهای زیست‌کره در قطب شمال یا جنوب برای رهایی از دست این آدم آهنین مخوف که هیچ چیز و هیچ نیرویی جلودار او نبود.

به‌راستی داستان‌های تخیلی ژول‌ورن و مری شلی پس از ده‌ها و بلکه بعضاً پس از سده‌ها کم‌وبیش در کلیات به حقیقت پیوسته است، نباید فیلم‌ها و داستان‌های تخیلی کنونی را دست‌کم گرفت. یادم می‌آید جمله‌ای از رومن رولان به این مضمون که «خوش‌خیال که عین حقیقت است».

خیلی راه دور نرویم. با وجود آن که پیشرفت‌های دو سده اخیر فاصله بسیار زیادی با آنچه در راه است دارد، هم‌اکنون جنبه‌های خفیه تسلط ماشین بر جسم و جان و حیثیت و موقعیت انسانی در همه‌چیز از ضعف اندام‌ها تا اخلاق و آسیب‌های فردی و اجتماعی زندگی ماشینی، به‌تدریج و قدم‌به‌قدم بدون آن که انسان‌ها طی یک نسل به صرفاً آنچه در حال رخ دادن است بیفتند به آستانه بازگشت‌ناپذیری رسیده است. مسخ تدریجی در حال وقوع است. بنا بر نظریه‌های ماتریالیستی اصالت شرایط مادی زیست، انسان ابزار و ابزار انسان را

می‌سازد؛ و بیش از این، ابزار سوار بر انسان شده و بر او شلاق می‌زند. همچنان که آدم‌ماشینی مری شلی، دکتر فرانکنشتاین را همه‌جا تعقیب می‌کرد.

این است پیچیده‌ترین داستان فریب شیطانی: فریب از خود. فریب پندار خدا شدن، نامیرا شدن، قدرت شدن، نارضایتی از حیثیت طبیعی و انسانی خود. هواداران رویکرد «ترانسسانی» البته می‌توانند به همه این‌ها که من یا شما بد می‌دانیم فخر بفرروشند. همان‌گونه که کارگران و سرمایه‌داران صنایع زغال‌سنگ امریکا به رهبری تئوکان‌ها و جناب ترامپ می‌توانند واقعیات زیست‌محیطی را نادیده بگیرند و با راه‌اندازی مجدد صنایع آلاینده محیط بگویند این‌ها همه خیالات خام چپ‌گرایانه و روشنفکرانه‌ای بیش نیست. باشد... بچرخ تا بچرخیم. «مَکروا وَمَکَرُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَبِيرُ الْمَاکِرِینَ».

این اولین بار نیست که شیطان بر گرده انسان شلاق می‌زند. از دید اندیشمندان سه مرحله انقلاب ساختاری تمدنی را برشمردم. با این حال ابداع‌ها و اختراعات زیاد دیگری نیز بوده که زندگی بشر را دگرگون کرده. از جمله اکتشاف آتش و چرخ ارابه که نقش زیادی در پیشبرد تمدن‌ها داشته؛ و نیز پول کاغذی و اکنون پول مجازی: بیت‌کوین و ده‌ها پول دیجیتالی دیگر. فی‌الجمله داستان تمام این ابداع‌ها و اکتشافات همان داستان خدا و شیطان است. اهلی بودن یا سرکشی کردن. داستان همان نافرمانی اولیه و راه خود را رفتن. اشکال‌کار از نفس ابداع‌ها نیست. از چیز دیگری در انسان است. از پرستش بتان خودساخته که نماد فزون‌خواهی اوست تا امروز که پول کاغذی جای تمامی بت‌های کهن را گرفته و انسان با این کاغذ بی‌ارزش پرارزش، خود را آتش می‌زند. شکسپیر در وصف این بت جدید چنین می‌گوید:

**زر! زر ناب، درخشان پر بها! نه خدای آسمان، من دل‌داده خودباخته‌ای نیستم... اندک‌مایه‌ای از این زر می‌تواند سیاه را سفید کند، زشت را زیبا، ناحق را حق، فرومایه را شریف، پیر را جوان، بزدل را دلاور...**

**این زر که کاهنان و خادمان را از محراب‌تان دور می‌کند، بالش محضران را از زیر سرشان بیرون می‌کشد. این پرده زردرنگ براق، سوکندها را تضحیمین و آن‌ها را باطل می‌کند، لعنت شدگان را می‌آموزد و رنگ‌پریده‌جذامی را پرستش می‌کند، دزدان را بر تخت می‌نشاند و عنوان می‌دهد، حمد و سپاس نصیب جایگاه مسندنشینان می‌کند. اوست که بیوه‌زنان را با چشم‌گریبان به حجله می‌برد. سنگ محک تمامی قلب‌ها، آشوبگر بشریت، برای اینکه برده‌توشوند انسان‌ها، با نیروی خود آن‌ها را در منازعات ویرانگر درمی‌افکنی تا وحشی‌ها و حیوانات مالک الرقاب جهان باشد.**

جان کلام این است که این انسان رانده‌شده به هر چیز می‌آویزد برای جبران ناکامی‌ها و نداشتن‌هایش. برای گریز از مرگ هر روز به تخته‌پاره‌ای بند می‌کند خود را؛ و اکنون تخته‌پاره «تابشیرت» جایگزین همه بتان کهن و امامان و پیشوایان و هادیان و رهبران و خدای

**داستان تراریختگی انسانی چیز دیگری است. تا جایی که حتی فرانسس فوکویاما این هوادار سرسخت لیبرال دموکراسی می‌گوید: «ترانسسانی» خطرناک‌ترین رویداد در تاریخ بشریت است**



واحد انسان ساخت شده است. در اینجا است که سخن دهریون از جمله مارکس در باب «خدای مخلوق بشر» معنی می‌یابد. انسان زیاد خواه نیازمند خدایی است که همه چیزها را در اختیار او قرار دهد. همان کاری که شیطان با انسان کرد. در این حال می‌توان جرئت کرد و به خود اجازه داد تا بگوئیم: در هر حال این انسان است که خدای خویش است و سر نوشت خود را رقم می‌زند. اگر با خدای طبیعت از در آشتی درآمد و اگر رشته اتصال خدایی خود به زمین و کائنات را نبرید، نیک فرجام است. تراشیریت می‌خواهد این اتصال را ببرد.

این همه فقط گزارشی بود برای هم‌وطنانم برای آشنایی با بحث‌های داغ امروز در محافل روشنفکری غربی؛ اما این مباحث چه ارتباطی با جسم و روح دارد. مخالفت‌ها با نظریات و پروژه‌های «ترانسان» که با یک نشان به علاوه (+) یعنی انسان بیشتر (انسان +) یا بیش از انسان یا انسان افزایش یافته نشان داده می‌شود به‌طور عمده عبارت است از:

دلایلی که نشان می‌دهد انسان طبیعی ذاتاً خیلی «بیشتر» از آن چیزی است که آن‌ها می‌خواهند. آن چیزهایی که طرفداران «بیش انسانی» ضعف انسان تلقی می‌کنند اتفاقاً قدرت انسان است، همچون آسیب‌پذیری و حساسیت. هوش مصنوعی و انسان تراریخته به هیچ وجه توانایی‌های انسانی را در موارد زیر نخواهد داشت:

۱. خودترمیمی؛
۲. خودافزایی؛
۳. ارتباط ارگانیک (جاندار و حیاتی) با محیط و تاریخ و سرزمین؛
۴. شکل‌گیری و رشد تدریجی؛
۵. یگانگی جزء و کل؛
۶. همبستگی با پیشینیان و هم‌نوع (احساسات و آلام مشترک)؛
۷. حیثیت و موجودیت فرهنگی و تاریخی؛
۸. انسان با تمام اندامش و گذشته و آینده‌اش فکر می‌کند؛ به عبارت دیگر جسم شریک در اندیشه است؛
۹. یگانگی جسم و روح که در زبان و ادبیات فارسی واژه «جان» و جاننداری گویای آن است؛
۱۰. همبستگی فاعل شناسا (انسان-سوزه) و موضوع شناسایی (محیط-بزه) در انسان؛
۱۱. آینده‌نگری نامتعیین؛
۱۲. پیش‌بینی ناشدگی؛
۱۳. اختیار.

در این میان نظریات میشل بن‌سایق جایگاه ویژه‌ای دارد. او یک دهری و در عین حال وحدت‌جویی از نوع اسپینوزایی است و مخالفت‌هایش با طرح‌های ترانسانی مبتنی بر یگانگی روح و جسم و یگانگی انسان و طبیعت است. یگانگی ایده و ماده. در نظریه او دوگانه ایده و ماده (ایده‌آلیسم-ماتریالیسم) اساساً

جایگاهی ندارد. تأثیر این نظریه در فهرست چهارگانه بالا آشکارا دیده می‌شود.  
**\* این مقاله در ادامه مطلبی با عنوان «برزخ»، از حمید نوحی است که در شماره ۱۱۴ چشم‌انداز ایران آمده است. ■**

### پی‌نوشت:

۱. Hi technology
۲. نوحی، حمید، «تأمّلات در هنر و معماری»، حرکت اعوجاجی در تاریخ معماری معاصر ایران، انتشارات گنج هنر و کتاب‌فروشی برهام، تهران.
۳. سیانتیسیسم (Scientificisme).
۴. Transhumanisme.
۵. اصطلاح «جهان ضعیف» را تا پیدا شدن واژه بهتری جایگزین جهان دوم و سوم و توسعه‌نیافته و... کرده‌ام.
۶. مبارزه مقاومت و زندگی، گام نو، تهران ۱۳۸۱، مقاومت آفرینش است، نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۴؛ گسست‌های اندوه‌بار، نشر صمدیه، تهران، ۱۳۸۸.
۷. Anthropologie.
۸. منشأ آگاهی در فروپاشی ذهن دو جایگاهی، Julian Jaynes / خسرو پارسا و دیگران، نشر آگه.
۹. بی‌سرزمین شدن De teriolisation.
۱۰. افزایش یافتگی را آگاهانه برابر نهاد augmentation انتخاب کرده‌ام. می‌دانم روان و زیبا نیست ولی اگر توجه شود که انتخاب این واژه در زبان فرانسه که از auge معنی آبخور، آبخور و ظرف ملاط می‌آید بی‌حکمت نیست، آن‌وقت در برگردان فارسی طبعاً باید عطف توجه به افزایش توان فیزیکی باشد. Nanorobots. ۱۱

## توضیح و تصحیح

**در توضیح مقاله «ضرورت تفکر مارکس برای ایران» که در شماره ۱۱۴ چشم‌انداز ایران به چاپ رسید، مطالبی گفته شده است که نیاز به تصحیح دارند.**

۱. در صفحه ۲۷ گفته شده است: «ایشان به گلاسنهات، مسئله روح، فراموشی وجود و اصالت موجود، کالبدگرایی و عدم مرادجویی و قهرمان‌گرایی پرداخته است...» ابتدا باید گفت که از نظر هایدگر کاربرد واژه «وجود» برای هستی نایب‌جاست. این واژه از ریشه وَجَدَ یعنی «یافت می‌شود» است؛ و «یافت می‌شود» در مورد موجودات به کار برده می‌شود. این بدین معنی است که هستی را براساس موجودات می‌فهمیم، که کاملاً برخلاف بحث «تفاوت هستی شناختی» هایدگر است؛ و تفکر هایدگر تماماً براساس این تفاوت قرار دارد. در مورد واژه «اصالت موجود» هم باید گفت که در مقاله، من از چنین واژه‌ای استفاده نکرده‌ام.

۲. در پی‌نوشت شماره ۲، که فقط جمله‌ی اول آن از من است، اشتباهاً گفته شده که مدرک کارشناسی ارشد رشته فیزیک از دانشگاه نیواسکول نیویورک دارم؛ در صورتی که مدرک کارشناسی ارشد دوم من در رشته‌ی فلسفه‌ی اروپایی از همان دانشگاه است. علاوه بر این دو نکته، از آنجا که دو مقاله‌ی دیگر که در بخش «چشم‌انداز اندیشه» آمده‌اند به صورتی به هایدگر مربوط می‌شوند، برای رفع سوءتفاهم در اذهان خوانندگان لازم است اشتباهاتی که در آن مقالات آمده و به هایدگر مربوط می‌شود روشن شوند. در صفحه‌ی ۳۹ ستون سوم، خطوط ۱ و ۲ از واژه‌ی «مفهوم وجود» استفاده شده. این واژه از دو جهت بسیار نادرست است. اول اینکه کلمه‌ی وجود در مقابل هستی به کار گرفته شده، که توضیح نادرست بودن آن در بالا آمده است. دوم، کاربرد «مفهوم» برای هستی است. هایدگر از چنین واژه‌ای استفاده نمی‌کند چون هستی بنیاداً مفهوم (Concept) نیست. در توضیحی که هایدگر درباره‌ی نظر کانت در مورد هستی ارائه می‌دهد کاملاً روشن می‌کند که حتی در نظر کانت نیز هستی یک محمول (Predicate) نیست، یعنی هستی یک مفهوم نیست. شاید بد نباشد اگر گفته کانت در این مورد را که هایدگر نیز آن را نقل قول می‌کند مرور کنیم:

"Being" is obviously not a real predicate; that is, it is not a concept of something which could be added to the concept of a thing. (A 598, B 616) [تأکید از من]

واضح است که «هستی» یک محمول واقعی نیست؛ یعنی، مفهوم چیزی نیست که بتوان آن را به مفهوم چیزی اضافه کرد. [تأکید از من]

هایدگر به‌جای «مفهوم» از واژه‌ی *simn* که می‌توان آن را به «معنی» ترجمه کرد استفاده می‌کند؛ گرچه حتی واژه‌ی «معنی هستی» نیز گویای آنچه هایدگر در نظر دارد نیست. و کسانی که به‌تبع هایدگر به‌دنبال معنی هستی هستند در واقع هایدگر را سوءتفاهمی جدی می‌کنند. شاید بعضی به این دلیل که هایدگر از واژه‌ی «فهم هستی» (*Seinsverständnis= Understanding of Being*) استفاده می‌کند، تصور کرده‌اند که صحبت از مفهوم هستی است؛ که این نیز خطای بزرگی است، چرا که منظور هایدگر از فهم/فاهمه در این واژه به فهم/فاهمه از نوع کانتی کاملاً متفاوت است.

بنابراین باید تأکید کرد که بحث‌هایی که مفروضات آن‌ها حاوی چنین سوءتفاهم‌های بنیادی است، در اساس به بی‌راهه می‌روند؛ و به همین دلیل است که اگر به جای هستی به مثلاً علوم انسانی پرداخته شود، نتایج به دست آمده «انسانی» نخواهند بود. اولویت و اهمیت هستی‌شناسی بنیادی (*Fundamental Onfology*) از همین جاست. در سیاست نیز، به‌عنوان یکی از علوم انسانی، اگر به این امر توجه نشود، به گمراهی خواهد رفت، چنانکه شاهد آن هستیم.

در اینجا ضروری است که به حقیقت تلخی اشاره کنم که از تبعات برکشیده شدن گدازادگان به قدرت است. چنانکه در مقاله‌ی قبلی گفتم: «از آنجا که انقلاب عمیق نشد چون به‌راحتی به دست آمد، بعد افراد عموماً ابتدا با تظاهر و بعداً با سرسپردگی و نه بر اساس شایستگی، توانستند به مناصب و امکانات برسند...» یکی از تبعات چنین واقع‌های برای دانشگاه و مراکز پژوهشی، یعنی به‌اصطلاح نظام دانایی کشور، این بود که عموماً افراد بی‌مایه یا کم‌مایه به کار برکشیده شدند. در نتیجه از یک طرف کارگزاران و بندگان قدرت دارای رتبه‌ی علمی رسمی می‌شوند، و از طرف دیگر کار به‌جایی می‌رسد که جهت‌گیری سیاسی علیه قدرت موجب کسب رتبه علمی در افکار عمومی می‌گردد!

با احترام،

شهریار شفق

۱۳۹۸/۰۲/۱۱

# صفات خدا و امکان یا امتناع وحی

چشم‌انداز ایران: محمدباقر تلغری زاده سخنرانی خود<sup>۱</sup> با موضوع «رابطه صفات خدا و امکان یا امتناع وحی» را برای انتشار به نشریه ارسال کرده‌اند. تلغری زاده در این مقاله سعی کرده مشکلاتی را که درباره پیام وحی داریم به نارسایی‌ها و مشکل ما درباره تصورمان از خدا نسبت دهند. برخلاف کسانی که می‌خواهند از وحی به خدا برسند، ایشان وحی را زیر مجموعه توحید دانسته و رابطه خدای خالق با انسان مخلوق را مطرح کرده است. به نظر می‌رسد در آیات ۱۴ و ۱۵ سوره طه، خداوند در خطاب به حضرت موسی (ع) وحی را این‌گونه توضیح داده: ای موسی، من تو را انتخاب کرده‌ام، خوب گوش‌هایت را باز کن. پیام وحی را این‌گونه توجه کن، من خدای خالق هستم و جایگاهم خدایی کردن است و تو بنده‌ای و جایگاهت بندگی کردن است. به نظر می‌رسد در چنین رابطه‌ای، انسان می‌تواند رابطه وجودی و اصطلاحاً بند نافی با خداوند خالق پیدا کند. خوانندگان عزیز چشم‌انداز را به مطالعه عمیق این مقاله دعوت می‌کنیم.

یعنی یک موجود وقتی حرکت می‌کند قوه‌اش را به فعل درمی‌آورد یا به بیان دیگر استعدادش را تحقق می‌بخشد. به عنوان مثال من وقتی به سمت شما حرکت می‌کنم آن استعداد یا توانایی را که در من وجود دارد به ظهور می‌رسانم و خودم را به شما می‌رسانم. چنان‌که می‌دانیم حرکت البته فقط حرکت مکانی نیست؛ حرکت در همه صور هستی وجود دارد، حتی فکر کردن هم یک نوع حرکت است. سخنرانی که سخن می‌گوید قوه نطقش و نویسنده‌ای که کتابی می‌نویسد، استعداد یا قوه نویسندگی‌اش را به فعلیت می‌رساند به همین گونه است که حال شاعری که شعری می‌سراید و نقاشی که نقاشی‌ای می‌کشد. ارسطو حرکات را به کمک چهار علت (علل اربعه) علت‌های چهارگانه) تبیین می‌کند. ما هر حرکتی را که در نظر بگیریم دارای:

۱. یک علت فاعلی است که فاعل یا به وجود آورنده آن حرکت است؛ ۲. یک علت مادی است که موضوع آن حرکت است؛ ۳. یک علت صوری است که شکل آن حرکت است؛ و ۴. یک علت غایی است که هدف آن حرکت است. با یک مثال ساده و رایج می‌توان این موضوع را توضیح داد:

میزی که اکنون در جلو من قرار دارد در نظر بگیرید: علت فاعلی این میز نجار است. علت مادی آن همین ماده‌ای (چوب و آهن) است که در آن به کار رفته است. علت صوری آن هم همین شکلی است که این میز به خود گرفته است؛ و سرانجام علت غایی آن همان هدف یا غرضی است که این میز برای آن ساخته شده است. اکنون ببینیم بر اساس انگاره فوق طبیعت چگونه تبیین می‌شود:

**ارسطو کل طبیعت یا حرکت کلی طبیعت را بر اساس علت غایی توضیح می‌دهد، برخلاف فلاسفه مسلمان که روی علت فاعلی متمرکز می‌شوند که البته نوآوری آن‌ها هم در حوزه فلسفه عمدتاً به همین مسئله برمی‌گردد.**

برای روشن شدن این موضوع مثالی می‌زنم: ما اگر یک خط را در نظر بگیریم در یک سر آن هیولی یا ماده نخستین است که قوه محض است و در سر دیگر آن خداست که فعلیت محض است و میان این دو نقطه حرکت است. هر چه که در درون این دو نقطه هست حرکت است و اما سر چشمه اصلی حرکت به نظر ارسطو شوق است. البته بلافاصله این پرسش پیش می‌آید که شوق به چه چیزی؟ پاسخ این پرسش به‌طور اجمال این است: شوق برای رسیدن به فعلیت محض (خدا)؛ بنابراین خدا در فلسفه ارسطو غایت حرکت یا علت غایی آن است و نه علت فاعلی آن: «محرك لایتحرك وی، خواه آن را عقل بنامد یا خدا، قبل از هر چیز غایة الغایات، یعنی علت غایی است نه علت فاعلی. به این معنی که فلک‌الافلاک که خود حاوی تمام کمالات مادون خود بوده ولی فاقد کمالات والاثری است که در آن عقل

این پرسش که آیا وحی ممکن است یا نه، رابطه تنگاتنگی با تصور ما از خداوند یا به تعبیر دقیق‌تر تصور ما از صفات خداوند دارد، زیرا چنان‌که در زیر خواهد آمد تصور یا تصویری از خدا و صفات او وجود دارد که وحی در آن هیچ جایگاهی ندارد. از بررسی و دقت در سیر اندیشه فلسفی و کلامی در شرق و غرب نیز درمی‌یابیم که حتی نزاع اصلی میان خداپاواران و ماده‌گرایان نیز به نحوی به همین مسئله برمی‌گردد: بدین معنی که ماده‌گرایان بسیاری از صفاتی را که خداپاواران به خداوند نسبت می‌دهند مانند «مطلق بودن»، «مبدأ هستی و حیات بودن» از آن ماده به‌شمار می‌آورند. به همین صورت باید ریشه مباحثی را که در سال‌های اخیر میان برخی «نواندیشان» مسلمان بر سر پدیده وحی صورت گرفته است، در چگونگی تصور آن‌ها از خدا و صفات او جست‌وجو کرد.

پس از این مقدمه کوتاه، اکنون به اصل مطلب می‌پردازیم؛ یعنی به آن تصویری از خدا که وحی در آن جایی ندارد. من این تصورات از صفات خداوند را به سه گروه تقسیم‌بندی کرده‌ام؛ البته شاید تصورات دیگری هم به‌غیر از این سه وجود داشته باشد که با باور به امکان وحی ناسازگار باشند، اما این سه گروه عبارت‌اند از: ۱. تصور خدا در فلسفه یونانی؛ ۲. تصور خدا در الهیات تزیهی محض؛ و ۳. تصور خدا در انگاره وحدت وجودی رادیکال.

## ۱. تصور خدا در فلسفه یونانی

منظور از فلسفه یونانی در اینجا، در درجه اول فلسفه ارسطو است و منظور از خدا، خدای مورد نظر ارسطوست که شاید بیش از هر فیلسوف دیگری بر اذهان متفکران فلسفی اندیش مسلمان تأثیر گذارده است، هر چند متفکران مسلمان در تصور ارسطو از خدا تغییراتی به وجود آوردند که به تعبیری موجب دگرگونی بنیادی این فلسفه هم شد،<sup>۲</sup> اما آن‌ها از برخی جهات همچنان به انگاره ارسطویی از خدا پایبند ماندند؛ بنابراین در اینجا می‌گوئیم به‌صورت بسیار فشرده و کوتاه به آن بخش از فلسفه ارسطو بپردازیم که با بحث امروز ما ارتباط تنگاتنگ دارد.

و اما فلسفه ارسطو به شکل خلاصه چنین است: از آنجا که ارسطو در درجه اول یک طبیعت‌شناس یا به تعبیر امروز یک فیزیکی‌دان بود مسئله اصلی برای وی نیز تبیین طبیعت بود. از نظر او اساس طبیعت بر حرکت یا تغییر به‌طور عام کلمه است؛ لذا طبیعت بدون حرکت نمی‌تواند وجود داشته باشد و حرکت هم بنا به عقیده وی یعنی رفتن از قوه به فعل یا: «فعلیت یافتن امر بالقوه است.»<sup>۳</sup>



محمدباقر تلغری زاده

(به اصطلاح ارسطو) مساوی با خدا موجود است، برای رفع این نقص یعنی با کشش عشق و وصول به آن کمالات والایتر در تلاش و حرکت دائمی است.<sup>۴</sup> بنابراین اگر خدا را از فلسفه ارسطو برداریم تمام نظام فلسفی او فرومی ریزد، چراکه حرکات، به ویژه حرکات افلاک بی غایت و بلا موضوع می شوند. از آنچه تاکنون گفته شد نتیجه می شود: هر موجودی که حرکت می کند ترکیبی از قوه و فعل است. مثلاً موجودی که اکنون در نقطه «ب» قرار دارد نسبت به نقطه «الف» فعل و نسبت به نقطه «پ» قوه است و این سیر را می توان تا بی نهایت ادامه داد. معنای دیگر این سخن که همه موجودات از قوه و فعل تشکیل شده اند این است که همه موجودات ناقص اند، چون حرکت دلیل بر نقصان است. اگر حرکتی در کار نباشد یا موجود موجود نیست یا فعلیت محض یعنی خداست؛ بنابراین تمام طبیعت از حرکت درست شده است و حرکت هم از قوه و فعل تشکیل یافته است و چون هیچ فعلیت محضی جز خدا وجود ندارد، همه موجودات ناقص اند و شوق دارند که به فعلیت محض برسند. حالا ما اینجا که نگاه می کنیم می بینیم که مسئله خلقت در نظام فلسفی ارسطو جایی ندارد، در آنجا اصلاً صحبت از خلق نیست. هستی در حرکت است و می خواهد به فعلیت محض (خدا) برسد؛ بنابراین خدا در فلسفه ارسطو، چنان که اشاره شد، علت غایی است و نه علت فاعلی و چنان که گفته شد حرکت حاکی از نقصان است، لذا موجود بی حرکت بی نقص است. اینجاست که مفهوم کمال مطلق خلق می شود. چرا خداوند کمال مطلق است؟ چون فعلیت محض است. چنین است که هر کار یا عملی که به خداوند (چنین خدایی) نسبت بدهیم او را از کمال انداخته ایم. آیا خدا جهان را آفریده است؟ اگر بگوییم آری، معنایش این است که خداوند قوه ای داشته است که آن را به فعلیت رسانده است، پس خداوند کمال مطلق نبوده است.

چون معنی این سخن این است که خداوند چیزی نداشته و با آفرینش خواسته است به آن برسد. پس اگر خداوند خلق کرده باشد، این خلق نشانه ناقص بودن و عدم کمال اوست. آیا خدا سخن می گوید؟ خیر، چرا؟ زیرا اگر خداوند سخن بگوید دیگر کمال مطلق نخواهد بود، زیرا سخن گفتن هم یک نوع از حرکت، یعنی رفتن از قوه به فعل است. آیا خداوند عاطفه و احساس دارد؟ خیر چون عاطفه و احساس حاکی از تأثیر پذیری و تغییر (حرکت) است. وقتی مثلاً کسی به شما حرف بدی بزند ناراحت می شوید و احساساتان به غلیان درمی آید، بنابراین تأثیر و تأثر هم با کمال مطلق بودن سازگار نیست.

خب، اگر در پس ذهن کسی این باشد که هر نوع حرکتی یا فعلی نشانه نقصان است و با فرض کمال مطلق بودن خداوند ناسازگار، در آن صورت دیگر به سختی می تواند به وحی قائل باشد، زیرا وحی، به معنای سخن گفتن خداوند با مخلوقات و به طریق اولی با انسان نیز خود یک نوع فعل است که خداوند با انجام آن گویی قوه ای از خود را به فعلیت می رساند و نقصی از خود را برطرف می کند. در هر صورت به نظر می رسد در این چهارچوب یا انگاره جایی برای باور به

وحی وجود نداشته باشد. اکنون به دومین مانع باور به وحی یعنی الهیات تنزیهی محض می پردازیم.

## ۲. الهیات تنزیهی محض و امتناع وحی

یک مبحث بسیار پیچیده و مناقشه برانگیز کلام و الهیات فلسفی اسلامی همانا موضوع صفات خداوند است. در قرآن کریم، از یک سو گفته می شود که نیکوترین نامها از آن خداوند است. بدان نامهایش بخوانید. آن ها را که به نام های خدا الحاد و وزند واگذارید. اینان به کفر اعمال خود خواهند رسید.<sup>۵</sup> که از زمزه این نامها از خالق، حی، رحمان، رحیم، غفور، حکیم، عادل، شنوا و بینا می توان یاد کرد، اما از سوی دیگر می گوید: «هیچ چیز همانند او نیست»<sup>۶</sup> خداوند ناتوان و ظالم نیست، یعنی چنین صفاتی از خداوند سلب شده اند یا به عبارت بهتر از منزه از چنین نسبت هایی است. متکلمان مسلمان از صفات نوع اول به نام «صفات ثبوتیه» و از صفات نوع دوم به نام «صفات سلویه» یاد می کنند. آنچه مسلم است ما به عنوان مسلمان: «خدا» را، هم «ثنا» می گویم و هم «تسبیح» می کنیم. آنگاه که او را ثنا می گویم، اسماء حسنی و صفات کمالیه او را یاد می کنیم و آنگاه که او را تسبیح می گویم، او را از آنچه لایق او نیست منزه و میرا می شماریم و در هر دو صورت، معرفت او را برای خودمان تثبیت می کنیم و به این وسیله خود را بالا می بریم.<sup>۷</sup> البته در عمل مسئله به این سادگی نیست. با نگاهی به تاریخ علم کلام درمی یابیم که بسیاری با تکیه بر صفات ثبوتیه یا نام های زیبای خداوند آن چنان رنگ انسانی به خداداده اند که عملاً تفاوتی میان خدا و انسان - از نظر کمی - قائل نیستند. از نظر این گروه که

به مشبهه یا اهل تشبیه معروف اند گویی خداوند انسانی است در اندازه ای بی نهایت، برعکس، گروهی دیگر که می توان آن ها را تنزیه گرایان محض یا رادیکال نامید، صفات سلویه خداوند را تا بدانجا برجسته کرده اند که منکر هرگونه شباهتی میان انسان و خدا شده اند. به زعم این ها صفت نشانه محدود بودن است، از این رو قائل به نفی مطلق صفات از خداوندند.<sup>۸</sup> اگر از آن ها پرسیده شود که این همه صفاتی که در قرآن و مآثر دینی به خداوند نسبت داده شده است چگونه قابل توجیه است، در پاسخ خواهند گفت که آن ها هم به طور غیرمستقیم چیزی

جز نفی صفات از خداوند نیستند. به عنوان مثال اگر از آن ها پرسیده شود که آیا خداوند عالم است، می گویند آری، اما معنایش این است که او جاهل نیست. آیا خداوند عادل است، آری، اما بدین معنی است که او ظالم نیست و الخ؛ بنابراین این صفات را نمی توانیم به شکل مثبت به خداوند نسبت بدهیم. این ها تا جایی پیش می روند که حتی «موجود بودن» یا به عبارت دقیق تر «وجود داشتن» را هم از خدا نفی می کنند. بی گمان در قرآن، نهج البلاغه و دیگر مآثر اسلامی نشان

پرنگی از الهیات تنزیهی به چشم می خورد، اما به نظر می رسد که نوع محض آن بیشتر متأثر از فلسفه افلاطون و به ویژه فلسفه پلوتین (افلوپلین) باشد. چنان که به عنوان نمونه افلاطون در توصیف خیر برین (خدا) می گوید: «به مثابه علت وجود چیزها، خیر (برین) خودش وجود نیست، بلکه از نظر شان و قدرت برتر از وجود است».<sup>۹</sup>

پلوتین که او را بنیان گذار الهیات سلویه (تنزیهی) در غرب می دانند، با او از این هم فراتر می گذارد، چنان که درباره فلسفه او گفته اند: «در فلسفه نوافلاطونی احد (خدای مورد نظر پلوتین) نه خوب است و نه بد و همانگونه که افلاطون می گوید نه موجود است و نه ناموجود، بلکه فراسوی هر دوی این ها است.»<sup>۱۰</sup> نهایت اینکه از نظر الهیات سلویه (تنزیهی): «تنها گزاره های منفی (سلویه)، یعنی نفی گزاره های مثبت [درباره خداوند] موجه اند.»<sup>۱۱</sup>

خب، با کمی دقت درمی یابیم که حاصل این نفی مطلق در نهایت چیزی جز قطع ارتباط میان انسان و خدا نخواهد بود. چنین خدایی سخت انتزاعی و به دور از دسترس است، به طوری که بودنبودش شاید تفاوت چندانی نداشته باشد. با چنین خدایی نه می توان راز و نیاز کرد و نه دست دعا و استغاثه به سوی او بلند کرد، چرا که نه «گوش شنوایی» دارد و نه «چشم بینایی» و نه «دل رحیمی» و نه اساساً می تواند «مجیب الدعوه» و برآورنده دعا و نیاز باشد، هیچ رابطه ای میان او و انسان برقرار نیست. البته در یک بیان شاعرانه می توان گفت که او به مثل، مانند کوهی است سر بر فلک افراشته یا کهکشانی عظیم و بی انتها که انسان در برابر آن احساس خشوع و خضوع نماید و احياناً به طور ناخودآگاه جملاتی به ستایش از آن در زیر لب زمزمه کند، اما به خوبی می داند که از کوه و کهکشان بهیچوجه نباید انتظار پاسخی و ابراز سپاسی داشته باشد، مگر اینکه متوهم باشد یا دچار خودفریبی شده باشد. در نتیجه در چارچوب چنین تصویری از خداوند نماز و دعا و به طور کلی عبادات فلسفه وجودی خود را از دست می دهند و در اصل بلا موضوع می شوند، مگر به معنای شاعرانه ای که هم اکنون ذکرش رفت.

خشوع و خضوع نماید و احياناً به طور ناخودآگاه جملاتی به ستایش از آن در زیر لب زمزمه کند، اما به خوبی می داند که از کوه و کهکشان بهیچوجه نباید انتظار پاسخی و ابراز سپاسی داشته باشد، مگر اینکه متوهم باشد یا دچار خودفریبی شده باشد. در نتیجه در چارچوب چنین تصویری از خداوند نماز و دعا و به طور کلی عبادات فلسفه وجودی خود را از دست می دهند و در اصل بلا موضوع می شوند، مگر به معنای شاعرانه ای که هم اکنون ذکرش رفت.

## ۳. وحدت وجود رادیکال و امتناع وحی

منظور از وحدت وجود رادیکال در اینجا همه خدایی یا به زبان فرنگی پانته ایسم<sup>۱۲</sup> است. وحدت وجود البته صورت های مختلفی دارد که تفاوت هایی نیز با هم دارند، اما آنچه شاید وجه مشترک همه آن ها، از انگاره وحدت وجود در آیین هندو گرفته تا شکل پلوتینی (افلوپلونی) و اسپینوزایی آن، باشد، همانا قائل شدن به نوعی ارتباط این همانی میان خدا و جهان و یا تمایز قائل نشدن میان آن دو است: «خدای آیین های وحدت وجودی، خالق نیست، زیرا لازمه آن، تمایز میان

چنین است که هر کار یا عملی که به خداوند (چنین خدایی) نسبت بدهیم او را از کمال انداخته ایم. آیا خدا جهان را آفریده است؟ اگر بگوییم آری، معنایش این است که خداوند قوه ای داشته است که آن را به فعلیت رسانده است، پس خداوند کمال مطلق نبوده است

(ی) در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی، ترجمه محمدباقر تلغری زاده، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

۳. دیوید راس، ارسطو، ترجمه مهدی قوام صفری، ص ۱۳۳، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۷.

۴. عبدالجواد فلاطوری، تحول بنیادی فلسفه یونان در پرتو اندیشه اسلامی، مندرج در: دومین یادنامه علامه طباطبائی، ص ۲۰۶-۲۰۵، مؤسسه فرهنگی رسا، تهران ۱۳۶۳.

۵. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: قرآن، سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۶. فَاطِمَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرْكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: سوره شوری، آیه ۱۱.

۷. مرتضی مطهری، مجموعه آثار ۲، ص ۹۳.

۸. در خطبه نخست نهج البلاغه عبارات زرفی در تزیه خداوند آمده است که طرفداران الهیات تزیه‌ی محض آن را موبدی بر نظریه خویش می‌دانند:

«خداوندی که فراخنای صفات را نه حدی است و نه نهایتی... پرستش از زمانی از هر شایبه و آمیزه‌ای پاک باشد که از ذات او، نفی هر صفت شود زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی، گواه بر این است که غیر از صفت خود است.»

نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۲۹، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۸؛ اما چنانکه استاد مطهری به درستی می‌گوید: در این جمله‌ها، هم برای خداوند اثبات صفت شده است (الذی لیس لصفته حد محدود) و هم از او نفی صفت شده است (لشاهده کل صفة انها...). از خود این جمله‌ها معلوم است که صفتی که خداوند موصوف به آن صفت است نامحدود به محدودیت ذات است که عین ذات است و صفتی که خداوند مبرا و منزّه از اوست صفت محدود است که غیر ذات و غیر از صفت دیگر است. مطهری، همان‌جا، ص ۱۰۲.

۹. ویکی‌پدیا به زبان آلمانی، تحت عنوان مفهوم الهیات سلبی (تزیه‌ی) به نشانی زیر: Wikipedia, Negative Theologie.

۱۰. همان‌جا.

۱۱. همان‌جا.

۱۲. Pantheism

۱۳. مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، ص ۱۰۹، طرح نو، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷.

۱۴. یکی از مدافعان نظریه رؤیای رسولانه در نقدی که بر نظریه آقای عبدالعلی بازگران و در دفاع از نظریه مختار آقای عبدالکریم سروش نوشته است، این چنین می‌گوید: «یکی از مبانی مهم وجودشناسی نظریات وحی شناسانه عبدالکریم سروش عموماً و نظریه «رؤیای رسولانه» خصوصاً وحدت وجود است. وحدت وجود، در عالم اسلام دو برداشت کلی عرفانی و فلسفی دارد. در برداشت عرفانی، وجود یکی است و ماسوای وجود، عدم است و تکثر عالم، تکثر در شهود است و نه وجود... سروش دباغ در مقاله «از تجربه نبوی تا رؤیای رسولانه» اشاره می‌کند که تلقی سروش از وحدت وجود عرفانی است و نه فلسفی یعنی عالم به تمامی ظهور و تجلی وجود واحد حقیقی است و فاصله و شکاف و تقاری میان خدا و ماسوا متصور نیست... بر اساس این مبنا، محمد (ص) به‌عنوان رسول و پیامبر، چیزی جز خداوند نیست و این خداست که با مردم سخن می‌گوید.» (احسان ابراهیمی، زیتون، ۲۷ تیرماه ۱۳۹۷ برابر با ۱۸ جولای ۲۰۱۸)

۱۵. من اکنون به پیامد ویرانگر چنین نظریه‌ای که موضوع بحث ما هم نیست، نمی‌پردازم فقط به اشاره بگویم که تصور اینکه انسان‌هایی مانند شمر، یزید و هبترل هم خدا باشند، حقا که وحشتناک است!

۱۶. در این سخن بایزید هیچ نشانه‌ای از تشبیه دیده نمی‌شود!

۱۷. این سخن مؤلف محترم شرح جامع مثنوی معنوی با آنچه پس از این از استاد آشتیانی نقل کرده‌اند همخوانی ندارد، زیرا نتیجه‌ای که از این گفته استاد آشتیانی می‌توان گرفت این است که بایزید به کمال نرسیده بود است، پس چگونه می‌توان سخن او را سخن خدا دانست؟!

۱۸. کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص ۶۱۱-۶۱۰، انتشارات اطلاعات، چاپ بیست‌و‌چهارم تهران ۱۳۹۳.

۱۹. ما بتو قائم چو تو قائم بذات، مخزن الاسرار نظامی.

می‌فرماید: «برخی از اهل سلوک در مقام فنا به مقام تمکین نمی‌رسند؛ و به مقام صحو بعد از محو نائل نمی‌گردند، یا از ناحیه نقص استعداد و یا از ناحیه بقای انانیت نفس در تلویح توقف می‌نمایند. کلماتی نظیر **انا لله و انا الحق و سبحانی ما اعظم شأنی** به زبان می‌آورند.»<sup>۱۷</sup>

خب، با این وصف دیگر خدا و انسان دو وجود جداگانه نیستند تا یکی (خدا) برای دیگری (انسان) پیامی بفرستد و یا انسان خدا انسان را طلب کند. (دیگری در یافت کننده آن پیام باشد چون اساسا پای دیگری در میان نیست!) پس بدین ترتیب ارسال وحی بلا موضوع می‌شود.

#### ۴. سخن پایانی

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، چنین می‌نماید که انگاره وحی در قرآن مبتنی بر سه پیش فرض باشد: ۱. دوگانگی یا تمایز میان خدا و جهان و از جمله انسان. باز تأکید می‌کنم که این دوگانگی را نباید با بیگانگی یکی پنداشت، بلکه منظور من از بیگانگی در اینجا این است که خدا و انسان دو وجود متفاوتاند که یکی از آن‌ها (خدا) مطلق و مستقل است و دیگری (انسان) مقید و وابسته به دیگری (خدا) است؛<sup>۱۸</sup> زنده، خالق، مرید، متکلم و توانا بودن خداوند در رساندن پیام

خویش (وحی) به انسان و سخن گفتن با او، صرف نظر از اینکه این سخن گفتن چگونه باشد و یا چه سازوکاری داشته باشد و: ۳. توانایی انسان (پیامبران) برای دریافت و فهم سخن خداوند. این در حالی است که هم خدای ارسطو و الهیات متأثر از او و هم خدای الهیات تزیه‌ی محض، مجرد، منفعل و بی‌رابطه با انسان‌اند و در نتیجه ناتوان از سخن گفتن با او و خدای وحدت وجودی‌ها هم عین جهان و انسان است،

پس همان گونه که گفته شد، وحی فرستادن او هم خودبه‌خود بلا موضوع می‌شود. و کلام آخر اینکه به نظر می‌رسد که رمز ناکامی برخی از نواندیشان معاصر مسلمان در خصوص به دست دادن تبیینی نو از وحی قرآنی را باید در همین جا جست‌وجو کرد، یعنی در تأثیر پذیری عمیق آن‌ها از جریان‌های فلسفی الهیاتی و عرفانی نامبرده در بالا و نیز الهیات مسیحی متأثر از عصر روشنگری و بعد از آن. ■

#### پی‌نوشت:

۱. این نوشته در اصل متن یک سخنرانی است که سال پیش در محفلی دوستانه در شهر کلن ایراد شده بود که اینک با اندکی تغییر در اینجا منتشر می‌شود. من این نوشته ناچیز را به یاد و خاطره و روان بانوی فرهیخته و تازه در گذشته مسلمان، مرحومه دکتر پوران شریعت رضوی، به‌پاس حق بزگی که بر گردن من و هم‌اندیشان من دارد تقدیم می‌کنم.

۲. نک. به عبدالجواد فلاطوری، دگرگونی بنیادی فلسفه یونان

خداوند و عالم است و این امر در آیین وحدت وجود مقبول نیست.»<sup>۱۳</sup>

بنابراین در آیین وحدت وجود دوگانگی قابل تصور نیست.<sup>۱۴</sup> از آنجا که انگاره وحی بر اساس دوگانگی و البته نه بیگانگی است، به عبارت دیگر به دلیل اینکه انگاره وحی مبتنی بر چند پیش فرض است: ۱. فرستنده وحی (خدا)، ۲. واسطه وحی (فرشته)، ۳. گیرنده وحی (انسان = پیامبر)، ۴. مخاطب وحی (انسان)، وقتی کسی این دوگانگی را نفی کرد و این تمایز را (در تصور خودش) از میان برداشت دیگر خودبه‌خود به نفی وحی می‌رسد، چون خدا که برای خودش پیام نمی‌فرستد و از خدا به خدا فرستادن هیچ معنایی نخواهد داشت. البته بر اساس دیدگاه توحیدی هم همه چیز از آن خداست و هیچ چیزی مستقل از خدا وجود ندارد، با این همه **این انگاره بر دوگانگی یا به بیان دقیق تر بر تمایز استوار است: خدایی هست و جهانی، ما از آن خدا هستیم (انا لله و انا الیه راجعون)، اما خود خدا نیستیم.**

از آنجا که هم فلسفه (فلسفه اسلامی) و هم عرفان ما متأثر از فلسفه نوافلاطونی و نیز آیین هندو است، در فلسفه اسلامی، به‌ویژه نوع صدرایی آن و عرفان اسلامی، به‌ویژه عرفان ابن عربی و عرفای متأثر از او، گاهی به بیاناتی برمی‌خوریم که آیین وحدت وجودی غلیظ از نوع همه خدایی‌اش را در ذهن تداعی می‌کند. البته این بیانات بیشتر در حالت تجربه عرفانی و خلسه بر زبان اهل عرفان جاری می‌شوند و از زمره شطحیات به‌شمار می‌روند. برای نمونه خوب است از داستان بایزید و مریدانش در مثنوی مولانا جلال‌الدین یاد کنیم که موحد و مسلمانی برجسته بود و برخلاف تصور بسیاری، مشرب عرفانی‌اش هم با مشرب عرفانی ابن عربی متفاوت:

با مریدان آن فقیر محتشم / بایزید آمد که: نک بزبان منم گفت مستانه، عیان آن ذوفنون / لا اله الا انا، ها فاعبدون «آن عارف صاحب کمال در حال مستی، آشکارا گفت: خدایی جز من نیست، مرا عبادت کنید. [مقتبس از آیه ۲۵ سوره انبیاء: و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي الیه انه لا اله الا فاعبدون. (و ما فرستادیم پیش از تو رسولی مگر آنکه بدو وحی کردیم که معبودی جز من نیست. پس مرا پرستش کنید.)] بایزید بسطامی از اصحاب وحدت وجود بوده است و وحدت وجود به معنی دقیق آن، هم جامع تزیه است و هم تشبیه<sup>۱۵</sup> و آن را نباید با حلول خلط کرد چنان که برخی چنین خیال کرده‌اند. این قبیل سخنان که به **شطوحیات** معروف است از کسانی صادر می‌شود که به مقام **قرب فریاض و قرب نوافل** واصل شده‌اند و در حقیقت گویانده این کلمات حضرت حق است نه عبد. منتها این کلمات بر زبان بنده مقرب و فانی در حق جاری می‌شود.<sup>۱۶</sup> علامه محقق، جناب سید جلال‌الدین آشتیانی در بیان صدور این کلمات از عارفان بزرگ

# «فرافکنی» و «توجیه»؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما



احمد کتایبی

«فرافکنی» و «توجیه» (دلیل تراشی) از جمله ابتلائات و گرفتاری‌های بزرگ اجتماعی ماست که در سطحی بسیار گسترده بین طبقات و قشرهای گوناگون جامعه، از پایین‌ترین مراتب گرفته تا بالاترین مدارج، رواج دارد. برای درک گستره شیوع این دو عارضه اجتماعی در جامعه کنونی ایران کافی است فقط یک روز تعداد دفعاتی که شخصاً مرتکب فرافکنی یا توجیه شده‌ایم و نیز مواردی را که در گفتارها و رفتارهای دیگران، از مردم عادی کوچک و بازار گرفته تا دولتمردان و اصحاب رسانه به‌ویژه در عملکرد رسانه ملی، شنونده و بیننده آن‌ها بوده‌ایم، احصا کنیم. (کتایبی، ۱۳۹۱، ص ۱)

وسعت و شدت شیوع این دو عارضه تا حدود زیادی معرف و نشانه ابتلا به روحیات اجتماعی نامطلوبی از قبیل «مسئولیت‌ناپذیری»، «خودمزنه‌بینی»، «واقع‌گریزی»، «فریبکاری»، «بی‌صدقتی» و امثال آن است که غالباً و عمدتاً جنبه ناخودآگاه دارند. بدیهی است این روحیات و عوارض بیمارگونه، یک‌باره و یک‌شبه پدید نیامده‌اند و ریشه‌هایی دیرینه و عمیق در تاریخ تحولات اجتماعی جامعه ما دارند، هرچند سرعت فوق‌العاده شیوع آن‌ها در سال‌های اخیر بنفسه موضوعی تأمل برانگیز و نگران‌کننده است. در تأیید پیشینه تاریخی این دو مقوله و گسترده‌گی و ژرفایی تأثیر نفوذ آن‌ها در فرهنگ ایرانی کافی است به آثار منظوم و منثور اندیشمندان و سخنوران ایران زمین اعم از متقدمان و متأخران در زمینه دو عارضه مذکور نظری بیفکنیم و در ضمن انعکاس مقولات مذکور را در فرهنگ عامه<sup>۱</sup> ایران از جمله امثال، حکم، کنایه‌ها، استعاره‌ها، مثل‌ها و داستان‌های عامیانه باز نماییم. کاری که در این مقاله و مقالات آینده، به‌اختصار به آن خواهیم پرداخت. نخستین بخش این گفتار به فرافکنی اختصاص یافته است.

## ۱- فرافکنی

خود کردن و عیب دوستان دیدن رسمی است که سعدیا تو آوردی «فرافکنی» یا برون‌فکنی<sup>۲</sup>، در اصل از جمله اصطلاحات و مفاهیم نوین روان‌شناختی است که نخستین بار در آثار زیگموند فروید، روان‌شناس و روان‌پزشک نامدار اتریشی، ضمن بحث «سازوکار مکانیسم‌های دفاعی»<sup>۳</sup> مطرح شد. ۱-۱- تعریف و توضیح اجمالی مفهوم فرافکنی در متون روان‌شناسی و روان‌پزشکی، تعریف‌های متعددی از فرافکنی ارائه شده است که در اینجا به ذکر دو نمونه از آن‌ها اکتفا می‌شود:

«فرافکنی آن است که افکار و احساسات و انگیزه‌های خود را از خود برون افکنیم و به دیگران نسبت دهیم. این واکنش جبرانی و دفاعی است و به‌منظور جلوگیری از اضطراب صورت می‌گیرد و در واقع نوعی قیاس به نفس است» (مان، اصول روان‌شناسی (۱)، ۱۳۴۲، ص ۱۳۸) مان، در مقام توضیح بیشتر مفهوم فرافکنی می‌افزاید: «برای جبران شکست و پوشانیدن عیوب خود، گاه از این راه می‌رویم که گناه را به گردن دیگران بیندازیم و به این طریق حرمت ذات خود را در نظر خود حفظ کنیم... [مثلاً] اگر نتوانیم به مقامی که می‌خواسته‌ایم برسیم، قدر مقام یا قدر کسی را که آن مقام را اشغال کرده است، پایین می‌آوریم. گاه نیز دیگران را مسئول شکست خود می‌شماریم که در واقع هیچ مسئولیتی نداشته‌اند...» (همان) تعریف دیگر:

«برون‌فکنی مکانیسم دفاعی ناخودآگاهی است که از طریق آن، فرد اندیشه‌ها، افکار، احساسات و تکانه‌های معمولاً ناخودآگاهی را که برای او ناخوشایند یا غیرقابل قبول است به شخص دیگری نسبت می‌دهد. مکانیسم فرافکنی از فرد در مقابل اضطراب ناشی از یک منازعه یا تعارض درونی محافظت می‌نماید. شخص از راه به خارج انداختن آنچه غیرقابل قبول است موفق می‌شود با آن، مانند موقعیتی که مربوط به او نبوده و جدا از اوست کنار بیاید.» (بهرامی و معنوی، فرهنگ... چهار زبان روان‌پزشکی (۲)، ۱۳۷۰، ص ۲۸۹).

تعریف‌های یادشده اصولاً جنبه تخصصی و فنی دارد. از این رو جای آن دارد که تعریفی ساده‌تر از فرافکنی ارائه شود که برای ناآشنایان به اصطلاحات و تعبیرات روان‌شناسی و روان‌پزشکی هم قابل درک باشد:

**فرافکنی نسبت دادن ناخودآگاهانه کاستی‌ها، قصورها، تقصیرها، انگیزه‌ها و خواسته‌های نامشروع یا نامطلوب خود است به دیگران یا عوامل خارجی، به‌منظور اجتناب از احساس حقارت، ناکامی، ناخشنودی یا گناهکاری.**

در اینجا یادآوری مؤکد دو نکته را ضروری می‌داند: یکی از شرایط و لوازم اصلی فرافکنی «ناخودآگاهانه بودن» آن است. به دیگر سخن، نسبت دادن و متوجه کردن کمبودها و تقصیرها و اشتباهات خود به دیگران، تنها در صورتی فرافکنی به مفهوم دقیق و اخص کلمه، محسوب می‌شود که بدون قصد و اراده و با خودفریبی همراه باشد. در غیر این صورت، مشمول عنوان‌های دیگری مثل «فریب‌دهی»، «غیبت»، «بهتان» و امثال آن قرار می‌گیرد. بدیهی است در بسیاری موارد، فرافکنی نظیر دیگر سازوکارهای دفاعی، در حالتی بینابین (مرز خودآگاهی و ناخودآگاهی) به وقوع می‌پیوندد که در روان‌شناسی از آن به «نیمه‌خودآگاهی» تعبیر می‌شود.

دو: فرافکنی تنها، نسبت به انسان‌های دیگر مصداق نمی‌یابد، بلکه ممکن است در مورد عوامل خارج از انسان از قبیل شیطان، قسمت، شانس، بخت، قضا و قدر، چشم‌زخم و حتی تأثیر و نفوذ بیگانگان (نظریه توطئه یا آنچه به تسامح، از آن، به «طرز تفکر دایمی جان ناپلئونی» تعبیر می‌شود) هم صورت گیرد.

بنابر آنچه گفته شد فرافکنی شامل دو مرحله است: مرحله اول: نفی و انکار<sup>۴</sup> تعلق خصوصیات نامطلوب فردی به خویشستن.

مرحله دوم- نسبت دادن این خصوصیات به دیگران و مسئول شناختن آن‌ها به‌منظور رهایی از فشار روحی ناشی از احساس کمبود یا سرزنش وجدان اخلاقی یا اجتماعی.<sup>۵</sup>

۱-۲- نقد فرافکنی در متون ادبیات فارسی آثار اکثریت غالب سخنوران فارسی، اعم از نظم و نثر، آکنده از نكوهش فرافکنی است که این خود می‌تواند گواهی صادق بر وسعت و شدت ابتلای جامعه به این عارضه محسوب شود.<sup>۶</sup>

در اینجا، از باب رعایت اختصار، تنها به ذکر و تحلیل موارد برجسته و شاخص این نكوهش‌ها اکتفا می‌کنیم:

## ۱-۲-۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی

پایبندی شایان تحسین حکیم طوس به مبانی و ملاحظاتی اخلاقی سبب شده که وی در چندین جای شاهنامه آدمیان را از غفلت از عیوب خویش و توجه به معایب دیگران که از مقدمات و لوازم فرافکنی است بازدارد از آن جمله است شواهد زیر:

... ولیکن نبیند کس آهوی خویش / تو را روشن آید همی خوی خویش (شاهنامه بروخیم، ج ۳، ص ۵۲۳، بیت ۵) و نیز:

چو عیب تن خویش داند کسی / ز عیب کسان بر نخواند بسی (همان، ج ۸، ص ۲۲۸۹، بیت ۱۶) و نیز:

بگوش که عیب کسان را میجوی / جز آنکه به برتابی از عیب روی (همان، ج ۹، ص ۲۹۱۵، بیت ۱۱۷)

## ۱-۲-۲- اسدی طوسی

که را در جهان خوی زشت را نکوست / به هر کس گمان آن برد کاندراوست (امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۵۳) و نیز:

چو از تو بود کژی و بیرهی / گناه از چه بر چرخ گردون نهی؟ (همان، ص ۱۳۴۳)

## ۱-۲-۳- حکیم ناصر خسرو و قبادیانی

ناصر خسرو، کسی است که بیش از هفتصد سال پیش از آن که مفهوم فرافکنی در روان‌شناسی جدید در مغرب‌زمین مطرح شود، برای آن، اصطلاح ویژه‌ای - «برفگنی» - وضع کرده است که اتفاقاً به واژه فرافکنی<sup>۷</sup> متداول در زبان فارسی قرابت و شباهت دارد:

چند بنالی که بد شدت زمانه؟ / عیب تنت بر زمانه «برفکنی» چون؟ (دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مینوی و محقق، ص ۹)

به هر روی، در دیوان ناصر خسرو شواهد متعددی در نگویش از «فرافکنی»، به ویژه درباره فرافکنی بر قضا و قدر، مشاهده می شود که به دلیل تنگی مجال فقط به ذکر اندکی از آن‌ها بسنده می شود:

نگویش مکن چرخ نیلوفری را / برون کن ز سر باد خیره سری را  
چو تو خود کنی اختر خویش را بد / مدار از فلک چشم نیک اختری را (همان، صفحات ۱۴۳-۱۴۲)  
در منظومه‌های دیگر مقصر دانستن تقدیر را به منزله مقصر شمردن باری تعالی تلقی می کند:  
گر خداوند، قضا کرد گنه بر سر تو / پس گناه تو به قول تو خداوند تو راست!

... اعتقاد تو چنین است ولیکن به زبان / گویی او حاکم عدل است و حکیم الحکماست (همان، ص ۲۱-۲۰)  
و در تأیید هر چه بیشتر همین معنا، در قالب سؤالی هوشمندانه چنین استدلال می کند:

چو جنگ و کینه خود را بر قضا بندی / که کاری ناید از من تا نخواهد قادر سبحان  
چرا چون گرسنه باشی نخُسی تا قضا از خود / به پیش آرد طعمات بل بخواهی نان از این و آن؟ (همان، ص ۲۹۱)  
هم او ضمن قصیده‌های آدمیان را به منزله آینه‌هایی تلقی می کند که چهره و خوی دیگران را زشت یا زیبا عیناً منعکس می کنند:

ای به سوری خویش کرده صورت من زشت / من نه چنانم که می‌بری تو گمانم  
آینه‌ام من اگر تو زشتی زشتم / و تو ر نکویی نکوست سیرت و سانم (همان، ص ۲۱۱)  
در جایی دیگر می گوید:

نگر که هیچ گناهت به دیو بر نهی / اگر تو هیچ دل از خویشتن خبر دارد (همان، قصیده ۱۳۱ ص ۲۸۰)  
چو لعنت نکند بر بدان بدکنش / همی لعنت او بر تن خود کند (همان، قصیده ۱۲۷ ص ۲۷۳)

#### ۱-۲-۴- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

در سروده‌های عطار نیز، در چندین مورد از غفلت آدمی در توجه به معایب خویش و اصرار و باریک‌بینی وی در عیب‌جویی و بدگویی از دیگران به شدت نکوهش شده است: ... موی بشکافی به عیب دیگران / ورپرسم عیب تو کوری در آن  
گر به عیب خویشتن مشغولئی / گرچه بس معیوبئی مقبولئی (منطق الطیر، ... ۱۳۴۲ ص ۱۴۸)<sup>۸</sup>  
و نیز:

عیب خود ابله نبیند در جهان / باشد اندر جُستن عیب کسان (پندنامه عطار، ۱۳۴۸ ص ۳۵)  
توجه عطار به فرافکنی و اعتقاد او به ضرورت خوش‌بینی نسبت به دیگران و عیب‌پوشی آنان در چندین حکایت انعکاس یافته است که به نقل یک مورد از آن‌ها بسنده می شود:

#### ماجرای گفت‌وگوی دو مست

در این حکایت از مستی یکسره ناهشیار سخن می‌رود که چون با مستی دیگر مواجه می‌شود غافل از احوال خویش به انتقاد و نکوهش از وی می‌پردازد:

بود مستی سخت لایعقل خراب / آبِ کارش برده کلی کار آب<sup>۹</sup>

دُرد<sup>۱۰</sup> و صاف از بس که در هم خورده بود / از خرابی پا و سر گم کرده بود

هوشیاری را گرفت از وی ملال / پس نشانند آن مست را اندر جوال<sup>۱۱</sup>

بر گرفتشت تا برد با جای خویش / آمدش مستی دگر در راه پیش

... مست اول آنکه بود اندر جوال / چون بدید آن مست را بس تیره حال

گفت ای مُدبِر<sup>۱۲</sup> دو کم بایست خورد / تا چو من می‌رفتی و آزاد و فرد

پیام اصلی عطار در این تمثیل در بیت بعدی آمده است: انسان‌ها همگی کم و بیش در معرض آن‌اند که عیوب و مشکلات خویش را به دیگران منتسب کنند:

آن او می‌دید آن خویش نه / هست حال ما همه زین پیش نه

#### ۱-۲-۵- حکیم نظامی گنجوی

نظامی گنجوی نیز، طی منظومه‌های خود در چندین جا، با صراحت یا به تلویح، به فرافکنی توجه و اشاره کرده است. از آن جمله:

چشم فرو بسته‌ای از عیب خویش / عیب کسان را شده آینه پیش

عیب‌نمایی مکن آینه وار / تا نشوی از نفسی عیب دار یا به درافکن هنر از غیب خویش / یا بشکن آینه عیب خویش (مخزن الاسرار، ۱۳۶۳ ص ۱۲۵)<sup>۱۳</sup>

و در جایی دیگر چنین توصیه می‌کند:

به عیب خویشتن یک دیده بنمای / به عیب دیگران صد دیده بگشای

نه ای آینه کم کن عیب‌جویی / به آینه رها کن سخت‌روی<sup>۱۴</sup>

حفاظ<sup>۱۵</sup> آینه این یک هنر بس / که پیش کس نگوید غیبت کس

#### ۱-۲-۶- حکیم سنایی غزنوی

سنایی احتمالاً نخستین سخنور فارسی است که در قالب تمثیل معروف سیاه‌پوست و آینه آدمیان را از عیب‌جویی از یکدیگر که غالباً ناخودآگاه و به صورت فرافکنی صورت می‌گیرد بر حذر می‌دارد:

#### حکایت زنگی و آینه

یافت آینه زنگی در راه / واندر او روی خویش کرد نگاه

بینی پَنج<sup>۱۶</sup> دید و دو لب زشت / چشمی از آتش و رخی زانگشت<sup>۱۷</sup>

چون بر او عییش آینه نهفت / بر زمینش زد آن زمان و بگفت:

کانکه این زشت را خداوند است / بهر زشتیش را بیفکنندست  
گر چو من پر نگار بودی این / کی در این راه خوار بودی این

بی کسی از زشت‌خوبی اوست / دُلّ<sup>۱۸</sup> از ز سیاه‌رویی اوست (حدیقه حکیم سنایی، ۱۳۵۹ صفحات ۲۹۱-۲۹۰)

#### گفت‌وگوی پسر احوال پاپدر

در داستانی دیگر، سنایی نمونه بارز دیگری از فرافکنی را که کاملاً جنبه ناخودآگاه دارد ارائه می‌کند: پسری احوال از اینکه پدرش می‌گوید احوال‌ها یکی را، دو می‌بینند شگفت‌زده و ناخشنود می‌شود و در مقام انکار و اعتراض می‌گوید پس چگونه است که من اشیا را بیش از آنچه واقعاً هستند نمی‌بینم و برای نمونه ماه را در آسمان که دوتاست! چهارتا نمی‌بینم و با این گفته، در واقع، سند محکومیت خویش را به دست می‌دهد. عنوانی که سنایی برای این مناظره برگزیده: تمثیل لقوم نظرون بعین الاحول (تمثیل برای گروهی که به چشم احوال می‌نگرند) بسیار گویا و حاوی پیامی مشخص است. بسیاری از انسان‌ها ناخوسته در معرض انحراف از واقعیت یا قلب آن قرار دارند. (همان، مأخذ، ص ۵۴) ذیل عنوان مناظره الولد مع الوالد

#### ادامه دارد

#### پی‌نوشت:

۱. Folklore
۲. Projection
۳. Defense Mechanisms
۴. Denial
۵. Self-blame
۶. برای آگاهی از اطلاعات تفصیلی از آرا و نظرات سخنوران متقدم و متأخر درباره فرافکنی و دستیابی به مشخصات دقیق مأخذ شواهد مورد استناد احمد کتابی، فرافکنی در فرهنگ و ادب فارسی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳) رجوع کنید.
۷. واژه فرافکنی را نخستین بار شادروان دکتر محمود صناعتی معادل کلمه انگلیسی و فرانسوی Projection به کار برد.
۸. به اهتمام صادق گوهرین، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
۹. آبرو، رونق کار.
۱۰. آنچه از شراب ته‌نشین شود
۱۱. کیسه، گونی
۱۲. بدبخت
۱۳. به تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: ابن‌سینا.
۱۴. رک‌گویی، صراحت لهجه
۱۵. درست‌کاری، امانت
۱۶. پنج
۱۷. زغال
۱۸. خواری
۱۹. به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.

#### منابع:

۱. مان، نرمان (۱۳۴۲)، اصول روان‌شناسی، ترجمه محمود صناعتی، تهران، نشر اندیشه.
۲. بهرامی، غلامرضا و معنوی، عزالدین (۱۳۷۰)، فرهنگ لغات و اصطلاحات روان‌پزشکی چهار زبان، انتشارات دانشگاه تهران.

## معرفی کتاب

### محمد پیامبر صلح، هم‌زمان با نزاع امپراتوری‌ها

در سال ۲۰۱۸، پروفسور جوان کول، استاد تاریخ دانشگاه میشیگان، در شرایطی که تبلیغ می‌شود اسلام به‌غایت دین خشونت است از محمد (ص) به‌عنوان پیامبر صلح نام می‌برد، در حالی که امپراتوری ایران و روم در حال جنگ با یکدیگر بودند. این کتاب سه ویژگی مهم دارد: نخست اینکه صرفاً از قرآن استفاده کرده و نه از کتب تاریخی؛ دوم اینکه به عصر زمان و تاریخ قرآن تکیه کرده؛ و سوم تمام این کتاب روی محور صلح و سلام و پرهیز از خشونت تکیه دارد. این کتاب به همت نشر صمدیه در حال برگردان به فارسی است که امید داریم نسخه کاغذی آن در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

# چشم انداز اقتصاد و توسعه



واگذاری‌های غیرکارشناسی منابع دولتی، یکی از چالش‌های مهم اقتصاد کشور است. برای بررسی بیشتر این موضوع و نیز نگاهی به چشم‌انداز اقتصاد ایران در سال ۹۸ به سراغ دو تن از صاحب‌نظران رفته‌ایم.

فرشاد مؤمنی و محمد آقایی، هر دو معتقدند ریشه بسیاری از مشکلات کشور در خصومی‌سازی‌های سال‌های اخیر است، اما هرکدام از منظر متفاوتی این موضوع را موشکافی کرده‌اند. مؤمنی ریشه مشکلات کشور را در سیاست‌های تعدیل ساختاری می‌داند، اما آقایی روند خصومی‌سازی در ایران را نقد می‌کند و الگوهای خصومی‌سازی موفق و ناموفق در دنیا را شرح می‌دهد. همچنین این دو کارشناس در بحث‌هایی همچون پیرانه‌ها با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

آشناختگی؛ نتیجه سیاست‌های تورم‌زا؛

گفت‌وگو با فرشاد مؤمنی



رانت و پیرانه؛ ریشه فساد اقتصادی؛

محمد آقایی





# آشفته‌گی؛ نتیجه سیاست‌های تورم‌زا

## گفت‌وگو با فرشاد مؤمنی

سमानه گلاب: به استناد آمار و ارقام اقتصاد ایران سال سختی را در پیش خواهد داشت. بخشی از مشکلات پیش رو ناشی از فشارهای خارجی است و بخشی دیگر حاصل ناکارآمدی ساختارهاست. از قضا درباره بخش دوم بحث‌های زیادی مطرح است. دکتر فرشاد مؤمنی، اقتصاددان و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی مشکلات کنونی را ناشی از روندی می‌داند که از اوایل دهه هفتاد آغاز شده است.

اقتصاد ایران در دوره تعدیل ساختاری ۸۱.۵ درصد کل درآمد ارزی حاصل از تاریخ معاصر خام‌فروشی را به دست آورده است؛ یعنی در این دوره ما به هیچ وجه مشکل کمبود منابع نداشته‌ایم، اما شرایطی پیش آمد که در فاصله سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ در حالی که کشور چیزی حدود ۶۲۱ میلیارد دلار ارز خرج کرده است، اندازه جمعیت شاغل کشور در این ۶ سال ۱۳۹۰ در حدود ۷۲ هزار نفر افزایش پیدا کرده است. این یک علامت بزرگ از یک شکست سیستمی در سیاست‌گذاری است؛ چراکه اشتغال یک متغیر سیستمی است و اگر هیچ بینه دیگری وجود نمی‌داشت با همین حکم، می‌بینیم که دیگر با تزریق ارز و ریال نمی‌توان شغل ایجاد کرد. شبیه به همین مسئله درباره صادرات غیرنفتی هم اتفاق افتاده است؛ در حالی که تحت عنوان برون‌گرایی و آزادسازی تجاری سه دهه ارز و ریال و منابع انسانی زیاد هزینه کرده‌ایم، هنوز هم جزو خام‌فروش‌ترین کشورهای دنیا محسوب می‌شویم. داده‌های آماری بانک جهانی در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ می‌گوید هنوز هم از منابع ارزی کشور چیزی حدود ۸۵ درصدش از صدور خام‌فروشی حاصل می‌شود. میانگین جهانی این نسبت ۲۹ درصد است. میانگین جهانی به هیچ وجه شاخص ایده‌آلی نیست و درباره حدود دو بیست کشور صحبت می‌کند که ۱۸۰ تا از آن‌ها ما مثل ما هستیم یا بدتر از ما. ضریب خام‌فروشی ما ۳ برابر شاخص میانگین جهانی است. از طرف دیگر میانگین جهانی صدور کالاهای ساخته‌شده صادراتی چیزی حدود ۶۹ درصد است در حالی که سهم متوسط کالاهای صادراتی ما چیزی حدود ۱۵ درصد است که عموماً هم از فناوری‌های بسیار ساده و عقب‌افتاده تشکیل می‌شود و تقریباً سهم ما از صادرات پیشرفته دانایی بر نزدیک صفر است؛ یعنی اقتصاد در خلق فرصت شغلی، بر اثر تعدیل ساختاری به بن‌بست رسیده است. در صادرات نیز همین‌طور است. وقتی به دوره سی ساله گذشته نگاه می‌کنید بیشترین میزان واردات در ایران دقیقاً در دوره‌هایی است که بالاترین میزان تضعیف ارزش پول ملی اتفاق افتاده است و این‌ها همه علائم آتومیک شدن مناسبات اقتصادی-اجتماعی را به نمایش می‌گذارد. ما در بی‌سابقه‌ترین تجربه جهش قیمت حامل‌های انرژی هم شاهد افزایش مصرف حامل‌های انرژی بودیم، اما فاجعه‌آمیزترین قسمت ماجرا در تجربه تعدیل ساختاری به تحولات تکان‌دهنده‌ای مربوط می‌شود که در کیفیت و کمیت مداخله‌های دولت در اقتصاد رخ داده است. سند پیوست شماره ۱ قانون برنامه اول توسعه که بنیادگرهای افراطی بازار نهایی کرده‌اند می‌گوید در سال پایانی جنگ، شاخص کلی مداخله‌های دولت در اقتصاد ایران نسبت به سال ماقبل پایانی حکومت پهلوی حدود ۵۰ درصد کاهش داشته است و رمزگشایی از چرایی و چگونگی این تحول شگفت‌انگیز می‌تواند درس‌های بسیار بزرگ و عبرت‌های بسیار سرنوشت‌سازی برای کشور ما داشته باشد که چطور چنین چیزی اتفاق افتاده است، در حالی که مسئولیت‌هایی که قانون اساسی جمهوری اسلامی بر عهده دولت گذاشته است از مسئولیت‌های قانون اساسی مشروطه برای دولت بیشتر بوده است. نظم کهن فروریخته و در ده‌ساله اول هنوز نظم جدید، همه ارکان خود را مستقر نکرده است و ۸ سال از این ۱۰ سال ما با یک اقتصاد جنگی روبه‌رو بوده‌ایم و همه این‌ها دلالت مهمشان این است که باید مداخله‌های دولت افزایش پیدا کند. از آن طرف در دوره پس از جنگ این‌ها با افراطی‌ترین شعارها و با افراطی‌ترین جهت‌گیری‌ها برای کاهش

چشم‌انداز اقتصاد ایران را در شرایط کنونی چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
در شرایط کنونی، در موقعیت خاصی قرار داریم که نقطه عطف محسوب می‌شود و خوب است که به آنچه در گذشته اتفاق افتاده نگاهی بیندازیم. وقتی بحث چشم‌انداز می‌شود صرف‌نظر از اینکه این چشم‌انداز مربوط به یک افق کوتاه‌مدت یا بلندمدت در آینده است می‌خواهیم روی بلندپایگی قرار بگیریم و از منظر آینده‌شناختی اقتصادات و بایسته‌های شرایط کنونی را بهتر درک کنیم. در تاریخ بشر این کار از دو زاویه انجام شده است: یک زاویه تاریخی است؛ یعنی ما بر بلندای تاریخ قرار می‌گیریم و از آنچه در یک افق بلندمدت گذشته است برای ساختن آینده درس می‌گیریم. الان نزدیک به نیم‌قرن است که بلندپایگی دیگری هم پدیدار شده که مربوط به رشته دیگری از معرفت انسانی به نام آینده‌شناسی است، ما از این بلندای هم می‌توانیم به این چشم‌انداز نگاه کنیم. برداشت من این است که بر بلندای تاریخ نگاه کردن و اقتصادات آینده را فهمیدن برای ما در شرایط کنونی بسیار حیاتی‌تر است. در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی ما طی سه دهه گذشته با شکست سیاست‌گذاری روبه‌رو بودیم و هر قدر که این واقعیت را دیرتر به رسمیت بشناسیم باید هزینه‌های سنگین‌تری بپردازیم. ماجرای شکست سیاست‌گذاری در ایران به تجربه برنامه تعدیل ساختاری مربوط می‌شود و گرچه از همان سال‌های اول علائم این شکست آشکار شده بود، اما به دلیل اینکه برنامه تعدیل ساختاری با منافع گروه‌های پرنفوذ غیرمولد گره خورده بود، آن‌ها به ویژه طی سی سال گذشته توانستند یک مافیای رسانه‌ای شکل دهند و به طرز خارق‌العاده‌ای واقعیت‌ها را دست‌کاری کنند، نظام تصمیم‌گیری را گپیچ کنند و اولویت‌ها را تغییر دهند و مسائل بسیار بزرگ را کوچک و مسائل بسیار کوچک را به مسئله اول کشور تبدیل کنند. اکنون در تمام عرصه‌های ادعا شده در برنامه تعدیل ساختاری، بینه‌های مربوط به شکست سیاست‌گذاری به اندازه‌ای عریان و آشکار شده است که اگر کسی بخواهد آن‌ها را نادیده بگیرد، در واقع گویی با موجودیت و بقا کشور شوخی می‌کند. شعار این‌ها در دهه ۱۳۷۰ این بود که اگر نرخ ارز را افزایش دهیم به تعبیر آقای روحانی ایران را گلستان می‌کنیم. ادعا این بود که با افزایش نرخ ارز، صادرات و تولید و سرمایه‌گذاری افزایش پیدا می‌کند، واردات کم می‌شود و وضعیت اشتغال بهبود می‌یابد. ادعا می‌کردند که از طریق خصوصی‌سازی، دولت از مسائل کم‌اهمیت و روزمره فارغ می‌شود و به سمت جهت‌گیری‌های استراتژیک و راهبردی متمایل خواهد شد. ادعا می‌کردند از طریق برنامه تعدیل ساختاری دولت به جای یک دولت تصدی‌گری به یک دولت استراتژیست تبدیل می‌شود.

الآن حتی با چشم‌های غیر مسلح هم می‌توان فهمید در تمام عرصه‌هایی که برنامه تعدیل ساختاری ادعاهایی مطرح کرده بود به طرز فاجعه‌آمیزی شکست خورده است. اکنون ما از طریق دست‌کاری‌های پی‌درپی نرخ ارز، افراط در آزادسازی واردات، خصوصی‌سازی و تعدیل نیروی انسانی شاغل در بخش دولت در آستانه گونه‌ای از فاجعه قرار داریم و کشور با طیف بسیار متنوعی از بحران‌های کوچک و بزرگ روبه‌رو شده است. مسئله فقط این نیست که به آنچه وعده داده بودند نرسیدیم. مسئله این است که با نمونه‌های بسیار نگران‌کننده عمومی، اقتصادی و اجتماعی یعنی آشفته‌گی‌ها و ناهنجاری‌ها و بی‌هنجاری‌هایی روبه‌رو هستیم که شرح و بسط هر کدام از آن‌ها می‌تواند موضوع یک پژوهش مستقل باشد.



مداخله دولت در اقتصاد کارهای خود را جلو بردند، اما در شرایطی که این سیاست‌ها اجرا شده است، از سال ۱۳۷۱ تا امروز شاهد این هستیم که شاخص کلی مداخله دولت در اقتصاد که مجموع مداخله‌های حاکمیتی و تصدی‌گراانه دولت به تولید ناخالص ملی را اندازه‌گیری می‌کند، هرگز از ۶۰ درصد پایین‌تر نیامده است؛ این در حالی است که در سال پایانی جنگ این شاخص ۴۰ درصد بوده است. این موضوع نشان می‌دهد که چطور با افراطی‌گری، رویه‌های تحت توصیه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نتیجه‌ای دقیقاً معکوس حاصل شده و این جهش نسبت به دوره اقتصاد جنگی در مداخله‌های دولت در اقتصاد پدیدار شده است. در این دوره یعنی از ۱۳۶۸ تا امروز هر چقدر شدت خصوصی‌سازی‌ها بیشتر بوده جهش در مداخله‌های تصدی‌گراانه دولت هم متناسب با آن بالاتر بوده است. این‌ها همه نیازمند رمزگشایی جدی است و با کمال تأسفط طی سه دهه گذشته کل نظام تصمیم‌گیری کشور آمادگی نداشته است که این پدیده‌های بحران‌ساز و بسترساز برای فاجعه‌های جبران‌ناشدنی را با دقت زیر ذره‌بین قرار دهد.

مسئله تکان‌دهنده دیگر در این زمینه این است که در شرایطی که اندازه مداخله‌های تصدی‌گراانه دولت در دوره تعدیل ساختاری نسبت به دوره جنگ جهش چشمگیر پیدا کرده مداخله‌های حاکمیتی دولت رو به سقوط گذاشته است. مداخله‌های حاکمیتی دولت در این اقتصاد را متفکران بزرگ اقتصاد سیاسی به چسبی تشبیه می‌کنند که پیوند را بین مردم و حکومت برقرار می‌کند و پیوند همه مناطق مرزی و حاشیه‌ای با حکومت مرکزی را قوام می‌بخشد. وقتی که ما با سقوط نسبی تعهدات حاکمیتی دولت روبرو هستیم؛ یعنی این چسب متزلزل شده است. از طرف دیگر مداخله‌های حاکمیتی دولت، مداخله‌های بسترساز برای توسعه است؛ وقتی که از ۱۳۶۸ تا امروز دائماً دولت از مسئولیت‌های حاکمیتی خود در زمینه سلامتی مردم، آموزش مردم، امنیت مردم، نظم‌بخشی به امور مردم و زیرساخت‌های فیزیکی طفره می‌رود.

استمرار روندهای پیشین فقط به‌مخاطره انداختن وجه اقتصادی حیات جمعی ایرانیان نیست، امنیت ملی ما را هم می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. آن چیزی که نگرانی‌ها را افزایش می‌دهد این است که در سال ۱۳۹۷ ماجرای تحریم‌ها دوباره موضوعیت پیدا کرد و چیزی که مایه شگفتی است این است که راه‌حل‌هایی که تاکنون از سوی سران سه قوه و نظام تصمیم‌گیری اقتصادی کشور به‌عنوان تدابیر حاکمیتی برای مواجهه‌شدن با آثار و پیامدهای شکنندگی آور و شدت‌بخش شکنندگی‌های موجود تحریم‌ها مطرح می‌شود، من را به یاد معلم فقید استاد دکتر شریعتی می‌اندازد؛ دکتر شریعتی

در یکی از آثار خودشان از تعبیری به نام «دیالکتیک سوردل»<sup>۱</sup> استفاده کردند. سوردل، جامعه‌شناس فرانسوی، نکته پارادوکسیکالی را مطرح کرد که در شرایطی که جامعه در حالت آشفتگی و بحران باشد در معرض این خطر است که برای چاره‌جویی به سمت همان عناصر شکل‌دهنده بحران پناه ببرد. از جنبه سیاست‌گذاری اقتصادی می‌خواهم بگویم که این پارادوکس دقیقاً در جهت‌گیری‌های مقامات گرامی کشور مشاهده می‌شود. در شرایط آشفته کنونی این‌ها به سمت خصوصی‌سازی افراطی تمایل نشان می‌دهند و فکر می‌کنند در شرایطی که بحران و عدم اطمینان شدت پیدا کرده است خصوصی‌سازی می‌تواند اکسیر نجات‌بخش باشد و یا اینکه در چنین شرایطی دوباره به سمت تضعیف ارزش پول ملی تمایل نشان می‌دهند. گروه‌های پرنفوذ و ذی‌نفعی که آن‌ها را تحت عنوان غیرمولدها خطاب می‌کنیم و طی سه دهه گذشته به‌طرز غیرمتعارفی چاق شدند، آن‌قدر قدرت جریان‌سازی پیدا کردند که توانسته‌اند نظام تصمیم‌گیری ما را کاملاً دچار انفعال کنند.

در آذرماه سال ۱۳۹۷، وزیر جدید اقتصاد در یک سخنرانی عمومی برنامه اقتصادی خودش را این‌گونه توضیح داد که رکن اصلی برنامه‌اش فروش روزانه یک بنگاه است، آن درک از تعدیل ساختاری این درک از برنامه را هم پیش می‌آورد. آقای رئیس‌جمهور محترم حتی خارج از حیطه اختیارات قانونی‌شان دستور می‌دهند که شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی هم واحد‌هایش را واگذار کند و بارها در سخنرانی‌هایشان فرموده‌اند که در یک ضرب‌العجل کوتاه دولت نباید چیزی برای فروختن داشته باشد. برای اقتصادی در اندازه اقتصاد امریکا وقتی که بحران ۲۰۰۸ پدید آمد نشریه‌های راست‌گرا به‌صورت طعنه گفتند چرا به این کارخانه می‌گویید جنرال موتورز درحالی که باید آن را کاورنمت موتورز خطاب کنید؛ یعنی در شرایط بحرانی دولت نباید به فکر دفع شر باشد بلکه باید کمک‌کننده به بقای بنگاه‌هایی باشد که یکی پس از دیگری در معرض فروری قرار می‌گیرند. در شرایطی که وزارت کار در مرداد ۱۳۹۷ گزارشی منتشر کرد که با خوش‌بینانه‌ترین فرض پیش‌بینی کرده در صورت سهل‌انگاری ما فقط از ناحیه برگشت تحریم‌ها بیش از یک میلیون فرصت‌های شغلی موجود در ایران فرو خواهد ریخت. در چنین شرایطی آنچه تحت عنوان واگذاری دارایی‌های بین‌نسلی مردم مطرح می‌شود چه معنایی جز استفاده از این فرصت به نفع فرصت‌طلب‌ها و رانت‌جوها دارد، درحالی که بنگاه‌های خوش‌نام و خوش سابقه کشور یکی پس از دیگری خصوصی‌هایشان فرومی‌ریزد و ورشکسته می‌شوند و دولت به‌جای اینکه به کمک آن‌ها بیاید و دست آن‌ها را گرفته مانع سقوط

آن‌ها شود ژست دفع شر به خودش می‌گیرد، درحالی که هیچ برنامه و هدف‌گذاری اصولی برای این کار مطرح نیست و سازوکارهای نظارتی هم به نحو بایسته فعال نیست. معلوم نیست عایداتی که حاصل می‌شود صرف کدام برنامه می‌شود و این امواج چه معنی و پیامدهایی خواهد داشت.

آقای رئیس‌جمهور خودشان درباره مشاور سابقشان در دی‌ماه سال ۹۷ به طعنه گفتند که دائم به ما گوشزد می‌کردند که اگر مدام نرخ ارز را بالا ببرید، اقتصاد ایران گلستان می‌شود و فرمودند که نرخ ارز بسیار فراتر از خواسته آن‌ها بالا رفت اما ایران گلستان نشد. حالا سؤال این است که اگر شما واقعاً عبرت گرفتید که در اثر سیاست‌های تورم‌زانه‌تها دولت به خیری دست پیدا نمی‌کند، بلکه به‌واسطه اینکه چون خودش بزرگ‌ترین مصرف‌کننده و بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار است، بزرگ‌ترین زیان‌بیننده هم هست، چرا حالا که آن مشاور کنار رفته است آنچه را که ایشان توصیه و آقای احمدی‌نژاد هم به آن عمل کرده بود دوباره در دستور کار قرار دادید؟ همه این‌ها نشان‌دهنده این است که از یک طرف برنامه تعدیل ساختاری در همه ساحت‌های خودش به بحران رسیده است و دیگر ادامه‌دانی نیست و از طرف دیگر می‌بینیم که در راستای منافع و بیش‌های غیرتوسعه‌ای و ضد توسعه‌ای متکی به دیگر مافیای رسانه‌های پرنفوذ نظام تصمیم‌گیری کشور اغوا شده است که راه‌حل را در شدت بخشیدن به آن سیاست‌ها جست‌وجو می‌کند؛ بنابراین به‌فراجه هر کوششی برای اصلاح امور، که گام نخست در آن شناسایی بنیان‌های اندیشه‌های شکل‌دهنده وضعیت به‌غایت آسیب‌پذیر امروزی ماست، باید به نظام تصمیم‌گیری کشور کمک کنیم که تجربه فاجعه‌ساز سه دهه اجرای برنامه تعدیل ساختاری را ببیند و از این ناحیه گذشته را چراغ راه آینده خودش قرار دهد.

اما نگاه به آینده می‌تواند از منظر آینده‌شناختی هم صورت بگیرد و ما از این راه می‌توانیم از وقوع آینده‌های محتمل اما نامطلوب در یک دوره زمانی معین و با اتکا به یک برنامه معقول پیشگیری بکنیم. ما می‌توانیم حتی آینده‌هایی که برای ما خصلت برون‌زا دارند و نامطلوب هستند را هم از طریق کوشش‌های آینده‌شناختی به‌دقت زیر ذره‌بین قرار دهیم تا بتوانیم آمادگی‌های لازم حداقل‌سازی هزینه‌ها و خسارت‌های آینده‌های محتمل اما نامطلوب را در دستور کار قرار دهیم. کارکرد سوم آینده‌شناسی این است که امکان برخورد آگاهانه و ارادی برای ساختن آینده مطلوب را هم برای ما فراهم می‌کند.

به اعتبار آنچه در سه دهه گذشته بر ما رفته و هم به اعتبار نیاز شدید به آینده‌شناسی دورنگرانه ما می‌توانیم بفهمیم که باید به سمت یک رویکرد سطح توسعه برای نگاه به آینده باشیم و تلاش کنیم که روندهای نامطلوب کنونی را بر محور ملاحظات سطح توسعه موضوع برخورد فعال و برنامه‌ای قرار دهیم. از منظر ملاحظات سطح توسعه می‌توانیم ترتیبات نهادی‌مان را به گونه‌ای سامان دهیم که بین منافع فردی و جمعی هم‌راستایی ایجاد کند و بین ملاحظات کوتاه‌مدت و بلندمدت هم این کار را انجام دهد.

**”**  
**به اعتبار آنچه در سه دهه گذشته بر ما رفته و هم به اعتبار نیاز شدید به آینده‌شناسی دورنگرانه ما می‌توانیم بفهمیم که باید به سمت یک رویکرد سطح توسعه برای نگاه به آینده باشیم و تلاش کنیم که روندهای نامطلوب کنونی را بر محور ملاحظات سطح توسعه موضوع برخورد فعال و برنامه‌ای قرار دهیم**



شما نیست، مشکل شرایط آن کشورهاست که نتوانستند خودشان را با توصیه‌های شما تطبیق دهند. یک سر این مسئولیت‌گریزی تحت تأثیر آن آموزش‌هاست، یک سر دیگر آن هم در واقع در چارچوب ملاحظات رانتی قرار دارد. در نظام قاعده‌گذاری ایران طی بالغ بر ۱۱۰ سالگی که ایران بودجه‌های مبتنی بر تصویب مجلس دارد و طی هفتاد سالگی که ادعا می‌شود بودجه‌های ما بودجه برنامه‌ای است، تاکنون یک بار یک مسئول مواخذه نشده است که چرا وعده‌هایی را که به صورت سنتی داده است و بر مبنای آن ارزها و ریال‌های درشت‌تری برای دستگاه خود برداشت کرده، در عمل ناکام مانده است. پس بستر نهادی ما به هیچ وجه برای پاسخگویی مهیا نیست. لذا این یک شیوه سابقه‌دار است؛ این‌ها مسئولیت هیچ چیزی را به عهده نمی‌گیرند و فقط در پی کسب نفع‌های شخصی و بانندی از مناسبات رانتی هستند. درباره ارز ۴۲۰۰ تومانی هم همه هم و غم‌شان این است که دوباره امواج جدیدی از جهش قیمت‌های کلیدی را در دستور کار قرار دهند و چون از یک مافیای رسانه‌ای برخوردارند و متأسفانه تصمیم‌گیران کلیدی حیطه اقتصاد ایران هم عموماً فاقد صلاحیت‌های تخصصی بایسته هستند، این‌ها از خامی آن‌ها نهایت سوءاستفاده را می‌کنند. همین‌طور که شما هم اشاره کردید می‌گویند دلار ۴۲۰۰ تومانی رانت است و بعد ژست می‌گیرند که این رانت فساد ایجاد می‌کند و این‌ها تحت عنوان مخالفت با رانت می‌گویند که مثلاً دلار ۴۲۰۰ تومانی برای نیازهای اساسی مردم به دلار نیامی متحول شود؛ این یعنی یک جهش ۱۰۰ درصدی در قیمت دلاری است که می‌خواهد مبنای تأمین نیازهای حیاتی مردم باشد. اگر واقعاً حساب‌و‌کتابی در کار باشد، لازم است مسئولان کلیدی کشور به خصوص در قامت سران سه قوه کشور که تحت عنوان شورای عالی تصمیم‌گیری اقتصادی در حال تصمیم‌گیری هستند، اجازه دهند یک گفت‌وگوی کارشناسی درباره این ادعاها صورت بگیرد. شما وقتی به ذخیره دانایی علم اقتصاد برمی‌گردید می‌بینید که در سال ۱۷۷۶ در صفحه ۴۱۲ کتاب ثروت

من الآن وارد جزئیات مؤلفه‌ها و ویژگی‌های این مسئله نمی‌شوم، ولی به این حد بسنده می‌کنم که آنچه تاکنون در نظام تصمیم‌گیری ما برای سال ۱۳۹۸ تدارک دیده شده است یک رویکرد فاقد چشم‌انداز توسعه است و بنابراین به صورت پیشینی محکوم به شکست است؛ همچنان که یک رویکرد فاقد دیدگاه‌های عبرت‌آموز از تجربه سه دهه گذشته کشور و استمرار بخش شکست سیاست‌گذاری است، بنابراین از این ناحیه نیز محکوم به شکست است و من وجه امیدبخش برجسته کردن نگاه به چشم‌انداز اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۸ را از جنبه معرفتی این می‌دانم که افقی به روی این‌ها باز کند که بتوانند آنگاه‌ها و خردورزانه در راستای مصالح درازمدت کشور دقیقاً به قاعده هر کوشش آینده‌شناختی تصمیم بگیرند که چه روندهایی باید متوقف شود، چه روندهایی باید استمرار یابد و چه روندهایی باید ایجاد شود. من در نهایت اجمال می‌توانم بگویم که آنچه از دل مهم‌ترین سند راهبردی نظام تصمیم‌گیری کشور برای سال ۱۳۹۸ یعنی سند بودجه استنباط می‌شود یادآور همان مفهوم دیالکتیک سوردل است؛ یعنی این‌ها به همان عناصر و جهت‌گیری‌های سیاسی رقم‌زننده سرنوشت کنونی و افزایش‌دهنده شدت آسیب‌پذیری‌های اقتصاد و جامعه ایران پناه می‌برند.

**ما یک سیاست‌گذاری داریم و یک اجرای سیاست‌ها. نقدی که برخی مطرح می‌کنند این است که اگر چه سیاست‌های اجرا شده فاجعه به بار آورده است؛ اما فاجعه به آن دلیل اتفاق افتاده که سیاست‌ها را کسانی که باید اجرایی نکرده‌اند، مثلاً درباره نرخ ارز، دلیل شکست سیاست را این می‌دانند که ما هنوز نرخ ارز ۴۲۰۰ تومانی به برخی کالاها می‌دهیم و این فساد است. می‌توانیم این نرخ را حذف کنیم و منافع حاصل از آن را به طور نقدی بین مردم پرداخت کنیم. در واقع حرف‌شان این است که ما نه ساختار تعدیل را درست اجرا کردیم و نه آن سیاست‌های اقتصاد دولتی را پیاده کردیم و به خاطر همین شکست خوردیم.**

در اقتصادهای رانتی یک پدیده قابل توجهی وجود دارد که از آن با عنوان مسئولیت‌نظام‌وار و نهادمند نام برده می‌شود؛ یعنی افراد در یک‌سری تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌کنند و وقتی آن تصمیم‌ها در عمل با شکست روبه‌رو شد، مسئله را به اجرای بد نسبت می‌دهند. من در کتاب اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری مستندات توصیه‌های آن‌ها به توسل به این رویه را از دل اسناد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی استخراج کردم و آوردم. در این کتاب حتی اشاره کردم که یکی از مطرح‌ترین کارشناسان بانک جهانی یعنی هالیس چنری به صورت نمادین و در چارچوب همان دستورالعمل‌ها، با هدف آموزش مسئولیت‌گریزی، اجازه دادن همه‌چیز به اجرای بد را توصیه می‌کند. وی دستور داده بود یک تابلو بزرگ در اتاقش نصب کنند و خطاب به کارشناسان بانک جهانی نوشته بود عزیزان! اگر توصیه‌های شما در کشورهای در حال توسعه با شکست روبه‌رو شد حواستان باشد که مشکل از توصیه‌های

ملل آدم اسمیت نوشته شده است که فرق رانت با مزد و سود این است که مزد و سود علت افزایش قیمت‌هاست، اما رانت معلول افزایش قیمت‌هاست؛ یعنی در ذخیره دانایی علم اقتصاد حداقل به صورت مکتوب از ۱۷۷۶ این دانایی وجود دارد که وقتی دولتی سیاست تورم‌زا در پیش می‌گیرد، در واقع به شدت بخشی در مناسبات رانتی رأی داده است و این مناسبات رانتی است که فساد و نابرابری‌های شکننده آور را ایجاد می‌کند؛ بنابراین اگر منطق، مخالفت صادقانه و مبتنی بر علم با رانت است باید با توصیه‌های تورم‌زا مقابله شود. بر اساس برآورد بسیار خوش‌بینانه مرکز پژوهش‌های مجلس که از زبان رئیس آن مرکز هم منعکس شد فقط از ناحیه این تصمیم شش درصد تورم به اقتصاد ایران تحمیل خواهد شد.

توماس پیکنی در کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم می‌گوید که ارزش موجودی دارایی هر کشور در هر زمان معین متوسط بین ۶ تا ۸ برابر تولید ناخالص داخلی است. تولید ناخالص داخلی در سال ۹۶ مشخص است، شما این عدد را ضرب در ۷ کنید تا حجم موجودی دارایی‌های اقتصاد به دست آید و بعد ضرب در ۶ درصد کنید که نشان دهد در اثر تورم ارزش دارایی‌ها چقدر اضافه می‌شود؛ این مبلغ رانتی است که از ناحیه تحمیل تورم بر اقتصاد نصیب صاحبان دارایی‌ها می‌شود؛ یعنی آن‌هایی که پرچم مبارزه با رانت به دست می‌گیرند از طریق این توصیه‌شان رانتی در این ابعاد ایجاد می‌کنند و بعد رانت به اندازه ۴ هزار تومان ضرب در ۵/۱ میلیارد دلار را نمی‌توانند تحمل کنند. محاسبه شخصی این جانب نشان داده است که رانت حاصل از سیاست تحمیل‌کننده ۶ درصد تورم جدید به اقتصاد ایران ۳۵۰ برابر بزرگ‌تر از آن رانت ادعایی است. به نظر من این‌ها دست‌انبردی است برای کسانی که به تعبیر اسمیت از طریق مناسبات رانتی نکاشته‌های خود را درو و رانت‌های هیولایی ایجاد می‌کنند که برای فریب عامه و تصمیم‌گیران اسمش را مبارزه با رانت می‌گذارند. دست‌انبردی دیگر آن‌ها این است که مثلاً می‌گویند تخصیص ارز ۴۲۰۰ تومانی به اندازه کافی نتوانسته کالاهای اساسی را با قیمت قابل قبول‌تر به دست مصرف‌کننده برساند. باید پرسید وقتی شما ادعا می‌کنید که از این مسئله ناراحتید که مردم نیازهای حیاتی خود را گران‌تر خریداری‌اند پس چرا راه‌حلی که ارائه می‌کنید این است که سیاست شدت‌دهنده به تورم را در دستور کار قرار می‌دهید؟ ببینید چقدر پایه استدلال‌ها سست و ضعیف است و چقدر غم‌انگیز است که در سطح نظام تصمیم‌گیری کشور این‌ها پذیرفته می‌شود و بعد می‌بینید که دم خروس آشکار می‌شود. در گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نوشته شده بود که اگر این کار انجام شود؛ یعنی ارز ۴۲۰۰ تومانی به ارزش نیامی تحول پیدا کند، حداقل ۵۶ هزار میلیارد تومان درآمد باآورده نصیب دولت خواهد شد. در این زمینه ما بارها تذکر دادیم که این‌ها مسائلی است که در کشور ما تجربه شده و در گزارش‌های رسمی کشور هم انعکاس پیدا کرده است. در صفحه ۷۴ گزارش اقتصادی سال ۱۳۷۳ به‌صراحت نوشته شده است که تجربه عملی افزایش نرخ ارز نشان داده است که به ازای هر یک واحد کسب درآمد دولت از طریق سیاست‌های تورم‌زا، هزینه‌های مصرفی

دولت با ضریب بیش از ۳.۵ برابر افزایش پیدا می کند. بعد در آنجا نوشته است که شدت افزایش هزینه های سرمایه ای دولت بیشتر از این مقدار است؛ یعنی این توهم برای دولتمردان گرامی است که فکر می کنند از طریق افزایش قیمت کالاها و خدمات می توانند درآمد کسب کنند. شما می دانید که گزارش های رسمی دولتی بنا به تعریف، محافظه کارانه ترین و خوش بینانه ترین برآوردها را ارائه می دهند و ما هم دقیقاً در عمل دیدیم که دولت در هر دوره ای بیشتر طمع کسب درآمد از قیمت های کلیدی را داشته است، در بالاتر بلدهی فزاینده بیشتر فروخته است؛ بنابراین اگر قرار باشد ماجرا با منطق علمی پاسخ داده شود می توان گفت که این استدلال های مسئولیت گریزانه هیچ جایگاه و اعتبار علمی ندارد. اساس ماجرا این است که کسانی از مناسبات راتنی و به ویژه سیاست های تورمزا بهره های زیادی می برند، ولو اینکه قیمتش این باشد، که تولیدکننده ها و مردم ایران دستخوش ورشکستگی و فلاکت شوند.

**درباره افزایش نرخ ارز پریشانی وجود دارد که مثلاً اعلام می کنند قیمت واقعی ارز ۸ هزار تومان است، ولی قیمت افسارگسیخته روی ۱۵ هزار تومان می رود و آشفتگی ایجاد می کند و همه می دانیم که این آشفتگی چقدر به اقتصاد کشور ضرر می رساند. اگر قیمت را با یک شیئی به یک رقمی می رسانند خیلی معقول تر بود. با توجه به صحبت شما که گفتید همین تصمیماتی که در دوره آشفتگی گرفته می شود باعث بی نظمی و بحران بیشتر می شود به نظر شما واقعا تئوری برای افزایش نرخ ارز هست؟ فرض کنیم اگر تدبیر بود مرحله به مرحله افزایش نرخ ارز اتفاق می افتاد ولی وقتی کار از دستشان در می رود و دولت دو هفته غیب می شود و هیچ کس مسئولیت نمی پذیرد آیا به نظر شما این همان آشفتگی بیش از حد نیست که دولت نمی تواند کاری بکند؟ اگر راه جبران کسری بودجه افزایش قیمت ارز باشد، باید در نظر داشت که اگر کسری بودجه مشکل بزرگی است، آشفتگی افسارگسیخته اقتصاد کشور مشکل بسیار بزرگتری است. چطور می شود که تماماً یک مشکل را با به وجود آوردن مشکل بزرگتر حل کنند؟**

« دقیقاً مسئله همان است که در ادعای مربوط به ناکارآمد بودن ارز ۴۲۰۰ تومانی هم وجود دارد. درباره ارز ۴۲۰۰ تومانی آقای دکتر راغفر و آقای احسان سلطانی یک نامه منتشر کردند و یازده گروه استدلال مطرح کردند که نشان می داد اینکه قیمت کالاهای اساسی از قیمت پایه ۴۲۰۰ تومانی ارز فراتر رفته است به یازده مسئله دیگر برمی گردد که عموماً به مسئله گونه ای دیگر از سیاست های تورمزا و تلاش های داخلی و خارجی معطوف به آشفته سازی مربوط می شود و ما در اقتصاد سیاسی به آن شوک آینده هراسانه می گویم.

بانک مرکزی هم اطلاعیه رسمی داد و دقیقاً گفته بود که در آن چارچوب و با لحاظ کردن شرایط زمانی، این سیاست کاملاً موفق بوده است؛ برخلاف جوسازی هایی که گروه های رانت جو می کردند، ولی وقتی که روی این مسئله اصرار وجود دارد و مثلاً با مخالفت مجلس با این طرح، کسانی این طرح را به جلسه سران سه قوه می برند و سعی می کنند به تصویب برسانند، معلوم می شود که مسئله منافع ملی، معیشت مردم و وضعیت تولید در کشور نیست. مسئله بسیار قابل اعتنا تر این است که خود آقای روحانی در فاصله آذرماه تا بهمن ماه ۱۳۹۷ حداقل سه بار در صحبت های عمومی شان گفتند که ما قادر هستیم هر لحظه ای اراده کنیم ارز را به همان نقطه قبل از این جهش ها برگردانیم، پس اگر فکر کنیم از دست کسانی در رفته و به طور تصادفی چنین اتفاقی افتاده است به نظر من تصور دقیقی نیست. انصافاً باید از آقای رئیس جمهور و صدقاتی که در این زمینه به

خرج دادند سپاسگزار باشیم. اگر ملاحظه کرده باشید تعداد قابل توجهی از اقتصاددانان گفتند خیلی ممنونیم که آقای رئیس جمهور از وجود چنین اقتداری در دولت خیر دادند و مضرانه تقاضا کردند که آقا اگر برای تصمیم گیران کشور امنیت ملی کشور، عدالت اجتماعی و مشروعیت سیاسی و اجتماعی جایگاه بالاتری از منافع رانت جوین داشته باشد، لطفاً این کار را بکنید. شما به نامه دوم اقتصاددانان در سال ۱۳۹۷ مراجعه کنید. در آن نامه با استناد به گزارش های رسمی بانک مرکزی نشان داده شده بود که در سال ۱۳۹۶ جهش بی سابقه ای در موجودی انبار بنگاه ها پدیدار شده است؛ به زبان عدد و رقم در نامه دوم نشان داده شده بود که از کل اضافه تولید و اضافه وارداتی که در سال ۱۳۹۶ نسبت به سال ۱۳۹۵ اتفاق افتاده ۷۴ درصد آن به موجودی انبار منتقل و باعث جهش بی سابقه موجودی انبار در آن سال شده است. ما در آن نامه استدلال کردیم که این واقعیت نشان می دهد که به خاطر گستردگی غیر متعارف فقر در ایران و به واسطه فروپاشی نسبی طبقه متوسط درآمدی، بخش اعظم مردم با قیمت های پایه روی دلار ۳۵۰۰ تومانی قادر به تأمین بخش مهمی از مایحتاجشان نیستند، بنابراین از زاویه امنیت ملی هم به غیر از همه آن فاجعه هایی که در قسمت ابتدایی صحبت هایم به آن اشاره کردم، ما صمیمانه و مشفقانه هشدار می دهیم که این ها باید دور سیاست های تورمزا را خط بکشند و به معنای دقیق کلمه این مورد را خط قرمز خودشان اعلام کنند. مسئله حیاتی تر این است که بیش از ۱۵ سال در اقتصاد سیاسی ایران بین روندهای تورمزا و روندهای رکود آفرین یک درهم تنیدگی تمام عیار پدیدار شده است و بنابراین سیاست تورمزا به همان اندازه که از ناحیه تورمزا بودنش

فاجعه های بزرگ ایجاد می کند به خاطر تشدید و تعمیق رکود و افزایش بیکاری هم در واقع گویای تیر خلاص به خانوارهایی می زند که از یک طرف با افزایش چشمگیر در قیمت مایحتاج اساسی خود روبه رو هستند و به طور هم زمان نان آور خانوار شغل خود را از دست می دهد. باید صمیمانه و خاضعانه از همه دلسوزان کشور و به خصوص از رسانه ها و مطبوعات که خودشان را وامدار رانت جوها نکرده اند خواست که آن ها هم به سهم خود به فریاد مردم برسند و پاسدار امنیت ملی و مشروعیت دولت باشند.

**موضوعی که در حال حاضر مشهود است غلبه بازار سیاسی به بازار اقتصادی است و این توزیع رانت غیر مولد را به وجود آورده است. ما وقتی ارز ۴۲۰۰ می دهیم دست همان گروه های رانتی می افتد و آن فجایع به وجود می آید. انکار صحنه اقتصاد ایران صحنه مبارزه آن گروه ها با هم است و دولت یک جاهایی کنار می ایستد. حالا اگر فرض کنیم که دولت بخش از تصدی گری ها را خودش در اختیار بگیرد، به نظر شما همان گروه ها وارد دولت نمی شوند تا با توجه به فساد ساختاری که سراغ داریم سوء استفاده و سوء مدیریت در یک سری بنگاه های دولتی رواج نمی یابد؟**

« در اینجا دو مسئله وجود دارد: یک سطح بحث این است که ما با سطوحی از تسخیرشدگی دولت به معنای کل ساختار قدرت روبه رو هستیم و این ها به گونه ای رفتار می کنند که گویی منافع و مصالح کوتاه مدت غیر مولدها را به مصالح تولیدکنندگان و عامه مردم ترجیح می دهند. این یک نکته بسیار بنیادی است که ما هم به سهم خودمان به ویژه طی چند سال اخیر بارها و بارها این مسئله را گوشزد کرده ایم، ولی چه در این زمینه و چه در آن زمینه تخصیص دلارها، اکسیر نجات بخش شفافیت است. از دل مناسبات شفاف است که پاسخگویی بیرون می آید. در سال ۱۳۹۷ تحت شرایط خاصی دولت ناگزیر شد که منطبق، هدف و میزان بخشی از دلارهای ۴۲۰۰ تومانی را افشا کند که در اختیار چه کسانی به چه منظوری و به چه میزانی قرار داده است و شما دیدید که چقدر جامعه از آسیب پذیری های دولت در زمینه نحوه عملکرد آن تخصیص ها آگاهی پیدا کرد. وقتی که دولت به سمت سیاست های تشدیدکننده مناسبات رانتی می رود در واقع به شرحی که اشاره کردم آسیب پذیری خودش در برابر فساد را به طور هم زمان افزایش می دهد، علاوه بر همه آن سوء کارکردهایی که وجود دارد.

**آقای دکتر راغفر و آقای احسان سلطانی یک نامه منتشر کردند و یازده گروه استدلال مطرح کردند که نشان می داد اینکه قیمت کالاهای اساسی از قیمت پایه ۴۲۰۰ تومانی ارز فراتر رفته است به یازده مسئله دیگر برمی گردد که عموماً به مسئله گونه ای دیگر از سیاست های تورمزا و تلاش های داخلی و خارجی معطوف به آشفته سازی مربوط می شود و ما در اقتصاد سیاسی به آن شوک آینده هراسانه می گویم**

ماجرای دیگری هم پدید می‌آید که عبرت‌آموز است در آن شرایط وزیر وقت صنایع به‌صراحت در دیدار با رسانه‌ها اظهار کرد که به صلاح نمی‌داند ارزیابی که با نظر وزارت صنعت، معدن و تجارت تخصیص پیدا کرده است انتشار عمومی دهد؛ اما فشار مطالبه‌های به‌حق حوزه عمومی وقتی که از یک حدودی زیادتر شد همان وزیر با فرمان مقام مافوقش یعنی آقای رئیس‌جمهور روبه‌رو شد و این شفافیت هزینه فرصت رانت‌جویی و هزینه فرصت فساد را بالا می‌برد. راه نجات ایران هم از همین مسیر می‌گذرد. این یک بحث است که ماجرا با شفاف‌سازی حل می‌شود.

بحث بعدی این است که شما می‌فرمایید اگر دولت این کار را نکند دارایی‌های بین نسلی خود را به ثمن بخت به حالت غیر شفاف به خودی‌ها می‌فروشد؛ بله. در شرایطی که ما در چارچوب مناسبات رانتی قرار داریم این هم یک تهدید بسیار بزرگ است و ما اینجا هم باید دوباره از رسانه‌های همگانی به‌خصوص از این رسانه‌های دیجیتال تقاضا کنیم که به‌صورت یک شبکه اجتماعی توسعه‌خواه و مطالبه‌گر، شفافیت و برنامه را از دولت مطالبه کنند. در ذخیره دانایی کشورهای درحال توسعه، سال ۱۹۹۳ یک نقطه عطف به حساب می‌آید؛ گزارش توسعه انسانی UNDP در آن سال به مسئله تجربه خصوصی‌سازی در کشورهای درحال توسعه پرداخت. در صفحه ۵۱ آن گزارش یک جدول کشیده شده بود و در بالای آن جدول نوشته بود: هفت گناه خصوصی‌سازی که یعنی به چه شکل کشورهای درحال توسعه به سمت شیوه‌های خاصی از خصوصی‌سازی می‌روند که نقض غرض می‌کند؛ یعنی فساد، ناکارآمدی و مشروعیت‌زدایی را افزایش می‌دهد و به دنبال خود فقر و بیکاری را نیز افزایش می‌دهد. مهم‌ترین گناهی که در آن جدول با مؤلفه‌های هفت‌گانه نوشته

بود، این بود که دولت دارائی‌های بین‌نسلی مردم یعنی دارایی‌هایی را بفروشد که نسل‌های آتی هم در آن حقی دارند و صرف امور جاری خودش کند. در این زمینه هم راه نجات این است که ما از دولت گرامی یعنی کل ساختار قدرت، شفافیت و برنامه مطالبه کنیم. در اقتصاد بخش عمومی می‌گویند که هیچ دارایی بین نسلی حق فروخته شدن ندارد مگر این که منابع حاصل از آن صرف شکل‌گیری یک دارایی بین نسلی جدید شود؛ بنابراین می‌توانیم از آن‌ها بخواهیم که این کار را انجام دهند یعنی نشان دهند با درآمد حاصل از فروش این دارایی‌های بین نسلی چه کاری کرده‌اند و آیا آن را به دارایی بین

نسلی دیگری تبدیل کرده‌اند؟ شباهت حیرت‌انگیزی در این زمینه بین توزیع رانت به نام خصوصی‌سازی و توزیع رانت به نام دست‌کاری قیمت‌های کلیدی و خلق فرصت‌های رانتی وجود دارد؛ بنابراین به خاطر آن شباهت‌های زیاد راه‌حل آن‌ها نیز با هم یکسان است و اگر مطالبه شفافیت و برنامه در دستور کار قرار گیرد شخصاً تردیدی ندارم که

این‌ها به هوشیاری دست پیدا خواهند کرد، همان‌طور که آقای روحانی درباره بازی نرخ ارز گفت که به ما گفتند ایران گلستان می‌شود اما گلستان که نشد هیچ باید سه‌نقطه هم در انتهای آن گذاشت! یعنی هدف موعود محقق نشده اما بیشمار فاجعه و خسارت از دل آن وعده نادرست به مردم و تولیدکنندگان تحمیل شد.

**درباره قیمت حامل‌های انرژی، شما موافق افزایش قیمت‌ها نیستید. به‌هر حال دولت یارانه‌ای را هر سال می‌دهد و هر سال هم این یارانه بیشتر می‌شود. در همین یارانه بنزین در واقع دست‌طبقه فرو دست از این یارانه کوتاه است. درباره مصرف دیگر انرژی‌ها هم مصرف بالایی نسبت به کشورهای همسایه داریم. فکر می‌کنید راه‌حل این مسئله چیست؟ چیزی مانند سهمبندی می‌تواند کارکرد داشته باشد؟**

«درباره یارانه حامل‌های انرژی هم اگر نه بیشتر از ماجرای نرخ ارز و خصوصی‌سازی حداقل هم طراز با آن‌ها ما با دست‌کاری واقعیت روبه‌رو هستیم. این که گفته می‌شود دولت در این زمینه یارانه در ابعاد ۹۰۰ هزار میلیارد تومان پرداخت می‌کند درست نیست و خلاف واقع است و به همین دلیل به آن یارانه پنهان می‌گویند. یارانه پنهان یعنی هیچ پرداخت واقعی صورت نمی‌گیرد پس اینکه بگوئیم دولت پولی پرداخت می‌کند یک خلاف‌گویی بزرگ است. ماجرای بعدی این است که این یارانه پنهان که عزیزان محاسبه می‌کنند مبنای آن قیمت تمام‌شده انحصارگرهای ناکارآمد دولتی (عرضه‌کننده این حامل‌ها) است. گزارش‌های رسمی که در خود دولت وجود دارد نشان می‌دهد که قیمت تمام‌شده برخی عرضه‌کنندگان انحصارگر و

ناکارآمد دولتی حتی در مقایسه با همسایگان ایران بین ۳ تا ۵ برابر بیشتر است. ماجرا این است که آن‌ها می‌خواهند چوب‌آن ناکارآمدی فاجعه‌آمیز را بر سر مردم بزنند. از نظر ما این چوب‌زنی هم ضد توسعه و هم ناعادلانه است. به این دلیل ناعادلانه است که در ترازنامه انرژی کشور که وزارت نیرو سالانه منتشر می‌کند، می‌گوید که روزانه بالغ بر یک میلیون بشکه معادل نفت خام در فرآیندهای تولید، انتقال و توزیع حامل‌های انرژی تلف می‌شود و افزایش قیمت تمام‌شده آن‌ها به این اتلاف‌های وحشتناک و ناکارآمدی‌های گسترده مربوط

می‌شود. دست‌کاری قیمت به‌طور کلی ابزار کنترل بخش تقاضای اقتصاد است. خود ترازنامه انرژی می‌گوید که کانون اصلی بحران حامل‌های انرژی در بخش عرضه است. وقتی بحران در بخش عرضه است و شما مردم تقاضاکننده را تنبیه می‌کنید این یک ظلم فاحش است و حتی این ظلم ناکارآمدساز نیز است؛ یعنی نه تنها از طریق

این افزایش قیمت ناکارآمدی تصحیح نمی‌شود، بلکه تولیدکننده انحصارگر ناکارآمد حامل‌های انرژی تشویق می‌شود که به ناکارآمدی‌اش شدت ببخشد؛ یعنی انگیزه ضد توسعه‌ای هم پیدا می‌کند. بیش‌خود می‌گوید یک مردم آگاه و شریف و همیشه در صحنه‌ای هستند که می‌توانیم چوب ناکارآمدی‌هایمان را به آن‌ها بزنیم.

این حرف‌ها بارها و بارها گفته شده است، حتی در بالاترین سطح در دوره احمدی‌نژاد زده می‌شد. چقدر غم‌انگیز است که آقای روحانی رئیس‌جمهور با آن نقدهای رادیکال خود به دولت قبل بر سرکار بیاید و به این شکل غم‌انگیز و تأسّف‌بار و بی‌منطق دنباله‌رو همان سیاست‌ها شود. در آن زمان بعد از اینکه تمام استدلال‌های سست و بی‌پایه را مطرح کردند و پاسخ‌های کارشناسی درخور دریافت کردند در نهایت دو مطلب جدید مطرح شد که یکی از آن‌ها را مقامات زیردست رئیس‌جمهور وقت مطرح کردند و یکی از آن‌ها را خود آقای رئیس‌جمهور قبلی اظهار کردند. آن چیزی که مقامات زیردست مطرح کردند مثل وزاری مربوطه این بود که گفتند ما پذیرفتیم که کانون اصلی بحران، تولیدکننده انحصارگر دولتی ناکارآمد است، اما برای اینکه بخواهد ناکارآمدی‌هایش را کاهش دهد باید سرمایه‌گذاری کند و چون برای سرمایه‌گذاری پول ندارد؛ بنابراین ما این افزایش قیمت را انجام می‌دهیم و از محل آن منابعی که آزاد می‌شود سرمایه‌گذاری می‌کنیم. ما به قاعده آنچه در مورد نرخ ارز تجربه شده بود به این‌ها گوشزد کردیم که وقتی شما سیاست تورم‌زا اتخاذ می‌کنید آن‌چنان با بانالاق افزایش شدیدتر هزینه‌ها روبه‌رو می‌شوید که حتی گذران عادی روزمره‌تان دچار چالش می‌شود. در سال ۸۹ که قیمت حامل‌های انرژی به‌طور متوسط ۵۵۰ درصد افزایش پیدا کرد، ماجراهایی پیش آمد که انسان را متأسّف می‌کند. در همان سال بالاترین جهش در قیمت گاز داده شد و چیزی حدود ۱۱ برابر قیمت آن افزایش یافت. یک سال بعد مدیرعامل وقت شرکت ملی گاز ایران مصاحبه‌ای کرد و پارادوکسی را مطرح کرد. ایشان گفتند که تولید ما در سال ۱۳۹۰ نسبت به سال قبل افزایش پیدا کرده است، قیمت آن هم که ۱۱ برابر شده اما درآمد شرکت ملی گاز ایران نسبت به سال ۱۳۸۹ کاهش پیدا کرده است. این‌ها با این سیاست‌ها بخش بزرگی از جامعه را به سمت گزندزدی رهنمون کردند. ما با این پدیده در آن ابعاد هرگز روبه‌رو نبودیم. بسیاری از دستگاه‌هایی که قدرت چانه‌زنی با شرکت گاز داشتند، همان میزان مبلغ قبض‌های قبلی را هم نپرداختند. تجربه شرکت گاز یک کم‌دی تراژدی است. کار به‌جایی رسید که شرکت ملی گاز اطلاعیه منتشر کرد و گفت گاززددها را به ما معرفی کنید و جایزه بگیرید. گویا ما حافظه تاریخی نداریم یا ضعیف است. این‌ها همه تجربه شده و نتایجش هم آشکار شده است. از همه تکان‌دهنده‌تر این بود که درباره رابطه افزایش قیمت برق با انگیزه سرمایه‌گذاری مدیرعامل وقت شرکت توانیر طی مصاحبه‌ای گفت دست‌آورد افزایش قیمت این بوده که بدی‌های انباشته شرکت توانیر از حول‌وحوش ۵ هزار میلیارد تومان قبل از افزایش قیمت برق به حول‌وحوش ۳۲ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا کرده است؛ یعنی عیناً آن چیزی که در مورد بودجه عمومی دولت با آن مواجه بودیم، اینجا هم در مورد

**درباره یارانه حامل‌های انرژی هم اگر نه بیشتر از ماجرای نرخ ارز و خصوصی‌سازی حداقل هم طراز با آن‌ها ما با دست‌کاری واقعیت روبه‌رو هستیم. این که گفته می‌شود دولت در این زمینه یارانه در ابعاد ۹۰۰ هزار میلیارد تومان پرداخت می‌کند درست نیست و خلاف واقع است و به همین دلیل به آن یارانه پنهان می‌گویند**

شرکت‌های عرضه‌کننده حامل‌های انرژی وجود دارد؛ اما درباره استدلال دوم:

آقای رئیس‌جمهور وقت فرمودند که سیاست افزایش قیمت حامل‌های انرژی آرزوی همه دولت‌های پس از جنگ بوده است، اما آن‌ها جرئت نداشتند که این کار را انجام دهند و من این جرئت را دارم؟! شخصاً با توصیه مشفقانه و از موضع امر به معروف و نهی از منکر مصاحبه‌ای کردم و گفتم این گفته شما مانند این است که بگویند خیلی‌ها آرزو دارند از طبقه چهل و پنجم یک ساختمان خیلی

سریع خود را به پایین برسانند، دیگران جرئت نکردند برای سرعت بخشی به این کار خودشان را به پایین پرت کنند من الآن جرئت کردم. من عرض کردم که چنین کارهایی را بنده لاقلاً به عنوان شجاعت به رسمیت نمی‌شناسم، من برای چنین کاری اسم دیگری انتخاب می‌کنم؛ اما به حکم این که در آن دولت‌های قبلی هم به‌طور فعال در مسئله امر به معروف و نهی از منکر مشارکت داشتم گواهی می‌دهم که تمکین آن دولت‌ها به نظر کارشناسی نسبت به دولت شما بیشتر بود، بله آن‌ها هم دلشان می‌خواست پول مفت و یک‌باره و بی‌زحمت به‌دست بیاورند، ولی وقتی که با استدلال‌های کارشناسی مواجه می‌شدند که آن برداشت غلط است به‌طور نسبی بیشتر از شما به نظرات کارشناسان تمکین کردند. ماجرای شجاعت شما و ترسو بودن آن‌ها نیست، ماجرای تمکین بیشتر آن‌ها به نظرات کارشناسی است؛ بنابراین به نظر من این استدلال‌ها واقعاً پایه و اساس ندارد و یک ابزار برای دامن زدن به مناسبات رانتی، دامن زدن به نابرابری‌های ناموجه، دامن زدن به گستره و عمق فساد مالی و تضعیف بخش‌های مولد و تشدید فلاکت برای بخش‌های بزرگ‌تری از جمعیت است. باید تلاش کرد قبل از این که به فاجعه‌های غیرقابل جبران منجر شود ان‌شاءالله نظام تصمیم‌گیری ما هوشیارانه‌تر عمل کند. اینکه شما نام یارانه آشکار را برای بنزین به کار می‌برید به دولت برمی‌گردد که خود آن‌ها دائماً نرخ ارز را تغییر می‌دهند. آن هم مصداق گنه‌کرد در بلخ آهنگری است و خوب آن بر سر مردم بیچاره زده می‌شود. به اضافه اینکه آقای دکتر سبحانی استاد ارجمند دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران یک کار پژوهشی انجام دادند و نشان دادند که فقط در کار شفاف‌سازی مصرف بنزین از طریق کارت‌های بنزین در همان سال اول اجرا، صرفه‌جویی بسیار بزرگ در مصرف بنزین پدیدار شد. آقای دکتر سبحانی آن پژوهش را در راستای رد ادعای دولت قبل انجام دادند مبنی بر اینکه کاهش مصرف بنزین در اثر افزایش قیمت بنزین حاصل شده است درحالی که بخش اعظم کاهش مصرف بنزین قبل از وارد کردن شوک به آن و مربوط به ماجرای شفاف‌سازی مصرف‌کنندگان از ناحیه کارت‌های سوخت بوده است.

**پیش‌بینی شما درباره وضعیت اقتصادی امسال چیست؟ راهکارهای بهبود اوضاع چیست؟**

عموماً پیش‌بینی‌ها در مورد امسال در چارچوبی که



کار شده است (چه در داخل ایران و چه در بیرون از ایران) حکایت از یک سقوط چشمگیر در رشد اقتصادی ایران، افزایش چشمگیر رشد تورم و بیکاری است. حتی مرکز پژوهش‌های مجلس در قالب چند سناریو این‌ها را با جزئیات مورد توجه قرار داده است. البته این‌ها ناگزیر هستند که عدد و رقم‌هایی را به‌دست آوردند که با فرض خیلی خوش‌بینانه بوده است. برداشت من این است که در شرایط کنونی هیچ توصیه‌ای به نظام تصمیم‌گیری کشور، اعم از دولت و مجلس، به‌اندازه پرهیز دادن آن‌ها از سیاست‌های تورم‌زا نجات‌بخش نیست. بحث‌های خارق‌العاده‌ای در این زمینه وجود دارد و ذخیره دانایی علم اقتصاد در این زمینه می‌تواند مددکار باشد. من به‌صورت اجمالی می‌گویم فرمی که مسئولان کشور صحبت می‌کنند به گونه‌ای است که گویی درک بایسته‌ای از آثار فاجعه‌ساز تورم، چه از نظر انسانی و چه از نظر اجتماعی و چه از نظر محیط زیستی ندارند. در سال ۱۹۲۰ یعنی دو سال پس از پایان جنگ جهانی اول اقتصاددان بزرگ قرن بیستم جان مینارد کینز کتابی با عنوان پیامدهای اقتصادی صلح نوشته است و کل دستاوردهای تجربی ناشی از جنگ جهانی اول را در زمینه اقتصاد ارائه کرده است. در آن کتاب کینز سوداگری مالی را دقیقاً معادل قماربازی در کازینو معرفی می‌کند و می‌گوید هر کاری که گرایش‌های سوداگرانه و دلالتی و رانتی را در اقتصاد تشدید کند، بازی اقتصادی را به یک قمار تبدیل می‌کند. باید در تمام عبارات‌های کینز دقت کرد. او می‌گوید توجه داشته باشید که در بازی قمار همه بازنده‌اند و برنده‌ای وجود ندارد. حتی آن‌هایی که فکر می‌کنند در کوتاه‌مدت چیزی بدون زحمت عایدشان شده است، می‌بینند که چه چیزهای بزرگ‌تری را از دست دادند. هر سیاست تورم‌زایی نیروی محرکه تورم به همراه بیکاری و تشدید نابرابری و فساد خواهد شد. دقت کنید که نزدیک به یکصد سال پیش این حرف زده شده است. در آن کتاب می‌گوید که سیاست تورم‌زا آثار ناهنجار خودش را فقط منحصر به اقتصاد نمی‌کند بلکه تمام عرصه‌های حیات جمعی با شرایطی روبه‌رو می‌شوند که او از آن به سست شدن بنیان همه قراردادهای سیاسی اجتماعی فرهنگی، اگر نه بیش از قراردادهای اقتصادی حداقل به‌اندازه آن، تعبیر می‌کند و می‌گوید وقتی که این کار انجام شد مناسبات طوری می‌شود که گویی افراد برای برخوردار شدن تاس می‌اندازند و در همچنین شرایطی نابرابری‌های ناموجه گسترش و تعمیق پیدا می‌کند، گسست اجتماعی پدید می‌آید و مناسبات

اجتماعی دچار شکنندگی‌های شدید می‌شود. او می‌گوید که در این شرایط نابرابری ناموجه، تعدادی نوکیسه به نوکیسه‌های موجود به قیمت تباهی گروه زیادی از جمعیت اضافه می‌شوند که زندگی آن‌ها به فنا می‌رود. وی ادامه می‌دهد بنابراین سیاست‌گذارها باید به مسئله تورم به‌مثابه امر فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نگاه کنند نه اینکه چرتکه بیندازند، مانند رئیس محترم مرکز پژوهش‌های مجلس که بسیار مکانیکی و ساده‌انگارانه می‌گوید ۵۶ هزار میلیارد تومان به دست می‌آوریم فوش تنها ۶ درصد قیمت کالاها و خدمات

بلا می‌رود. او متوجه نیست که آن بازی رانتی فراگیر به‌اندازه تولید ناخالص داخلی ضرب در ۷ و ضرب در ۶ درصد چه فسادها و نابرابری‌های غیرمتعارف و چه ناهنجاری‌های غیرعادی را به‌وجود می‌آورد؛ بنابراین من می‌خواهم به آن عبارتی که از کینز نقل کردم به اعتبار تجربه سه دهه گذشته یک چیز دیگری هم اضافه کنم که اگر دولت یا همان نظام قدرت هنوز فکر می‌کند اگر ما دچار پس‌افتادگی نسبت به همسایگان و رقبایمان شویم و اگر می‌فهمند که این می‌تواند تهدیدی برای امنیت ملی ما باشد، می‌خواهم بگویم که مهم‌ترین کارکرد سیاست‌های تورم‌زا در مناسبات اقتصاد سیاسی رانتی این است که کانون‌های اصلی بحران و ناکارآمدی‌ها و بی‌کفایتی‌ها را از دید سیاست‌گذاران دلسوز و واقع‌بین پنهان می‌کند و بنابراین به اعتبار این مسئله، هم نیروی محرکه اسراف‌ها و اتلاف‌های بزرگ می‌شود و هم اجازه یادگیری را از آزمون و خطاهای پرهزینه‌ای سلب می‌کند که در کشور انجام می‌شود و هم اینکه از طریق تشدید فساد و نابرابری‌های ناموجه وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج را هم به شدت افزایش می‌دهد؛ چون بیشترین صدمه از این سیاست‌ها علاوه بر عامه مردم نصیب تولیدکننده‌ها می‌شود و هر ضربه‌ای که به تولیدکننده‌های ما وارد می‌شود به معنای باز شدن افق‌های جدیدی در زمینه افزایش وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج می‌شود.

در دوره آقای احمدی‌نژاد از این بی‌احتیاطی‌ها کردند و به گواه گزارشاتی که در مهر ۱۳۹۲ مرکز پژوهش‌های مجلس تهیه کرد وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج در دوران آقای احمدی‌نژاد در اثر آن سیاست‌ها نسبت به دوره آقای خاتمی ۵ برابر افزایش پیدا کرده بود. این هم چیزی است که تجربه شده است، اما چیزی که الآن مسئولان استراتژیک کشور باید به آن توجه داشته باشند این است که افزایش وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج در شرایطی که امریکایی‌ها تحریم‌های ظالمانه‌شان را برگرداندند می‌تواند خیلی معنای متفاوتی نسبت به دوره احمدی‌نژاد داشته باشد. در آن دوره نفت بشکته‌ای بالای ۱۰۰ دلار قیمت داشت و با آن دلارهای نفتی تمام این فسادها و وابستگی‌ها و پس‌افتادگی‌ها را پنهان کردیم. هزینه فرصت این خطا در شرایط کنونی می‌تواند خیلی بالاتر باشد. ■

**پی‌نوشت:**

۱. Sourdel

۲. John Maynard Keynes

# رانت و یارانه، ریشه فساد اقتصادی

## تجربیات خصوصی سازی در کشورهای چین، روسیه و آلمان

### و میزان مشابهت آن‌ها با خصوصی سازی در کشور ما

متن زیر خلاصه گفتاری از مهندس محمد آقایی، معاون اسبق وزیر نفت است که در جمع اعضای تحریریه چشم‌انداز ایران بیان شد. نظر به اهمیت موضوع واگذاری‌های صنایع دولتی تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.



محمد آقایی

در ضمیمه این سند آمده که باید پس از ده سال طوری عمل کنیم که متوسط رشد اقتصادی هشت درصد باشد و بیکاری و تورم حتی به زیر پنج درصد برسد. این‌ها عبارت‌هایی است که در این سند مورد انتظار بوده و آرزو شده است. شروع برنامه چهارم که مقارن با شروع برنامه‌ریزی برای سند چشم‌انداز است مقارن می‌شود با شروع دولت آقای احمدی‌نژاد، که در دوران دولت‌های ایشان، با وجود درآمد ارزی بالغ بر ۸۰۰ میلیارد دلاری با رشد منفی ۶/۷ درصد تمام می‌شود. از سال ۸۴ که شروع برنامه چهارم بود تقریباً روش‌ها برعکس آن بود که به این اهداف برسد.

سند سوم، سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ است که در اول خرداد ۸۴ ابلاغ شد، منتها در آن ابلاغیه به صدر اصل ۴۴ نگاه تغییردهنده اثرگذار نشده بود. متمم این ابلاغیه در تیرماه ۱۳۸۵ با عنوان بندج سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ ابلاغ شد. این ابلاغیه، اصل ۴۴ قانون اساسی را دگرگون می‌کند. نکته مهم این است که در قانون اساسی ما مکانیسم اصلاح در خودش آمده است. در مجموع سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ یکی از اصلاحات بنیادین در قانون اساسی اتفاق می‌افتد و آن اجازه دادن برای خصوصی کردن صنایعی بود که بنا بر صدر اصل باید دولتی باشد. در این اصلاح آن فرایند عنوان شده در قانون اساسی اجرا نشده است و برای این کار نیاز به فراندوم بوده. درحالی که صرفاً بر اساس پیشنهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام و تأیید مقام رهبری انجام شده است و به استناد به اصل ۱۱۰ قانون اساسی که مربوط به اختیارات رهبری است.

در سند سیاست‌ها چند هدف آمده است، از جمله شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی، گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی، ارتقای کارایی نگاه‌های اقتصادی و بهره‌وری منابع مادی و انسانی فناوری، افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی، افزایش سهم بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی، کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی، افزایش سطح عمومی اشتغال، تشویق اقشار مردم به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بهبود درآمد خانوار.

در این سند آمده که به‌جز صنایع بالادستی نفت و گاز و خطوط اصلی انتقال نیرو، همه صنایع و پالایشگاه‌ها و پتروشیمی‌ها باید واگذار شود. این سیاست‌های ابلاغی باید به قانون تبدیل می‌شد که در زمانی طولانی در مجالس هفتم و هشتم انجام شد. در قانون مصوب سال ۸۹ همه صنایعی که در صدر اصل ۴۴ آمده بود به سه دسته تقسیم شد. یک دسته آن‌ها که سهامشان صد درصد دولتی می‌ماند؛ مانند صنایع بالادستی نفت و گاز و استخراج آن‌ها و معادن نفت و گاز؛ دسته دوم آن‌ها که باید تا هشتاد درصد سهامشان را واگذار کنند، مانند پالایشگاه‌ها و دسته سوم آن‌ها که صد درصد سهامشان باید به بخش خصوصی واگذار شود. در صدر این دسته اخیر صنایع گسترده پتروشیمی‌ها و فولاد و مخابرات و تولید نیرو بود.

در دوران تصویب این قانون، مرکز پژوهش‌های مجلس یک گزارش حدود دویست صفحه‌ای منتشر کرد و از تجربه روسیه و چک اسلواکی به‌عنوان تجارب موفق خصوصی سازی یاد کرد. تجربه روسیه این بود که می‌خواستند تمام نگاه‌های دولتی را بلافاصله خصوصی کنند. معنای خصوصی سازی‌شان هم تغییر مالکیت از بخش دولتی به بخش خصوصی برای کسب درآمد برای دولت بود. افزوناً همین تجربه به‌مبنای تصویب قانون قرار گرفت و استناد نمایندگان هم بیشتر بر همین گزارش بود.

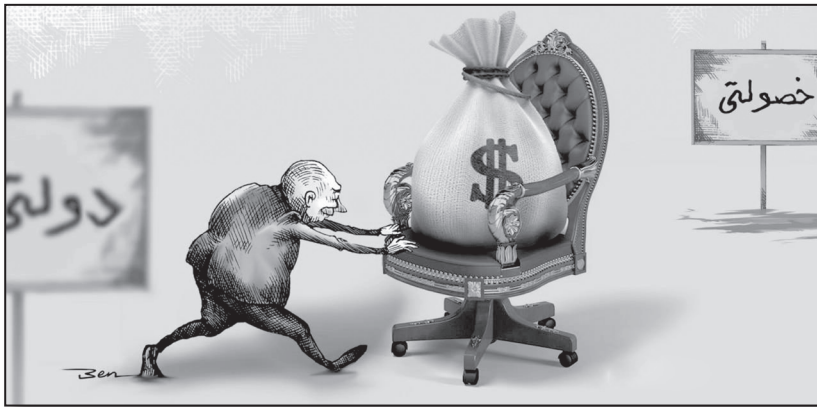
حوالی سال‌های دهه ۶۰ شمسی، درست در زمانی که بسیاری از کشورهای دیگر به سمت خصوصی سازی حرکت می‌کردند، بحث‌های دولتی سازی گسترده‌تر در ایران مطرح بود. قانون اساسی ما هم خاصه در اصول ۴۳، ۴۴ و ۴۵ بسیار تحت تأثیر این روند بود. اولین زمره‌های خصوصی سازی در کشور ما در برنامه اول توسعه در سال‌های ۶۸ تا ۷۲ شکل گرفت. بنا بود بخش‌های خدماتی ادارات و شرکت‌های دولتی به پیمانکاران خصوصی واگذار شود. در برنامه دوم هم این روند ادامه پیدا کرد. در برنامه سوم بحث‌های مربوط به تأسیس شرکت‌های مادر تخصصی و هلدینگ‌ها مطرح بود. در برنامه چهارم، حوزه خصوصی سازی بیشتر درباره شرکت‌های دولتی کوچک مانند مواد شیمیایی و صنایع غذایی مطرح بود. پس از آن یک اتفاق مهم در سال ۸۴ رخ داد و آن هم ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ بود.

### مبانی قانونی خصوصی سازی

سه سند بالادستی مبنای خصوصی سازی در کشور داریم: یکی قانون اساسی کشور و به‌خصوص اصل ۴۴؛ دومی سند چشم‌انداز بیست‌ساله؛ و سوم سند سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴.

در اصل ۴۴ قانون اساسی اقتصاد کشور را به سه قسمت تقسیم کرده‌اند: بخش دولتی، بخش تعاونی و بخش خصوصی. جان کلام سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ مربوط به عبارت صدر آن اصل است که می‌گوید بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها، شبکه‌های بزرگ آب‌رسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند این‌ها است. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. به تعبیری محور دولتی است و مانند آنچه در برنامه اول تا سوم رخ داد بخشی از فعالیت‌ها واگذار می‌شود.

سند دوم، سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ است. در مقدمه آن عنوان شده که جامعه ایرانی در افق این چشم‌انداز چنین ویژگی‌هایی خواهد داشت: توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی و متکی بر اصول و ارزش‌های اسلامی، ملی و انقلابی با تأکید بر مردم‌سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های مشروع، حفظ کرامت و آزادی‌های انسان‌ها و بهره‌مند از امنیت اجتماعی و قضایی. همچنین در بخش دیگر آن چنین آمده است: دست‌یافته به جایگاه اول علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی، آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقای نسبی درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل. یک عبارت هم در جمله آخر این سند هست: دارای تعامل سازنده و مؤثر بین‌المللی بر اساس اصول عزت، حکمت و مصلحت.



از آن زمان تاکنون عمده واگذاری‌ها در زیرمجموعه عمدتاً هفت هلدینگ انجام شده است. شامل هلدینگ‌های سازمان تأمین اجتماعی؛ صندوق‌های بازنشستگی کشوری؛ صندوق بازنشستگی نفت؛ سازمان برکت وابسته به ستاد پیگیری فرمان هشت ماده‌ای امام (ره)؛ بنیاد مستضعفان و سادات وابسته به تعاونی نیروهای مسلح که الآن بسیاری از پالایشگاه‌ها و پتروشیمی‌ها زیر نظر آن‌ها هستند. هم‌اکنون حداکثر ۴۲ درصد اقتصاد کشور دولتی باقی مانده، حدود بالغ بر ۴۸ درصد آن همین خصولتی‌ها هستند و حدود ۱۰ درصد هم خصوصی‌سازی به معنای نسبتاً واقعی است. عرصه اقتصاد عمدتاً عرصه فعالیت این خصولتی‌هاست.

## تجربه خصوصی‌سازی در چین، روسیه و آلمان

در بین تجربه خصوصی‌سازی در کشورهای مختلف، سه تجربه شاخص وجود دارد: کشورهای چین، روسیه و آلمان. یکی از تجربه‌های موفق مربوط به چین است که برخی کشورها هم آن را الگو قرار داده‌اند. تحولات چین عمدتاً پس از روی کار آمدن تنگ شیائو پینگ در سال ۱۹۷۸ شروع شد. تحولات اقتصادی در آن کشور بدون اجازه به هرگونه تغییرات سیاسی صورت گرفت.

چین در مسیر رشد خود از دو مؤلفه استفاده کرد؛ نخست بستر نیروی انسانی توانمند به خصوص در زمینه مهندسی و اپراتوری و تکنسین‌ها و مرتب با آموزش این افراد کیفیت کارشان را بهتر می‌کرد. مؤلفه دوم اینکه برای جذب سرمایه نگاهشان به سرمایه‌گذاران خارجی نبود. عمده توجهشان به سرمایه چهار میلیون چینی در خارج از کشور بود. در آغاز چینی‌ها به شرکت‌های کوچک کشاورزی میدان دادند و سهام آن شرکت‌ها را به کشاورزان واگذار کردند. نکته مهم این است که هم‌اکنون عمده سهام صنایع بزرگی همچون نفت و گاز متعلق به دولت است. البته در چین سهام دولتی به معنای اداره انحصاری شرکت توسط دولت نیست. شرکت‌های بزرگ را به چند بخش تقسیم کرده‌اند و بینشان رقابت ایجاد کرده‌اند. در تمامشان هم پژوهش‌کده ایجاد کرده‌اند و بر اساس میزان افزایش بهره‌وری به کارکنان و مدیران پاداش می‌دهند. تازه در سال‌های اخیر حداکثر ۱۴ درصد از سهام این صنایع را در بورس شانگهای برای فروش عرضه کرده‌اند. در چین کیفیت‌سازی صنایع و برقراری مکانیسم رقابت سالم و تجاری‌سازی شرکت‌ها

قبل از انتقال مالکیت به بخش خصوصی، محور قرار گرفته است. به طوری که خصوصی‌سازی به معنای انتقال مالکیت آخرین حلقه فرایند خصوصی‌سازی است برعکس چین، در روسیه اصلاً دنبال کیفیت‌سازی صنایع و شبکه‌های رقابتی نبودند. با روی کار آمدن یلتسین ظرف پنج سال صنایع را به بخش خصوصی واگذار کردند؛ به تعبیری تغییر مالکیت برای ایجاد درآمد برای دولت. به دلیل عرضه زیاد، قیمت فروش این صنایع کم بود. گاهی تا یک‌دهم قیمت واقعی واگذار می‌شد و خریدار بلافاصله تغییر کاربری می‌داد و ماشین‌آلات و زمین را می‌فروخت یا خط تولید را تغییر می‌داد. پس از آن یک شرایط وخیم رکود تورمی در آن کشور ایجاد شد. روزی که گورباچف رفت قیمت هر دلار یک و نیم روبل بود. وقتی یلتسین رفت هر ۲۷ هزار روبل یک

دلار بود. اقتصاد روسیه آن‌قدر از هم پاشیده که استفاده از تعابیری همچون رکود تورمی هم در آنجا معنا نمی‌داد... مغازه‌ها خالی از اجناس بود و صنایع تعطیل شده بود. یک کار دیگر در زمان یلتسین توزیع سهام کوپنی در میان مردم بود که مشابه سهام عدالت در کشور ما بود. پوتین پس از روی کار آمدن دنبال راه چاره گشت. صنایع واگذار شده بود. پوتین از یک قانون زیست‌محیطی استفاده کرد و کارخانه‌هایی را که با قیمت ارزان فروخته شده بود و تغییر کاربری داده بودند، به دلیل آسیب به محیط زیست، چند برابر قیمت خرید جریمه کرد. تجربه آلمان یک تجربه خاص است. وقتی آلمان شرقی و غربی با هم متحد شدند، در آلمان شرقی صنایعی بود که تحت ساختار نظام کمونیستی از جنس مشابه اتحاد جماهیر شوروی اداره می‌شد. آن‌ها یک سازمان خصوصی‌سازی تأسیس کردند. اساس کار قبل از واگذاری‌ها کیفیت‌سازی و تجاری‌سازی بود و فرایند خصوصی‌سازی صرفاً به معنای تغییر مالکیت نبود. تا زمانی که یک بنگاه به شکوفایی نرسیده بود، خصوصی‌سازی انجام نمی‌شد. شرکت‌های خصوصی مشاوره راه‌اندازی شد تا به شرکت‌های دولتی به خصوص آن‌ها که مشابهشان در آلمان غربی وجود داشت مشاوره بدهند که چگونه کیفیت‌سازی انجام دهند. تمام واگذاری‌ها ظرف ده سال انجام شد. همچنین در واگذاری‌ها مانند کشور ما دنبال کسب درآمد نبودند، بلکه هدفشان توسعه اقتصادی بود. قیمت‌گذاری‌ها در حد یک مارک بود؛ در نهایت به کسی واگذار می‌شد که طرحی ارائه کند که به‌طور مثال در یک بازه زمانی مثلاً پانزده سال آینده کارخانه را به بهترین حالت بهره‌وری و کیفیت‌سازی برساند.

پیام مهم تجربه‌های موفق این است که خصوصی‌سازی به معنای تغییر مالکیت، آخرین حلقه فرایند خصوصی‌سازی برای توسعه اقتصادی است. اینکه تنها به دنبال تغییر مالکیت با بیشترین قیمت باشیم روند نادرستی است.

## ریشه فساد در کجاست؟

حالا بد نیست دوباره نگاهی بیندازیم به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس که در بالا ذکر شد. باید ببینیم این گزارش سخنگوی کدام جریان است. این سه تجربه در مقابل مرکز پژوهش‌های مجلس بود و بدترینش را مطرح کردند. اقتصاد ما همواره اقتصادی دولتی بوده است. حتی در شرایط کنونی که بخش خصولتی عمدتاً یک‌ه‌تاز میدان است، باز دولت متولی اقتصاد است. متولی بودن با نظارت فرق دارد.

نظام و دولت در تعریف عمومی چند وظیفه کلیدی دارد: یکی ایجاد امنیت داخلی و دفاع در مقابل تهاجم خارجی؛ دوم برقراری آزادی و عدالت؛ سوم قانون‌مداری و نظارت‌ها و ضمانت‌های اجرائی قانونی. به تعبیری دخالت‌های تصدی‌گری ممنوع است. نقش دولت در اقتصاد، رگلاتوری (تنظیم‌کننده) است. رگلاتورها مجموعه‌ای از تنظیم‌کننده‌های بازار هستند؛ اعم از بخش‌های حاکمیتی، خصوصی و نظارتی.

نکته دیگر اینکه اقتصاد ایران به شدت وابسته به نفت است. از طرفی اقتصاد ایران به شدت یارانه‌ای است. شرکت‌های خصولتی و خصوصی ایران عمدتاً از رانت و یارانه تغذیه می‌کنند. تا زمانی که رانت و یارانه در کشور هست، امکان ندارد خصوصی‌سازی به معنای واقعی انجام شود. یکی از اهداف سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ برقراری مکانیسم رقابتی کسب و کار سالم بازار است. الآن دنیا از سیستم بازار آزاد به سمت مکانیسم‌های رقابتی هدایت شده و نظارت‌شده می‌رود. باید در دادن فرصت‌ها عدالت برقرار شود. ریشه عمده فسادهایی که در سیستم ما هست، رانت و یارانه است. تا این دو موضوع هست، اقتصاد روی خوش نخواهد دید. این یک گزاره قطعی است. اینکه فرایند حذف یارانه چگونه باشد یک بحث دیگر است، ولی اینکه باید مسیر به آن‌سو باشد، خیلی مهم است.

مجلس ششم اواخر دوره خود قانون برنامه چهارم را تصویب کرد. برنامه‌ریزی کردند که ظرف پنج سال یارانه‌ها به صفر برسد. عمده یارانه‌ها هم مربوط به انرژی است. پس از روی کار آمدن مجلس هفتم، شب عید سال ۸۴ با یک قیام و قعود، ۲ ماده اصلی برنامه چهارم (یکی قانونی درباره نحوه اداره صنعت نفت و از آن مهم‌تر قانونی درباره تدریجی کردن حذف یارانه‌ها) را حذف کردند. رئیس وقت مجلس اعلام کرد به مردم عیدی دادیم. رئیس سازمان برنامه و بودجه وقت در مجلس گفت ما یک مخروط به‌عنوان لایحه برنامه چهارم تنظیم کردیم، شما رأس مخروط را گذاشتید پایین و قاعده‌اش را گذاشتید بالا. این مخروط با یک تلنگر می‌افتد.

در موضوع یارانه‌ها کشور ما یک موقعیت خاص دارد. دلیل اصلی آن هم عمدتاً نگاه پوپولیستی است. آقای محقق داماد در سال ۸۸ مقاله‌ای نوشت که به گمان من ارزش جایزه نوبل داشت. در آن مقاله آمده بود که توسعه باید همه‌جانبه باشد؛ توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی علمی و فناوری، اما عامل مقدم و شتاب‌دهنده همه این‌ها توسعه قضائی است. ■

# چالش‌های تولید علم و رشد علمی در چهل سالگی انقلاب اسلامی

دستاوردهای روزافزون علمی بشر در کشورهای پیشرفته مرهون دو تلاش عمومی و سیاسی است: نخست، اختصاص اعتبارات لازم در ردیف‌های بودجه‌ای کشورها توأم با تشویق بخش خصوصی بر سرمایه‌گذاری در این زمینه؛ و دیگر، تولید و ترویج علم به‌مثابه تولید ثروت ملی. نشر مقالات علمی و ثبت اختراعات و ابتکارات از مهم‌ترین شاخص‌ها برای ارزیابی این دستاوردهای علمی هستند. وضعیت علوم و آموزش عالی ایران در چهار دهه اخیر، گویای نامتناسب بودن رشد کیفی و کمی نیروی انسانی دانشگاه‌ها و همچنین نبود تولید ثروت مبتنی بر نوآوری علم است. در دو دهه اخیر بالاترین رتبه رشد تولید مقالات علمی و به‌طور هم‌زمان یکی از بالاترین رتبه‌های ابطل مقالات علمی مربوط به ایران بوده است. چرا با وجود پیشستازی ایران در برخی حوزه‌های نوین پژوهشی، مثل نانو فناوری و سلول‌های بنیادی، کمتر شاهد رشد متناسب انتشار مقالات این حوزه‌ها در مجلات علمی بین‌المللی صاحب‌نام و درخور این دستاوردها، یا ثبت اختراعات لازم در این زمینه‌ها بوده‌ایم؟ با مطالعه روند تحولات علمی از طریق دانشگاه در دو حوزه علوم پزشکی و علوم انسانی، به بررسی علل این ناهمگونی‌ها می‌پردازیم و راه‌حل‌های احتمالی را جست‌وجو می‌کنیم.

در این مقاله، روند تحولات علمی از طریق دانشگاه در دو حوزه علوم پزشکی و علوم انسانی بررسی می‌شوند. انتخاب این دو حوزه، به این لحاظ اهمیت دارد که علوم پزشکی، نگاه از دریچه عرضه و تقاضای کالاهای درمانی و ارتباط آن با علوم، دانشگاه و بازار اقتصادی را ناگزیر می‌سازد، در حالی که در حوزه علوم انسانی، تشخیص نیاز جامعه پیچیده‌تر است و ارتباط با بازار اقتصادی نامعلوم یا در ارزیابی‌های کوتاه‌مدت بی‌تأثیر می‌نماید. پس از مرور تاریخچه‌ای از تکوین دانشگاه و پزشکی مدرن در ایران، با ارائه ارقام بستر بحث را ترسیم می‌کنیم تا معضلات و ناهنجاری‌های موجود فهرست شوند و در نهایت سازوکارهای دخیل در این معضلات را برمی‌شماریم و راه‌حل‌های پیشنهادی نیز ارائه می‌شوند.

ایشان) کوتاه‌تر و به دنبال آن خانواده‌ها کم‌جمعیت‌تر شده‌اند.<sup>۲</sup> در واقع با افزایش طول عمر و افزایش سلامت و به لطف طولانی‌تر شدن دوران آموزش دانش و فناوری، شکوفایی بیشتر اقتصادی و تولید مطلق ثروت بیشتر، موفقیت‌های فردی افزایش زیادی داشته است.

ایران از تحولات جهانی بسیار تأثیر پذیرفته است، اما آمار مربوط به ایران نشان می‌دهد سهم بهداشت و درمان در بودجه کشور در قریبی که گذشت و پس از آن، هرگز از ۴ تا ۵ درصد تجاوز نکرده است. به‌عنوان مثال در بودجه سال ۱۳۹۷ دولت و مصوبه مجلس، سرانه هر ایرانی در درآمد دولت ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار تومان است و درآمدهای لایحه بودجه از بخش‌های زیر تشکیل می‌شود. به‌ازای هر نفر یک<sup>۳</sup> میلیون و ۶۰۰ هزار تومان مالیات به خزانه دولت واریز می‌شود. هر ایرانی حدود ۹۵ هزار تومان جریمه پرداخت می‌کند. درآمد سرانه دولت از فروش کالا و خدمات و اموال بیش از ۸۸۳ هزار تومان است و سایر درآمدها نیز کمی بیشتر از ۵۰۰ هزار تومان است. از کل این دارایی، کمتر از ۸۲۷ هزار تومان به وزارت بهداشت و بیمارستان‌های دولتی می‌رسد و سهم سرانه نهادهای علمی، آموزشی و تحقیقاتی در بودجه ملی ۳۴۰ هزار تومان است.<sup>۴</sup> بخش خصوصی نیز در ایران به حدی توانایی سرمایه‌گذاری بر تازه‌های پزشکی نداشته تا از طریق علوم پزشکی تولید ثروت کند، اما شهروند ایرانی به لطف منابع زیرزمینی، طرح سیاست‌های آموزش ابتدایی اجباری، بهداشت عمومی نسبی در سطح کشور، ادامه تحصیل در مدارس متوسطه و دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و دستیابی به شبکه‌های ارتباطی توسعه‌یافته، به‌نوعی با شاخص‌های فردی مدرن<sup>۵</sup> مانند افت ضریب بارداری زنان و تشکیل خانواده بزرگ همسو شده است.

## آموزش عالی در ایران از تأسیس مراکز تا توسعه آن‌ها

آثار تاریخی دوران کهن، اشاره بر وجود مراکز و نظام‌های آموزش عالی در ایران باستان می‌کنند. از آن جمله می‌توان از فرهنگستان‌های نصیبین و گندی شاپور پیش از اسلام و از بیت‌الحکمه (دوران عباسی)، مدارس نظامیه (دوران سلجوقی) در چندین شهر مانند نیشابور، هرات و اصفهان یاد کرد.<sup>۶</sup>

## سلامت و درمان در جهان

یکی از بیشترین دستاوردهای بشری در قرن اخیر در عرصه بهداشت و درمان بوده است. افزایش بیست

الی سی ساله طول عمر نزد شهروندان اروپا، امریکا و ژاپن مرهون دو تلاش عمومی و سیاسی است: ۱. اختصاص اعتبارات لازم در ردیف‌های بودجه‌ای کشورهای؛ ۲. تولید و ترویج علم و حمایت از فناوری‌های بهداشتی و درمانی به‌مثابه تولید ثروت ملی. این پیشرفت را می‌توان نتیجه به رسمیت شناختن نقش زیربنایی سلامت و تخصیص اعتبارات لازم به آن در بودجه کشورها، ترویج و تولید علم و پشتیبانی این کشورها از فناوری دانست. سهم مهمی از درآمد سرانه در این کشورها صرف توسعه فناوری تشخیص و درمان و گسترش علوم پزشکی می‌شود.

در کشور فرانسه، سهم بودجه بهداشت و درمان، از ۲/۵ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۸/۹ درصد در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است.<sup>۱</sup> علاوه بر آن، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در صنایع دارویی و فناوری پیرامونی حجم ثروتی که در این کشور به بهداشت و درمان انحصار داده می‌شود سطح چشمگیری دارد. کلیه هزینه‌های مربوط به آموزش و پرورش همگانی رایگان و بهداشت و سلامت و خدمات درمانی کلیه شاغلان، از محل مالیات مستقیم بر درآمد تأمین می‌شود. نقش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، ترویج و تولید علم و تبدیل آن به روش پیش‌گیری از بروز بیماری و ابزارهای تشخیصی و درمانی است. کشف و ثبت اختراع تازه‌های علم و سرمایه‌گذاری بر روی نوآوری‌ها، علاوه بر افزایش سطح خدمات درمانی در کشورها، خود وسیله تولید ثروت شده‌اند.

در مطالعه تحولات دنیای امروز، تحولات اجتماعی در دنیای غرب باید به‌صورت موازی با تحول فردمحور شهروند مدرن بررسی شوند. به این معنی که در قریبی که گذشت، هم‌زمان با این تحولات و بازتاب دستاوردهای آن در بهداشت و درمان، شاهد همسو شدن آن با روند زندگی خودمحور (اندیویدالیسم)، در این کشورها هستیم. به‌نوعی که دوران طفولیت و نوجوانی و بازنشستگی یا پیری، طولانی‌تر شده و دوران باروری زنان (به علت طولانی‌تر شدن دوران تحصیل و لزوم اشتغال و تأمین اقتصادی

ایرج سبحانی ۱  
علیرضا سبحانی ۲



اما آغاز روی آوری عمومی ایرانیان به علوم مدرن را مدیون این جمع بندی هستیم که به دنبال شکست‌های پی در پی قشون ایران در جنگ‌های منطقه‌ای دوران قاجار در قرن نوزدهم، فرمانده اصلی قشون ایران شاهزاده عباس میرزا علت اصلی این شکست‌ها را در عقب‌افتادگی فناوری نسبت به ارتش‌های روسی، غربی و حتی عثمانی ارزیابی کرد. درک این ضرورت، لزوم ورود علم مدرن به کشور، مربوط به این دوران است که گسترش رابطه ایران با فرنگ را اجتناب‌ناپذیر کرد. در نیمه اول قرن ۱۹ ایرانیان نخستین گام‌ها برای دسترسی به علم و فناوری غربی را برداشتند. چه با ارسال، ولو محدود دانشجو به غرب چه با وارد کردن متخصصان و استادان از آنجا. این تلاش با احداث مدرسه دارالفنون جدی‌تر می‌شود.<sup>۸</sup>

«وزارت علوم» ایران نخستین بار در سال ۱۲۳۴ هجری شمسی تأسیس شد. ناصرالدین شاه قاجار، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه را به سمت وزیر برگزید و مؤسسات علوم با تأسیس دارالفنون آغاز شد. پیش از او عباس میرزا برای اولین بار تعدادی دانشجو را به عنوان بورسیه برای تحصیلات به فرنگ فرستاد و در سال ۱۸۱۱ میلادی ایران به‌طور رسمی نخستین دانشجوی خود را به خارج از کشور اعزام داشت. این رقم در سال ۱۹۳۰ میلادی فراتر از دانشجو رفت. مدرسه نظام (تأسیس ۱۲۶۴) با بودجه‌ای معادل ۱۰ هزار تا ۱۲ هزار تومان تأسیس شد. مدرسه علوم سیاسی (تأسیس ۱۲۷۸) زیر نظر وزارت امور خارجه وقت راه‌اندازی شد. در سال ۱۳۱۱ کالج آمریکایی‌ها<sup>۹</sup> به همت مارتین جردن آمریکایی در خیابان جردن تهران (بلوار آفریقا) تأسیس شد. دانشگاه تهران در هشتم خردادماه ۱۳۱۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. بدین ترتیب، با الگوبرداری از فرانسه، اولین دانشگاه مدرن ایران، با ادغام کردن دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی، مدرسه طب، مدرسه عالی فلاح و صنایع روستایی، مدرسه فلاح مظفری (اولین مدرسه کشاورزی در ایران)، مدرسه صنایع و هنر (تأسیس کمال‌الملک)، مدرسه عالی معماری، مدرسه عالی حقوق و چند مرکز آموزش عالی دیگر، در جنوب پارک لاله فعلی تهران دایر شد.<sup>۱۰</sup>

### نفوذ غرب در دانشگاه و تغییر از اروپا به سوی آمریکا

درحالی که مدرسه طب و دارالفنون تهران اولین مؤسسات آموزش عالی پزشکی ایران تلقی می‌شوند، آموزش علوم پزشکی نوین در واقع در سال ۱۲۵۷ و در ارومیه تأسیس شد.<sup>۱۱</sup> این مؤسسه را دکتر ژوزف کارکن آمریکایی تأسیس کرد. او و اغلب اعضای هیئت علمی آمریکایی مؤسسه تا آخر عمر خود در ارومیه زیستند و همان‌جا به خاک سپرده شدند. این مؤسسه امروزه به دانشگاه ارومیه تعلق دارد.

در پایان دوره رضاشاه، فقط یک دانشگاه علوم پزشکی در ایران وجود داشت. در سال ۱۳۲۵ مدارس عالی در اصفهان و شیراز و دانشگاهی در تبریز ساخته شد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، قانون تأسیس دانشگاه در شهرستان‌ها با اولویت دانشگاه‌های پزشکی و کشاورزی تصویب شده و همکاری با دول اروپایی ادامه یافت. بعد از جنگ جهانی دوم الگوی مؤسسات آموزش عالی ایران از سیستم دانشگاهی فرانسه به سیستم آمریکایی تغییر داده شد و از اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی همکاری دانشگاه‌های ایران با دانشگاه‌های آمریکایی گسترش یافت. در این میان دانشگاه شیراز مستقیماً تحت نظر و مدیریت دانشگاه پنسیلوانیا، در سطح تدوین بسیاری از دروس، طراحی و توسعه دانشگاه، تربیت اساتید و پایه‌گذاری بسیاری از مؤسسات تحقیقاتی دانشگاه گسترش یافت. از نمونه‌های بارز دیگر «دانشگاه صنعتی آریامهر تهران» (دانشگاه صنعتی شریف فعلی)، «دانشگاه صنعتی آریامهر اصفهان» (دانشگاه صنعتی اصفهان فعلی)، مستقیماً بر اساس الگوبرداری از دانشگاه ام‌آی‌تی آمریکا و دانشگاه فردوسی مشهد با الگوبرداری از وزیر نظر، دانشگاه جرج تاون آمریکا می‌باشند. تنها دانشگاه بوعلی سینا در همدان به کمک فرانسویان و دانشگاه گیلان به کمک دانشگاه‌های آلمانی تأسیس شدند.<sup>۱۲،۱۳،۱۴،۱۵</sup> تأثیر متقابل این همکاری‌ها در توسعه دانشگاه در ایران تا بروز انقلاب ادامه داشت. با وجود اینکه قطع رابطه با این مراکز علمی جهان جایی در مطالبات «انقلاب» نداشت، به شکل متناقض نما (پارادوکسیکال) این ارتباط با شعار انقلاب فرهنگی از میان رفت (رک به منبع ۱۱). در مجموع تا بروز انقلاب اسلامی، دست کم ۵۹ دانشگاه آمریکایی در توسعه و تأسیس آموزش عالی در ایران نقش و فعالیت داشتند و به شکوفایی این مراکز کمک می‌کردند.

دانشکده مخابرات در سال ۱۳۰۷ هجری در محل فعلی دانشکده مهندسی برق دانشگاه خواجه نصیر در کنار ساختمان‌های وزارت پست تلگراف و تلفن تأسیس شد و در سال ۱۳۱۸ و به تصویب مجلس شورای ملی وقت رسید. این دانشکده

قدیمی‌ترین مرکز آموزش دانشگاهی ایران است که با شروع انقلاب فرهنگی و بنا به تصمیم مدیران وقت وزارت پست و تلگراف و تلفن، در سال ۱۳۵۹ منحل و هسته تشکیل دهنده دانشگاه خواجه نصیر طوسی را به وجود آورد. حدود سال ۱۳۶۹ تأسیس دوباره دانشکده مخابرات در وزارت پست و تلگراف و تلفن طرح شد، البته در مدت این ده سال، دانشکده در قالب مرکز آموزش مخابرات ایران فعال بود و تعداد زیادی از کارکنان مجموعه وزارت ارتباطات و شرکت‌های زیرمجموعه در آن به تحصیل در رشته‌های دانشگاهی می‌پرداختند. سرانجام دانشکده مخابرات و علوم قضایی در سال ۱۳۷۲ دوباره راه‌اندازی شد. این دانشکده در سال ۱۳۷۴ به دانشکده علمی کاربردی مخابرات و در سال ۱۳۷۵ به دانشکده علمی کاربردی پست و مخابرات ایران تغییر نام داد.<sup>۱۶</sup>

### گونه‌شناسی بدنه دانشجویی در ایران

در سال ۱۳۴۵ در سراسر کشور بالغ بر ۳۰ هزار دانشجو در حدود پنجاه مؤسسه آموزش عالی به فراگیری علوم مشغول بودند. در سال ۱۳۵۵ این تعداد ۱۵۰ هزار نفر در ۲۴۸ مرکز آموزشی برآورد می‌شود<sup>۱۷</sup> و در سال ۱۳۵۷ تعداد دانشجویان بالغ بر ۱۷۵ هزار و تعداد اعضای هیئت علمی حدود ۱۳ هزار تا ۱۵ هزار نفر تخمین زده می‌شود.

دانشجویان دهه ۴۰ و ۵۰ ایران را می‌توان نوعی شهروند خاص، با صفت اشرافی (نه از منظر طبقه اجتماعی بلکه از نظر منزلت کسب و کار) و نخبه خواند که به‌محض فراغ‌التحصیل شدن وارد بازار کار می‌شوند. ایشان که در دوران دانشجویی بسیار سیاست‌زده شده‌اند<sup>۱۸</sup>، مدرک پایان تحصیل برایشان تضمینی برای یافتن شغل است. در دهه ۷۰ شمسی تعداد دانشجویان از مرز ۱/۵ میلیون نفر تجاوز کرد و با وجود آمدن فنون جدید و زمینه‌های تازه کارورزی و فشار اقتصادی و جنگ، دانشجوی پایان این دهه، دیگر از خاص بودن و نخبه‌گرایی فاصله گرفته و عملاً تضمینی برای یافتن کار ندارد. با گسترش مؤسسات خصوصی که ریشه حقوقی احداث آن‌ها در تاریخ ایران به مصوبه مجلس در سال ۱۳۴۰ مربوط می‌شود، تردید به کارایی مدارک تحصیلی نیز ضعیف گرفت. (رک به پاورقی ۱۵) دانشجوی دانشگاه‌های تراز اول، مثلاً دانشگاه امیرکبیر که همواره از مرتبه برجسته‌ای در طبقه‌بندی مدارک برخوردار است، در دهه ۸۰ و ۹۰ بیشتر به دنبال کسب پذیرش از دانشگاه‌های خارج از کشور است. چنین گرایشی بی‌تردید، حاصل تحولات اجتماعی-سیاسی، قطع کامل ارتباط علمی میان دانشگاه‌های ایران با دانشگاه‌های معتبر دنیا و نابسامانی بازار اقتصادی پس از انقلاب است.

### رشد دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی ایران<sup>۱۹</sup>

با بروز انقلاب اسلامی، آموزش عالی دولتی (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، وزارت آموزش و پرورش و نهادهای عمومی در قالب دوره‌های روزانه و شبانه) تقریباً بدون تغییرات مهمی ادامه یافت. این پیوستگی ساختاری و اداری که طبیعتاً از نظر حجم و کمیت تحولی چشمگیر به خود دید (فصل بعد)، با نوآوری که خود برخاسته از «انقلاب فرهنگی» بود، همراه شد. احداث یا توسعه چشمگیر مراکز آموزش عالی غیردولتی شامل دانشگاه آزاد اسلامی، غیرانتفاعی، حضوری یا نیمه‌حضوری، غیرحضور و فراگیر (دانشگاه دولتی پیام نور)<sup>۲۰</sup> و مراکز علمی و کاربردی اوج گرفت.

امروزه، بیش از پانصد دانشگاه و مؤسسه آموزش عالی اعم از دولتی و غیردولتی فعال‌اند و ۲ هزار و ۱۰۰ رشته تحصیلی علمی را پوشش می‌دهند. حدود ۶۰ درصد این بدنه دانشگاهی دولتی و ۴۰ درصد آن غیردولتی است. در بین مؤسسات دولتی حدود یک‌صد دانشگاه و مرکز آموزش عالی وابسته به وزارت علوم و تحقیقات و فناوری و دو برابر آن‌ها وابسته به وزارتخانه‌ها و مراکز دولتی عمومی می‌باشند. در بین مؤسسات غیردولتی، بیشترین سهم مربوط به دانشگاه آزاد اسلامی است. تعداد دانشجویان کشور نزدیک به ۴/۵ میلیون نفر است. درصد دانشجویان نسبت به مراکز آموزش عالی ۳۶/۹ دانشجو در دانشگاه آزاد، ۲۵/۴ درصد در دانشگاه پیام نور، ۱۴ درصد در دانشگاه‌های دولتی، ۳/۵ درصد در دانشگاه‌های فنی حرفه‌ای، ۱۰ درصد در دانشگاه علمی کاربردی و ۱۰ درصد در دانشگاه‌های خصوصی مشغول به تحصیل‌اند. درصد دانشجویان نسبت به مقاطع تحصیلی ۲۳ درصد در مقطع کاردانی، ۶ درصد در مقطع کارشناسی، ۱۰ درصد در مقطع کارشناسی ارشد و حدود ۱۱ درصد در مقطع دکتری حرفه‌ای و تخصصی تحصیل می‌کنند. در ایران به‌ازای هر سه کارشناس یک فوق‌دیپلم وجود دارد. این در حالی است که در کشورهای صنعتی و توسعه‌یافته به‌ازای هر پنج فوق‌دیپلم و تکنسین فنی، یک کارشناس وجود دارد. (رک به منبع ۱۴)

## رشد کمی بدنه دانشجویی در ایران

با رشد ۱۰ تا ۳۰ برابری تعداد دانشجویان و اعضای هیئت علمی کشور نسبت به قبل از انقلاب و با توجه به رشد کمتر از ۲/۵ برابری جمعیت کل کشور، انتظار می‌رفت که دانشگاه در مهار معضلات اجتماعی و اقلیمی (تصادفات، بیماری‌های بومی، بیماری‌های فصلی، محیط‌زیست و تهیه مواد غذایی) نقش مرکزی داشته باشد؛ اما برعکس، نیروی تحصیل کرده و نخبه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بیش از نیمی از بیکاران را به خود اختصاص داده است. بیش از ۸۰ درصد تحقیقاتی که در دانشگاه‌های کشور انجام می‌شود، عملاً هیچ کاربردی در بخش صنعت ندارند.<sup>۲۱</sup> به‌عنوان نمونه در صنایع غذایی، بسیاری از واحدهای تولیدی در حال حاضر تنها متکی به آزمایشگاه‌های دستگاه‌های دولتی هستند. این آزمایشگاه‌ها خود به دلیل کمبود تجهیزات و کارشناس و نیروی کار متخصص، پاسخگوی بخش اندکی از نیازهای کارگاهی هستند. مؤسسه استاندارد و وزارت بهداشت، دو نهاد مسئول پاسخگویی این نیاز، هیچ برنامه‌ای برای جذب تحصیل کرده‌ها یا راه‌اندازی دوره‌های تربیتی خاص آن‌ها در این زمینه تخصصی ندارند. تصمیم‌های این دو سازمان در خصوص نظارت بر واحدهای تولیدی، گاهی اوقات، باهم تضاد دارند (رک به پاورقی ۲۱). در حوزه بهداشت و درمان نیز نیروی تحصیل کرده پیراپزشکی نقشه راهی برای پاسخگویی به نیازهای متعدد و نوین جامعه در زمینه تغذیه، حمایت از سالمندان، پشتیبانی از اطفال، پشتیبانی از معلولان یا همکاری جدی و در سطح کشوری در تلاش‌های پیشگیری از بیماری‌های رایج یا غربالگری بیماری‌های مهلک ندارند.

در حوزه صنعت نیز بحران مدیریت، وضعیت رسیدگی به استانداردها را وخیم‌تر کرده است. ماهیت محصول، مدیریت، ارزیابی و کنترل انطباق، مستلزم تربیت کارشناس لازم در زمینه‌های مربوط و تنظیم مدیریت ویژه است. در ایران، امکان پاسخگویی به نیاز دریافت استاندارد برای تمام واحدهای صنعتی وجود ندارد. این خود نشان‌دهنده نبود هماهنگی لازم در مدیریت خدمات استاندارد و ناتوانی دانشگاه در هماهنگ کردن خود با نیاز بازار اقتصادی است.

## نقش زنان

زنان ایرانی نخستین بار در سال ۱۳۱۶ در سیستم دانشگاهی ایران پذیرش شدند.<sup>۲۲</sup> در سال ۱۳۴۷ تعداد دانشجویان اعزامی به خارج از کشور بالغ بر ۲۰ هزار نفر بوده که حدود ۸ درصد آنان زنان هستند. (رک. به منبع ۱۷) در سال ۱۳۵۸، تعداد دانشجویان ورودی به دانشگاه از ۱۶۰ هزار نفر تجاوز می‌کند. سال ۱۳۶۲، در میان ۳۱۰ هزار متقاضی شرکت‌کننده در کنکور سراسری حدود ۱۳۰ هزار نفر زن بودند. درصد قبولی زنان ۸ درصد و مردان حدود ۳ درصد بوده است. از سال ۱۳۷۷ تعداد ورودی زنان بیشتر از مردان می‌شود؛ و رفته‌رفته محدودیت جنسیتی در بعضی رشته‌ها از بین رفته و از دهه ۱۳۸۰ به بعد، پذیرش زنان در همه رشته‌ها، به‌جز رشته‌های فنی و ریاضی، از مردان پیشی گرفت. در رشته‌هایی چون مهندسی کشاورزی، خاک‌شناسی، باغبانی و زراعت و اصلاح نباتات، ورودی زنان به ۷۰ درصد رسید که این خود با توجه به وضعیت بازار از یک طرف و وارد نشدن اجباری زنان به بازار کار از طرف دیگر، وضعیت استثنایی برای کشور به وجود آورده است. با وجود اینکه تقریباً در همه

کشورهای در حال رشد درصد ورودی و خروجی زنان به‌اندازه قابل توجهی افزایش یافته است، اما ایران با برتری خروجی زنان بر مردان موقعیت خاصی پیدا کرده است.<sup>۲۳</sup> پیشی گرفتن زنان بر مردان خود باعث این تحول در جامعه شده که تعداد مردان در وضعیت خانه‌نشینی یا موقعیت شغلی پست‌تر نسبت به همسران روبه رشد است. در واقع این روند، نتیجه تلاش فردی جوانان، اعم از دختر یا پسر، ایرانی است که کسب مدرک را وسیله‌ای برای ورود دیرتر به بازار کار، به امید اشتغال بهتر، می‌بینند و برای زنان موفقیت و تلاشی جمعی برای دست‌یابی به منزلتی مساوی با مردان در بازار کسب‌وکار و استقلال مالی است.

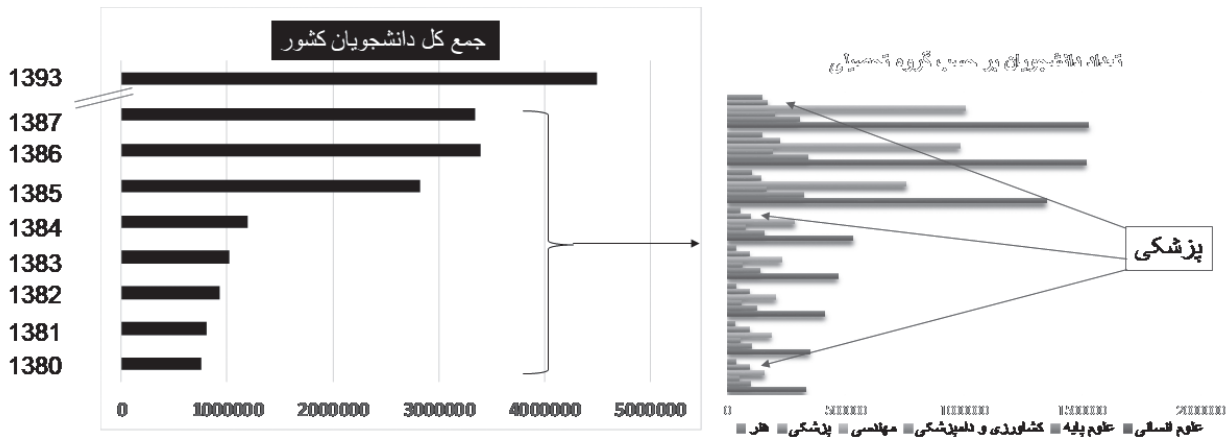
تعداد زنان مهاجر به کشورهای خارجی تفاوت چندانی با مردان ندارد. برتری زنان بر مردان در ورود به دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی علمی حکایت از پویایی زیر پوست جامعه و تصمیم به خروج از مرز تبعیض دارد که شتاب رشد آن نزد زنان چشمگیر است. این عدم تناسب در ایران برخی را بر آن داشته که با اشاره بر آمار ۸۰ تا ۱۰۰ درصدی حضور بانوان در رشته‌هایی چون پرستاری و زنان و زایمان، بنابر اصل برابری جنسیتی، بخواهند تا در ورود زنان به دانشگاه، محدودیت ایجاد شود، اما ایجاد محدودیت برای ورود زنان نه عقلانی است و نه ممکن؛ زیرا مقاومت جامعه جدی خواهد بود. به‌علاوه ایران امضاکننده معاهده عدم تفاوت جنسیتی در اشتغال به تحصیل نیز است.

## وضعیت ویژه علوم پزشکی و نقش دوپهلوی

در سال وقوع انقلاب، در رشته پزشکی تخصصی، از تعداد حدود ۱۵۴۴۱ متخصص کشور کمی کمتر از ۲ هزار زن و در سال ۲۰۱۲ از ۶۴ هزار ۵۸۱ متخصص بیش از ۲۰ هزار نفر زن بودند. برخلاف وضعیت برخی رشته‌های علوم، در پزشکی افزایش ورود بانوان باعث محدودیت شغلی آقایان نشده است. اشتغال بیشتر زنان در زمینه‌هایی مانند تخصص زنان و زایمان، پرستاری و اطفال، بیشتر به ملاحظات ترجیحی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی مربوط می‌شود تا هم‌ترازی نیاز جامعه با عرضه تخصصی.

نگاه دقیق به آمار اقامت پزشکان فارغ‌التحصیل آمریکا و کانادا، از بازگشت بیشتر این نخبگان به داخل کشور حکایت دارد.<sup>۲۴، ۲۵</sup> البته این استقبال از بازگشت پزشکان متخصص به کشور را نمی‌توان بی‌ارتباط با امکان تأمین مالی سطح بالا و درآمد هنگفت پزشکان متخصص و مشکلات کسب اجازه کار در کشور میزبان دانست. ماندن پزشکان در داخل کشور باعث ایجاد تعادل در پاسخگویی پزشکان به تقاضای درمان از سوی جامعه با تضمین منزلت و درآمد مناسب با سطح بالای پزشکان شد. استقلال مالی و فردی پزشکان و کسب حقوق گروهی خود نمودارهای نامتناسبی میان نیاز جامعه و رشد تعداد متخصصان به وجود آورده است. به‌عنوان مثال، عرضه کالای درمانی دو دهه اخیر نمودار عدم تناسب میان نیاز جامعه و رشد تعداد متخصص است. باوجودی که تصادفات رانندگی، بیماری‌های سرطانی و بیماری‌های عروق، سه علت برتر مرگ‌ومیر در کشور، در بیش از سه دهه اخیر بوده‌اند. ورودی و خروجی در دو تخصص بیرون از این حوزه‌ها قرار گرفته است و تعداد متخصصان سرطان، پزشکی اورژانس، سالمندان در جایگاه نامناسبی قرار دارند (نمودار ۲).<sup>۲۶</sup>

در زمینه درمان و ارائه خدمات پزشکی نیز عملاً شاهد دو نوع نظام تربیتی نخبه



نمودار (۱) رشد کمی ورودی دانشجویان در ایران: در چهار دهه اخیر، رشد ورودی پیوسته مثبت بوده، علوم انسانی بالاترین و هنر و علوم پزشکی پایین‌ترین سطح رشد را به خود دیده‌اند

و متخصص یا فوق متخصص هستیم. تعداد خروجی دانشگاه‌های دولتی بیشتر از خروجی دانشگاه آزاد است. اگرچه دولت ناظر بر تعیین تعداد متخصص لازم در مناطق مختلف کشور است، اما در تعیین احتمالاً شاخص‌های سلیقه‌ای یا ایدئولوژیک دخالت دارند.

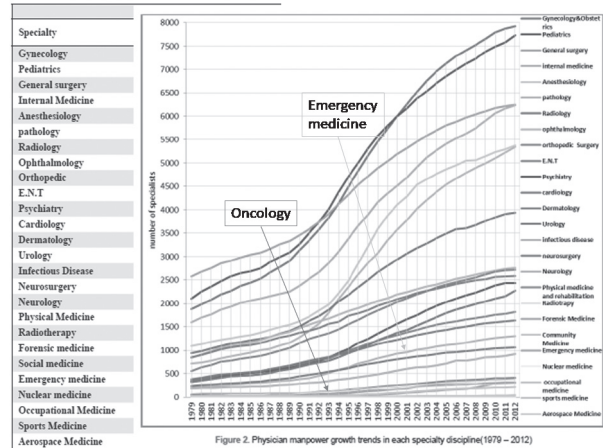


Figure 2. Physician manpower growth trends in each specialty discipline (1970-2012)

نمودار (۲) رشد فارغ التحصیلان متخصص در ایران در دهه‌های اخیر. برداشت از منبع ۲۴

اگرچه این سیاست می‌تواند یک مسکن کوتاه‌مدت باشد و اندکی از فشار بازار کار را کم کند، اما قطعاً باعث شکل‌گیری انبوه جمعیت جوان شده که وقت خود را صرف تحصیلات عالی کرده‌اند و با ورود ناگهانی به بازار کار و دست نیافتن به شغل، دچار سرخوردگی شدید می‌شوند. بخشی از همین فارغ‌التحصیلان رفته‌رفته تبدیل به «قلم به مزدان» دو قشر می‌شوند. یکی اساتیدی که با وجود دریافت بودجه تحقیق فرصتی برای این کار ندارند و دیگری پژوهشگران دوره پایان‌نامه دکترا که به علت کمبود وقت تحقیق در مسابقه تولید مقاله برای دفاع از رساله گرفتار شده‌اند. هر دو سفارش تولید مقاله در ازای دستمزد می‌دهند. بدین ترتیب ساز و کار تولید مقاله تا اندازه‌ای نوعی یو‌بایی اقتصادی فراهم می‌کند. مهم‌ترین تبدیل برای فارغ‌التحصیلان خروج از کشور است. آمار اداره مهاجرت کانادا تا سال ۱۹۸۰، یعنی یک سال بعد از انقلاب حکایت از دریافت مهاجرت کمتر از ۴ هزار شهروند ایرانی داشته، در صورتی که این رقم در دوره پنج سال اخیر؛ یعنی از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶، ۱۱ برابر شده است. آمار مشابهی از استرالیا، اروپا و آسیای دور، از مهاجرت دانشگاهیان ایرانی دارای مدارک عالی حکایت می‌کند.<sup>۲۸، ۲۹</sup>

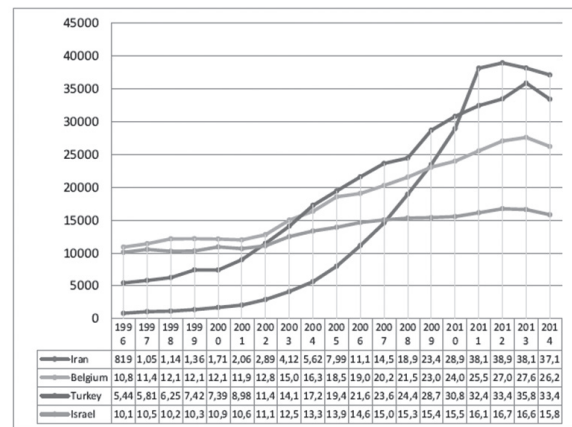
علل «مدرک گرایی» در جامعه هر چه باشد تأثیر منفی خود را بر تولید علم برجای گذاشته است. هم‌زمان با رشد قابل ملاحظه نشر مقالات علمی در مجلات بین‌المللی، تعداد مقالات باطل شده مؤلفان ایرانی رشد سرسام‌آوری داشته است. به‌عنوان مثال، سایت «سیمگو»<sup>۳۰</sup>، با استفاده از پایگاه اسکوپوس<sup>۳۱</sup> (سایت ثبت مقالات) با در نظر گرفتن کل مقالات کشورها، شاخصی را تعریف کرده که بر اساس آن، در میان ۲۵ کشوری که بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۴ (از ۱۳۷۴ تا ۱۳۹۲) دارای بیشترین تعداد مقالات باطل شده<sup>۳۲</sup> بوده‌اند، چین (۷۵۹)، ایران (۹۹)، تایوان (۷۱)، هند و کره جنوبی، مشترکاً در جایگاه چهارم (۲۰)، استرالیا (۱۱)، کانادا (۷)، ژاپن و انگلستان مشترکاً در جایگاه هفتم (۶) قرار دارند. (عدد داخل پرانتز نشان‌دهنده مقدار شاخص محاسبه‌شده برای هر کشور است). در میان این کشورها شاخص اچ<sup>۳۳</sup> ایران (تعداد دفعاتی که به مقاله رجوع داده می‌شود) از همه پایین‌تر است.

### عکس‌العمل هیئت علمی و نقش حکومت

انزوای ایران نسبت به مجلات بین‌المللی و ضعف انتشار مقاله به زبان خارجی به ایجاد مجلات ملی بومی به زبان انگلیسی، با نیست مقابله با تحریم بین‌المللی منجر شده است. اما این مجلات از مخاطب چندانی برخوردار نبوده و عموماً اقدام به چاپ مقالاتی می‌کنند که یا در محافل علمی جهانی ارائه داده نشده و یا رد شده‌اند. از آنجا که انتشار مقاله شرط لازم برای دفاع از موضوع پایان‌نامه تعریف شده است، خیلی زود این مجلات در خدمت انبوه دانش‌پژوهان «کارشناس» و «اساتید راهنما»، یعنی خود مسئولان این مجلات قرار گرفت. عملاً قدرت علمی و اداری بسیاری از این مجلات علمی در اختیار تعداد معدودی از همین دانشگاهیان بوده و علاوه بر اینکه از هیئت داور کفایت برای ارزیابی و داوری مستقل برخوردار نیستند. نمی‌توان ادعا کرد مقالات تهیه‌شده توسط «قلم به مزدان» چاپ شده در این مجلات از استانداردهای علمی برخوردار باشند. اگر ناتوانی نشر مقالات و بحران خلق مجلات «علمی» بومی را معلول فشارهای سیاسی بین‌المللی نیز بدانیم<sup>۳۴</sup>. توجه به شاخص‌های دیگر، برای ارزیابی توانایی علمی ایران اجتناب‌ناپذیر می‌شود. برای این مهم می‌توان به توانایی نوآوری دانشگاه‌ها نخبه‌نظر انداخت که خود در گروینل به نزدیکی به دانشگاه توده‌ای است. گفته می‌شود ۳ درصد تعداد کل مقالات نشر یافته در مجلات علمی بین‌المللی در زمینه فناوری نانو از آن ایرانیان است. این در حالی است که ایران تقریباً جایی در ثبت اختراعی آن‌ها ندارد. در جمع‌آوری که چهار محقق ایرانی بر روی تناسب ثبت اختراع و نوآوری با تعداد مقالات منتشرشده انجام داده‌اند<sup>۳۵</sup>، وضعیت کره جنوبی که با بیش از ۲۲ درصد مقالات حول و حوش یا همگام با زمان ثبت اختراع در رده اول قرار دارد، اصلاً با وضعیت ایران که ۰/۰۶ درصد است قابل قیاس نیست. این در حالی است که این دو کشور شش دهه پیش هم‌زمان در دنیای صنعت و فناوری نو وارد شده‌اند. ثبت اختراع به معنی پرداخت هزینه‌ای برای حفظ حق استفاده از آن نه تنها در داخل بلکه در سایر کشورهای صنعتی جهان است. بدین معنی که عموماً هزینه به عهده شرکت‌های صنعتی یا دولت‌ها بوده تا اختراع به شکل کالا وارد بازار شود و هزینه زایش خود را تأمین کند. هراندازه حوزه پوشش جهانی اختراع وسیع‌تر بوده، هزینه پرداختی بیشتر است. به‌علاوه، اراده تبدیل اختراع به تولید ثروت اصولاً می‌بایست در رأس کارهای دولت‌ها قرار داشته باشد یا حداقل از حمایت تشویقی بر چنین سرمایه‌گذاری برخوردار باشد. هیچ‌یک از این دو در ایران نهادینه نیستند و به

### دانشگاه ایران مرکز تولید مدرک و بحران کیفیت

«نتیجه اینکه به‌زودی تعداد مهندسان ایران از آلمان هم بیشتر خواهد شد، در حالی که ارزش تولیدات صنعتی ما حداکثر یک‌دهم آلمان است». این گفته‌ای است که همواره از زبان برخی مسئولان و دست‌اندرکاران امور دانشگاهی کشور به گوش می‌رسد. در راستای این رشد سریع خروجی، هماهنگی میان مراکز علوم عالی دولتی و بخش خصوصی امری اجتناب‌ناپذیر است. دانشگاه آزاد که توانسته از خروج بخشی از متقاضیان تحصیلات دانشگاهی به خارج از کشور جلوگیری کند و با توسعه شعب خود در مناطق محروم‌تر کشور، فرهنگ مطالعه و علم‌آموزی را در این مناطق توسعه دهد و سطح رقابت بین آن‌ها را افزایش دهد، خود به فرهنگ «مدرک‌گرایی» در کشور، رونقی کاسب‌کارانه داده است. مقامات ارشد کشور به‌منظور کاهش «تعداد جوانان جویای کار» و کاهش فشار بر بازار کار، جوانان را به تحصیلات دانشگاهی هرچه بیشتر تشویق کرده‌اند و از ترسیم منحنی رشد چاپ مقالات کشور پیوسته اظهار خشنودی کرده‌اند. تعداد مقالات چاپ‌شده بر اساس اندکس آی سی، در سال ۱۳۵۰ حدود ۱۲۵ مقاله و در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۵ به ترتیب به ۴۰۰ و ۳۰۰۰ و ۱۵۰۰۰ رسیده‌اند؛ یعنی از میانگین ۳۵ مقاله در سال آخرین سال پیش از انقلاب، هم اکنون به حدود ۸۰۰ مقاله در سال رسیده است.<sup>۲۷</sup>



Number of yearly published articles for Iran and three other countries with the same rank in SCOPUS (Source: Scimago).

نمودار (۳) رشد مقالات ایران در قیاس با کشورهای منطقه (اسرائیل، ترکیه) که باعث رشد سندی مسئولان سیاسی کشور شده است

اذعان مقامات رسمی، ایران کشوری است که در آن نمونه تقلبی و بدلی رایج است تا جایی که یکی از نمایندگی‌های رسمی کشور در فرم تشویقی خود برای جلب سرمایه در ایران، از خلأ ثبت در ایران سخن گفته و مخترعان جهان را تشویق به پرداخت حق پوشش در داخل کشور می‌کند تا از بالای بدل‌سازی مصون بمانند.<sup>۳۶</sup> البته بعید به نظر می‌رسد که اراده‌ای برای رعایت متقابل مقررات و پرداخت هزینه از جانب دولت ایران برای حفظ حق استفاده از اختراعات دانشگاهیان در کشورهای متعدد جهان وجود داشته باشد. برای پیشی گرفتن ایجاد ثروت از طریق اختراعات بومی، بر کسب ثروت از طریق بدل‌سازی در ایران، یک برنامه توسعه جامع و درازمدت و اقتصادی تولیدمحور لازم است.

### نقش استاد راهنما برای تربیت کادر عالی و تولید علم

با وجود اینکه بدنه دانشگاه امروز ایران آن را بیشتر به یک دانشگاه توده یا مردمی نزدیک می‌کند تا یک دانشگاه نخبه، باین حال رشد کمی بی‌رویه الزاماً مانعی برای تربیت نخبه نبوده است. بزرگ‌ترین جویز بین‌المللی در تاریخ ایران یعنی یک جایزه نوبل صلح و دو جایزه فیلدز ریاضی پس از انقلاب به فارغ‌التحصیلان همین دانشگاه‌ها رسیده است و اگر جویز رده‌های دیگر در دنیای علم را نیز در نظر بگیریم، تعداد نخبگان ایرانی در جهان رقم چشمگیری می‌شود. درست است که حضور نخبگان در خارج از کشور نشانه ضعف دانشگاه در بهره‌وری از نخبه‌ترین عناصر خود است، اما نمی‌توان منکر توانایی همین دانشگاه در تربیت پایه‌ای همین نخبگان بود. یکی از گزینه‌های معقول تبدیل فارغ‌التحصیل دکترا به استادی دانشگاه است تا دانش‌پژوهان دیگر را تربیت کند. دوران تهیه پایان‌نامه، دوران نوآوری در علم و تبدیل آن به ثروت ملی است. انجام پایان‌نامه مستلزم این است که پایه اولیه برای طرح موضوع تحقیق و چگونگی دسترسی به منابع، تعلیم دیده شده باشد تا با هدایت یک استاد راهنما به کندوکاو و درنهایت حل مسئله طرح‌شده پرداخته شود. در یک ساختار متعادل، دانشگاه نخبه، یعنی تولیدکننده علم جدید، کمک دانشگاه توده، یعنی توزیع کننده علم، است. در ایران این دو نوع دانشگاه رابطه یوایی با یکدیگر ندارند و عدم تطبیق موضوعات و رساله‌ها با استانداردهای کار پژوهشی و

تأثیر بکر (نوآورانه) بر روش تدریس و توزیع علم از مهم‌ترین نارسایی‌های دوره پایان‌نامه در ایران است. در اکثر پایان‌نامه‌ها، حجم زیاد رساله (تعداد کلمات و صفحه‌ها) روشی برای سرپوش گذاشتن بر نبود نوآوری (کمیت و محتوای علم) شده است. بازدهی علمی دوره دکترا، علی‌رغم بهبودهای مشهود در دهه اخیر، همچنان در سطح پایینی است.<sup>۳۷</sup> می‌توان تصور کرد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از پذیرفته‌شدگان این دوره در سطح مطلوب نیستند. مهم‌ترین علت آن، در دسترس نبودن اساتید راهنماست. خطر جدی که دانشگاه را در این بحران تهدید می‌کند، انس به سیستم عدم چشم‌انداز تغییر است که درنهایت روند حفظ سرعت علم‌زدایی را نهادینه می‌کند. بدین ترتیب که فارغ‌التحصیل دوره دکترا برآمده از سیستم کنونی، خود مدتی بعد در جایگاه داوری دیگر دانشجویان قرار می‌گیرد و دلیلی بر تغییر نمی‌بیند. در کمتر دانشجو و یا دانش‌پژوه دوره کارشناسی تا دکترا، اثری از تمایل به تغییر دیده می‌شود. اگر انتقادی هم هست نه در جهت جدی گرفتن ضوابط به‌منظور پیشبرد علم که برای تسهیل در گرفتن مدرک است.

### نقش مدیریت دولت

ناتوانی دولت‌ها در تبدیل علم نظری به ثروت ملی و بی‌نیازی و عدم تمایل بخش خصوصی دانشگاه بر تغییر وضعیت کنونی به نفع «ایجاد نوآوری»، دو عامل دیرپایی بحران کیفیت کنونی هستند؛ بنابراین، حتی با وجود نوآوری در فناوری، تبدیل علم به ثروت ملی مجال امکان نمی‌یابد.

دولت‌های متناوب علم را وسیله‌ای برای نمایش اقتدار سیاسی تلقی کرده‌اند. البته این منحصر به ایران نیست. دولت عربستان سعودی با جلب محققین معتبر دنیا برای مدت کوتاه به دانشگاه‌های خود به‌ازای پرداخت دستمزدهای قابل ملاحظه، به پررنگ کردن حضور خود در شاخص‌های علمی جهان کمک کرده است، به طوری که علی‌رغم نداشتن نیروی انسانی بیشتر و با وجود یوایی کمتر در این شاخص‌ها، از رتبه بالاتری نسبت به ایران بهره‌منداست.<sup>۳۸</sup>

دستیابی به آخرین یافته‌های علمی، افزایش مشارکت در زمینه‌های مربوطه، اعتلای موقعیت علمی کشور، تربیت پژوهشگران تراز اول، ایجاد محیط علمی پویا و مولد علم، برقراری ارتباط لازم بین‌المللی، جذب محققان برجسته داخل و خارج کشور، انجام پروژه‌های مربوط به معضلات کشور، می‌بایست در رأس کارهای دولت قرار گیرد.

### بحران دانشگاه، پدیده‌ای جهانی

توده‌ای شدن دانشگاه روندی رایج در کشورهای در حال رشد است. از دهه ۱۹۸۰، با تشویق بانک جهانی، سرمایه‌گذاری در توسعه علوم آموزش عالی در کشورهای در حال رشد، باعث توده‌ای شدن دانشگاه شده است؛ زیرا گسترش سطح دانش عموم شهروندان به‌عنوان راه‌حلی برای یوایی جوامعی که هنوز به زیرساخت اقتصادی متناسب با رشد دست نیافته‌اند، توصیه شده است. ایران، با وجود انزوای اقتصادی، از این روند مستثنی نیست. این رشد در ایران، البته نه به‌عنوان پیش‌زمینه‌ای برای رشد اقتصادی، بلکه به دنبال این گرایش برآمده از انقلاب صورت گرفته است که ورود به دانشگاه حق همه شهروندان است. آنچه از نشست‌های شورای انقلاب فرهنگی در سه سال اول بعد از انقلاب اسلامی در دست است بیشتر اصرار به ایجاد یک دانشگاه اسلامی است تا دانشگاه تولیدکننده علم یا زیربنایی برای توسعه اقتصادی کشور.<sup>۳۹</sup> در دوران سازندگی پس از پایان جنگ، ایران نیز همانند سایر کشورهای در حال توسعه، در گرداب پذیرش بالای دانشجو و گسترش دانشگاه‌ها در سراسر کشور وارد شد. ایجاد و گسترش مراکز آموزش عالی خصوصی هم به آن شتاب بیشتری بخشید، زیرا ایجاد دانشگاه، خود به‌عنوان نمونه یک مجموعه درآمدزا تلقی می‌شد. به ظاهر هزینه گسترش سراسری دانشگاه، از روی دوش دولت برداشته شده و با مشارکت و همت شهروندان از طریق پرداخت شهریه تأمین شده است، درحالی که دانشگاه خصوصی از کمک‌های مالی دولت برخوردار شدند و خروجی این دانشگاه، همخوانی نزدیکی با سیاست‌های توسعه هیچ‌یک از دولت‌ها نداشته است.

### بودجه هزینه‌شده و درآمد فارغ‌التحصیلان

درآمد سرانه ایرانی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نسبت به دهه ۵۰ پایین‌تر، جمعیت بیشتر و ضریب ورود دانشجو نسبت به رشد جمعیت بیشتر شد. این عوامل در دهه ۶۰، به پدیده کارشناس بی‌کار و در دهه ۷۰، دکتر متخصص بی‌کار منجر شد و به این گونه، شاخص ناتوانی سیاسی و مدیریتی در عرصه اجتماعی و اقتصادی ایران در رابطه با آموزش عالی وارد و نهادینه شد. مشکل تمامی کشورهای در حال رشدی که بر روی آموزش عالی سرمایه‌گذاری هنگفت داشته‌اند این است که وارد مدار بسته‌ای می‌شوند که بخش زیادی از هزینه کارآفرینی صرف تربیت مدرک‌دارانی می‌شود که هیچ شغلی ندارند و نگه داشتن آن‌ها در جریان فراگیری علم نیز هزینه بیشتری تحمیل می‌کند. در تعیین ظرفیت دانشگاه‌ها از دهه ۶۰ به این سو، یک برنامه کارشناسی شده در رابطه با لزوم پذیرش متناسب با نیاز کشور (حتی توأم با خطا) وجود ندارد. مطالعه روند پذیرش دانشجو در دو زمینه علوم انسانی و پزشکی نشان می‌دهد پذیرش دانشجو در علوم انسانی از برنامه توسعه یا مدیریتی خاصی برخوردار نبوده است. علوم انسانی با افزایش ۲۵ برابری پذیرش دانشجو در دهه ۹۰ نسبت به دهه ۶۰، در بالاترین رده رشد قرار دارد، درصورتی که پذیرش دانشجوی پزشکی تحت کنترل بوده که حکایت از پیروی از سیاست خاصی دارد. (نمودار ۱).

از سوی دیگر دانشگاه آزاد که قرار بود به دور از نخبه‌گرایی مدرک را نیز هدف آفرینش خود نکند، با توجه به محدودیت رسمی در ورودی پزشکی، به مرکزی برای کسب مدرک دانش‌پژوهان علوم انسانی و مدعیان سیاسی حکومت و یا منبعی برای کسب درآمد برای خودش تبدیل شد. فارغ‌التحصیلان علوم انسانی، در سطح کشور با توجه به رشد سریع کمی، تبدیل به طبقه‌ای شده‌اند که علی‌رغم انتظارشان، از درآمد بالایی برای تأمین هزینه‌های زندگی خود، برخوردار نیستند و تنها از طریق آموزش «علمی که آموخته‌اند» (نیاموخته‌اند)، امکان تأمین معاش دارند. آن‌ها به دلیل عدم دستیابی به شغل مرتبط با رشته تحصیلی خود، با اشتغال در سایر زمینه‌ها و عموماً به‌صورت چندشغله، نوعی تأمین و آسایش مادی یافته

”  
درآمد سرانه ایرانی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نسبت به دهه ۵۰ پایین‌تر، جمعیت بیشتر و ضریب ورود دانشجو نسبت به رشد جمعیت بیشتر شد. این عوامل در دهه ۶۰، به پدیده کارشناس بی‌کار و در دهه ۷۰، دکتر متخصص بی‌کار منجر شد و به این گونه، شاخص ناتوانی سیاسی و مدیریتی در عرصه اجتماعی و اقتصادی ایران در رابطه با آموزش عالی وارد و نهادینه شد

و با قدرت سیاسی و اقتصادی درگیر و رقیب می شوند. بدین سان برخی از اساتید حتی از انگیزه اصلی فاصله می گیرند. دانشجویان نیز اغلب، مجبور به کار هستند، زیرا حدود ۸۰ درصد آن‌ها به تهران و دیگر شهرهای بزرگ مهاجرت کرده‌اند و در کنار تحصیل به کار، شبانه یا روزانه مشغول می شوند؛ و لذا در مقام فراگیری علم، قطعاً در وضعیت نامساعدی قرار می گیرند؛ البته برخی که تاب تحمل این وضعیت را ندارند مجبور به مهاجرت به خارج از کشور می شوند؛ بنابراین موفقیت فارغ‌التحصیلان علوم انسانی (به‌عنوان صنف) کم‌رنگ است و قابل قیاس با موفقیت پزشکان نیست که از لحاظ صنفی در سطح کاملاً متفاوتی قرار دارند. این وضعیت به عقیده برخی از ناظران، یکی از علل بروز اجتماعی دوم خرداد ۷۶ است.<sup>۴۰</sup>

توسعه دانشگاه تا حدودی به پویایی اقتصادی شهرهای کوچک کمک کرده است و به علت نوعی مسابقه بین دانشگاه‌ها، تولید کیفی یا نخبه نیز در سطح کشور به‌طور مطلق بیشتر شده است. نگاهی به تعداد پذیرفته‌شدگان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌هایی (نخبه) مانند صنعتی اصفهان یا علم و صنعت و یا خواجه نصیر در بهترین مؤسسات عالی جهان مؤید این مدعاست. آمار رسمی پذیرش دانشجو در ایالات متحده آمریکا (با وجود مشکلات اداری دریافت پذیرش) حکایت از قبولی ۵ هزار ۶۰۰ دانشجو (کل پذیرش در این کشور کمی بیش از ۷۲۰ هزار نفر) دارد و با جمع آمار مشابه از کانادا، استرالیا، سنگاپور، آلمان و کشورهای شمال اروپا، به رقم چشمگیری از مهاجرت تحصیل کرده‌های این دانشگاه‌ها ناآشنا می شویم.<sup>۴۱</sup>

در زمینه علوم پزشکی، بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۰، با افزایش ۲/۵ برابری آقایان و ۹ برابری خانم‌ها روبه‌رو هستیم. این رشد با توجه به رشد ۲/۵ برابری جمعیت کشور و پویایی ورود هرچه بیشتر خانم‌ها به صحنه اجتماعی و سیاسی، رشدی متناسب به نظر می‌رسد.<sup>۴۲</sup> به‌علاوه فارغ‌التحصیلان پزشکی از پایین‌ترین درصد بیکاری یا تغییر حرفه را دارند و متخصصان برجسته کشور پیوسته در رده ۱۰ درصد بالاترین درآمد سالانه کشور قرار دارند. این امر احتمالی تأثیر از حضور جدی (کمی و کیفی) پزشکان متخصص در امور عمومی تصمیم‌گیری سیاسی، اجتماعی و علمی کشور و رشد ناچیز مهاجرت فارغ‌التحصیلان به خارج نیست. تعداد فارغ‌التحصیلان پزشکی که به آمریکا سفر کرده‌اند به‌طور مطلق افزایش ۵ برابری داشته ولی از نظر نسبی بی‌شک به دلیل محدودیت‌های آمریکا افت دارد؛ اما در کانادا که این محدودیت‌ها مشاهده نشده و سیاست جذب مهاجر متخصص به شکل فعالی دنبال شده، نیز تعداد پزشکان متخصص نسبت به دکترهای فارغ‌التحصیل از رشته‌های دیگر ناچیز است.<sup>۴۳</sup> جذابیت اقتصادی محیط کار برای پزشکان در ایران و بهره‌مند شدن از قدرت متراکم که به ایشان منزلتی خاص داده، قبول زحمت اداری معادل‌سازی مدارک تحصیلی در کشورهای میزبان را بی‌معنی می‌کند. پزشکان از چنان مقام بالایی در بازار برخوردارند که می‌توانند در ساعات شب بیمار ببینند و در اتاق عمل جراحی کنند تا از گزند مشکلات ترافیکی و ازدحام روزانه مصون باشند؛ به عبارت دیگر آن‌ها نظم کاری خود را بر منقاضی تحمیل کرده‌اند به‌نوعی که می‌توان ایشان را با نخبگانی قیاس کرد که مسئولیت اداره عمومی کشور را بر عهده دارند<sup>۴۴</sup> و برایشان می‌توان صفت زیرمجموعه اجتماعی یا مافیای گروهی نخبه بوردیو را به عاریه گرفت.<sup>۴۵</sup> قدرت استخدامی یا اهدای گزینش‌های تحقیقاتی با قدرت سیاسی در ایران چنان گره خورده است که تقریباً شانس شخص یا گروه‌هایی که با مراکز قدرت فاصله زیادی دارند ناچیز می‌شود. در لیست شاخص‌های ایجابی، پایه و رتبه علمی و یا سابقه تدریس، در ظاهر بارزترین هاست اما در واقع لیست شاخص‌های صلبی تعیین‌کننده است. در این لیست جایگاه تأیید اخلاقی رسمی و یا تعلق سیاسی بر جایگاه ناتوانی علمی پیشی می‌گیرد. همان‌طور که خصوصی‌سازی آموزش عالی در ایران رقابت را افزایش داده است، هزینه نظارت نیز افزایش یافته است. به هر رو اگر حسادت‌ها یا رقابت‌های معقول و نامعقول را بر این معضل اضافه کنیم، برای دانش‌پژوهی که فقط دغدغه فراگیری و نشر آن را دارد چاره‌ای جز خروج<sup>۴۶</sup> از سیستم باقی نمی‌ماند.

### نتیجه‌گیری

دانشجوی دهه ۴۰ و ۵۰، نخبه، خاص و بسیار سیاست‌زده است. دانشجوی پایان دهه ۷۰، از خاص بودن و نخبه‌گرایی فاصله گرفته و تضمینی برای یافتن شغل ندارد. دانشجوی دهه ۸۰ و ۹۰ بیشتر به دنبال کسب پذیرش از دانشگاه‌های خارج از کشور است. چنین وضعیتی بی‌تردید، حاصل تحولات اجتماعی-سیاسی، قطع کامل ارتباط علمی میان دانشگاه‌های ایران با دانشگاه‌های معتبر دنیا و ناسامانی بازار اقتصادی است.

رشد سریع تعداد ورودهای دانشگاه بعد از انقلاب اسلامی در تمامی رشته‌ها اولین شاخص تحول در ساختار آموزش عالی کشور است.

دومین شاخص تحول بدنه دانشگاهی، پیشسازی زنان است. این روند، نتیجه تلاش فردی جوانان ایرانی است اما تا رسیدن به منزلتی مساوی با مردان، راه زیادی در پیش است. باینکه بانوان نیمی از قبولی کنکور ورودی رشته پزشکی و ۳۰ الی ۶۵ درصد سایر رشته‌ها را رقم زده‌اند، اما متأسفانه کمتر از ۱۰ درصد آنان عضو بلندپایه هیئت علمی دانشگاه‌ها هستند.

با افزایش نزدیک به ۲/۵ برابری جمعیت کشور و رشد ده تا سی برابری تعداد دانشجویان و اعضای هیئت علمی نسبت به دوران قبل از انقلاب، انتظار می‌رفت که دانشگاه‌ها در مهار معضلات اجتماعی و اقلیمی (تصادفات، بیماری‌های بومی، بیماری‌های فصلی، محیط‌زیست، تهیه مواد غذایی و...) نقش مرکزی داشته باشد؛ اما برعکس، بیشتر از ۸۰ درصد تحقیقات در دانشگاه‌های کشور، عملاً هیچ کاربردی در بخش صنعت ندارند و نیروی تحصیل کرده و نخبه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بیش از نیمی از بیکاران را به خود اختصاص داده است.

علوم انسانی، با بالاترین رقم پذیرش دانشجو و بالاترین خروجی بیکار، کمترین تعداد نسبی نشر مقالات در مجلات بین‌المللی را دارد. وابستگی دانشگاه علوم انسانی به درآمد نفتی وضعیت نامطلوبی برای نیروی انسانی فراهم کرده است.

اگر فارغ‌التحصیلان رشته‌های مهندسی بالاترین درصد نسبی مهاجرت را از آن خود کرده‌اند؛ اما در عوض، خروجی دانشگاه‌های علوم پزشکی، همچون فارغ‌التحصیلان علوم انسانی، با وجود همین معضلات، با مهاجرت نسبی کمتری همراه هستند. البته، ماندگار شدن بیشتر این دو گروه از متخصصین در داخل کشور دلایل یکسانی ندارد. فارغ‌التحصیلان علوم انسانی با مشکل عدم هم‌ترازی در ارزش‌گذاری مدرک تحصیلی خود در صحنه بین‌المللی مواجه هستند، اما فارغ‌التحصیلان پزشکی در خارج از ایران نمی‌توانند منبع درآمد بیشتری نسبت به داخل کشور برای خود تصور نمایند. سیاست کلی حاکم بر آموزش عالی کشور بر رشد کمیته‌ها (شامل تعداد استاد، تعداد دانشجوی دکتری و غیره) تأکید دارد؛ بنابراین، دانشگاهی که بخواهد اصل را بر کیفیت، به‌جای کمیته، بگذارد، در عمل، در جهت تضعیف موقعیت خود در مقایسه با سایر دانشگاه‌ها رفتار کرده است.

ناتوانی در تبدیل قابلیت فکری و خلاقیت، به تولید ثروت غیرنفتی و پایدار، مهم‌ترین وجه مشترک همه این زمینه‌های علوم به نظر می‌آید. مشکل ساختاری و مدیریتی در حوزه علوم، از یک‌سو و تناقضات شاخص‌های اندازه‌گیری تولید علم در جهان، از سوی دیگر را می‌توان ریشه‌های تبیین و تکامل متقابل این دو روند تولید مقاله دانست.

**دانشگاه ایران تبدیل به مرکز تولید مدرک شده و با بحران کیفیت مواجه است.** علل «مدرک‌گرایی» هرچه باشد، تأثیر منفی خود را بر تولید علم برجای گذاشته است. تعداد مقالات باطل شده مؤلفان ایرانی رشد سرسام‌آوری داشته است. سیل انبوه جمعیت جوان که وقت خود را صرف تحصیلات عالی کرده‌اند و جذب بازار کار نشده‌اند، دچار سرخوردگی شدید شده‌اند، بخشی به کوچ اجباری تن می‌دهند و برخی ناگزیر «قلم به مزدی» پیشه می‌کنند.

با وجود اینکه بدنه دانشگاه امروز در ایران آن را بیشتر به یک دانشگاه توده یا مردمی نزدیک می‌کند تا یک دانشگاه نخبه، با این حال رشد کمی بی‌رویه الزاماً مانعی برای تربیت نخبه نبوده است. برترین جوایز بین‌المللی در تاریخ ایران در سه دهه اخیر یعنی پس از انقلاب به فارغ‌التحصیلان همین دانشگاه‌ها رسیده است و اگر جوایز رده‌های دیگر در دنیای علم را نیز در نظر بگیریم، تعداد نخبگان ایرانی در جهان رقم چشمگیری می‌شود. درست است که حضور نخبگان در خارج از کشور نشانه ضعف دانشگاه در بهره‌وری از نخبه‌ترین عناصر خود است، اما نمی‌توان منکر توانایی همین دانشگاه در تربیت پایه‌ای این نخبگان بود.

به‌منظور پیشگیری از مهاجرت متخصصین حوزه علوم انسانی راهی جز متعادل کردن ورودی این رشته‌ها با نیاز معقول جامعه، تشویق مراکز داخلی بر ایجاد نیاز به نوآوری در بازار حرفه‌ای‌شان به نظر نمی‌رسد. یکی از حوزه‌های به‌کارگیری این متخصصین علوم انسانی می‌تواند در زمینه تنظیم روابط پزشکان و بیماران و تعریف مسیر کم‌هزینه‌تر و کیفیت بالاتر درمان با رعایت بیشتر حقوق بیمار و اهتمام به تربیت بیشتر شهروندان در پیشگیری معضلات محیطی و زیستی تازه پدید آمده باشد.

اگرچه بدنه پزشکی توانایی مقابله با تقاضای درمانی در سطح کشور را داشته است، اما درآمد قابل توجه پزشکان متخصص، یعنی آن‌هایی که با بیماری‌های وخیم‌تر و

W. Leslie, Robert Kargon. Osiris, volume 21 (2006).

۱۴. Fereshteh, M. Hussein. Problems and Issues in Higher Education: Perspectives on Iran-United States Educational Relations and Influences. Reports Research/Technical/Viewpoints/Iran on Iranian Revolution 1979; Islam and Pahlavi. University of Pennsylvania 1994, USA

۱۵. Ebrahim Mashari, "Dependency and Education: An Analysis of the Development of Iranian Education Since World War II" (Ph.D. dissertation, Vanderbilt University, 1980) pp. 58-59.

۱۶. اخبار فناوری اطلاعات و ارتباطات ایران ۱۵ مهرماه ۱۳۹۷

۱۷. دانشگاه نخبه، دانشگاه توده - مرتضی مردیها و محبوبه پاک‌نیا. انتشارات پژوهش مطالعات فرهنگی و اجتماعی ۱۳۹۶ صص ۸-۱۰۷

۱۸. عباس عبدی. جنبش دانشجویی پلی تکنیک تهران. نشر نی ۱۳۹۳ صص ۵۲-۶۳.

۱۹. مقصود فراسنخواه، نسرین نورشاهی، حسین سمعی. آموزش. گزارش وضعیت اجتماعی ایران (۱۳۸۰-۱۳۸۸) پاییز ۱۳۹۰. د. مؤسسه رحمان صص ۴۵-۶۶

۲۰. از نظر ساختاری دانشگاه پیام نور یک سازمان مرکزی در سراسر کشور دارد. این دانشگاه دامنه وسیعی از رشته‌های مختلف را به‌طور متفاوت ارائه می‌دهند. شیوه آموزشی این دانشگاه، آموزش باز و از راه دور است. امروز بزرگ‌ترین شبکه آموزش عالی دولتی در ایران و در بین دانشگاه‌های باز، دانشگاه پیام نور در آسیا دوم و در جهان ششم است. سه مقطع تحصیلی کارشناسی در ۱۸ رشته گرایش، کارشناسی ارشد در ۳۲ رشته گرایش و دکتری تخصصی در هشت رشته در دانشجوی ایرانی و غیرایرانی دارد. منبع: <https://www.4icu.org/ir/>

۲۱. روزنامه همشهری جمعه ۳۰ آذر ۱۳۸۶ - موازی کاری وزارت بهداشت و مؤسسه استاندارد پایان می‌یابد نقل قول از دکتر محمد حسینی، (قائم‌مقام وزیر علوم و رئیس دانشگاه پیام نور در دولت نهم) "John H. Lorentz. Historical Dictionary of Iran Scarecrow Press. Lanham, Maryland ۲۲. محمد رضا برنجی انتظار از دانشگاه بنیاد انتقال، تهران ۱۳۶۳

۲۳. Ronaghy HA, Shajari A. Arch Iran Med. 2013; 16(10): 590-593.

۲۴. <http://aftab.cc/linkestam/showlink.php?linkid=1269>

۲۵. Simforoosh N, Ziaee SAM, Tabatabai S. Archives of Iranian medicine. Growth Trends in Medical Specialists Education in Iran; 1979 - 2013; pp 771-775

۲۶. Farhad Khosrokhavar & M. Amin Ghaneirad. The International Society for Iranian Studies. volume 39, number 2, June 2006. pp. 253-267

۲۷. منبع: گزارش وضعیت اجتماعی ایران چاپ سال ۱۳۹۰ بخش آموزش از فراسنخواه، نورشاهی، سمعی صص ۴۵-۶۶

۲۸. <https://www12.statcan.gc.ca/census-recensement/2016/dp-pd/hltfst/imm/Table.cfm?Lang=E&T=21&Geo=01&SO=10D>

۲۹. SCImago

۳۰. scopus

۳۱. retracted

۳۲. h index

۳۳. Akhounzadeh S. Iran's scientists uncrushed by decades of sanction. Nature 559, 331 (2018)<sup>34</sup>

۳۴. Hamidi Motlagh R, Babae A, Maleki A, Isai MT. Innovation Policy, Scientific Research, and Economic Performance: The Case of Iran. Development Policy Review <https://doi.org/10.1111/dpr.12423> In press 2019

۳۵. [https://www.inpi.ir/sites/default/files/fiche\\_pi\\_-\\_iran\\_version\\_inpi\\_2017-02-28.pdf](https://www.inpi.ir/sites/default/files/fiche_pi_-_iran_version_inpi_2017-02-28.pdf)

۳۶. دانشگاه نخبه، دانشگاه توده - مرتضی مردیها و محبوبه پاک‌نیا. انتشارات پژوهش مطالعات فرهنگی و اجتماعی صص ۲۳۲-۲۴۵.

۳۷. <https://www.natureindex.com/>

۳۸. تاریخچه تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی / اهداف شورا. خبرگزاری مهر ۱۹ آذر ۱۳۹۱

۳۹. دانشگاه نخبه، دانشگاه توده - مرتضی مردیها و محبوبه پاک‌نیا. انتشارات پژوهش مطالعات فرهنگی و اجتماعی

۴۰. <https://ir.usembassy.gov/education-culture/study-usa/u-s-life-iranian-students/>

۴۱. Simforoosh N, Ziaee SAM, Tabatabai SH. Growth trends in medical specialists education in Iran; 1979 - 2013. Arch Iran Med. 2014; 17(11):771-75

۴۲. Ronaghy HA, Shajari A. The Islamic Revolution of Iran and Migration of Physicians to the United States. Archives of Iranian Medicine 2013, Volume 16, 590-3

۴۳. Lewandowski O. Diffé renciation et me canisme d'inté gration de la classe dirigeante. L'image sociale de le lite d'après le Who's who en France », Revue française de sociologie, vol. 15, n°1, 1974, pp. 43-73

۴۴. P. Bourdieu, La noblesse d'État. Grandes écoles et esprit de corps, Paris, 1989.

۴۵. گفت‌وگو با بهروز مرادی. تدریس جامعه‌شناسی در ایران، با استنادهای جهانی فاصله دارد: <https://sinapress.ir/news/20320>

۴۶. روزنامه آفرینش، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۱۳۹۶ زهرای کیان بخت در سرمقاله و در مورد پیشنهاد ادغام این بخش به عنوان زیرمجموعه در وزارت علوم، نوشت «آموزش پزشکی با قبول همه مشکلات و کاستی‌های موجود در آن، باز هم در مقام مقایسه با آموزش غیرپزشکی وزارت علوم، از رشد و دستاوردهای خوبی برخوردار است، ایده ادغام، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟»

مهلک‌تر مواجه‌اند و نیز عدم مشارکت آن‌ها در سیاست‌های سازنده و متناسب با نیازهای فردی و عمومی، زمینه عدم اعتماد مردم نسبت به جامعه پزشکان را فراهم نموده است. شاخص‌های کمی علوم دانشگاهی پزشکی، حکایت از رشد جدی تولیدات نظری داشته، اما شاخص‌های کیفی متناسب با این رشد نیستند. به دیگر سخن، تلاش نظری تبدیل خلاقیت به تولید ثروت نهادینه نشده است و همچنان نفت مهم‌ترین منبع درآمد کشور و پاسخگوی اقتصادی برای تنظیم مرادوات کالای درمانی در بازار است. با وجود اینکه طبقه نخبه قادر به تبدیل دانش به فناوری و ایجاد ثروت غیرنفتی است، معضل ساختاری به پیچیدگی این بحران کمک کرده و مانع ایجاد اعتماد برای تولید بومی است. تسلط وزارت بهداشت و درمان بر حوزه علوم پزشکی عملاً منحصراً به امور اداری نبوده و مسئولیت مدیریت علمی به عهده وزارت علوم تحقیقات و فناوری نیست؛ اما مقاومت در برابر این امر کم نیست؛ بنابراین دانشگاه‌های علوم پزشکی گرفتار همان کشمکش‌های حاکم بر عموم مراکز علمی ایران بوده و ناتوان از پاسداری، ترویج و تولید مقوله علمی به‌مثابه ثروت زیربنایی کشور هستند، اما به دلیل استقلال مالی و اداری به‌نوعی مصونیت دست یافته‌اند. در این حوزه، تربیت متخصصین در برخی رشته‌ها، همانند بیماری‌های سالمندان، سرطانی و پلیاتیف از برخی نیازهای تأمین نشده جامعه می‌کاهد.

نقش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، ترویج و تولید علم است. کشف و ثبت اختراع تازه‌های علم و سرمایه‌گذاری بروی نوآوری‌ها، علاوه بر افزایش سطح خدمات در کشورها، خود وسیله تولید ثروت شده‌اند. اراده تبدیل اختراع به تولید ثروت اصولاً می‌بایست در رأس کارهای دولت‌ها قرار داشته باشد و یا حداقل از حمایت تشویقی بر چنین سرمایه‌گذاری برخوردار باشد.

ناتوانی دولت‌ها در تبدیل علم نظری به ثروت ملی و بی‌نیازی و عدم تمایل بخش خصوصی دانشگاه بر تغییر وضعیت کنونی به نفع «ایجاد نوآوری»، دو عامل دیرپایی بحران کنونی هستند؛ بنابراین، حتی با وجود نوآوری در فناوری، تبدیل علم به ثروت ملی مجال امکان نمی‌یابد.

برای برون‌رفت از بحران موجود، یک سیستم مدیریتی رقابتی و سیاست اقتصادی تولید محور لازم است. بازار تولید اقتصادی باید در مقام مطالبه نوآوری از دانشگاه قرار بگیرد. از این طریق است که دانشگاه از وابستگی اقتصادی و سیاسی به کانون قدرت فاصله گرفته و از انزوای بین‌المللی خارج می‌شود و از طریق پاسخگویی به تقاضاهای بازار اقتصادی دنیا می‌تواند ایجاد سرمایه و تولید ثروت نماید. ■

## پی‌نوشت:

- Helene Soual. DRES, Juillet 2017 : Les de penses de sant  depuis 1950-Drection sur internet (Jean-Louis L h ritier)
- Blaser MJ, Webb GF. Host demise as a beneficial function of indigenous microbiota in human hosts. MBio. 2014 Dec 16;5(6). pii: e02262-14. doi: 10.1128/MBio.02262-14.
- دولت ایران در سال ۹۷، یک‌پنجم کل بودجه را صرف نهادهای نظامی و امنیتی می‌کند. به تعبیری دولت امسال از طرف هر ایرانی بیش از ۵۰ میلیون و ۵۰ هزار تومان به نهادهای نظامی و امنیتی داده تا خرج فعالیت‌های امنیتی سیاسی و نظامی کنند.
- لاجه بودجه سال ۱۳۹۷ کل کشور، ماده‌واحد و جداول کلان منابع و مصارف بودجه <https://media.mehrnews.com/d/2017/12/10/0/2658620.pdf>
- ناشر: سازمان برنامه‌بودجه کشور، مرکز اسناد، مدارک و انتشارات. نوبت چاپ: اول سال انتشار: ۱۳۹۶. شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- جامعه‌شناسی کاربردی / سال بیست‌وششم، شماره پیاپی (۵۸) شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴ صص ۱۸۰/۱۵۹.
- تغییرات فرهنگی افت باروری در ایران: امیر رستگار خالد و میثم محمدی در جامعه‌شناسی کاربردی، ۱۳۹۴-شماره ۲ صص ۱۵۹-۱۸۰.
- تاریخ علم در ایران. مهدی فرشاد. ۱۳۶۵ انتشارات امیرکبیر
- البته این تلاش به دنبال بحران‌های جاری در کشور ایران و کشورهای مشابه در حال رشد را در معرض خطر بعدی فرار مغزها قرار داد. مراجعه کنید به احسان نراقی فرار مغزها
- چند سال بعد به دستور رضاشاه به دبیرستان البرز تغییر نام و تغییر سطح پیدا کرد
- Lorentz J. Historical Dictionary of Iran. 1995; M. Marefat. "The Protagonists who Shaped Modern Tehran" in Ch. Adle and B. Hourcade. eds. Teheran. capitale bicentenaire. Paris and Teheran. 1992. pp. 106.
- Esmail Yourdshahian, Farrokh Ghavam, Mohammad-Hassan Ansari. Life of Dr. Joseph Plumb Cochran. Founder of Iran's First Contemporary Medical College. Archives of Iranian Medicine. Academy of Medical Sciences. Islamic Republic of Iran. Vol. 5. No. 2 (April 2002)
- آموزش و پرورش در ایران. ناصر تکمیل همایون. دفتر پژوهش‌های فرهنگی. ۱۳۸۵
- Exporting MIT: Science, Technology and Nation-Building in India and Iran. Stuart



# اقتصاد بدون نفت تنها راه حل است

## گفت‌وگو با دکتر محمدباقر بهشتی

نجیبه محبی: محمدباقر بهشتی، استاد اقتصاد دانشگاه تبریز و همچنین عضو شورای شهر این شهر است. او که دکترای اقتصاد توسعه خود را از استرالیا گرفته است معتقد است تحریم‌ها نعمت بزرگی برای ایران است. چالشی که ممکن است به تغییری در سیاست‌گذاری‌های کلان ما منتهی شود. بهشتی می‌گوید اگر عدم صادرات نفت بتواند باعث اداره کشور بدون نفت شود، ترامپ بزرگ‌ترین خدمت را به ایران کرده است

استفاده می‌کند تا بیشتر به دست بیاورد؛ بنابراین منافع فردی‌اش در ازای ضرر رسیدن به جامعه تأمین می‌شود.

ما در عرصه‌های مختلف قادر نیستیم از منابعمان استفاده کنیم. برای مثال امروز که در کشور ما سیل آمده است، در حقیقت خداوند نعمت بیشتری برای ما در این منطقه خشک و نیمه‌خشک فرستاده است. آن‌قدر در منطقه ما در طول تاریخ باران کم بوده است که در دین ما نماز باران و استسقا نیز آمده است؛ یعنی از خدا بخواهیم باران بیشتری برای ما بفرستد؛ بنابراین ما همیشه در تاریخ با کمبود نزولات آسمانی مواجه بودیم. حالا و امروز که خدا این نعمت را به سوی ما فرستاده است، ما آمادگی استفاده از نعمت را نداریم. ما کارهای ناشایستی در مورد طبیعت کرده‌ایم. در مسیر رودخانه ساخت‌وساز کرده‌ایم، گاه شهرها را در مسیر رودخانه‌ها ساخته‌ایم. سیل با هوا و هوس ما مسیرش تعیین نمی‌شود. در شیراز ده دقیقه باران تند که کل این باران ۱۷ میلی‌متر بود و کلی تلفات و خسارات برجای گذاشته است.

بنابراین ما در درک مفهوم بهره‌وری که حاصل ضرب دو متغیر کارایی و اثربخشی است، مشکل داریم. بسیاری از کارهایی که در کشور انجام می‌دهیم نادرست است و حتی اگر آن کار را هم درست انجام دهیم، چون اصل کار نادرست است به بهره‌وری نمی‌رسیم. بهره‌وری آن‌قدر مهم است که در سند بیست‌ساله و در برنامه چهارم و پنجم و ششم آمده است؛ البته متأسفانه این برنامه‌ها صرفاً روی کاغذ است. ما فقط روی کاغذ گفته‌ایم که یک‌سوم از رشد اقتصادی کشور باید از افزایش بهره‌وری حاصل بشود. ولی چون واقعاً بهره‌وری را نمی‌شناسیم این هدف حاصل نشده است. چون بهره‌وری با حرف حاصل نمی‌شود. ما باید کارایی‌مان را بالا ببریم و باید تلاش بیشتری کنیم. کشوری که سه هفته در نوروز تعطیل است و با قبیلش حدود یک ماه تعطیل است، شاخص بهره‌وری در آن پایین است. دانشگاه‌های ما متأسفانه به عنوان مختلف تعطیل می‌شوند. بهره‌وری پایین یعنی کشوری که مردمش به کار کردن ایمان ندارند. در اعتقاداتی دینی ما هست که «لیس للانسان الا ما سعی» یعنی کسی که تلاش نکند چیزی هم نباید گیرش بیاید. در ادبیات ما هم آمده است که «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود»؛ اما آیا بیشتر میلیاردهای ما از طریق تلاش به جایی رسیده‌اند؟ یا از راهی به جز تلاش؟ اگر در کشوری کسی به‌جز راه تلاش به ثروت برسد، یعنی آن اقتصاد اشکال اساسی دارد.

**به نظر شما بهترین کار در حال حاضر برای شرایط حاضر برای افزایش میزان بهره‌وری کشور چیست؟**

«اولین کار این است که سیاست‌های کلان کشور باید بر اساس تولید

**در شرایط حاضر که کشور دچار مشکلات فراوانی در عرصه اقتصاد است، چگونه می‌توان بهره‌وری عمومی جامعه و بنگاه‌های اقتصادی را بالا ببریم؟**

«یکی از مشکلات اساسی جامعه ما پایین بودن میزان «بهره‌وری» است. اصطلاح انگلیسی بهره‌وری productivity است و کلمه بهره‌وری کلمه گویایی برای این مفهوم نیست و شاید بهتر بود کلمه «تولید افزایی» را به کار می‌بردیم. سال گذشته که سال «رونق تولید» نام‌گذاری شد، در حقیقت به معنای بهره‌وری است؛ بنابراین بهره‌وری به معنای افزایش تولید است، اما نه فقط با افزایش عوامل تولید، بلکه با استفاده بهتر از منابعی که در اختیار داریم.

بهره‌وری به‌طور ساده یعنی استفاده درست از منابع برای کار درست. بهره‌وری حاصل ضرب دو متغیر «کارایی»<sup>۱</sup> و «اثربخشی»<sup>۲</sup> است. کارایی یعنی استفاده درست از منابع مختلف و اثربخشی نیز یعنی کار درست.

**با توجه به تعریف شما از بهره‌وری آیا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که علت پایین بودن میزان بهره‌وری در کشور ما این است که علاوه بر اینکه از منابع خود خوب استفاده نمی‌کنیم گاهی منابع را در کارهای نادرستی صرف می‌کنیم؟**

«بله. خیلی از کارهای ما مثل قاچاق، رانت‌خواری و دزدی نادرست است. گاهی کارمندان ما خودشان کارشان را درست انجام می‌دهند ولی خود آن کار غلط است و منافع ملی را از بین می‌برد؛ مانند قاچاق یا رانت‌خواری. رانت‌خوار کسی است که از همه استعدادهايش

باشد. باید کسی که کار می‌کند، تولید می‌کند و ارزش افزوده ایجاد می‌کند و کل مردم جامعه از آن تولید منتفع می‌شوند در جامعه از ثروت برخوردار شوند. باید برخورداری فقط به تولید ربط پیدا کند؛ یعنی تمام راه‌های کسب ثروت از طریق راه‌های غیر از تولید مثل قاچاق، رشوه‌خواری و رانت‌خواری در سیاست‌ها بسته شود. اگر همه این سیاست‌های جامعه به نحوی باشد که فقط یک راه برای افزایش درآمد وجود داشته باشد و آن راه تولید باشد، آن وقت بهره‌وری عمومی جامعه افزایش می‌یابد اگر تمام سیاست‌های کشور و تمام قوانین و مقررات کشور تأییدکننده و تشویق‌کننده تولید باشد، آن وقت جامعه متوجه می‌شود برای دسترسی به امکانات بیشتر باید تلاش مثبت بیشتری داشته باشد. تلاش مثبت تلاشی است که منافع عمومی را در کشور تأمین می‌کند. این مسیر باعث می‌شود رقابت نیز در جامعه ایجاد بشود. با افزایش رقابت، در کشور تولید، اشتغال و بهره‌وری افزایش پیدا می‌کند و درآمد ملی بیشتر می‌شود. همچنین فساد در کشور کاهش پیدا می‌کند.

### با توجه به وضعیت تحریم به نظر شما در اقتصاد کلان کشور چه تغییراتی را باید ایجاد کنیم؟

در اقتصاد حتماً باید اصلاحات ایجاد کنیم. بیش از ۸۰ درصد اقتصاد ما دولتی است. آن هم دولت ناکارآمد و ناتوان. منظور من از دولت کل حاکمیت است و نه فقط قوه مجریه. امروز بالای ۸۰ درصد اقتصاد کشور دست ناتوانان یعنی افرادی است که بهره‌وری خیلی پایینی دارند. برخلاف انتظار من تحریم را یک فرصت می‌دانم. چون به نظر من ایرانی‌ها تا مجبور نشوند کار نمی‌کنند. کاش امریکا جلوی صادرات نفت ما را بگیرد. آن وقت ما مجبور می‌شویم کشور را بدون نفت اداره کنیم و این خیلی به نفع کشور است. ما چون وابسته به نفت هستیم می‌توانند ما را تحریم کنند. صادرات نفت خام که هنر نیست؛ بنابراین مشکل اقتصاد

ایران از تحریم شروع نشده و با آن ایجاد نشده است. البته اگر ساختار فعلی اقتصاد را حفظ کنیم، تحریم ایجاد مشکل می‌کند. اگر مدیران کشور ما واقعاً درست فکر کنند، خیلی تحریم می‌تواند به نفع اقتصاد ما باشد.

**با توجه به اینکه تحریم‌ها نقل و انتقال پول را هدف قرار داده است، به نظر شما حتی عدم وابستگی به نفت می‌تواند راهگشا باشد؟**

بینید اولین اصل سیاست ما باید ارتباط با دنیا

باشد. ما از نظر جغرافیایی همیشه در طول تاریخ رابط آسیا به اروپا بودیم. جاده ابریشم هم از اینجا می‌گذشته است. ما امروز در خاورمیانه‌ای هستیم که فقط در خلیج فارس آن حدود ۷۰ درصد منابع نفت و گاز دنیا وجود دارد. می‌دانید که امروز نفت و گاز ارزان‌ترین انرژی دنیاست. خود ما ۹ درصد منابع نفت دنیا و ۱۶ درصد از منابع گاز دنیا را داریم. پس بدون ارتباط با دنیا ما نمی‌توانیم زندگی کنیم و باید ارتباط خودمان را با دنیا به «ارتباط صلح» تبدیل کنیم. متأسفانه امروز مجموعه کشورهای خاورمیانه طرز تفکرشان اشتباه است. امروز کشورهای خاورمیانه پیوسته در حال جنگ با هم هستند؛ چه جنگ مستقل و چه جنگ نیابتی. اروپایی‌ها هم خیلی با هم جنگیدند. جنگ اول دوم جهانی در اروپا شروع شد. در نهایت آن‌ها فهمیدند که باید راه صلح را انتخاب کنند. امروز هم اتحادیه اروپا را تشکیل داده‌اند و روزه‌روز پیوستگی شان بیشتر می‌شود. این یعنی راه صلح. راه صلح بهترین روش برای تأمین منافع است. باید استراتژی‌مان را بر صلح با جهان بگذاریم. همان کاری که چین انجام داد. چین از سال ۱۹۷۱ گفت که پنجاه سال با دنیا نمی‌جنگد. چین با صلح پنجاه ساله خود و در آن چارچوب و از آن زمان به بعد بالاترین رشد اقتصادی دنیا را به خود اختصاص داده است. امروز چین از کشوری مفلوک و عقب‌افتاده به دومین اقتصاد دنیا تبدیل شده است؛ بنابراین استراتژی ما هم باید صلح با دنیا باشد. همان چیزی که در سند بیست‌ساله هم آمده است؛ یعنی تعامل سازنده و مؤثر با دنیا. همان چیزی که در اقتصاد مقاومتی هم به آن اشاره شده است و در برنامه ششم توسعه هم مطرح شده است. باید اساس برنامه‌ریزی ما ارتباط سازنده و مؤثر با دنیا باشد. راه مقابله در حالی که به ما حمله بکنند قطعاً دفاع است ولی در غیر این صورت نباید راه غیر صلح‌آمیز پیش بگیریم؛ بنابراین باید با دنیا و به خصوص با همسایگانمان تعامل و ارتباط صلح‌آمیز داشته باشیم.

علاوه بر این دولت باید تفکر دولتی اداره کردن کشور را کنار بگذارد. اوج اقتصاد دولتی را شوری داشت که امروز فروپاشیده است. امروز هم کره شمالی با اقتصاد دولتی در کنار کره جنوبی بیانگر نتیجه اقتصاد دولتی است. ما باید از تجربه کشورهای دیگر بهره ببریم.

باید بخش خصوصی واقعی را دولت تقویت بکند و نباید مانع فعالیت بخش خصوصی شود. در این صورت بخش خصوصی پا می‌گیرد و در جریان رقابت هرچه تولید بنگاه‌های اقتصادی بالا برود، اشتغال و تولید کشور افزایش می‌یابد و درآمد ملی

کشور هم بالا می‌رود. دولت هم از این درآمدها می‌تواند مالیات بگیرد؛ بنابراین دولت باید به بنگاه‌های اقتصادی فرصت فعالیت سالم بدهد. در چنین شرایطی مهم‌ترین وظیفه دولت جلوگیری از قاچاق است. اگر قاچاق از اقتصاد ما حذف شود، خیلی از بنگاه‌های اقتصادی ما رونق خواهند یافت.

### اگر بخواهید به عنوان یک اقتصاددان که عضو شورای شهر هم هست سازمان شهرداری را به عنوان نهادی مؤثر در اداره شهر از منظر بهره‌وری آسیب‌شناسی کنید چه خواهید گفت؟

شهرداری‌ها بسیار ناکارآمد هستند و بیش از سه برابر نیروی انسانی لازم را دارند. این نیروی انسانی اضافی مانع کار دیگران می‌شوند و بهره‌وری سازمان را پایین آورده است؛ یعنی در شهرداری گاه برای یک شغل و حضور یک نفر، بیش از چهار نفر استخدام شده‌اند. گویی به جای یک راننده، چهار راننده وجود دارند. چیزی که راه رفتن ماشین را کند می‌کند. غالب این نیروها ناکارآمدند و از طریق قانونی و آزمون استخدامی و شایسته‌سالاری وارد شهرداری نشده‌اند. آن‌ها با روابط فامیلی و گروهی وارد شهرداری شده‌اند. تا جایی که گاهی حتی مدیر نمی‌تواند به چنین نیروهایی بگوید بالای چشمت ابروست. چون می‌دانند اگر چیزی به این نیروها بگویند، این نیروها برای مدیران مشکل ایجاد می‌کنند. شهرداری از جمله جاهایی است که واقعاً بهره‌وری پایینی دارد.

### به جز نیروی اضافی چه؟

به جز نیروی انسانی اضافی، ساختمان اضافی هم در شهرداری و کل دولت فراوان است. به نظر من بیش از ۵۰ درصد از دستگاه‌های دولتی زائد است. یک راه برای اینکه بهره‌وری در کشور را اضافه کنیم این است که به دستگاه‌های دولتی بگوییم باید نصف ساختمان‌هایشان را حذف بکنند، حتی فکر می‌کنم این نصف هم زیاد باشد. در شهرداری نیروی انسانی کمیت بالا و کیفیت پایین است.

در کشور ما که دچار معضل مدرک‌گرایی نیز هست، افراد زیادی هستند که بودن مهارت و تخصص لازم و با مدارک قلابی و بی‌ثمر مشغول به کارند. آن‌ها از جایی که مدرک گاه است و نه دانشگاه این مدارک را گرفته‌اند؛ یعنی کار بلد نیستند ولی مدرک دارند. این وضعیت کلی کشور است. البته ۲۰ درصد از نیروی انسانی ما خیلی باوجدان و متخصص هستند و به دلیل حضور آن‌هاست که کشور سرپاست، ولی بیشتر مردم ایران بهره‌وری‌شان پایین است. به نظر من مجموع قوانین و مقررات ما در کشور و در شهرداری مشکل دارد. متأسفانه امروزی گاهی می‌بینیم که ابزارهای نوین و چیزهایی مثل دولت الکترونیک بیشتر کارها را مشکل می‌کنند؛ یعنی اضافه شدن این‌ها کارهای قبلی را کم نکرده است، مثلاً امروز اگر به یک اداره برویم از ما هم کپی شناسنامه و

**یک راه برای اینکه بهره‌وری در کشور را اضافه کنیم این است که به دستگاه‌های دولتی بگوییم باید نصف ساختمان‌هایشان را حذف بکنند، حتی فکر می‌کنم این نصف هم زیاد باشد. در شهرداری نیروی انسانی کمیت بالا و کیفیت پایین است**



# چگونگی سیاست نفتی ما

متأسفانه ما در چهل سال گذشته اقتصادمان را به نفت گره زدیم و نفت هم لامحاله باید از مسیر آب‌های خلیج فارس بگذرد که با مخاطرات بین‌المللی روبه‌رو می‌شود. درآمد نفت نیز نمی‌تواند درآمد واقعی تلقی شود، چراکه انتقال ثروت‌های زیرزمینی است. پرسش این است که در شرایط استثنایی فعلی سیاست نفتی ما چگونه باید باشد.

## عرضه نفت امریکا - باید بدانیم تولید نفت غیرمتعارف امریکا

(شیل) در این سه سال اخیر یعنی از اواخر دوران اوباما و به‌ویژه در دوران ترامپ افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته و از حدود ۴/۶ میلیون بشکه به حدود ۶/۲ میلیون بشکه در روز افزایش یافته است. هم‌اکنون تولید میانگین نفت داخلی امریکا حدود ۱۱/۹ یا تقریباً ۱۲ میلیون بشکه در روز است، که نیمی از آن نفت شیل و نیم دیگر نفت فسیلی است. این روند فزاینده از زمان اوباما دنبال می‌شود که با سه مشکل زیر روبه‌رو شد و افول کرد: نخست مشکلات فنی؛ دوم مشکلات محیط زیستی و از همه مهم‌تر مشکل قیمت تمام‌شده بود. به‌طوری که وقتی سه سال پیش قیمت یک بشکه نفت به ۴۰ دلار سقوط کرد، نفت شیل از اهمیت افتاد و تولیدشان کم شد. البته اوباما موازی با این امر سعی داشت نفت امریکا به بازار خارج وابسته نشود و روی انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر مانند انرژی خورشیدی تأکید داشت و سرمایه‌گذاری‌های زیادی کرد. به همین دلیل در مجمع جهانی زیست‌محیطی کاپ ۲۱ در پاریس از محور قرار گرفتن محیط زیست حمایت کرد. این کنفرانس به جهان استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر را توصیه می‌کرد.

اما ترامپ از تعهدات امریکا که در این کنفرانس انجام شده بود خارج شد و جهت‌گیری‌های محیط‌زیستی امریکا را ۱۸۰ درجه تغییر داد. ترامپ مبنای تولید انرژی داخلی امریکا را بر زغال‌سنگ، نفت فسیلی و نفت و گاز غیرمتعارف گذاشت و اهمیت انرژی‌های تجدیدپذیر را کاهش داد. مهم‌ترین دلیلش در این چرخش، بالا بردن سطح اشتغالی بود که قول داده بود. به‌طوری که افزایش تولید نفت و گاز شیل حدود یک میلیون نفر را به کار گرفت.

در عرصه تولید اشتغال، ترامپ روی دو مؤلفه کار کرد: نخست، صنایع نفت و گاز شیل و زغال‌سنگ؛ و دوم، صنایع نظامی که قراردادهای فروش تسلیحاتی ۳۵۰ میلیارد دلاری با کره جنوبی و بالغ بر ۷۰۰ میلیارد دلاری با عربستان و امارات و کویت و قطر و بحرین را به‌دنبال داشت و رسماً اعلام کرد که اگر این قراردادها و اقدامات نباشد، اشتغال در امریکا کاهش می‌یابد. در عرصه نفت حدود ۹/۵ میلیون بشکه در روز را به حدود ۱۲ میلیون بشکه در روز رساند.

هم‌کپی کارت ملی را می‌خواهند، درحالی که قرار بود کارت ملی جای شناسنامه را بگیرد؛ بنابراین اصل مشکل ما نوع تفکر جاری در مدیریت کشور و مدیریت شهرداری است که باید اصلاح شود. با تغییر این نوع تفکر هم قوانین و مقررات ما اصلاح می‌شود و هم نظام پرداخت مبتنی بر تولید می‌شود.

## با توجه به مسئولیت شما در شهرداری به‌طور مصداقی اگر بخواهید به قوانین مخالف بهره‌وری در سازمان شهرداری بپردازید، چه مواردی را خواهید گفت؟

«شهرها طرح جامع و تفصیلی دارند. مرجع تهیه‌کننده آن وزارت راه و شهرسازی و شورای عالی معماری و شهرسازی است و قرار است که از نظر قانونی شهرداری و شورای شهر هیچ نقش و دخالتی در طرح‌های تفصیلی و جامع نداشته باشند؛ اما در شهرداری کمیسیون ماده ۵ را گذاشته‌اند که طرح تفصیلی و جامع را هیچ می‌کند. مثلاً در یک منطقه طرح تفصیلی تصمیم گرفته بود که کاربری یک منطقه فضای سبز باشد و کمیسیون ماده ۵ کاربری آن را به کاربری تجاری تبدیل می‌کند. در حقیقت اختیارات کمیسیون ماده ۵ که در دست استاندار هر استان و معاون است، طرح تفصیلی و طرح جامع را هیچ می‌کند.

## علت چیست؟

«علت اصلی این مشکل این است که کل قوانین حوزه شهرداری، منبع درآمد پایداری به‌خصوص در کلان‌شهرها برای شهرداری ایجاد نکرده است؛ بنابراین تراکم‌فروشی، تغییر کاربری و درآمد حاصل از تخلفات که معروف به کمیسیون ماده ۱۰۰ است، حدود ۷۰ درصد درآمد شهرداری‌ها را تأمین می‌کند.

اسم این کارها را من «شهرفروشی» گذاشته‌ام؛ یعنی شهرداری امنیت و رفاه مردم را از بین می‌بریم، درحالی‌که وظیفه شهرداری تأمین امنیت مردم است. اصلاح این مشکل اساسی بر عهده مجلس است و مجلس باید قوانینی تصویب کند که منبع پایداری برای مدیریت شهر در نظر بگیرد تا شهردار به‌جای شهرفروشی به مدیر شهری تبدیل شود.

## در پایان اگر جمع‌بندی خاصی دارید بفرمایید؟

«بهره‌وری از فرد شروع می‌شود. هر فرد در هر شغلی که هست باید کارایی و اثربخشی خود را افزایش بدهد. تک‌تک آدم‌ها در هر کاری که هستند باید اساس کار و نیتشان افزایش بهره‌وری باشد. این کار هم باید مستمر و همیشگی باشد. افزایش بهره‌وری می‌تواند هدفی فردی، خانوادگی، بنگاهی، استانی، شهرستانی و کشوری باشد. باید این امور را در ذهنمان تکرار کنیم تا ملکه ذهن شود.»

## پی‌نوشت:

۱. Efficiency
۲. Effectiveness

**عرضه نفت روسیه** - روسیه اکنون حدود ۱۰/۷ تا ۱۰/۷ میلیون بشکه نفت متعارف تولید می کند و ظرفیت بالاتری ندارد.

**عرضه عربستان** - زکی یمانی، وزیر اسبق نفت عربستان در سال ۱۳۶۵ شمسی برنامه ریزی بلندپروازانه و درازمدتی را ترسیم کرده بود که تولید نفت عربستان را به ۲۸ میلیون بشکه در روز برساند. آن هم با سرمایه گذاری زیاد و تکنولوژی های بالا معلوم شد که این بلوفی بیشتر نیست. بعد از انتشار کتاب افشاگرانه غروب صحرا معلوم شد این محاسبات تخیلی بوده است. هدف زکی یمانی در هماهنگی کامل با امریکا دستیابی به «سهم بازار» بود و در ظاهر عنوان می کرد این اقدام برای آن است تا آلترناتیوهای دیگر انرژی جای نفت را نگیرند؛ که لازمه آن پایین آوردن قیمت نفت و افزایش تولید آن کشور بود. به طوری که در اردیبهشت ۱۳۶۵ در میانه جنگ تحمیلی، قیمت نفت خام ایران ۵/۷ دلار شد.

خانم کلینتون وزیر خارجه اوپاما، در ماجرای اوکراین در دوران دولت اوپاما، فشار زیادی به روسیه وارد کرد و با افزایش ولید نفت عربستان قیمت نفت را کاهش داد تا درآمد روسیه کمتر و قدرت مانور در عرصه های اقتصادی و نظامی نیز کمتر شود. هم زمان نیز اوپاما ایران را در وضعیت تحریم قرار داده بود. اوپاما با همه امتیازاتی که به عربستان علیه ایران

می داد، اما توقعش این بود عربستان دو میلیون بشکه بر تولید روزانه خود بیفزاید؛ یعنی تولید عربستان از حدود ۸/۹ به ۱۱ یا حتی ۱۲ میلیون بشکه در روز افزایش یابد، تا ضربه مهلکی به درآمدهای ایران و روسیه وارد شود. لیکن معلوم شد که ظرفیت مخازن عربستان نوعاً بین ۱۰ تا حداکثر ۱۲ میلیون بشکه نفت در روز است و این رخدادهای دیدگاهها در مورد میزان تولید نفت عربستان اثر قابل ملاحظه ای گذاشت. اتفاق دیگری در سال ۲۰۱۸ رخ داد و آن اینکه مخزن نفتی قوار که بالغ بر ۴۰ درصد تولید نفت عربستان از این مخزن است کاهش چشمگیر تولیدی را معادل ۴۵۰ هزار بشکه در پی داشت. حداکثر تلاش

عربستان علی رغم فشار امریکا به محمد بن سلمان نگه داشتن سطح تولید آن کشور بین ۱۰ تا ۱۰/۵ میلیون بشکه در روز است. حتی بن سلمان با فشار امریکا به کویت هم رفت

که مخزن مشترک در میدان خفجی را فعال کند که موفق نشد؛ بنابراین دیگر نفت عربستان امکان مانور تولیدی قابل توجه ندارد.

**عرضه نفت ونزوئلا و لیبی** - تولید نفت ونزوئلا از یک سال و نیم قبل ۷۰۰ الی ۸۰۰ بشکه در روز کاهش یافته است و به پایین ترین سطح تولیدش رسیده است. در مراحل تحریم نفتی ترامپ و نیز مشکلات اقتصادی که با آن روبرو است صادراتش بسیار کم شده است. اخیراً بانک مرکزی ونزوئلا را هم تحریم کرده اند. در سیستم ترامپ فشار به ونزوئلا پیش درآمدی است برای تصمیماتی که امریکا می خواهد روی ایران بگیرد. در مورد لیبی حمایت هایی که از طرف امریکا و عربستان از ژنرال حفتر می شود، برای این است که به طرابلس مسلط شود که میدان های نفتی زیادی آنجاست و از این طریق افزایش تولیدی برای فشار در مقابل ایران انجام دهد.

**تقاضا برای نفت** - مجموع تقاضای جهانی برای نفت در سال ۲۰۱۹ بر اساس منابع رسمی حدود ۱۰۰ میلیون بشکه در روز است. تقریباً پیش بینی می شود که میزان تقاضا بین ۱/۸ تا ۲ میلیون بشکه در روز نسبت به میانگین ۲۰۱۸ در ۲۰۱۹ افزایش یابد.

برخوردهای ترامپ و سیستم او، در این مدت تأثیرات روی مناسبات متقابل امریکا و دنیا گذاشت و موجب کاهش رشد اقتصادی در

عرصه هایی در قطب های اقتصادی جهان شد. نتیجه آن هم کاهش تقاضا برای انرژی بود. با آماری که از منابع رسمی انرژی در دنیا هست میزان عرضه در دنیا حدوداً چندان تفاوتی با میزان تقاضای حدود ۱۰۰ میلیون بشکه ای در روز در دنیا نمی کند و با حدود ۹۹ میلیون در روز که آن را در نظر می گیرند فاصله محدودی دارد که بعضی کشورها که تقاضایشان بیش از واردات بود، از طریق برداشت از ذخایر تجاری شان انجام می دادند.

در آخرین جلسه اوپک در دسامبر ۲۰۱۸، اتفاقی افتاد و قرار شد ۸۰۰ هزار بشکه از تولید اوپک به جز سه کشور ایران و ونزوئلا و لیبی کاهش یابد و با کاهش ۴۰۰ هزار بشکه از تولید کشورهای غیر اوپک به ویژه روسیه قرار بر کاهش تولید ۱۲۰۰ هزار بشکه گذاشته شد تا قیمت ها افزایش یابند و گفته شد اگر ضربه ای

به لحاظ میزان تولید برای برخی کشورها اتفاق افتاد (که عمدتاً نگاهشان به سه کشور ایران، ونزوئلا و لیبی بود) کشورهای دیگر اوپک کاهش تولید را جبران می کند، معنای ساده اش این می شود که تا آنجا که امکان دارد امارات، کویت و عربستان این میزان کاهشی را پوشش دهند.

**نقش انتخابات میان دورهای مجلس نمایندگان** - انتخابات نوامبر ۲۰۱۸ مجلس نمایندگان امریکا رخداد مهمی بود و باعث شد ترامپ معافیت ۸ کشور را اعمال کند. چراکه اگر تولید نفت ایران به زعم سیستم ترامپ به صفر می رسید، افزایش قیمت نفت یک جهش ۲۰ الی ۳۰ دلاری را در هر بشکه انجام می داد که تأثیر منفی آن بیشتر در خود امریکا بود و موجب افزایش قیمت بنزین و در پی آن نارضایتی مردم امریکا می شد و بر انتخابات نوامبر ۲۰۰۸ اثر می گذاشت. بدین سان بود که ترامپ برای آن هشت کشور آزادی عمل گذاشت.

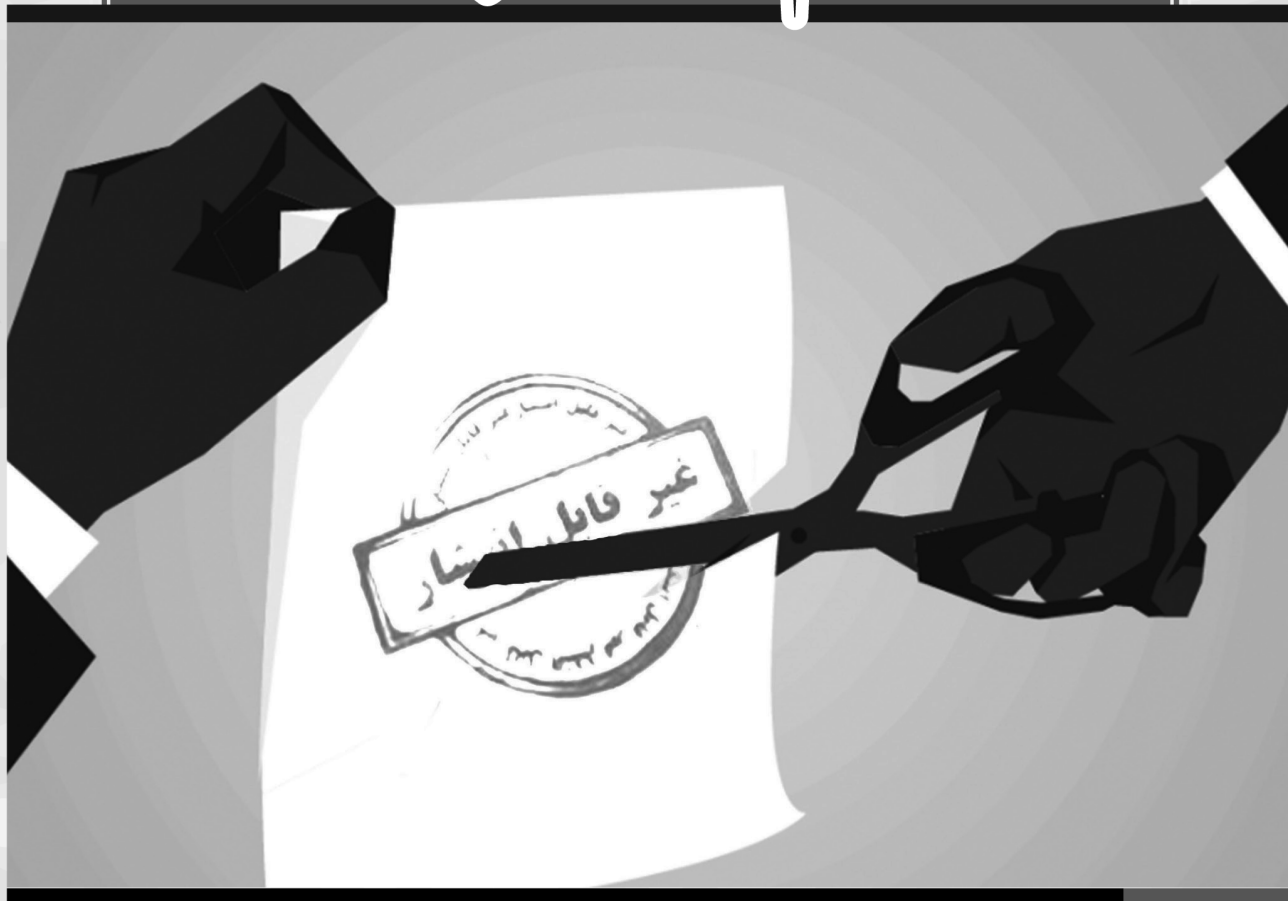
در شرایط کنونی، سطح تولید لیبی حداکثر هزار ۸۵۰ الی ۹۰۰ هزار بشکه در روز بیشتر نیست. تولید ونزوئلا نیز ۸۰۰ الی ۹۰۰ هزار بشکه در روز کاهش یافت. تولید نفت عربستان و کویت و امارات و روسیه نیز قابل افزایش چشمگیری نیست.

نفت غیرمتعارف تولید داخلی امریکا نیز دچار نوساناتی است. حتی در میدان های نفت متعارف نیز این نوسانات را می بینیم. ضمناً نفت شیل امریکا دارای مواد صنعتی سنگینی است که مناسب برای پالایش برای کره جنوبی نبوده است؛ یعنی آن طور نیست که آن ۲ میلیون بشکه تقاضای جدید ۲۰۱۹ (نسبت به میانگین ۲۰۱۸) را بتوان به راحتی جایگزین کرد. برخی از این ۸ کشور هم گفته اند در صورت ممانعت امریکا هم ما خریدمان را به نحوی و در سطحی انجام می دهیم. بر این اساس به نظر می رسد نظر ترامپ و تیم او برای به صفر رساندن صادرات نفت ایران عملی نبوده و صادرات ایران تا حدود مرز کنونی عملی است.

در شرایط فعلی با توجه به اعتیاد مزمن به درآمد نفت که در اکثر کشورهای اوپک وجود دارد، اگر تدبیر و اراده جدی وجود داشته باشد، شاید یک فرصت و نقطه عطف بی نظیری است که تحریم و سیل برای ما به وجود آورده است و آن اینکه برگردیم به خودمان و از تجربیات گذشته و دیگر تجربیات موفق دیگر کشورها بیاموزیم. به هر حال وضعیت خاصی است که می توانیم طی یک جهشی از پدیده نفرین منابع و وابستگی به درآمد نفت در تأمین هزینه های جاری کشور دور شویم. ■

**خانم کلینتون وزیر خارجه اوپاما، در ماجرای اوکراین در دوران دولت اوپاما، فشار زیادی به روسیه وارد کرد و با افزایش ولید نفت عربستان قیمت نفت را کاهش داد تا درآمد روسیه کمتر و قدرت مانور در عرصه های اقتصادی و نظامی نیز کمتر شود. هم زمان نیز اوپاما ایران را در وضعیت تحریم قرار داده بود**

# چشم انداز جامع



اگر در سال‌های گذشته، ممیزی چالشی جدی بر سر راه رسانه‌های مکتوب بوده‌است، امروز چالش‌های بزرگ بر سر راه این رسانه‌ها آن‌قدر متنوع شده است که می‌توان گفت این همزاد و همراه قدیمی، حالا قدری میان آن چالش‌های بزرگ، چهره پنهان کرده است.

ممیزی در امور فرهنگی، پیامدهای فراوانی داشته است و بارها مورد نقد قرار گرفته است، هرچند نقدها را عباری نگرفته‌اند. در این شماره در گفتگو با محمدمهدی مرزی (ویراستار و مترجم) و شهرناز اعتمادی (ویراستار) به این موضوع پرداخته‌ایم، عقاب علی‌احمدی (ناشر) و مهدی فخرزاده در یادداشت‌هایی از ممیزی گفته‌اند و انسیه ابراهیمی گزارشی از وضعیت ممیزی در ایران داده است. علیرضا بهشتی (ناشر) نیز در گفتگویی به مسائل دیگر حوزه نشر پرداخته است.

خلاقیت، ممیزی و خودسانسوری خلاق؛

گفت‌وگو با محمدمهدی مرزی و  
شهرناز اعتمادی

کار اصلی ناشر تولید نویسنده است؛

گفت‌وگو با علیرضا بهشتی شیرازی



# سنگ، کاغذ، قیچی!

## نگاهی به وضعیت ممیزی کتاب در ایران



انسیه ابراهیمی

نگارش یکی از متولیان ممیزی بود و چون ضابطه مشخصی وجود نداشت تمام مطالبی را که فکر می‌کردند ممکن است به شاه بر بخورد حذف می‌کردند. لیست نویسندگان ممنوعه و کلمات ممنوعه به‌طور غیررسمی میان ناشران مطرح می‌شد و نویسندگانی مانند مهندس بازرگان و یا دکتر شریعتی با اسامی مستعار کتاب منتشر می‌کردند. دهه چهل و پنجاه دوران تحول در ایران و گذر از زندگی کشاورزی به شهری و افزایش تعداد دانشجویان است که با افزایش قیمت نفت، بازار نشر هم رونق پیدا می‌کند. مهم‌ترین آثار ادبی در حوزه شعر و داستان در دهه ۴۰ متولد شدند، شاعرانی مثل شاملو، فروغ، م. آزاد، شاهرودی، نصرت رحمانی و سهراب سپهری بهترین آثار خود را در این دهه تولید کردند. تقی مدرسی، هوشنگ گلشیری و بهرام صادقی در داستان‌نویسی شکوفا شدند. همه این عوامل باعث شتاب نشر کتاب شد. عناوین منتشره به‌سرعت روند رو به رشد یافت. ناشرانی مدرن پا به عرصه کار نهادند و تیراژ کتاب نیز گاه تا مرز پنج هزار نسخه رسید. با جدی شدن نشر کتاب، ساواک هم وارد عرصه ممیزی شد.

### انقلاب اسلامی و انفجار کتاب

در ماه‌های منتهی به انقلاب کتاب‌خوانی در میان اقشار مختلف به اوج خود رسید و انواع کتاب‌های چپ و مارکسیستی و کتاب‌های ممنوع در آن سال‌ها غیرقانونی چاپ و منتشر می‌شدند. در ماه‌های ابتدایی انقلاب هم بساط کتاب‌هایی با جلد سفید روبه‌روی دانشگاه تهران داغ بود. در ابتدای انقلاب و در جلسات خبرگان قانون اساسی روحیه انقلابی‌گری و آزادی‌خواهی بر همه تصمیم‌گیری‌ها سایه داشت به‌طوری‌که اصل ۲۴ قانون اساسی مطبوعات و نشریات را در میان مطلب، به شرطی که مخل مبانی اسلام و حقوق عمومی نباشند، آزاد گذاشته است. در دهه ۶۰ به‌علت شرایط جنگ، محدودیت واردات کاغذ و کمی تعداد ناشران فعال، آنچه چاپ می‌شد در تیراژ پنج هزار نسخه چاپ می‌شد و بازار خوبی هم داشت. چون تب کتاب‌خوانی نخوابیده بود و کتاب‌ها خوانده می‌شدند. در سال ۶۷ برای اولین بار «قانون ضوابط نشر کتاب» را شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب کرد.

بعد از استعفای سید محمد خاتمی در دولت اول مرحوم هاشمی و دوران کوتاه وزارت علی لاریجانی، به گفته ناشران و نویسندگان دوران وزارت مصطفی میرسلیم بر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دولت دوم هاشمی رفسنجانی دوره عجیب و سخت‌گیرانه‌ای بود که سلیقه و یا به تعبیر برخی ناشران کج‌سلیقگی در اوج خود بود. رؤف عاشوری نیز در آبان‌ماه ۹۵ در مجله «روبه‌رو» در این باره نوشت: «در دوران وزارت میرسلیم فشار بر مؤلفان و ناشران افزایش می‌یابد و دامنه سانسور و ممیزی حتی تا کتاب‌های پزشکی و پرستاری و حوزه تخصصی علوم را هم در برمی‌گیرد. فشارهای امنیتی و بازجویی‌ها از ناشران و نویسندگان بالا می‌گیرد و پای بسیاری‌شان هم به دادگاه و محاکمه کشیده می‌شود. آمار نشان می‌دهد تعداد کتاب‌های چاپ‌شده در این دوران در سال از ۱۵ هزار جلد فراتر نمی‌رود؛ درحالی‌که به‌محض سپردن کابینه به محمد خاتمی در دوران اصلاحات این شمار به حدود ۴۰ هزار نسخه در سال می‌رسد.»

رضا امیرخانی، نویسنده و منتقد ادبی، نیز آغاز حضور جدی ممیزان کتاب را

کتابی که برای ارزیابی به ارشاد می‌رود، ابتدا دسته‌بندی می‌شود که به بررسی نیاز دارد یا خیر! کتاب‌ها به چند دسته تقسیم می‌شوند. کتاب‌های علمی از لحظه ثبت و ورود به چرخه بررسی بلا مانع اعلام می‌شوند و مجوز می‌گیرند؛ البته قانون به‌طور واضح در مورد کتب علمی تصریح نکرده که کدام کتاب‌ها علمی هستند. مثلاً کتب در علوم ریاضی و فیزیک و شیمی علمی هستند، اما علوم انسانی علمی تلقی نمی‌شوند. پس از اینکه کتاب برای بررسی به دبیران علمی ارسال می‌شود، برخی از

کتاب‌ها بلا مانع برای اخذ مجوز و برخی برای بررسی بیشتر به گروه‌های مربوطه می‌روند. با اعلام نظر گروه، ناشر حق اعتراض دارد. کمیته تجدیدنظر به اعتراض ناشر ترتیب اثر داده و در صورت تداوم نارضایتی ناشر، آخرین مرجع کمیته تخصصی هیئت نظارت است.

### ممیزی از آغاز

ممیزی کتاب و جراید به شکل قانونی به دوره ناصرالدین شاه قاجار برمی‌گردد که مانع از ورود روزنامه‌های منتقد به داخل کشور می‌شد. در زمان مظفرالدین شاه نیز اعلام شد روزنامه‌هایی که خارج از کشور منتشر می‌شوند، روزنامه‌های مملکتی نبوده و ورود آن‌ها به کشور اکیداً ممنوع است. آنچه از دوره رضاخان درباره ممیزی در خاطر مانده شکنجه روزنامه‌نگاران و نویسندگان است، به‌طوری‌که فرخی یزدی را زندانی کردند، لب‌هایش را به هم دوختند و در نهایت کشتند. دوران پهلوی دوم و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که ساواک کنترل بسیاری از امور را گرفت، «دایره ممیزی» در وزارت فرهنگ و هنر وقت ایجاد شد که ممیزی نشریات، اعم از کتاب و مطبوعات و نظارت بر انتشار کتب مذهبی را در حیطه وظایف خود داشت اما ممیزی سیاسی کماکان بر عهده ساواک بود.

### ممیزی پس از چاپ و پیش از انتشار

آنچه به‌عنوان ممیزی پیش از انتشار می‌شناسیم طرحی است که هویدا در سال ۴۵ پس از تأسیس حزب رستاخیز داد. به‌موجب این طرح، تعداد عناوین کتاب ریزش قابل توجهی کرد. در سال ۴۸ دولت وقت اعلام کرد: «تیراژ روزنامه‌ها و مجلات نباید از سه هزار شماره کمتر باشد. تیراژ پایین‌تر از آن نشان می‌دهد نشریات خواندنی نیستند و باید حذفشان کرد». البته باید تذکر داد که نام قانون برای این طرح مناسب نیست، چراکه ممیزی در آن زمان هم سلیقه‌ای بود. اداره

ماده ۳-ب (حدود قانونی) - تبصره ۲:

و- نقد و نفی آداب و سنن غلط و انحرافی به قصد اصلاح، و بدون شایبه‌های سیاسی و استعماری.

از دوره میرسلیم می‌داند: «در دوره جدید ارشاد با توجه به حضور جدی ممیزان دوره وزارت آقای میرسلیم در معاونت فرهنگی، نگاه جدیدی به عرصه ممیزی پدیدار شد. این نگاه بر این باور است که کتب مجوز گرفته در ادوار قبل باید مجدداً ممیزی شوند. این به این معناست که به‌عوض ۱۵ هزار کتاب چاپ اول در یک سال، اداره کتاب باید ۵۰ هزار نسخه کتاب را بررسی کند؛ با ریاضی دوره دبستان می‌شود محاسبه کرد که این یعنی ۳ برابر شدن حجم کار. برای عقب نیفتادن کار واجب است ممیزها، ۳ برابر شوند و بودجه اداره کتاب نیز افزایش پیدا کند، در غیر این صورت هر درصدی از عقب‌افتادگی باعث می‌شود تا با بهره‌مضاعف، ماه به ماه به صف ممیزی افزوده شود؛ یعنی اگر در هر ماه آن‌چنان‌که امروز مسئولان می‌گویند، تنها یک درصد از کتب وارده در صف ممیزی معطل بشود، ماه دوم صف ۲ درصدی تشکیل خواهد شد، سال اول ۱۲ درصد و در سال‌های بعد این رقم افزایش صعودی می‌یابد. اگر مدیر دولتی ما پیش‌تر یک کار ساده غیردولتی در دست داشت، شاید می‌فهمید که چنین ضربه‌ای چگونه پیکره یک صنعت را متلاشی خواهد کرد. ممیزی پیش از چاپ یا پس از آن یا ممیزی کتاب چاپ اول و تجدید چاپ، هیچ کدام منع عقلی ندارد؛ گرفتاری در نحوه مدیریت فرهنگی است.»<sup>۱</sup>

«دستور تجدید مجوز در دوره میرسلیم، شامل کتاب‌هایی که برای بار دوم یا چندم تجدید چاپ می‌شدند نیز می‌شد. مثلاً دیوان وحشی باققی در چاپ ششم خود ممنوع‌الانتشار شد چون گویا بررسی‌کننده وزارت ارشاد تشخیص داده بود بخشی از اشعار آن بیش از حد عاشقانه است و ممکن است خدای نکرده احساسات جنسی بعضی از خوانندگان را تحریک کند! همچنین کتاب فرمانروایان شاخ زرین که تاریخ امپراتوری عثمانی است، در هفتمین چاپ خود مواجه با چنین اشکالی شد. نزدیک بود که حتی تجدید چاپ دیوان حافظ، کلیات سعدی، مثنوی مولوی و دواوین دیگر نیز به همین سرنوشت دچار شوند؛ چون اصل برای بازبینی وزارت ارشاد رد کردن کتاب بود نه بررسی آن! آن‌ها هر چیزی را که نمی‌فهمیدند یا خلاف تصور می‌دیدند رد می‌کردند و چون به همه کتاب‌ها با عینک بدبینی می‌نگریستند، بسیاری از مطالب عادی را خلاف تصور می‌کردند و روی آن خط قرمز می‌کشیدند.»<sup>۲</sup> در سال ۷۳ تعداد ۱۳۴ نویسنده به وزیر ارشاد نامه‌ای نوشتند و در آن خواستار حذف ممیزی از روند چاپ کتاب شده بودند.

با ورود به دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی سخت‌گیری‌ها کم شد و دوران عطاالله مهاجرانی در نقطه مقابل وزارت مصطفی میرسلیم خوانده می‌شود. کتاب‌های زیادی ترجمه و کتاب‌هایی که مدت‌ها در صف ممیزی بودند مجوز چاپ گرفتند. زمان کلیدر که در دوران میرسلیم اجازه نشر نیافت در این دوره منتشر شده هرچند در دولت نهم مورد بازبینی قرار گرفت. در سال ۸۹ بندهایی از قانون مصوب ۶۷ اصلاح شد و مصوبات قبل بلااثر گشت.

### قانون یا سلیقه

با نگاهی به تاریخ ممیزی و قانون ضوابط نشر کتاب می‌بینیم مصادیق ممیزی کلی، بدون شاخص و تا حدی برای ناشران تازه کار مبهم‌اند. در سال ۸۶ محمدرضا مخبر دزفولی، دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی، طی اظهارنظری درباره مصوبه شورای انقلاب فرهنگی در رابطه با ممیزی کتاب از سوی وزارت ارشاد اعلام کرد: «شورای عالی انقلاب فرهنگی هیچ مصوبه‌ای درباره ممیزی کتاب ندارد و مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی با عنوان «سیاست‌های چاپ و نشر کتاب» است... هیچ‌گونه بحثی در ممیزی نسبت به سیاست‌گذاری‌های سازنده و مثبت و پرهیز از موارد منفی و مخرب وجود ندارد». به نظر می‌رسد نه ناشران و نه متولیان امر تولید کتاب مایل به قانونمند شدن ممیزی نیستند و هر دو طرف وجود قانون را تن دادن قانونی به

ممیزی می‌دانند. در هر دولت به توجه به سیاست‌های فرهنگی آن دولت برخی مواد قانون پررنگ‌تر و برخی کم‌رنگ‌تر و گاهی هم موادی غیررسمی اعمال می‌شوند. اغلب ناشران معتقدند برای گذر از ممیزی باید سلیقه دولت و وزیر را شناخت و مطابق آن کتاب‌ها را تهیه کرد. در ماده ۲ قانون ضوابط نشر مصوب سال ۸۹ درباره سیاست کلی قانون می‌خوانیم «نظام جمهوری اسلامی، سیاست آزادی اندیشه و بیان آرا و عقاید را در چارچوب هدف موضوع ماده ۱ فوق‌به‌عنوان یک اصل اساسی خود برگزیده است». ضمن تأکید خود قانون بر آزادی اندیشه و بیان آرا با مطالعه محدودیت‌های مندرج در این قانون، روح حاکم بر آن‌ها حفاظت از امنیت ملی، حفظ حرمت ادیان به‌ویژه دین اسلام، تمامیت ارضی و حقوق اقوام و پاسداری از اخلاق عمومی است، اما سؤالی که ذهن را درگیر خود می‌کند این است که تکلیف متون قدیم با محدودیت‌های مد نظر اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی چیست؟ از یکی از ناشری که متون مربوط به قرون پنجم و ششم هجری را تهیه

”  
اگر در هر ماه آن‌چنان‌که امروز مسئولان می‌گویند، تنها یک درصد از کتب وارده در صف ممیزی معطل بشود، ماه دوم صف ۲ درصدی تشکیل خواهد شد، سال اول ۱۲ درصد و در سال‌های بعد این رقم افزایش صعودی می‌یابد. اگر مدیر دولتی ما پیش‌تر یک کار ساده غیردولتی در دست داشت، شاید می‌فهمید که چنین ضربه‌ای چگونه پیکره یک صنعت را متلاشی خواهد کرد

و منتشر می‌کند در این باره سؤال کردم و پاسخ او این بود که بارها بابت واژه‌های این متون مراحل چاپ کتابش به تأخیر افتاده درحالی‌که دست بردن در متن اصیل را کار درستی نمی‌داند. ضمن اینکه معتقد است برخی بررسی‌ها به‌جای مطالعه کتاب دست به جست‌وجوی واژه می‌زنند و به قبل و بعد و واژه در کلیت متن توجهی ندارند؛ البته جای سؤال دیگری هم هست که آیا تغییر واژه در متون قدیمی می‌تواند متضمن پاسداشت اخلاق باشد؟ نکته دیگری که مترجمان با آن روبرو هستند عرف و رسوم کشورهای دیگر است که در کتاب‌های آن‌ها آمده و شاید در عرف کشور ما مرسوم نباشد. گاهی این حذفیات بخشی از اثر را مخدوش می‌کند یا این که امروزه با کوچک شدن جهان همگان از عرف در کشورهای دیگر مطلع‌اند. آیا سانسور برای اطلاع نیافتن خواننده از رفتارهای عمومی در دیگر کشورهاست؟ آیا سانسور در کتاب می‌تواند مانع از ترویج رفتاری شود که همگان آن را در منزل خود یا در مکان‌های غیرعمومی انجام می‌دهند؟ نکته دیگر درباره ممیزی کتاب کودکان است. بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند ممیزی کتاب کودک در همه نقاط جهان اجرا می‌شود و سخت‌گیری بر کتاب کودک امری لازم است. البته فراموش نکنیم این ممیزی نباید مانع از آموزش به کودکان شود. مسئله دیگر این است که مطابق کنوانسیون حقوق کودک که ایران عضو آن است کودک به فرد زیر ۱۸ سال گفته می‌شود و سانسور کتاب برای این طیف بزرگ سنی نمی‌تواند صورت یکسانی داشته باشد. نکته دیگری که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد نویسندگان خارج از کشور هستند. با توجه به این که محدودیت نشر معطوف به متن است، اما برخی نویسندگان که در خارج از کشور زندگی می‌کنند حتی اگر تمام ضوابط مربوط به متن را رعایت کنند اجازه انتشار کتاب ندارند. خوانندگان به‌عنوان مخاطبان سانسور چه نگاهی به این مسئله دارند؟ یکی از خوانندگان کتاب‌های نشر صمدیه که در نمایشگاه کتاب در غرفه ما به این سؤال پاسخ داد گفت همیشه از فروشندگان کتاب می‌پرسد آیا این کتاب ممیزی خورده یا نه و اگر متوجه بخشی از متن نشود آن را به سانسور کتاب نسبت می‌دهد. خواننده دیگری هم معتقد بود ممیزی و خودسانسوری در وجود ما ایرانی‌ها هست و همه ما می‌توانیم حدس بزنیم اصل متن چه بوده. همان‌طور که قبلاً ذکر شد امروز دسترسی به اطلاعات بسیار آسان است و آنچه از ظاهر جامعه می‌بینیم شکست خوردن سانسور و فیلترینگ اطلاعات و ارتباطات بوده است؛ بنابراین ممیز و ممیزی چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا ممیزی سخت‌گیرانه باعث کم‌اعتماد شدن جامعه و خوانندگان کتاب نخواهد شد؟ ■

### پی‌نوشت:

۱. روزنامه همشهری، ۱۶ دی ۹۵
۲. «ایرانی‌های خودی و ایرانی‌های نخودی»، انور خامه‌ای، نشریه گزارش، شماره ۹۸-۹۷.

# ممیزی با دستگاه حاکم و شهروندان چه می‌کند؟



عقاب علی احمدی

شوروی پس از استقرار، در راه عملی کردن خیال‌های رهبران انقلاب اکتبر کوشید؛ این دولت همان‌طور که مارکسیسم را به‌اندازه روسیه سده نوزدهم کوچک و حقیر کرد تا به درد برپایی دولت در روسیه و مستعمره‌های آن بخورد، می‌کوشید تا جهان را در قالب دیدگاه‌های خود بریزد و ریختی روسی به آن بدهد. چنین بود که به‌جز سانسور فرهنگ ملت‌هایی چون تاجیکستان (به‌عنوان بخشی از ملت ایران) و تغییر خط فارسی در تاجیکستان و جایگزین کردن آن با خطی من‌درآوردی به نام «خط سیریلیک»، کوشید تا پیوندهای ایرانی نژادان ورارودان با فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را بگسلاند. در قفقاز این دولت با در پیش گرفتن سیاست ترکی کردن، زبان ترکی را بر جای زبان فارسی نشاند. این دولت در ادامه شاهکارهای خود، هر پدیده فرهنگی و هنری را که در اتحاد شوروی و به دست روشنفکران عضو حزب کمونیست آفریده نشده بود، پدیده‌های بورژوازی، خرده‌بورژوازی و منحن نامید. نظریه‌پرداز بزرگ دولت شوروی، لنین، در جایی گفت: «همیشه هنگامی که به آثار شگفت و سترگ همچون ساخته‌های چایکوفسکی گوش می‌دهم، از خود می‌پرسم چگونه کسانی در چنین لجن‌زاری زیسته‌اند و توانسته‌اند چنین شاهکارهایی بیافرینند؛ اما اکنون مجال این بحث‌ها نیست؛ باید دهان‌ها را محکم کوبید!» (نقل به مضمون از کتاب بعد زیبایی‌شناختی، نوشته هربرت مارکوزه، ترجمه داریوش مهرجویی)

با چنین دیدگاهی بود که کوبیدن دهان‌ها آغاز شد؛ در گام نخست دهان‌های روسی، سپس ایرانی و لهستانی و پس از آن، دهان هر سوسیالیست و کمونیست مستقل در هر جای جهان. دست‌آورد این بر دهان کوبی، نابودی نسل اول و دوم سوسیالیست‌های مستقل ایران و جهان و جایگزینی آن‌ها با مشت‌های شنیاد دور و فاسد بود. اگر روسیه سده‌های هجدهم و نوزدهم اندیشه‌ورزان و ادیبانی چون پلخانف، هرتسن، بردیایف، تولستوی، چخوف و چایکوفسکی را در دامان خود پرورد، در برابر، روسیه سده بیستم دست‌آوردی جز ادبیات تبعید و زندان نداشت؛ ادیبانی که دربرگیرنده آثار از بولگاکف، سولژنیستین، پاسترناک، آنا آخماتووا و ایزاک بابل... است و تجربه‌های هولناک زندگی شهروندان شوروی در دوران استالین در آن‌ها جاودانه شده است؛ البته اختراعات نابغه‌های سازنده زیردربایی و موشک و تیربار و تربیت جاسوس را هم باید به کارنامه روسیه قرن بیستم افزود.

اینکه دست‌آورد‌های روسیه سده بیستم به ادبیات تبعید و زندان و عرصه صنایع نظامی و فضایی خلاصه می‌شود و در فلسفه و علوم انسانی با پدیده‌های روسی جهانی روبه‌رو نیستیم، از آن روست که دولت شوروی در کنار بستن مرزهای جهان بر روی شهروندان خود، دانش‌هایی چون روان‌شناسی و فراروان‌شناسی و... را نیز دانش‌های بورژوازی نامید. این دولت هم‌پایی با غرب در مسابقه تسلیحاتی و فضایی را برای

۱ در همه کشورهای جهان با پدیده‌ای به نام سانسور که میزان آن را به کار می‌بندند، روبه‌رو هستیم. آن ممیزی حکومتی چین باستان که به دستور او بر بنده گاری‌ها و عرابه‌های فرستادگان اروپایی نوشتند، «این‌ها فرستادگان حکومت آن‌سوی زمین هستند که برای دادن باج و خراج به امپراتور ما به چین آمده‌اند» و دستگاهی که در امریکا، کتابی هفتصد صفحه‌ای درباره تاریخ سانسور را با انجام سانسور به کتابی چهارصد صفحه‌ای تبدیل کرد، سطح‌های گوناگونی از سانسور و ممیزی را به کار بسته‌اند. در یک کشور جهان‌سومی، عوام و عوام‌فریبان سانسور را نگاهبان خود و نظم موردنظر خود می‌دانند و روشنفکران و سرآمدان، آن را سرپوشی می‌دانند که بر نابسامانی‌ها و نادانی‌ها نهاده می‌شود تا همه چیز را آرام و عادی جلوه دهند. اما بررسی سرانجام و پایان کار دستگاه‌های سیاسی تام‌روایی که سانسور مذهب مختار آنان است، نشان می‌دهد که سانسور تنها تا مدتی به برقراری گونه‌ای آرامش برخاسته از بی‌خبری یاری می‌رساند و با «تغییر»ی که پیوسته در کار جهان هست، نمی‌توان به آن «بی‌خبری» که زمینه‌ساز آرامش جامعه - و درواقع: خوش‌خیالی‌های - دیکتاتورهاست، دل خوش داشت. به کاربستن سانسور و ممیزی، ملتی ناآگاه و بی‌خبر پدید می‌آورد که در برخورد با پدیده‌های نوین جهان، تنها واکنش او انکار است و در چاره‌جویی، تنها به گذشته نگاه می‌کند. آنچه به یک ملت توانایی دفاع راستین از هستی خود و کشور را می‌دهد، آگاهی و دانش و شناخت بروز از جهان است.

۲ در نخستین دهه‌های سده بیستم دولت اتحاد جماهیر

ماده ۳- الف (سیاست‌های ایجابی و اثباتی):

۱- کتب و نشریات طبق اصل ۲۴ قانون اساسی در بیان مطالب آزادند



پیشرفت شوروی کافی می‌دانست. پای فشردن بر چنین شیوه‌ای دستاوردی جز کوتاه‌بینی و بی‌خبری از جهان برای زمامداران شوروی و ملت‌های اتحاد شوروی نداشت. چنان‌که جهان به چشم خود دید، با فروپاشی اتحاد شوروی یکی از بزرگ‌ترین سامانه‌های مافیای جهانی در پهنه شوروی سابق شکل گرفت و مردمان این پهنه را اسیر باندهای مواد مخدر و قاچاق و فحشا کرد. جنگ‌های داخلی در تاجیکستان و جنگ‌های قومی در اران (خودخوانده آذربایجان)، فرار روشنفکران به غرب و آوارگی آنان در کشورهای جهان بخشی دیگر از نتایج فروپاشی نظمی بود که می‌کوشید، ملت‌های پهنه شوروی را در گلخانه‌ای به نام اتحاد جماهیر شوروی نگاه دارد.

۳

در ایران، بخشی از مخالفان سیاسی دستگاه سلطنت چپ‌گرایان سوسیالیست و کمونیست بودند که دستگاه سیاسی اتحاد شوروی را همچون نمونه‌ای عالی از دموکراسی به هواداران خود معرفی می‌کردند. اکنون که خاطرات خود را مرور می‌کنم، نمونه‌های گوناگونی از سانسور و ممیزی را که از گروه‌های گوناگون انقلابیون مخالف محمدرضا شاه به چشم دیدم، به یاد می‌آورم. از آن میان چند خاطره، با گذشت سالیان بسیار همچنان با سماجت در یاد من مانده است:

در واپسین سال‌های دهه ۵۰ شمسی روزی شاهد بودم که نوجوانی کتاب دالغا (موج)، نوشته یکی از چریک‌های چپ‌گرا به نام مرضیه اسکویی احمدی را از فروشنده‌ای که در کنار خیابان کتاب جلد سفید می‌فروخت، خرید. فروشنده پس از فروش کتاب گفت: «ببین! این کتاب خوبی است؛ اما چند قسمت آن را نخوان!» و در برابر چشمان حیرت‌زده من و خریدار کتاب، صفحاتی در چند جای کتاب را تا کرد و

گفت: «حالا کتاب آماده خوانده شدن است!» در واقع فروشنده انقلابی که به دنبال برپایی انقلاب مورد نظر خود بود، پیش از رسیدن به قدرت، کار ممیزی و سانسور را آغاز کرده بود! سال‌ها بعد، در بعدازظهر دو روز پس از اعلام ارتداد سلمان رشدی، در ایستگاه سوار اتوبوس شدم و کمی بعد سربازی کنار من نشست. اتوبوس راه افتاد. با گذر از خیابان‌ها هیجان‌زدگی و التهاب را می‌شد در رفتار مردم و گذر خودروها دید و تیرکوب‌ها و دیوارکوب‌های بسیاری که صنف‌های گوناگون و سازمان‌های

دولتی در محکومیت انتشار کتاب آیات شیطانی نوشته بودند بر تیرها و دیوارها دیده می‌شد. ناگهان متوجه چهره درهم سرباز و چشمان جويا و نگاه شگفت‌زده او شدم که از پنجره اتوبوس بیرون را نگاه می‌کرد. کمی بعد، سرباز با صدایی آهسته از من پرسید: «آقا! شما می‌دانید این کتابی که نوشته‌اند [و باعث این جنجال شده] چیست؟» من برای نخستین بار در پاسخ پرسشی درباره یک کتاب گفتم: «نمی‌دانم.» چون هرچه اندیشیدم در پاسخ چنین پرسشی از کسی که کتابی جز کتاب درسی ندیده و نخوانده است، چه می‌توان گفت به نتیجه‌ای نرسیدم.

شبی از تلویزیون ایرانی فیلمی از یک کارگردان ژاپنی دیدم که با همه کوششی که کردم، توانستم همین اندازه بفهمم که این فیلم درباره دوره‌های گوناگون زندگی انسان است: کودکی، نوجوانی، جوانی، جفت‌یابی، سالمندی، پیری و مرگ. من نامفهوم بودن فیلم را به پای مدرن بودن شیوه ساخت آن گذاشتم و به خود قول دادم که یک بار دیگر فیلم را ببینم، بلکه پیام سازنده آن را دریابم. از قضا روزی نسخه‌ای از این فیلم که بر روی سی‌دی ضبط شده بود، به دستم رسید. واقعاً با دیدن دوباره این فیلم آه از نهاد من برآمد: روشن شد تلویزیون ایران با انجام ممیزی صحنه‌های مربوط

به عاشق شدن و جفت‌یابی و جفت‌گیری قهرمان فیلم و چند چیز تعیین‌کننده دیگر را که با ملاک‌های خودش جور در نمی‌آمده است از فیلم برداشته و داستان آن را به نوشته‌ای بی‌سروته تبدیل کرده است! از خود پرسیدم، دستگاهی مانند تلویزیون ایران با کدام حق، ساخته یک هنرمند را به دلخواه خود روایت کرده و آیا شهروندی که بیننده این روایت دلخواهی است، حقی برای اینکه وقت و پولش صرف دیدن این روایت نشود، دارد یا نه؟ به‌راستی وقتی

نمی‌توانید فیلمی را بدون سانسور و در واقع بدون تکه‌پاره کردن پخش کنید، چرا خود را به زحمت سانسور می‌اندازید؟

۴

روزگاری فرزانه‌ای گفته بود: «دولت‌های جهان سوم، دست بالا، به دنبال افزایش سوادآموزی هستند و نه بالندگی فرهنگی؛ آن هم در حد خواندن تابلو فروشگاه‌ها و نوشتن نام خود و امضا کردن.» در روزگار پیش

از انقلاب، فهرستی از کلمه‌های ممنوع در دست ناشران بود که بنا به تجربه دریافته بودند آثاری که در آن این کلمات به کار برده شود، اجازه نشر پیدا نمی‌کند: «شب، جنگل، سرخ، ستاره و...»! چنین بود که کتاب چون صد سال تنهایی با حذف مطالب مربوط به مبارزات چریکی مجوز چاپ گرفت و به یکی از پرخواننده‌ترین کتاب‌های ترجمه‌شده به فارسی تبدیل شد. پس از انقلاب، اتفاق دیگری برای این کتاب افتاد: «بخش‌های اروتیک این رمان که در دوران پیش از انقلاب مجوز انتشار گرفته بود، زیان‌مند شناخته شد و از کتاب حذف شد، ولی بخش مربوط به مبارزات چریکی مجوز چاپ گرفت!»

دست‌آورد چنین کوتاه‌بینی‌هایی از سوی دستگاه سیاسی محمدرضا شاه این شد که انگاره‌ای انکارناپذیر و ساده‌لوحانه در ذهن ایرانیان کتابخوان و فرهنگ دوست پدیدار شود: آن انگاره این بود: «هم‌اکنون ده‌ها هزار کتاب مهم که می‌تواند سرنوشت کشور و ملت ایران را دگرگون کند، پشت در اداره سانسور چشم‌به‌راه دریافت مجوز انتشار است!» بی‌گفت‌وگو پیداست که گروه بزرگی انتشار این آثار خیالی و فرضی را در گرو سرنگون شدن دستگاه سلطنت می‌دانستند و مطمئن بودند که در فردای سرنگونی محمدرضا شاه، این آثار منتشر و خوانده می‌شود و همه جنبه‌های زندگی ایران را دگرگون می‌کند؛ اما پس از پیروزی اسلام‌گرایان و با وجود آزادی مطبوعات و انتشار کتاب، خبری از ارائه آن آثار به ناشران نشد و نشانه‌ای از کوشش روشنفکران برای آفرینش آثاری که تحول ایران در گرو انتشار آن‌ها باشد، دیده نشد.

شاید این هم از بازی‌های روزگار باشد، روزی که محمدرضا شاه پهلوی به دنبال شکست کودتا علیه مصدق از ایران گریخت، در فرودگاه رم سخنی شگفت بر زبان آورد که اعتبار آن تا روزگار ما برجاست. او در پاسخ خبرنگاری که به او گفته بود: «اعلی‌حضرت! شنیده‌ایم ملت ایران شما را از کشور بیرون کرده‌اند»، گفت: «سلطنت بر یک ملت گرسنه و فقیر افتخاری ندارد!»

شگفتا که او در درازای ۲۵ سال سلطنتش که از چند روز بعد از ۲۸ مرداد آغاز شد، نتوانست ناسازگاری میان گفته و کردارش را دریابد! ■

ماده ۳-ب (حدود قانونی):

الف- تبلیغ و ترویج الحاد و انکار مبانی دین

## در نقد ابزار دن کیشوت و ار عصر رسانه

مهدی فخرزاده

سانسور، مفهومی است همزاد همگانی شدن سواد در جامعه ایران. این مفهوم، تداوم نوعی نگاه طبقاتی به حق تحصیل علم و سواد بود که پیش تر این حق از آن اشراف و نزدیکان دربار بود. وقتی پای فرزندان همه طبقات اجتماعی به مدرسه باز شد، حال برای تداوم ساختارهای موجود، باید دسترسی آن‌ها به منابع خواندنی کاهش می‌یافت و سانسور پاسخی به این نیاز بود. در گرماگرم مشروطه و اولین تجربه‌های آزادی بیان در ایران، اسناد نشان می‌دهد که خیز جدی‌ای برای سانسور و تحدید اندیشه بوده است. روزنامه «مساوات» متعلق به سید محمدرضا مساوات، در یکی از شماره‌های خود به طنز نوشت: «ظهور باهرالنور قانوننامه مبارکه مطبوعات باید... همه جراید فراید فارسی و روزنامه‌جات مبارکه از... روزنامه مبارکه ایران پیروی نموده اطاعتشان را به قانون... اظهار کنند. (مقصودش از روزنامه ایران، روزنامه رسمی دربار ناصرالدین‌شاه بود که معمولاً اخبار لباس پوشیدن و صبحانه خوردن و شکار رفتن ناصرالدین‌شاه را چاپ می‌کرد.)» (باقر مؤمنی، ۱۳۵۷) و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل نیز در نشریه صوراسرافیل می‌گوید قلمی را که خدا به آن سوگند خورده نباید اسیر سلیقه‌های عده‌ای در یک اداره دولتی کرد (باقر مؤمنی، ۱۳۵۷). شاید سانسور در دوران پیشامدرن، مفهومی دیگر داشت، اما در ایران مواجه شده با دنیای مدرن و نیز سانسور همزاد عمومی شدن دانش و آگاهی است و حتی فضای باز مشروطه دستخوش سانسور بوده است.

رضاخان، سانسور را به‌حد اعلائی خود رساند و با سقوط او فضا باز شد. حکومت ضعیف پهلوی دوم تا پیش از کودتا چندان قدرت کنترل فضا را نداشت و با کودتا، باز هم مسیر برای سانسور باز شد. در تمام این دوران هیچ‌گاه سانسور دارای شاخص‌های دقیقی نبوده است و با توجه به بوروکراسی ناسالم، خانه‌های خالی قوانین سست را «سلیقه» پر کرده است. پهلوی دوم سانسور را در اداره نگارش انجام می‌داد و با انقلاب، قائم‌مقام وقت وزیر ارشاد، مرحوم پرویز ورجاوند، اداره نگارش را منحل کرد تا دولت بازرگان، پس از انقلاب تنها دولتی باشد که این گونه بساط سانسور را برانداخته باشد و افسوس که دولت مستعجل بود.

سانسور تا به امروز تداوم یافت اما باید بررسی کرد که امروز چنین ابزاری چه به‌دست آورده و چه از دست جامعه برگرفته است.

هدف از سانسور، دور کردن بخشی از محتواها از بخشی از جامعه است. چیزی که امروز با پیشرفتی که در حوزه رسانه به‌وجود آمده است، تقریباً ناممکن است. نمی‌توان امروز که رسانه مفهومی دیگر پیدا کرده است، با همان ابزار دوره مشروطه به جنگ مفاهیم نامتناسب با سلیقه بریم. ابزار سانسور با شکل موجود، چاه‌کنند با میخ است و می‌توان گفت تنها صرف هزینه و اتلاف منابع را به‌نبال خواهد داشت. اگر قرار است جامعه از مفهومی دور بماند، از قضا باید آن مفهوم به شکلی درست و دقیق به جامعه معرفی شود تا خودش اقبال به دور ماندن یا نماندن را پیدا کند. امروز دیوارها در برابر رسانه بسیار آسیب‌پذیر شده‌اند و نفوذ در آن‌ها ممکن و آسان است، اما این‌طور نیست که سانسور بی‌خاصیت شده باشد؛ سانسور پیامدهای بسیار خطرناکی دارد.

یکی از آن پیامدها انگیزه‌ای است که سانسور برای ورود به فضای ممنوعه ایجاد می‌کند. خیابانی را در نظر بگیرید که پلیس تنها اجازه حرکت از یک فضای محدود را به خودروها داده است درحالی‌که فضاهای دیگری برای حرکت هست که کسی حق ورود ندارد و

پلیس با نیتی خیر، تصمیم داشته است چندین خط را به خودروهای ویژه اختصاص دهد. هرچه ترافیک بیشتر شود و ورود به فضای ممنوع هم امکان‌پذیر باشد، احتمال شکستن حریم ممنوع بیشتر است. وقتی حریم ممنوع شکسته شود، خودروها وارد فضای ممنوع خواهند شد و به‌مرور از بار غیراخلاقی شکسته شدن آن حریم کاسته خواهد شد تا حدی که دیگر هیچ فضایی برای حرکت خودروهای ویژه نخواهد ماند. هرچند چنین امری با نیت خیر صورت گرفته است، اما با بی‌تدبیری، همه اهداف اولیه خود را نقض کرده است. درباره سانسور امروز همین را باید گفت. عصر رسانه، ابزارهای کهنه دوران پیش را برای کنترل برنخواهد تابید؛ بلکه تنها ورود به حریم‌های ممنوعه را عادی‌سازی خواهد کرد و چنین چیزی برای هر جامعه‌ای خطرناک است. گویی ما با ممنوع کردن غیرمنطقی هر چیزی، خودبه‌خود بسیاری از مردم را به سمت فضای ممنوع سوق می‌دهیم. پیام سانسور سلیقه‌ای و نامشخص این است که شما یا فرزند شما در فضاهای ممنوع، دچار خطر نخواهید شد، بلکه آنجا جایی است که سلیقه میزبان رعایت نشده است.

دیگر پیامد زیان‌بار سانسور در حوزه رسانه‌های مکتوب، رونق بازار سیاه و غیرقانونی است. بازاری که نه مالیاتی می‌دهند و نه نظارتی بر آن‌ها وجود دارد. تمام کتاب‌هایی که مجوز انتشار ندارند یا مشمول سانسور شده‌اند در فضای مجازی بدون محدودیت یافت می‌شوند و سانسور مانند مانعی بزرگ، معادله رقابت بین ناشران قانونی و غیرقانونی را به نفع ناشران غیرقانونی تغییر می‌دهد. در بسیاری از موارد کتاب‌هایی وجود دارد که هم توسط ناشران قانونی منتشر شده است و هم دچار چاپ غیرقانونی شده است و مخاطبان کتاب، نسخه غیرقانونی را می‌پسندند که چند جمله از نسخه قانونی آن بیشتر دارد و البته باید به آن‌ها حق داد. شاید بتوان گفت با توجه به اینکه دست مخاطب امروز بسیار بازتر از سلیقه میزبان است و نمی‌توان آن‌ها را به ممیزی محدود کرد.

از دیگر پیامدهای سانسور به قول غلامحسین ساعدی، رشد شبه‌هنرمند است. ساعدی شبه‌هنرمند را موجودی متظاهر، تبیل، بی‌تفاوت به پیرامون و البته معامله‌گر می‌داند و معتقد است هرچه فضا بسته‌تر شود، این موجود بیشتر رشد می‌کند زیرا راز بقای او در معامله‌گری است. هنرمند واقعی چندان اهل معامله نیست و همین او را از چرخه رقابت دور خواهد داشت. ممیزی در حوزه کتاب کودک تنها جایی است که می‌تواند پذیرفته شود. کودکان باید از مفاهیم خشونت‌آمیز و غیرانسانی دور نگه داشته شوند و این نیاز نسل آینده جامعه است و بی‌تفاوتی نسبت به آن بسیار خطرناک است، اما این مهم، نیازمند تعاملی چندجانبه بین خانواده، جامعه، مدرسه و نهادهای دولتی است. درواقع ممیز باید مدافع حقوق این نهادها باشد و بدون تعامل با آن‌ها، راه به جایی نخواهد برد. اگر تمام کسانی که در برابر کودک مسئول‌اند، نسبت به مفاهیمی که باید به کودک منتقل شود به اجماع نرسند، نمی‌توان تنها با اتکا به عصای پوسیده ممیزی راه دستیابی کودکان به مفاهیم ممنوعه را مسدود کرد بلکه اینجا کودک مواجه با دستگاه‌های ارزش‌گذاری مختلف خواهد شد و چنین چیزی سودی برای کسی نخواهد داشت.

ممیزی، ابزار تحمیل ارزش‌های موردنظر قدرت حاکم است. اگر روزگاری قرار بود خواندن و نوشتن در انحصار طبقات خاصی باشد، امروز قاتلان به سانسور، دسترسی به محتوا را این‌گونه می‌خواهند. خواستنی که نه ممکن خواهد بود نه مطلوب. ■

### منابع:

۱. باقر مؤمنی، درد اهل قلم، بهمن ۱۳۵۷، انتشارات توکا
۲. سخنرانی غلامحسین ساعدی در شب‌های گوته



# خلاقیت، ممیزی و خودسانسوری خلاق

## گفت‌وگو با محمد مهدی مرزی و شهرناز اعتمادی

گروه جامعه: نویسندگان و مترجمان از جدی‌ترین مخاطبان ماجرای ممیزی هستند. ممیزی پیکر آنچه را یک نویسنده آفریده است می‌تراشد تا شبیه الگوی قالب که در ذهن ممیز است کند. در این میان شاید بتوان گاهی با ویرایش یک کتاب، پیکر آن آفریده را از تیغ ممیز دور نگه داشت. در گفت‌وگو با محمد مهدی مرزی، مترجم و ویراستار و شهرناز اعتمادی، ویراستار، به ضرورت ممیزی در جامعه ایران و پیامدهای آن پرداخته‌ایم.

شدیدتر باشد، گویی هیجان و لذت آن هم بیشتر است. فرهنگ‌سازی باید از رسانه‌های پرمخاطب و همه‌گیر شروع شود. سانسور نباید موقوف به این باشد که مثلاً در نمایشی زن و شوهر آخر شب با هم قهر کنند تا مرد روی کاناپه بخوابد؛ این نمایش اخلاق نیست. در حوزه کودک باید از نمایش خشونت پرهیز شود تا مؤثر باشد؛ اما در حوزه بزرگسال چطور؟ در حوزه کودک کسانی هستند که شناخت کافی دارند و می‌دانند محدودیت‌ها را چطور باید رعایت کنند، اما در حوزه بزرگسال باید اخلاق و مسائل اخلاقی تعریف شود.

**اعتمادی:** در واقع اگر در حوزه کودک خود را محق می‌دانیم که مطالبی را حذف یا تعدیل کنیم، علتش این است که کودک را صاحب قوه تمیز نمی‌دانیم و درست به همین دلیل در مورد کسانی که دوره کودکی را پشت سر گذاشته‌اند لازم است این قوه تمیز را به رسمیت بشناسیم.

**شاید بتوانیم بگوییم حتی خشونت از معیارهای ممیزی نیست. حتی شنیده‌ایم کتاب‌های ضد جنگ به راحتی مجوز نمی‌گیرند.**

**مرزی:** به نظر من فرمایش شما درست است. اخیراً بحث‌هایی دربارهٔ اکران نشدن فیلم قصر شیرین (رضا میرکریمی) شد، چون نشان می‌داد در جاده‌ای فردی به مأمور رشوه داده. اتفاقاً این مسئله در جامعه ما باب است، اما سعی می‌کنند نمایش ندهند! حالا در مورد خشونت هم باید گفت اتفاقاً در جامعه ما خشونت ترویج می‌شود. در دورهٔ جوانی ما وضعیت طوری بود که سعی می‌شد افراد با نوعی خشونت آشنا شوند تا اگر در جریان مبارزه با رژیم شاه به شدایدی برخوردند و مورد خشونت واقع شدند تاب بیاورند. حتی بعضی گروه‌ها به اعضایشان دستور می‌دادند که مهرورزی را در خود بکشند؛ ولی آن دوران گذشته. روزی آقای علوی تبار می‌گفت

کسی بخوانم. داستان را فرد به‌تهایی و در خلوت می‌خواند و در مورد رساله هم هر موقع نیاز دارد به آن رجوع می‌کند. استاد ما، آقای سمیعی، معتقدند انسان کتاب را در ذهنش می‌خواند و در ذهن امکان هرگونه خیال‌پردازی هست؛ بنابراین ضرورتی به این حد از ممیزی که وجود دارد نمی‌بینم؛ الآن هم که ممیزی دامنه‌ای سیاسی پیدا کرده و مسئله دیگر صرفاً اخلاقی نیست.

**اعتمادی:** نظر من قدری متفاوت است. به نظر من حتی در مورد مسائل اخلاقی هم نیازی به ممیزی نیست؛ بیشتر به این دلیل که مسائل اخلاقی سلیقه‌ای است و هرکسی با هر سلیقه و نگرشی ممکن است بخشی از مطالبی را مناسب ممیزی یا نیازمند حذف و تعدیل بداند یا نداند.

**اگر بخواهیم از زاویه دیگری به ضرورت وجود سانسور نگاه کنیم شاید بشود در جاهایی آن را پذیرفت. مثلاً کودک موجود آسیب‌پذیری است و کسانی که در موافقت با آن استدلال می‌کنند، می‌گویند حوزه کودک نیاز به ممیزی دارد و این مسئله در کشورهای دیگر هم مرسوم است. در واقع چطور می‌شود به این استدلال پاسخ داد؟**

**مرزی:** در گذشته کودکانم و امروز نوه‌هایم برنامه‌هایی در تلویزیون می‌بینند که همواره موجب نگرانی من می‌شود. اگر به سانسور و ممیزی قائلیم، نباید این برنامه‌ها را فراموش کنیم. خشونت در بچه‌ها از این طریق پرورش می‌یابد. من فکر می‌کنم جوانان امروز از خشونت بیشتر و هیجان بیشتر لذت می‌برند. مثلاً در مراسم چهارشنبه‌سوری هرچه صدا

**در پروندهٔ این شمارهٔ سرویس جامعه چشم‌انداز ایران، به موضوع ممیزی کتاب می‌پردازیم. با توجه به اینکه ویرایش هم بخشی از فرآیند تولید کتاب است، می‌خواهیم در این مصاحبه رابطهٔ ممیزی و ویرایش را هم بررسی کنیم. پرسش اول این است که به نظر شما ممیزی کتاب و مطبوعات و سایر امور فرهنگی چه ضرورتی دارد؟**

**مرزی:** به نظر من هیچ ضرورتی ندارد. جامعهٔ ما فوق‌العاده اخلاقی است و ایرانیان از دیرباز اخلاق‌مدار بوده‌اند. من با این سؤال شما به یاد مجله‌ای افتادم که پیش از انقلاب چاپ می‌شد و شاید در آن دوره نخستین مجله‌ای بود که به سمت پورنوگرافی می‌رفت. یخ مجله در همان زمان هم نگرفت. بعد هم شنیدیم که دفتر مجله را کسانی به آتش کشیدند، یعنی خود جامعه این مسئله را پس زد. ابتدا باید فسق و فجوری را که ممیزی خواستار جلوگیری از آن است تعریف کنیم. روزی یکی از ناشران را خواسته بودند و از او پرسیده بودند مطالبی را که در کتاب‌ها منتشر می‌کنی می‌توانی جلو خانواده‌ات هم بخوانی. او هم جواب داده بود من قسمت‌های زیادی از مطالب توضیح المسائل علما را هم نمی‌توانم جلو خانواده‌ام بلند بلند بخوانم و اصلاً موردی ندارد که بخواهم کتابی را بلند جلو

ماده ۳-ب (حدود قانونی):

ه- ایجاد آشوب و درگیری در میان طوایف قومی و مذهبی و یا اخلال در وحدت جامعه و تمامیت ارضی کشور

انقلاب تمام شده و وقت تثبیت اجتماعی آن رسیده. جنگ هم تمام شده و الآن موضوع جامعه عوض شده و نباید خودمان و جامعه را محدود کنیم. به نظر می‌آید ما در فضایی منجمد شده‌ایم که خشونت در آن تقویت می‌شود.

**اعتمادی:** باعث تأسف است که اجازه طرح مباحث ضدجنگ داده نمی‌شود.

**مصاحبه‌ای از آقای مسجدجامعی می‌خواندم در اوایل انقلاب، در مجله پیام انقلاب، که مصاحبه‌کننده از ایشان می‌پرسید آیا برای ممیزی قواعدی دارید؟ ایشان هم پاسخ دادند که بله، شورای انقلاب فرهنگی تمام مسائل ممیزی را به نویسندگان ابلاغ کرده و همه در جریان ممیزی هستند. آیا شما چنین قواعدی را سراغ دارید؟**

**مرزی:** خیر، اصلاً قاعده ندارد. کتابی هست به نام ممیزی کتاب که انتشارات کویر آن را چاپ کرده و خاطره‌ای در کتاب هست از دوره آقای میرسلیم که بسیار شگفت‌انگیز است. در یک داستان روسی که معمولاً پر از کلمات ودکا و شراب و عرق است به ناشر گفته‌اند به جای عرق از چای و به جای شراب از قهوه استفاده کند. استفاده از کامپیوتر هم تازه باب شده بود و حروف چین ناشر هم با دستور کلی کلمات را جانشین می‌کند. یک جمله از متن به این صورت درآمد: چای سردی بر پیشانی‌اش نشست. درواقع ممیزی هیچ مرزی ندارد و اگر قواعد مشخص داشت تکلیف ناشر معلوم بود. در خاطره‌ای دیگر، فریدون مشیری شعری دارد با عنوان «نگاه آسمانی» که مطلع آن چنین است: «با یادت سرمستم ای نگاه آسمانی». این شعر را آقای افتخاری هم، روی ملودی پیش‌درآمد اصفهان، به‌زیبایی خوانده‌اند. روزی مرحوم مشیری را دیدم و پرسیدم به نظر می‌آید «نگار آسمانی» درست باشد. ایشان گفتند بین سانسور به‌طورخودکار در مغز من عمل می‌کند. می‌دانم اگر تمینات و الهامات قلبی‌ام را به زبان بیاورم نه می‌گذارند شعر من چاپ شود و نه شعر من خوانده می‌شود. نگار آسمانی درست است، اما اگر مرا سؤال و جواب کنند می‌گویم منظوم از نگاه آسمانی حضرت باری تعالی است؛ بنابراین نویسندگان ما یک دستگاه ممیزی مینیاتوری در مغزشان دارند. اگر قاعده داشت هرکسی طبق سلیقه‌اش خودسانسوری نمی‌کرد. کتابی را ویرایش می‌کردم در حوزه روان‌شناسی به نام دگرگونی. خیلی از گفته‌های بودا و لائوتسه در



آن آمده بود و در آن نقل‌هایی از خدایان متعدد بیان شده بود. آن هویتی که خدای آن‌ها داشت در ذهن ما ایرانی‌ها نیست. من فکر کردم این کتاب حتماً دچار مشکل خواهد شد چون خدایی که از آن صحبت می‌شود خدای توحیدی نیست، خدای بودایی است. من خیلی سعی کردم این خدایان را صیقل دهم تا شبیه خدای ما شیعیان دوازده‌امامی نباشند، یک‌جور خداگونه باشند.

مکانیزی ناخودآگاه در ذهن نویسنده و مترجم و ویراستار این کار را می‌کند. در جای دیگری در ترجمه کتابی زبان‌شناسی رسیدم به ترکیب کشور اسرائیل که باب نیست و از معادل فلسطین اشغالی استفاده می‌شود؛ اما به فرض اینکه بخواهم این اصل را رعایت کنم، چطور زبان عبری را با فلسطین اشغالی ربط بدهم؟ مشخص است که در کجا به زبان عبری صحبت می‌کنند. خوشبختانه بعضی از این مسائل در ذیل مطالب علمی هستند و مشکلی از نظر ممیزی پیش نمی‌آید.

دوست ویراستاری می‌گفت که اواسط دهه هشتاد، ناشری کتابی را، در زمینه روان‌شناسی کودک، به وزارت ارشاد سپرد. ممیز کتاب گفته بود واژه‌های «بوسیدن» و «نوازش» باید حذف شود. توجه بفرمایید که کتاب در حوزه روان‌شناسی کودک است. ناشر این دو واژه را حذف می‌کند و کتاب چاپ می‌شود و ازقضا چون کتاب پرفروشی هم بوده به چاپ‌های

مکرر می‌رسد. اوایل دهه ۹۰، ارشاد به نوازش کودکان رضایت می‌دهد، و از این واژه رفع حصر می‌شود؛ اما تا امروز هنوز کسی مجاز به بوسیدن کودک نیست. ملاحظه می‌فرمایید که نه قاعده ثابتی وجود دارد، نه می‌شود، از رفتار میزبان، قاعده‌ای استخراج کرد. البته ناشران، به تجربه، کلیدواژه‌هایی دارند که به ویراستاران می‌دهند تا از به کار بردن آن‌ها پرهیز کنند. باز هم برمی‌گردم به این مسئله که اگر حدود مرز و قاعده‌ای بود برخی خودسانسوری‌ها هم نمی‌شد. از طرف دیگر هم می‌گویند نوشتن دستورالعمل ممیزی وجهه خوبی ندارد و به‌نوعی پذیرفتن رسمی ممیزی از سوی ناشران است.

**تا دوره‌ای به طور مشخص قواعد وجود ندارند و مثلاً چند چاپ از کتاب نقد و تحلیل جباریت از مانس اشپربر با ترجمه کریم قصیم توسط نشر دماوند منتشر می‌شود، بعد از مدتی مترجم کتاب فرار می‌کند، کتاب ممنوع می‌شود و نشر دماوند توقیف می‌شود؛ یعنی بی‌ضابطگی باعث می‌شود ممیزی گریبان کل نشر را بگیرد؛ اما سانسور به هر حال نویسندگان را به تلاش برای دور زدن آن مجبور کرده است. می‌توانیم این سؤال را مطرح کنیم که نویسندگان ما به دلیل سانسور پیشرفت کرده‌اند؟ از زمان ورود چاپ به ایران ما با سانسور و دور**

**زدن سانسور مواجه بوده‌ایم. آیا این روند منجر به رشد نشده است؟**

**مرزی:** کتاب خاطرات دلبران غمگین من از مارکز را به یاد دارید؟ مترجم خیلی زحمت کشیده بود تا بتواند سانسور را دور بزند، هرچند فقط یک نوبت چاپ شد. کتاب دیگری بود که ویرایش آن به عهده من بود و این کتاب به همان ترتیبی که نوشته شده بود قابل چاپ در ایران نبود. من آن را به ناشران بزرگ هم نشان دادم، گفتند به این صورت

قابل چاپ نیست؛ اما مترجم قوی کتاب به‌خوبی از کنار مقولات سانسوری رد شد که رمان هم از هویت اصلی خودش دور نشود. اینکه می‌گویند سانسور خلاقیت می‌آورد، درواقع این خلاقیت منفی است. اگر دست نویسنده و مترجم باز باشد می‌تواند متون قوی‌تری بنویسد و ترجمه کند. ما با این سابقه فرهنگی درخشان و پشتوانه شعری متعالی که به‌سبب غنای محتوایی و فنی آن قابل ترجمه به برخی زبان‌ها نیست، در دوره کنونی ادبیات ضعیفی داریم.

**” دوست ویراستاری می‌گفت که اواسط دهه هشتاد، ناشری کتابی را، در زمینه روان‌شناسی کودک، به وزارت ارشاد سپرد. ممیز کتاب گفته بود واژه‌های «بوسیدن» و «نوازش» باید حذف شود. ناشر این دو واژه را حذف می‌کند و کتاب چاپ می‌شود. اوایل دهه ۹۰، ارشاد به نوازش کودکان رضایت می‌دهد، و از این واژه رفع حصر می‌شود**

**ماده ۳- الف (سیاست‌های ایجابی و اثباتی):**  
**۲: دولت و همه ارکان حکومت موظف‌اند که بر اساس قانون از حریم آزادی کتب و نشریات مجاز حمایت کنند**

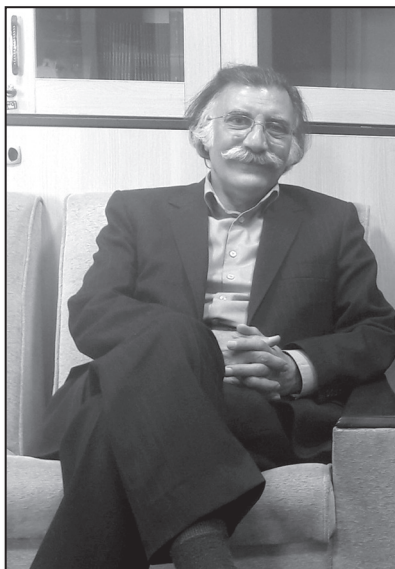


**اعتمادی:** به نظر من اینکه گفته می‌شود در ممیزی خلاقیت زیاد می‌شود به این معنی درست است که مترجم یا نویسنده ناچار است هزار راه زرفته برود تا حرفش را طوری بزند که گیر ممیزی نیفتد؛ اما واقعیت این است که روی لبه تیغ قرار داریم؛ یعنی برخی مطالب سانسوری را نمی‌توان با خلاقیت درست کرد و ما هم از ترجمه‌های خوب و هم از تألیف خوب محروم می‌شویم. من هم دو تا مثال به یادم آمد. چاپ اول کتابی را در یک کتابفروشی دیدم و یکی از داستان‌های آن را خواندم. داستان به قدری تکان‌دهنده و گیر بود که جذب کتاب شدم، اما آن را نخریدم. یک ماه بعد که خواستم کتاب را بخرم، دیدم بخش‌هایی از آن داستان حذف شده است. برای پیدا کردن نسخه‌ای از چاپ اول کتاب هم خیلی گشتم. بخشی از آن داستان ذکر ماجرای بود که میان یک رزمنده و جنازه زنی اتفاق می‌افتاد. به نظر من اوج هنر نویسنده صحنه‌هایی بود که در این بخش از داستان آمده بود و با روح من کاری کرد که من به دنبال آن می‌گشتم. آن صحنه‌ها چیزی نبود که بشود آن‌ها را دور زد و به شدت ضدجنگ بود. این ماجرا را چطور می‌شود دور زد؟ داستان تأثیری روی خواننده می‌گذاشت که او را از برخی کارها بازمی‌داشت؛ یعنی همان چیزی که وظیفه هنر و ادبیات است که قرار است از ما آدم دیگری بسازد و این داستان وظیفه هنر را به خوبی انجام داده بود. به نظرم بعد از اینکه داستان حذف شد دیگر خواندن آن مجموعه داستان فقط از من انسان غمگینی می‌ساخت که هرچه می‌گردد داستانی را که خیلی درخشان بوده پیدا نمی‌کند. مورد دیگر هم کتابی بود که ویراستار آن بودم و بخشی از یکی از داستان‌های خیلی درخشان مجموعه ممیزی شد. ماجرای این داستان هم جالب بود. رابطه یک راننده تاکسی و خانمی را توصیف می‌کرد که بخش مهم داستان، یعنی توصیف این رابطه حذف شده بود.

**مرزی:** جایی بود که مرد، که متأهل هم بود، علت این را می‌گفت که چرا با اینکه این همه مسافر سوار ماشینش شده، آرامشی که با این مسافر خاص دارد با بقیه ندارد.

**بیشتر از خشونت و روابط جنسی عشق است که سانسور می‌شود.**

**اعتمادی:** و با سانسور عشق کفه خشونت سنگین‌تر می‌شود. مثل فیلم‌هایی که می‌بینیم همه‌اش دارند همدیگر را می‌کشند. این فیلم‌ها تعادلی هم داشته، روابط عاشقانه بخش خشونت‌آمیز فیلم‌ها و داستان‌ها را تلطیف می‌کرده و ما در مقام



انسان می‌توانستیم همه جنبه‌های زندگی را ببینیم. **شاید بتوان گفت با تیراژ پایین کتاب بخشی از مشکلات کتاب خودبه‌خود حل می‌شود. به نظر شما تأثیر ممیزی بر بازار سرد و افسرده کتاب چیست؟**

**مرزی:** بازار کتاب گرم است، منتها من به‌عنوان کتاب‌خر حرفه‌ای هیچ‌گاه، بجز شش ماه اخیر، قیمت کتاب را نگاه نمی‌کردم، چون وظیفه وجدانی خودم می‌دانستم که کتاب را بخرم؛ اما به قول شما گرانی کاغذ بازار کتاب را به جایی برده که نیازی به ممیزی نیست. کتابی که در ابتدای انقلاب در هر نوبت ۱۰/۰۰۰ نسخه چاپ می‌شد الان در تیراژ ۵۰۰ نسخه، آن‌هم در چند نوبت و هر بار ۵۰ نسخه، چاپ می‌شود. مشتاق کتاب هست، اما نمی‌تواند کتاب بخرد، او هم ممیزی نیاز ندارد. البته هنوز هم برخی ناشران قوی هستند که می‌توانند در ۲/۰۰۰ نسخه و چاپ‌های متعدد کتاب چاپ کنند.

**اعتمادی:** به نظرم وضع بازار خراب‌تر از آن است که چنین عواملی تغییری در آن بدهد.

**من فکر می‌کنم ابتدای انقلاب با جمعیت سی میلیونی تیراژ ۱۰/۰۰۰ نسخه داریم. به‌مرور تیراژ کاهش پیدا می‌کند و به میانگین ۳/۰۰۰ نسخه می‌رسد. امروز هم که تیراژ ۵۰۰ نسخه است. البته آمارها از منابع مختلف متناقض است. نشر الکترونیک هم هست، اما باید ارزیابی شود که واقعا آمار چقدر است و آماري که از چاپ کاغذی کسر شده به نشر الکترونیک اضافه شده یا خیر. بحران**

**کاغذ هم بی‌تأثیر نیست، اما کلاً آمار کتابخوانی رو به افول بوده و می‌توان نتیجه گرفت که بجز گرانی کاغذ عوامل دیگر هم نقش داشته‌اند.**

**مرزی:** بجز ممیزی و کاغذ،

عوامل زیادی هستند. شاید باید بررسی کرد که چرا کتابخوان کم شده. گاهی تصور می‌کنم اگر کتاب مجانی هم توزیع شود کسی بر نمی‌دارد که بخواند. **موضوعی که می‌خواستیم اشاره کنیم بی‌اعتمادی مردم به کتاب بود؛ یعنی فرد تصور کند چیزی که می‌خواند اصل نیست و ممکن است با کتاب اصلی زاویه داشته باشد. البته همچنان کتاب‌های ترجمه تیراژ قابل قبول‌تری دارند و ما در تألیف بحران داریم که خواننده ندارد.**

**اعتمادی:** نکته شما درست است. خواننده فکر می‌کند آیا این نسخه ترجمه‌شده اصیل است که من آن را بخوانم؟ ولی این مسئله شامل درصد کمی از خوانندگان می‌شود، یعنی آن خوانندگانی که حتی ترجیح می‌دهند متن انگلیسی را بخوانند؛ اما چند درصد خوانندگان می‌توانند متن انگلیسی کتاب را بخوانند؟ به نظر می‌رسد که در متن ترجمه‌شده باز بخش زیادی از کتاب هست و چون انتخاب دیگری وجود ندارد، اگر خواننده قصد خواندن داشته باشد همان نسخه موجود را با همه ممیزی‌هایش می‌خرد.

**یعنی به کتاب‌های ترجمه اعتمادی از طرف مخاطبان هست.**

**اعتمادی:** بله، خوانندگان مترجم خوب را می‌شناسند و سراغ کتاب او می‌روند و با احتمال حذف بخشی از کار، کتاب را می‌خرند و می‌خوانند.

**مرزی:** من نظری دارم، اگر با حرف من مخالفید بگویید، چون مسئله‌ای در ذهن خود من هم هست. درحقیقت ما نویسنده خوب هم کم داریم چه در حوزه داستان چه در حوزه‌های علمی. در حوزه ادبیات داستانی چند نویسنده داریم که بتوانند کتابی مانند تصرف عدوانی یا جزء از کل بنویسند؟ **اعتمادی:** من دوستانی دارم که کتابی را که مؤلفش ایرانی باشد نمی‌خوانند. البته این خطر هم وجود دارد که کتاب‌های خوبی را هم از دست بدهند.

**ناشری معتقد بود مترجمان به خوبی یاد گرفته‌اند چطور از کنار مطالب ممیزی حرکت کنند و البته برخی مطالب هم به عنوان عرف در روابط غیرایرانی یا غرب پذیرفته شده و شامل ممیزی در کتاب‌های ترجمه نمی‌شود؛ اما بسیاری از مسائل عرفی ایرانی با ممیزی روبه‌رو می‌شوند؛ یعنی دست مترجمان کمی بازتر است.**

**مرزی:** درست است. ما کمی چشمانمان به آن سوی آب‌هاست اما چرا در حوزه علمی ضعف داریم؟ سینما و تئاتر هم همین مسائل ممیزی را دارند. حتی به نظر من شکوفایی ما در سینمای بعد از انقلاب بیش از شکوفایی ادبیات داستانی ما بوده.

**اعتمادی:** واقعیت این است که ما خودمان را از نظر فرهنگی و اجتماعی سانسور می‌کنیم، یعنی حتی قبل از اینکه قلم بگیریم و بخوایم

ماده ۳-ب (حدود قانونی):  
و- تمسخر و تضعیف غرور ملی و روح وطن‌دوستی و ایجاد روحیه خودباختگی در برابر فرهنگ و تمدن و نظامات استعماری غربی یا شرقی

چیزی بنویسیم. ما در زندگی اجتماعی هم خودمان را سانسور می‌کنیم. من در ۵۶ سالگی آرزو دارم اولین داستانم را بنویسم، اما غیر از تیلی یکی از دلایلی که برآورده نشدن این آرزو مؤثر بوده خودشانسوری است؛ یعنی فکر کرده‌ام این مطلبی که دارم می‌نویسم ممیزی می‌شود. خودم فکر می‌کنم باید از مطالب زیادی بگذرم و این دلیل بزرگی شده برای دلسردی از نوشتن. چند سال پیش خانم همکار من در مرکز نشر دانشگاهی مصاحبه‌ای کرده بود و در آن مطالبی بسیار معمولی و ساده دربارهٔ بستگانش گفته بود و تا مدت‌ها نگران بود نکند این مطالب به گوش آن بستگان برسد و ناراحتشان کند. ما در این حد ناچار به مراعات هستیم. حالا فرض کنید من بخواهم زندگی‌نامهٔ خودم را بنویسم. همین الان من دارم کتابی را با استادم، دکتر عبدالحسین رفعتیان، روانکاو و روانپزشک، به صورت مصاحبه تدوین می‌کنم که در بخشی از آن دربارهٔ جلسهٔ اول درمان خودم صحبت می‌کنم. در این جلسه من راجع به کودکی خودم صحبت کرده بودم. بعد از نوشتن، تعدادی پانویشت به متن اضافه کردم و شرح دادم که احتمالاً بعضی از این مطالب تصورات کودکی من بوده و شاید دور از واقعیت باشد. علت این است که من درمی‌مانم در مقابل روح پدر، که حضور ندارند، و در مقابل خود مادر، که حضور دارند؛ یعنی ممیزی‌ای که در ذهن ما نشانده شده و نهادینه شده باعث می‌شود آن غنای نوشته‌های غربی و بیرون از مرزها را نداشته باشیم.

**یعنی فرهنگ و ساختار اجتماعی مان نیز، به نوعی، ما را ممیزی می‌کند.**

**مرزی:** من در سال ۱۳۹۰ کتابی در حوزهٔ فلسفه ترجمه کردم که هنوز چاپ نشده. نویسنده در مقدمه می‌گفت این راه دشواری است، اما we are all together. ترجمهٔ این جمله این است که «ما همه با هم هستیم». این جمله در سال‌های ۸۸ تا ۹۰ کاربرد داشت. من فکر کردم این جمله به خاطر آن شعار شاید به ممیزی بخورد. گذشت و آن شعار فراموش شد. کتاب را چند سال بعد از آن به ناشر دادم و اتفاقات دی‌ماه ۹۶ پیش آمد، بازهم آن شعار باب شد. هر چند وقت یکبار من دور این جمله را قلم می‌گیرم و بعد از مدتی آن را پاک می‌کنم. یک جمله است که جز این ترجمه‌های ندارد، اما نمی‌دانم در زمان چاپ کتاب چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد.

## موقع تدریس آیا توجه به ممیزی را هم تدریس می‌کنید؟

**مرزی:** به هر حال، ویراستار باید متوجه باشد که کتابی که از زیر دستش درمی‌آید، پیش از چاپ، می‌رود برای ممیزی. البته که ویراستار، در مقام کارگزار ناشر، باید متوجه و مترصد ممیزی باشد؛ اما آنچه موقع تدریس دانشجویان را به آن توجه می‌دهم پاکیزگی کلام است و پرهیز از کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های زشت به منظور تعالی بخشیدن به کلام. وگرنه در زمان که شخصیت‌های متعدد و متفاوتی وجود دارد، چه بسا شخصیتی بی‌ادب یا به قول معروف، لات هم در آن باشد.

خوب، این شخصیت از خلال گفتارش شناسانده می‌شود. حالا الزماً نباید رکیک‌ترین فحش‌ها را در گفت‌وگویی‌های داستان آورد تا ثابت کنیم که فلان شخصیت لات است. راه‌های دیگری هم هست. مثلاً ساختار نحوی فردی تحصیل کرده بسیار متفاوت است با ساختار نحوی همان شخصیت لات. اتفاقاً هنر داستان‌نویس این است که با استفاده از امکانات زبانی بتواند شخصیت‌ها را معرفی کند، کاری که مرحوم صادق هدایت می‌کرد.

نه به فحش‌های آن‌چنانی متوسل می‌شود، نه چندان از زبان شکسته استفاده می‌کرد که مثل نوخامگان امروزی، از واژه‌ها آشنایی زدایی شود. وقتی خواسته است در داستانی شخصیت بددهن یا فحاشی را معرفی کند، الزماً ناسرهای بسیار زنده در دهانش نگذاشته، بلکه به اشارتی از آن گذشته و خواننده را متوجه کرده است. من با آوردن الفاظ رکیک موافق نیستم چون آن را نوعی ترویج بد اخلاقی و بددهنی می‌دانم.

گاهی هم در ترجمه، به دلایلی که جای بحث اینجا نیست، اشکالی در فهم مطلب پیش می‌آید که چه بسا خوراک ممیزی باشد. آقای علی لاریجانی در زمانی که دبیر شورای عالی امنیت ملی و مسئول مذاکرات هسته‌ای بودند یک جمله گفتند که آن را در مجلهٔ مترجم دیدم. من هم همیشه با ترس و لرز در کلاس‌هایم می‌گویم و از بازگو کردنش قصد دارم به یکی از وظایف ویراستاران اشاره کنم. ایشان گفته‌اند اگر ما را از لولوی شورای امنیت بترسانید، ملت ایران رو به قبله نخواهد شد. هیچ فارسی‌زبانی از این جمله برداشت نادرستی نخواهد کرد.

این جمله در نیوزویک و ال‌پاینز

ترجمه و چاپ شد و در ترجمه مطلب دگرگون شد. مثلاً ترجمه شده بود: مردم ایران رو به سوی عربستان سعودی نمی‌خوانند. یا ترجمه شده بود: اگر شورای امنیت شبیه شخصیت‌هایی که کودکان را می‌ترسانند ظاهر شود، مردم ایران به سوی قبلهٔ مسلمانان جهان نمی‌خوانند. چنین اشکال‌هایی را، قبل از ممیزی، ویراستار باید برطرف کند و آن شکاف را پر کند.

## به نظر شما ممیزی در ایجاد بازار سیاه کتاب چه اثری داشته؟

**مرزی:** بازار سیاه عمدهٔ رونق‌اش را مدیون ممیزی است. دست‌فروش‌های کتاب به‌عنوان فروشندهٔ کتاب نایاب و کم‌یاب و کتاب بدون سانسور زیاد شده‌اند. البته مشتریان خاص خودشان را دارند. اخیراً کتابی را می‌خواستیم و پیدا نکردم؛ البته فایل آن در اینترنت بود؛ اما به یک نفر تلفن کردم و فوراً کتاب را برام پیدا کرد و آورد. کسانی که این کتاب‌ها را بدون مجوز و به صورت افست چاپ می‌کنند سود سرشاری هم می‌برند؛ یعنی بازار اصلی دست آن‌هاست.

ناشری تعریف می‌کرد یکی از کتاب‌های پرفروش چاپ غیرقانونی می‌شد. رفت و یکی از انبارهای کتاب‌های بدون مجوز را پیدا کرد. تا سقف انبار پر از کتاب بود، اما خودش منظر بود ۵۰ نسخهٔ دیگر بفروشد تا کتاب را به چاپ بعدی برساند. حتی تهدید به پلمپ انبار هم تأثیر نکرده بود.

**اعتمادی:** دست‌فروشی صنعتی شده موازی صنعت نشر و ما هم با خریدن از دست‌فروشان و افست‌فروشان به آن‌ها کمک می‌کنیم.

**مرزی:** کتابی اوایل انقلاب در آمد به نام سینوهه طیب فرعون که ذبیح‌الله منصوری ترجمه کرده بود. از این کتاب آقای رضا قیصریه ترجمهٔ دقیق و خوبی کرده و خیلی نفیس منتشر شده است. منتها چون آقای منصوری کمی در کتاب دست می‌برد و کتاب را هیجان‌انگیزتر می‌کرد، طبیعتاً ترجمهٔ جدید که متعلق به نشر جویاست و ترجمهٔ خوبی دارد کم‌حجم شده بود و خریدار چندانی نداشت. خواننده تصور می‌کرد که از کتاب کم شده. هنوز هم اگر کسی دنبال این کتاب باشد ترجمهٔ مرحوم منصوری را می‌خواند.

**امروز شرایط جامعه این طور است که مردم سعی می‌کنند فیلم‌های بدون سانسور ببینند یا از فیلترشکن استفاده کنند که دور زدن ممیزی است. پس مخاطب ممیزی چه کسی است؟ ضمن اینکه این جامعه دچار خودسانسوری هم هست.**

**مرزی:** به نظر من جلوهٔ ظاهری دارد برای کسانی

واقعیات این است که ما خودمان را از نظر فرهنگی و اجتماعی سانسور می‌کنیم، یعنی حتی قبل از اینکه قلم بگیریم و بخواهیم چیزی بنویسیم. ما در زندگی اجتماعی هم خودمان را سانسور می‌کنیم

ماده ۳-الف (سیاست‌های ایجابی و اثباتی):

۴: تلاش در جهت انتشار کتب مفید برای نشر اندیشه‌ها و تعاطی افکار و رشد فکری در جامعه و مقابله فکر با فکر و تقویت روح نقادی و برخورد آزادانه و منطقی آرا و نظریات در ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و آزادی و استماع اقوال و اتباع احسن و مالا کشف نظر صحیح، حق طبیعی هر فرد از افراد ملت است



که طرفداران خاص ممیزی هستند و به نوعی ویرترین است. روزی که تلگرام فیلتر شد، من متوجه شدم که این اتفاق افتاده. نوه ده ساله ام به من گفت تلگرام فیلتر شده و ظرف چند دقیقه برای من فیلترشکن نصب کرد. پس واقعاً این سانسور و ممیزی و فیلتر برای چه کسی است؟

**اعتمادی:** شاید جواب این باشد که کتاب مظلوم است و نمی توان به آن فیلترشکن نصب کرد.

**آیا موردی داشته اید که نویسنده مراجعه کند و بگوید کتاب مرا خراب کرده اید یا ممیزی کرده اید؟**

**اعتمادی:** نگفته اند که ممیزی کرده اید، ولی مورد داشته ایم که اعتراض کرده اند. ویراستاران موجوداتی هستند که خیلی بیش از آنکه تحسین شوند و بشنوند که واقعاً زحمت کشیده اید و کارمان را پاکیزه تر کرده اید، معمولاً می شنوند که چرا کار را تغییر داده ای یا حتی ممکن است نویسنده بگوید

این اثر دیگر اثر من نیست. البته این اواخر این برخوردها کمتر شده، شاید چون تجربه مان زیادتز شده و طوری دست می بریم در اثر که نویسنده متوجه نمی شود یا شاید به دلیل سالخوردگی از ما حساب می برند. البته بخشی از کار ویراستار هم سلیقه ای است. نکته دیگر اینکه آدم ها وقتی مطلبی می نویسند خیلی وقت ها نمی دانند چقدر بد می نویسند و لازم است ویراستار به نحوی متقاعدشان کند.

یک نکته را هم بگویم که به نظرم مهم است. اگر در کتاب، به خصوص اثر داستانی، لفظ نامناسبی هم آمده باشد، من مخالفتی با آن ندارم و خود را مجبور به حذفش نمی بینم، به شرط آنکه سر جایش نشسته باشد.

**نقش ویراستار در ممیزی چیست؟ یا چقدر از ویراستار می خواهند که مثلاً، جانشینی برای برخی کلمات پیدا کند؟**

**اعتمادی:** ویراستار نقش چندانی ندارد، یعنی ویراستار نمی آید کم و زیاد کند مطلب را، مگر اینکه ناشر از او بخواهد. من جزو افتخاراتم این است که

ممیزی را دخیل نکرده ام در ویرایشم. اگر هم واژه یا ترکیب مستهجنی را تغییر داده ام، احتمالاً به سبب رعایت مرتبه زبانی بوده یا به این دلیل که آن واژه سطح کار را پایین می آورد. تصور می کنم ممیزی به ویراستار ربط پیدا نمی کند. مورد داشته ام که ناشر گفته مطالبی را که به نظرت می آید مناسب نیست و ممکن است مورد ممیزی قرار بگیرد حذف کن. من گفته ام به نظر من همه اش مناسب است. فکر می کنم این کار وظیفه ویراستار نیست و به نوعی پایین آوردن سطح ویراستار است. ما که عامل ممیزی نیستیم. اگر از ما بخواهند تغییری کلی در اثر بدهیم، آن کار شدنی است. مثل کاری که آقای مرزی اشاره کرد در مورد کتابی که در آن از خدایان متعدد بحث شده بود؛ در چنین موردی، می شود لفظ خدا را، که خیلی توی ذوق می زند، برداشت، کسی هم چندان متوجه نمی شود و به متن هم لطمه نمی خورد. تغییر در این حد، به نظرم، نوعی انعطاف به خرج دادن است. ولی اگر اثری را بدهند به من و از من بخواهند مواردی را که با مصالح مملکت تعارض دارد از آن حذف کنم، قطعاً من می نویسم که این کار کار من نیست، خودتان انجامش دهید. ■

ماده ۳-ب (حدود قانونی):  
تبصره ۱- ملاک منع در حکم به اخلال به مبانی اسلام و حقوق عمومی اضرار در مورد کتب مضله تأثیر و فعلیت است

**اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:**  
لطفاً برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کدپستی: .....

(قید کدپستی الزامی است)

حق اشتراك يك ساله  
داخل کشور: ۹۰۰,۰۰۰ ریال  
خارج از کشور:  
اروپا ۳,۹۰۰,۰۰۰ ریال  
امریکا ۵,۲۵۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانك ملی شعبه دانشگاه كد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانك ملت شعبه میدان توحید كد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایید. (لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید)



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرمی می توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

# کار اصلی ناشر تولید نویسنده است

## گفت‌وگو با علیرضا بهشتی شیرازی

این روزهای پای صحبت هر کس بنشینیم از اوضاع نامساعد روزگار می‌گویید. و یک جور تلخی



احمد هاشمی: این روزهای پای صحبت هر کسی بنشینیم از اوضاع نامساعد روزگار می‌گویید، گویی هر آنچه هست تلخی و تباه‌یست، اما علیرضا بهشتی اوضاع را آن‌قدرها سیاه نمی‌بیند. این گفت‌وگو ادامه بحثی است که از شماره پیش در باره مشکلات ناشران در نشریه چشم‌انداز ایران گشوده شده است و در شماره‌های آینده نیز به آن خواهیم پرداخت.

نمی‌کنم تغییری کرده باشد؛ یعنی ظرفیت فرهنگی جهان انگلیسی‌زبان با وجود آنکه این زبان لغت علم و زبان مراودات بین‌المللی است بیش از این نیست. ما بعید می‌دانم ظرفیت فرهنگی تولید ۴۰ یا ۵۰ هزار عنوان جدید در سال را نداریم، یعنی این مقدار نویسنده و مترجمی که کارش شایسته نشر باشد را احتمالاً نداریم و مقدار زیادی از این آمار شاید شامل کتاب‌سازی باشد.

اینجا دو اتفاق می‌افتد: یکی اینکه شبکه توزیع ما متناسب با میزان نشر رشد نکرده است. الان بزرگ‌ترین کتاب‌فروشی ما «باغ کتاب» و «شهر کتاب مرکز» است. شهر کتاب مرکز می‌گوید در حدود ۱۰۰ عنوان کتاب دارد اما من فکر می‌کنم، حتی آنجا هم ظرفیت و توانایی ارائه بیش از ۲۰ هزار عنوان را نداشته باشد. یک کتاب‌فروشی معمولی توانایی ارائه چیزی حدود ۳ تا ۴ هزار عنوان کتاب را دارد. با توجه به این تعداد کتاب منتشر شده وقتی اثر به کتاب‌فروشی می‌رسد ممکن است کتاب‌فروشی آن را پس بزند، حتی اگر تقاضای کتاب را داشته باشد می‌گوید جا ندارم. پس کتاب عرضه نمی‌شود. سال ۷۰ که ما این کار را شروع کردیم با اینکه انتشارات نوپایی بودیم ۳۰۰ جلد از کتاب را اجباری به پخشمان می‌دادیم و او هم نمی‌گفت چرا و کتاب‌ها را بین کتاب‌فروشی‌ها توزیع می‌کرد. کتاب‌فروشی‌ها هم تحویل می‌گرفتند و حتی خوشحال می‌شدند چون این همه کتاب در بازار نبود.

مسئله بعدی این است که تعداد زیادی از همین ۴۰ هزار عنوان کتاب جدید به دلیل نبود ظرفیت فرهنگی، کارهایی خالی از محتواست. من قبول ندارم که می‌گویند مردم اهل خواندن کتاب نیستند. اهل کتاب به دنبال خواندن کتاب‌های خوب هستند، بلکه اگر اهل کتاب باشید می‌دانید که آدم به هنگام تمام شدن کتاب خوب غصه‌دار می‌شود که چگونه کتاب خوب دیگری پیدا خواهد کرد. این‌ها کتاب‌های خوب را به دیگران هم معرفی می‌کنند، منتهی آن‌قدر به کسانی که اهل کتاب هستند کتاب بی‌محتوا داده شده که آن‌ها در خرید کتاب جدید مخصوصاً این قیمت‌های سرسام‌آور احتیاط می‌کنند و منتظر می‌مانند تا اول کس دیگری آن را بخواند و مطالعه‌اش را به آن‌ها توصیه کند.

**به نظر شما دلیل این امر (تعداد بیش از اندازه زیاد عناوین) چیست؟**

مثلاً برای ناشران یک‌سری قواعد گذاشته‌ایم که ناشر اگر بخواهد مجوز دائم بگیرد یا حتی برای داشتن جا در نمایشگاه کتاب باید یک تعدادی کتاب داشته باشد. بعد از آن خود ناشر هم برای اینکه گردش کار داشته باشد باید حجم عملیات را بالا ببرد تا بتواند هزینه‌هایش را پوشش دهد. الان با چاپ

## لطفاً مختصری درباره وضعیت فعلی نشر در حال حاضر بفرمایید.

وضعیت نشر ما در حالت کلی برخی نکات مثبت دارد که باید به آن توجه کرد. پیش از انقلاب در سال، سه هزار عنوان کتاب چاپ می‌شد. طبق آمار نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ افراد تحصیل‌کرده حدود ۲۵۰ هزار نفر بوده است. فارغ‌التحصیلان پشتوانه صنعت نشر هستند؛ البته همه آن‌ها به اهل کتاب تبدیل نمی‌شوند اما درصدی از آن‌ها ستون‌های اصلی جامعه کتاب‌خوان را تشکیل می‌دهند و هر قدر که تعداد این افراد بیشتر باشد این پایه بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. اخیراً شنیدم که ما حدود چهارده میلیون فارغ‌التحصیل دانشگاه داریم. ۲۷ سال پیش، زمانی که ما کار نشر را آغاز کردیم نمی‌شد تصور کرد کتاب نویسنده برجسته‌ای مانند دکتر سروش ۵۰۰ هزار نسخه به فروش برسد، اما الان این امر ممکن است؛ یعنی در سبک زندگی تغییر به وجود آمده و پایه افزایش پیدا کرده است. این مسئله را می‌توان در عناوین نشر هم دید، البته که همین تعداد عناوین خودش از مشکلات هم هست. در سال گذشته چیزی حدود ۱۰۰ هزار عنوان کتاب منتشر شد. این تعداد برای کشور ما تعداد بسیار بالایی است. چندی پیش که وزارت ارشاد بودم، می‌گفتند ISBN می‌گوید آنجا چه خبر است که شما این قدر به ما گزارش انتشار کتاب می‌دهید. هفت یا هشت سال پیش بود در تلویزیون شنیدم که نماینده فرهنگی ترکیه با افتخار می‌گفت ما سه هزار عنوان کتاب در سال منتشر می‌کنیم.

## شما این را به عنوان پیشرفت مطرح می‌کنید یا مشکل؟

به عنوان واقعیتی که وجود دارد مطرح می‌کنم. به نظر می‌رسد یکی از مشکلات صنعت نشر ما همین تعداد بالای نشر کتاب در سال است. به واقع ما هنوز ظرفیت فرهنگی تولید ۱۰۰ هزار عنوان کتاب در سال را نداریم که نیمی از آن کتاب‌اولی باشد. کتاب‌های جدیدی که در دنیا به زبان انگلیسی منتشر می‌شود چیزی حدود ۱۰۰ هزار عنوان است و کتاب‌های چاپ مجدد چیزی حدود ۱ میلیون عنوان. این آمار برای بیست سال پیش است و فکر

ماده ۳-ب (حدود قانونی)- تبصره ۲:

ج- طرح اشکالات و انتقادات و بیان نارسایی‌ها در جمهوری اسلامی جهت ریشه‌یابی و شناخت دقیق‌تر مسائل و دستیابی به راه‌حل‌های مناسب و سازنده با بیان استدلالی و اصلاح‌طلبانه بدون توهین و افترا



دیجیتال کار بسیار راحت شده است اما قدیم که ما می‌خواستیم کتابی را چاپ کنیم بسیار تأمل می‌کردیم، برای اینکه باید برای مثلاً تعداد ۲۵ عنوان کتاب در سال و هرکدام بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نسخه سرمایه‌گذاری کلانسی می‌کردیم که به نتیجه مطمئن نبودیم، اما با چاپ دیجیتال می‌توان ۲۰ عدد هم چاپ کرد. البته واقع مطلب این است که فروش زیر ۳۰۰ نسخه ضرر است اما ناشر می‌گوید حالا کتاب را بدهم که پرونده ارشاد را پر کنم و جای نمایشگاه را بگیرم، شاید کتاب بعد از انتشار گرفت.

وقتی شما برای کتابی بیش از ۱۵۰ نسخه فروش ندارید برای ناشر ارزش ندارد که حتی خودش کتاب را بخواند، چه رسد به اینکه کتاب ویراستاری درست شود. بدین ترتیب مسئله درون یک دور باطل می‌افتد؛ یعنی کیفیت کتاب مرتباً نازل‌تر می‌شود و همین‌طور در سرپایینی، پایین‌تر می‌رود.

### نقد شما به آن قوانینی است که وزارت ارشاد وضع کرده است؟

«خیر. در هر حال منظورم این بود که چیزی لازم است که این حلقه را بشکند. چون تیراژ پایین آمده، دیگر ویراستاری وجود ندارد و مشتری هم احساس می‌کند کتاب جالب نیست؛ اما وقتی که کتابی خوب کار می‌شود می‌بیند گاهی تا ۵۰۰ هزار نسخه فروش می‌رود. الآن از این نوع کتاب‌های پرفروش هم داریم و این نشان از علاقه به مطالعه برخی کتب خاص دارد. بحران مزمن نشر، مسئله توزیع است و اینکه سامانه کاملی برای توزیع کتاب در کشور وجود ندارد. داشتن یک بازار ۸۰ میلیونی برای هر صنعتی در کشور خودش یک سرمایه بزرگ تلقی می‌شود. منتها ما در بازار نشر با ۵ میلیون نفر از این بازار هم تماس نداریم. ظاهراً فقط سیصد کتاب‌فروشی در سطح کشور هست، یعنی هرکدام از این کتاب‌فروشی‌ها اگر با ده هزار نفر در تماس باشند ۳ میلیون نفر می‌شود. از همین ۳۰۰ کتاب‌فروشی کار صد تایی آن‌ها جدی نیست. در خود تهران که نقطه مرکزی است از انقلاب به پایین معدود کتاب‌فروشی‌های قدیمی در ناصرخسرو وجود دارد. جنوب شهر با آن جمعیت عظیم کتاب‌فروشی مهمی ندارد. دوستان آقای میرزایی که شهر کتاب ابن سینا را در شهرک غرب دارد با تصور زیاد بودن جمعیت، شهر کتاب میدان رازی را هم تأسیس

کرد، اما دائماً یارانه پرداخت می‌کند، زیرا ضرر می‌دهد. در شهرستان‌ها اوضاع بدتر است. از شهر کتاب همدان با من تماس داشتند و دو سال بعد از انتشار یکی از آثار پرفروش دکتر زیباکلام می‌گفتند اصلاً از چاپ این اثر مطلع نشده‌اند. مسئله دیگر شرایطی است که ارشاد باید برای تأمین حمایت‌های خود در نظر بگیرد. در اقتصاد ثابت می‌شود که دادن یارانه به بخش‌های اقتصادی تنها در صورتی اثر مثبت از خود به جا می‌گذارد زمان‌دار باشن. اگر در صنعتی مانند صنعت خودرو در ایران، خودروسازان فکر کنند تا قیامت دولت از آن‌ها حمایت خواهد کرد، این حمایت اثر معکوس خواهد داشت؛

اما اگر حمایت زمان‌دار باشد و مثلاً بدانیم فقط برای یک بازه مشخص و مثلاً سه سال خواهد بود سعی می‌کنیم از این حمایت‌ها استفاده کرده و خودمان را در معرض رقابت قرار دهیم. اگر نتوانستیم از حمایت‌ها استفاده کنیم طبیعتاً حمایت‌ها قطع خواهد شد. صنعت کتاب ما مانند صنعت خودرو حمایت‌پذیر است و این سبب می‌شود که ۱۴ هزار ناشر داشته باشیم و مدام تکثیر شویم. اگر کتاب خوب تولید شود، مشتری خوب برای آن خواهد بود. البته اکنون با توجه به تعداد سرسام‌آور کتاب ایجاد هر گونه تغییر بسیار سخت شده است؛ کسی که بتواند در این شرایط پرفشار دوام بیاورد برنده است. هستند کتاب‌های خوبی که نویسنده سرشناس و محتوای خوب دارند اما چون نویسنده منزوی بوده و تبلیغاتی برای آن‌ها نشده، کتاب دیده نشده و فروخته است.

**این حمایت‌ها در یک دوره‌ای بسیار زیاد بود. الآن کمی کمتر شده است و به سمت یارانه دادن به خرید کتاب آمده‌اند که آن هم کم شده است. مشخصاً اینکه می‌گویند محدودیتی برای چاپ کتاب می‌گذارند تا مجوز تمدید یا مجوز حضور در نمایشگاه داده شود، به نظر شما خود این مشکل نیست؟ به این شکل ولع انتشار کتاب و مخصوصاً کتاب‌سازی زیاد می‌شود.**

«اگر کار علمی انجام نشود اثرات سوء خواهد داشت. من هنوز منطق و علت مجوز دائمی و مجوز موقت را نمی‌دانم. اگر اشتباه نکنم این کار زمان آقای مسجد جامعی انجام شد. ما به ایشان اعتماد داریم و احساس

می‌کنیم حتماً توجیهی برای این کار داشته‌اند و باید علت را از ایشان پرسید و فرصت دفاع به مدیران بخش کتاب داد.

### وضعیت نشر در کشورهای توسعه‌یافته چگونه است؟

«در کشورهای پیشرفته، نشر یک صنعت بسیار توسعه‌یافته است. مثلاً پنگوئن یا روتلج را در نظر بگیرید که فروش میلیاردری دارند و ناشری در قامت ایران خودرو ما هستند. درباره پنگوئن مطلبی خواندم که گروهی با دوازده شاخه کاری دارند و ناشر هم هستند و نشرشان به شبکه تلویزیونی شان کمک مالی می‌کند و

برای تبلیغات خودشان هم از آن استفاده می‌کند. نگاه کنید به کتاب هری پاتر. واقعاً یک ثروت است. یکی از دوستانم تعریف می‌کرد وقتی برلین رفته بود زمانی که از قطار پیاده شد گروهی به نام ارتش هری پاتر بودند و همان‌جا یک صحنه از هری پاتر را بازی کردند. این کتاب را اول یک ناشر کوچک چاپ کرده بود. بعداً پنگوئن متوجه ظرفیت آن شد و روی ادبیات خانم رولینگ کار کرد و بسیاری کارهای دیگر و هری پاتر شد کتابی که اکنون می‌بینید و اصلاً

قابل مقایسه با ظرفیتی که ما اینجا داریم نیست. کاری که ویراستار آنجا انجام می‌دهد اگر ما بخواهیم اینجا انجام دهیم قیمت کتاب شاید چند برابر شود. ویراستار در واقع نویسنده‌ای کمکی در کنار نویسنده اصلی است و به او نه فقط در درست نویسی، بلکه در همه چیز کمک می‌کند. کاری که خارج از کشور انجام می‌شود با کاری که ما در نشر انجام می‌دهیم بسیار متفاوت است. بخش دیگر کار ناشران خارجی عملیات روابط عمومی است. مهم‌ترین بخش از فعالیت ناشران مهم در درجه اول فعالیت روابط عمومی است. ما اخیراً کتابی چاپ کردیم با عنوان کلیات اقتصاد. اصل این کتاب حدود ۱۵۰ دلار در چاپ اول قیمت داشت و ناشر فقط سه هزار نسخه از آن به علاوه امکانات عدیده دیگر برای اساتید اقتصاد در سراسر دانشگاه‌های امریکا فرستاده بود؛ یعنی ناشر برای یک کتابش به راحتی حدود ۴۵۰ هزار دلار خرج کتاب هدیه دادن می‌کند. توجه کنید که این کتاب یکی از کتاب‌های آن‌ها در یکی از حوزه‌های علمی است. اگر دقیق نگاه کنیم صنعت نشر آن‌ها مانند یکی از شرکت‌های مهمشان است.

**منظورتان این است که صنعت نشر باید تخصصی شود؟**

ماده ۳-ب (حدود قانونی)- تبصره ۲:  
**ه- کتب علمی و استدلالی و عقیدتی که محرک احساسات منفی و برهم‌زننده اساس وحدت در میان اقوام و فرق مختلف کشور باشد**

«البته آنجا هم نشرهای کوچکی هم هستند که مانند ما کار می‌کنند و همه آن‌ها در این سطح کلان کار نمی‌کنند.»

## به نظر شما در دولت جدید آیا تغییری نسبت به سال‌های گذشته حاصل شده است؟

«به نظرم باید انتظاراتمان را معقول کنیم. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که نهادهای زیادی در فرآیند کارها اثرگذار هستند. ممکن است وزارت ارشاد به شما مجوز کتابی را بدهد، اما یک نهاد اطلاعاتی شما را برای پاسخ در مورد چرایی چاپ کتاب بازخواست کند. اگر صادق باشیم وضعیت کمی بهتر است، اما خب، مجوزها کمی سلیقه‌ای شده است، به این دلیل که تعداد کتاب بسیار زیاد است و سلیقه‌ها هم میزها بسیار متفاوت. چاره‌ای هم نیست. وقتی ۴۰ هزار عنوان جدید وجود دارد این مسئله اجتناب‌ناپذیر است.»

## آیا شما با موضوعی که قرار بود ممیزی دست خود ناشر بیفتد موافق بودید؟

«بله من موافق بودم و تبلیغ زیادی هم کردم، اما ناشران دیگر موافق نبودند. فکر می‌کنم ما می‌توانیم کارهایی انجام دهیم که ممیز نمی‌تواند انجام دهد. به‌طور مثال از آقای هراری کتابی به بازار آمد که چند ناشر هم‌زمان آن را ترجمه کردند و برای ارشاد فرستادند و همه آن‌ها معلق شدند. بعضاً مطالبی هست که در فضای موجود ایران نمی‌توان درباره آن‌ها صحبت کرد. اگر کمی لطیف‌تر برخورد می‌شد این مشکلات قابل حل بود. هراری حرف‌های مهمی در کتابش داشت که ما نیاز داریم در جریان آن‌ها قرار بگیریم. فرض کنید در یک جای کتاب اسم فلان مقام بیاید و همین خط قرمز باشد. ما به‌عنوان ناشر می‌دانیم که کافی است شخص را مجهول کرد، اما وقتی کتاب به ارشاد می‌رسد ممکن است چیچی بخورد و تمام. به همین دلیل اگر این کار به ما سپرده و در ابتدا بایدها و نبایدها گفته شود، همان‌طور که به ممیزها دستورالعملی مبنی بر مصوبات شورای فرهنگی و عمومی می‌دهند، نسبت به آنچه ما را متعهد می‌کند موظف می‌شویم که پاسخگو باشیم. وقتی به ناشری مجوز دائم می‌دهند باید آن‌قدر اعتماد وجود داشته باشد که این کارها را انجام دهد. اگر این امکان به ناشر داده شود زمانی که شک پیش بیاید می‌توان به خود ممیزهای ارشاد رجوع کرد. شاید ناشری که در سال ۹۰ عنوان کتاب چاپ می‌کند فقط ده مورد آن به ممیزی نیاز داشته باشد.»

خود ناشر می‌تواند مسئولیت عناوین اختصاصی مانند معماری و جغرافیا را بپذیرد و به این شکل وزارت ارشاد به‌جای ممیزی ۴۰ هزار عنوان کتاب می‌تواند ۴ هزار کتاب را ممیزی کند؛ البته همکاران صنف ما موافق نبودند و نگران مسئولیت ناشی از واگذاری این اختیار بودند؛ اما به نظر من اگر به ما ابلاغ شود و معلوم باشد که چه چیزهایی نباید بیاید و ما در این فرآیند بتوانیم از کار خود دفاع کنیم، این طرح، طرح بدی نیست. وقتی معیار وجود داشته باشد این طرح هم به نفع ناشر است هم به نفع ارشاد.

## بحث دیگری هم وجود دارد که در مورد ناشران دولتی است. در بعضی از حوزه‌های آموزشی مخصوصاً حوزه کودکان، ناشران دولتی بسیار بزرگی هستند که اتفاقاً جدی هم کار می‌کنند و حتی در این شرایط بد هم بسیار پر فروش هستند. نظر شما درباره حضور ناشران دولتی در فضای رقابتی چیست؟

«درباره کتاب کودک اطلاعاتی ندارم، اما به نظرم ناشران بخش خصوصی موفق‌تر

از ناشران دولتی هستند. یکی از مشکلات ما در گذشته با این نوع ناشران آن بود که مثلاً برای ترجمه قیمت بالایی می‌پرداختند که این مسئله اقتصاد نشر را تحت تأثیر قرار می‌داد. البته تجربه ثابت کرده است در کارهای فرهنگی پول بیش از حد خرج کردن باعث پایین آمدن کیفیت می‌شود.

## بیشتر مباحثی که در این حوزه درباره آن صحبت می‌شود یا بحث خود نشر یا بحث دولت و ارتباط این دو است. موضوعی که کمتر به آن پرداخته شده موضوع نویسنده است. انگار در جامعه تولید فکر در اولویت نیست و گاهی بنگاه‌های نشر بزرگ کتاب‌هایشان را از روی روابط انتخاب می‌کنند. آیا شما به ناشر به‌عنوان بخش خصوصی حق می‌دهید یک نشر بخش اعظم بازار را در دست گیرد یا اینکه باید ابزارهای ضد انحصار هم وجود داشته باشد؟

«تولید فکر به نظر من یک‌پنجم کار نویسنده و چهارپنجم آن تبلیغ فکر است. نویسنده‌های موفق نویسنده‌هایی هستند که در گسترش و ترفیع

کارشان درست عمل کنند و این‌ها قطعاً یک صنعت روابط عمومی کنار خودشان دارند. اگر نویسنده‌ای قسمت گسترش و ترفیع خودش را درست انجام دهد به نظر من هیچ نشری نمی‌تواند رفاقتی کار کند و کار خوب را حتماً چاپ خواهد کرد. منتها مسئله‌ای که وجود دارد قوی نبودن نویسنده‌ها در این بخش است، در واقع کودکی را که به وجود آوردند، رها می‌کنند و به فکر بزرگ کردن آن نیستند.

سرمایه اصلی هر نشری نویسنده آن است. گاهی

ممکن است در این بخش هم بی‌اخلاقی شود؛ مثلاً نشری سرمایه‌گذاری کند و نویسنده‌ای را مطرح کند اما انتشاراتی دیگری با پیشنهاد درصد بیشتر او را به اصطلاح غر بزند. البته این‌طور نیست که همیشه نویسنده‌های مطرح این‌گونه عمل کنند چون بیشتر جنبه‌های جاه‌طلبی فرهنگی برایشان مهم است. اصل کار نشر تولید کتاب. ناشران باید نویسنده را پیدا کنند، کارهایشان را

نویسنده را راهنمایی و برای او تبلیغ کنند. اگر فرد مورد نظر درست پیدا شود و مدام این مسئله رشد کند سال‌های بعد درخت تنومندی می‌شود که میوه خواهد داد. گاهی نشرهای بزرگ فکر می‌کنند که به اندازه کافی نویسنده دارند و تعداد بیشتر برایشان سرمایه‌بر خواهد بود. طبق شنیده‌ها از حدود ۱۴ هزار نشر حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ واحد به صورت جدی فعال هستند، به خاطر اینکه مابقی ۱۴ هزار نشر به این مسئله توجه نمی‌کنند که وظیفه آن‌ها تولید کتاب نیست بلکه تولید نویسنده است؛ یعنی پیدا کردن نویسنده با استعداد و باقی مسائل.

## آینده نشر کاغذی را چطور می‌بینید؟ فکر می‌کنید دیگر باید به سراغ نشر الکترونیک برویم؟

«هنوز در ایران نشر الکترونیک جا نیفتاده است، اما شرکت‌های مختلفی روی آن کار می‌کنند. هنوز برای ما به‌عنوان ناشر، فروش الکترونیک بیش از دو یا سه درصد فروشمان نیست. یک زمانی در دنیا نشر الکترونیک فراگیر شد و پیش‌بینی کردند در سال‌های ۲۰۱۶ یا ۲۰۱۷ رشد چشمگیری خواهد داشت اما در واقعیت این رشد اتفاق نیفتاد، به صورتی که حتی بر قیمت کاغذ هم اثرگذار شد. به نظرم کتاب کاغذی هزاران سال بوده و همچنان هم خواهد بود. ■»

ماده ۳-ب (حدود قانونی)- تبصره ۳:

انتشار کتب موضوع ماده ۳ و کتب دیگر در صورتی که آثار منفی ناشی از مطالب مندرج در آن‌ها با افزودن مقدمه و توضیحات محققانه و مناسب برطرف شده باشد بلامانع خواهد بود



# چشم انداز تلویح



می‌گویند گذشته‌ها گذشته و دیگر بر نمی‌گردد، آینده نیز نیامده، پس اکنون را دریاب، اما می‌دانیم اکنون ریشه در گذشته دارد و کنش‌های امروز ما آینده را رقم می‌زند. جامعه امروز چون درختی است که ریشه‌هایش تاریخ گذشته است. با بازشناسی آن ریشه‌هاست که می‌توانیم وضعیت امروز را

سامان دهیم.

در این بخش ناصر تکمیل همایون در گفت‌وگویی تحلیلی به شناسایی تمدن ایرانی و ویژگی‌های آن پرداخته است. در ادامه بحث‌های پیشین درباره سقوط ساسانیان، مطالبی داریم که از شاهنامه پروفیسور امین گزینش شده است و با زبان شعر مباحث گذشته را یادآوری می‌کند. حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه که سالیانی است درباره تاریخ اسلام تحقیق می‌کنند و آثار ارزشمندی در این زمینه منتشر کرده‌اند، این بار در گفت‌وگویی موضع‌گیری و وضعیت حضرت علی (ع) را در شورای تعیین خلیفه سوم توضیح داده‌اند که برای علاقه‌مندان به این موضوع نکات تازه‌ای دارد. سپس به دوران معاصر می‌رسیم. آقای روحبخش که از پژوهشگران پرکار تاریخ ایران هستند یکی از بحران‌های حکومت دکتر مصدق را که درگیری طلاب حوزه با هواداران حزب توده است تشریح می‌کنند. همچنین ادامه خاطرات مهندس بهمن بازگانی را از مقطع سال ۱۳۵۴ به بعد سازمان مجاهدین می‌خوانید که تجربه‌ای برای دست‌اندرکاران احزاب است. در نهایت از تاریخ دوره معاصر، جهشی به آینده می‌کنیم. مهدی غنی تلاش کرده است با یاری تخیل تصویری از آینده‌ای احتمالی بدهد که هشدارها و نکات قابل‌تأملی برای کنشگران امروز عرصه سیاست دارد.

نسبت میهن‌دوستی و دین‌داری؛

گفت‌وگو با ناصر تکمیل همایون

ژرفنگری در تاریخ اسلام؛

گفت‌وگو با عبدالمجید معادیخواه





# نسبت میهن دوستی و دین داری

## در گفت‌وگو با ناصر تکمیل همایون - بخش اول



درباره نسبت دیانت و ملیت دیدگاه‌های متفاوتی در جامعه وجود دارد که هر کدام در عرصه سیاسی کنش‌های متفاوتی داشته‌اند. برخی ملی‌گرایان را نافی دین‌داری دانسته و برخی لازمه دین‌داری را میهن‌دوستی شمرده‌اند. نیروهای ملی و اقشار مذهبی نیز در کشاکش تاریخ گاه با هم همراه شده و در اعتلای کشور کوشیده‌اند و گاه از هم فاصله گرفته و با تضعیف هردو، بیگانگان سود جستند. در گفت‌وگو با ناصر تکمیل همایون استاد جامعه‌شناسی تاریخی پژوهشگاه علوم انسانی، نسبت هویت ایرانی و دیانت اسلامی در تاریخ ایران بررسی شده است.

جملاتی عربی درست کردند، زبان‌شناسان امروز به‌طور دقیق می‌دانند این جملات عربی متعلق به عرب‌زبانان آن زمان نبوده که بیابند از خلیفه پرسند ما به یک کشوری رفته‌ایم که کتاب‌هایی در آنجا هست و این کتاب‌ها را باید چکار کنیم و ایشان هم بگوید «إِنَّمَا يُؤَاقِفُ كِتَابُ اللَّهِ فَلَاحَاجَتَهُ وَ إِنَّمَا يَخَالِفُ كِتَابُ اللَّهِ فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ». این عربی اصلاً عربی قرن اول اسلامی نیست و بعدها درست شده است. رومی‌ها هم شاید در این مسئله دخالت داشته باشند. چون آن‌ها هم کتابخانه اسکندریه را آتش زدند، می‌خواستند طوری وانمود کنند که مسلمانان هم کتابخانه‌ها را آتش زدند. در نتیجه تمدن ایران که دین زرتشت بخش مذهبی آن را داشته و بخش دیگری هم در تمدن ایران باستان وجود داشته با اسلام ادغام می‌شود. جشن تیرگان، جشن مهرگان، جشن سده و نوروز و دیگر نمادهای ملی در تمدن ما باقی می‌ماند.

**در دوران رضاشاه سعی کردند ناسیونالیسم ایران باستان را که غیردمکراتیک بود، پررنگ و اسلام را کم‌رنگ کنند، شاید به این دلیل باشد.**

این در دوران جدید رضاخانی بوده است. برای زنده کردن ناسیونالیسم ایران باستان سعی بر محوکردن اثرات اسلامی دیده می‌شود. برای اینکه تاریخ ۱۳۰۰ ساله را از بین ببرند این چیزها را از خودشان درست کردند. خیلی چیزها به عرب‌ها گفتند و خیلی چیزها را ظاهراً به نفع شیعه و در باطن برای ایجاد تفرقه بین مسلمانان درست کردند. ناسیونالیسم ایشان هم ناسیونالیسم راستین برخاسته از تاریخ نیست. یک نوع باستان‌گرایی متعصبانه است که می‌شود گفت غیرعلمی بوده و با باستان‌شناسی علمی که کاوش‌های باستانی همراهش است مغایرت داشته است. البته کمی پیش از رضاشاه، آخوندزاده و دیگران این نوع باستان‌گرایی را شروع کرده بودند؛ اما در دوران رضاشاه باستان‌گرایی اوج می‌گیرد. بخشی از آن را هم فراماسونرها یا غرب‌زده‌های ناآشنا با فرهنگ خودی رواج می‌دادند. غرب‌زده‌هایی به معنای واقعی که نه اسلام را به معنای واقعی می‌شناختند و نه به ایران آن‌طور که باید اعتقاد داشتند. ولی چون مدرنیته (ترقی، تجدد و نوآوری) غربی به یونان و روم باستان می‌رسیده آن‌ها هم می‌خواستند به نوعی خودشان را به ایران باستان برسانند که هیچ جنبه علمی نداشت. تاریخ‌نویسان آن‌ها هم همین‌طور، تاریخی به نام «درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان» درباره اشکانیان است که اعتمادالسلطنه آن را نوشته است و می‌خواهد بگوید نسل قاجار به اشکانیان می‌رسد. یک نامه از وی پیدا شده که مرحوم ایرج افشار آن را چاپ کرد که شأن نزول این کتاب چه بوده است؟

ضمن تشکر از حضور جناب‌عالی می‌خواستم از گفت‌وگوی دکتر صدیقی شروع کنیم که گفته بود اگر گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک زرتشت با «إِنَّمَا كَرَّمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ» محمد پیوند می‌خورد، تمدنی ایرانی به‌وجود می‌آید که هیچ چیزی نمی‌توانست به این تمدن گزند بزند و هیچ توپ و تانکی در آن مؤثر نبود. شنیدم آقایان شاه‌حسینی و دکتر حسین (نیک‌نام) صدیقی پسر مرحوم دکتر صدیقی هم این گفته را تأیید کرده‌اند. نظر شما درباره این گفته چیست؟ چرا که بحث ما هم تمدن ایرانی است.

این جمله معروف روانشاد دکتر غلام‌حسین صدیقی که نقل شده من هم شنیده‌ام، ولی از خودشان نشنیدم. مقصود ایشان مربوط به جمله گفتار نیک، پندار نیک، رفتار نیک، مدنیت زرتشتی همراه با مدنیت اسلامی است. برای اینکه در قرآن همان‌طور که می‌دانید هر سه این گفتار هست. وقتی در قرآن می‌گوید «عَمَلُ الصَّالِحَاتِ» یعنی کردار نیک، یا وقتی می‌گوید «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُ وَقَالُوا سَلَامًا» یعنی گفتار نیک. یا اینکه «أَفَلَا يَتَفَكَّرُونَ» یا «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» اندیشه نیک است. هر سه گفته منسوب به زرتشتیان است. با «إِنَّمَا كَرَّمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ» که دیگر فوق این صحبت‌هاست و در تمدن ما به این گفته عمل شد؛ یعنی تمدن ایرانی با اندیشه و تفکرات اسلامی مخلوط شد و تمدنی که به‌وجود آمد و شرق‌شناسان و تاریخ‌شناسان نام آن را تمدن اسلامی گذاشتند. بعدها در مصر، سوریه و جاهای دیگر هم با حفظ مدنیت آن‌ها، مدنیت جهانگیری به نام تمدن اسلامی به‌وجود آمده است. تمدن سر جای خودش و دیانت هم سر جای خودش بود. مرحوم دکتر صدیقی در کتاب «جنبش‌های مذهبی» بیان کرده تا قرن‌ها بعد از ورود اسلام به ایران آتشکده‌ها همه سر جای خودشان بودند. زرتشتی‌ها عبادات خودشان را انجام می‌دادند. هیچ‌گاه اسلام به‌زور هیچ زرتشتی را مسلمان نکرده است و هیچ کتاب زرتشتی آتش زده نشد. مسئله کتاب‌سوزی که از قرن هفتم در کتب اسلامی آمده، ریشه درست تاریخی ندارد. مرحوم مجتبی مینوی و مرحوم مطهری دقیقاً این مسئله را رد کرده‌اند. آن زور و قدرت‌نمایی به نفع اسلام علیه ادیان دیگر از زمانی آغاز شد که قبل از مغول‌ها، ترک‌ها به ایران وارد شدند و یک قدرت‌نمایی از خودشان نشان می‌دادند. آن‌ها در پیوند با خلفای عباسی گاهی اوقات علیه مذاهب اسلامی کارهایی می‌کردند. مثلاً اسناد تاریخی داریم سلطان محمود غزنوی در ری کتاب‌های معتزله و کتاب‌های شیعیان را آتش زد. ولی در مورد اینکه گفته شده وقتی اسلام اولیه وارد ایران شد کتاب‌ها را سوزاند و برای این عمل شوم،

از قرار یک روز ناصرالدین شاه از اعتمادالسلطنه پرسید حسن خان تمام شاهان ایران به یک سلسله باستانی می‌رسند، آیا تحقیق کرده‌ای که قاجاریه به کدام سلسله می‌رسد؟ اعتمادالسلطنه می‌گوید: تملقاً عرض کردم قاجاریه به اشکانیان می‌رسد و این امر بیخ ریش من ماند که این کتاب را بنویسم. یعنی کتاب را برای این نوشته که ناصرالدین شاه خوشش بیاید. آن‌ها هم می‌خواستند از شوکت و شکوهی که ایران باستان داشته استفاده کنند. آل‌بویه هم همین کار را کرده، آل‌زیار هم این کار را کرده و برخی از ملوک الطوائف ایرانی همین کار را کرده‌اند. حتی صفویه این کار را دوجانبه کرده است. یعنی هم خودش را به امام موسی کاظم (ع) متصل کرده و هم از امام موسی کاظم که به عقب برویم به بی‌بی شهربانو (دختر زیدگرد سوم) و خواسته بگوید من عصاره‌ای از ایرانیت اصیل و اسلامیت اصیل هستم. این تکیه به گذشته همیشه بوده است.

**به نظر می‌رسد جامعه ایران دو مؤلفه بنیادین دارد: اولی دین؛ و دومی ملیت است. با توجه به اینکه دین و ملیت را نمی‌توان از هم جدا کرد، پرسش این است که در تعامل دین و ملیت کدام یک اولویت دارند و کدام مبنا و کدام شرط است؟**

« در کتاب‌های ما و در اندرزنامه‌های دوره ساسانیان و در شاهنامه به‌عنوان دین و دولت - کلمه ملیت نیامده - می‌گوید که هر دو ز یک گوهرند. اگر ملت را به معنی اهالی یک سرزمین بگیریم، اول اهالی آن سرزمین هستند بعد در آن جامعه دین و مذهب پیدا می‌شود؛ یعنی بنای زیرین به‌عنوان جامعه مهم‌تر است. قبل از آمدن دین اسلام در عربستان، عرب زندگی می‌کرده، عرب مسیحی، عرب یهودی، عرب ابراهیمی. اسلام در این جامعه پیدا می‌شود. اسلام به معنای پیدا شدن عقیده و باورمندی در یک جامعه است و می‌بینیم این‌ها را بدون اینکه از هم جدا کنیم با هم همگام هستند. جامعه‌ای بدون ایندولوژی، اندیشه و دین اصلاً به‌وجود نخواهد آمد. در این مورد جامعه‌شناسانی مثل دورکیم مفصلاً صحبت کردند. دین و مذهب بدون جامعه هم وجود نخواهد داشت. مورخان این تلفیق را در تمام نهضت‌ها و حرکت‌هایی که در تاریخ داشتیم، جدا نکردند. کتاب‌های دوره صفویه و قبل از آن گاهی می‌گوید سربازان اسلام وارد فلان جا شدند و فلان کار را کردند. گاهی اوقات می‌گوید قزلباش‌ها وارد شدند، گاهی می‌گوید ایرانیان وارد شدند. اصلاً برایشان یک قزلباش، یا یک ایرانی یا یک مسلمان در ایران تفاوتی نداشته است. در دوره اول انقلاب گرفتاری در این زمینه وجود داشت. به ما می‌گفتند اول شما مسلمانان یا ایرانی؟ ما می‌گفتیم ما مسلمان یا ایرانی مسلمان هستیم. بنده قزوین به دنیا آمدم. از همان روز اول در گوش من اذان گفتند. فرادیش شناسنامه ایرانی

برایم گرفتند. در عین حال که مسلمان ایرانی هستم، قزوینی هم هستم. این‌ها از هم جدا نیست. این جدایی را افرادی انجام دادند که می‌خواستند تفرقه بیندازند. مثلاً در نهضت ملی ایران زمان روانشاد دکتر مصدق از اول تا آخر هیچ‌گاه تکیه بر ایران باستان یا اسلام به‌تنهایی نشده است. دکتر مصدق گفته است که ما صاحب تمدن کهن سال هستیم که مقصودش ایران باستان بوده است. ولی در عین حال هم گفته ما مسلمان هستیم. علاوه بر آن وقتی مصدق ایام محرم می‌خواستند در مجلس صحبت کند پس از بسم‌الله الرحمن الرحیم ادامه می‌داده بآبی آنت و امی یا اباعبدالله؛ یعنی شیعه‌بودن خودش را هم نشان داده است. ولی تعصب روی هیچ‌کدام نداشته که تشیع از اسلام جدا و ایران از اسلام جداست. این‌ها را یگانه می‌دیدند. حتی نادرشاه هم که لشکرکشی می‌کرد هیچ‌وقت به‌عنوان ایران منهای اسلام یا اسلام منهای ایران نبوده است. حتی گاهی هم خود را شیعه می‌دانسته است. نام پسر خود را رضاقلی گذاشته است که بی رابطه با آستان قدس رضوی و حضرت ثامن الائمه نبوده است.

**در حوزه تمدن ایرانی علاوه بر دین و ملیت و تعامل این دو با یکدیگر، جایگاه حقوق افراد که امروزه به نام حقوق بشر معروف است و در قانون اساسی ما تا حد زیادی تصویب شده از کجاست؟ منظور این است که در تمدن ایرانی جای ناسیونالیسم ما یا مثلاً دین و ملیت ما با حقوق بشر کجاست؟ چون در قانون اساسی جمهوری اسلامی و مشروطیت و منع شکنجه، اصل تبری و ... وجود دارند.**

« وقتی صحبت از حقوق بشر می‌کنیم یک زمان است که بشر امروز قرن ۲۱ در ذهن ما می‌آید، ولی یک موقع است که حقوق بشر گذشته را صحبت می‌کنیم که باید در حال و هوای آن روزگار قرار بگیریم ببینیم حقوق بشر چطور بوده است؟

**منظور هر دو است. اگر بخواهیم امروز ادعای تمدن ایرانی بکنیم که نظریه پردازی شده است، باید نسبت به حقوق بشر امروزی بگوییم موضع ما چیست. در جهان امروز چطور؟**

« پس این قضیه حقوق بشر نسبی تاریخی

است. مثلاً منشور کوروش کبیر در زمان خود مترقی‌ترین نشانه حقوق بشر بوده و قرن‌ها بعد از آن هنوز قدرت داشته است. بعضی از بخش‌های آن امروز هم قدرت دارد. در اندرزنامه‌هایی که در دوره ساسانی داریم، حقوق بشر کاملاً هست. اصل قضیه را که جست‌وجو کنیم، بخشی از «ربع سکون» به نام ایران متعلق به ایرج و یخش دیگر به نام توران متعلق به تورج است. این دو تن با هم برادر هستند؛ یعنی تمام بشر را یکی می‌بیند. در اسلام هم قرآن از حقوق بشر (ناس) می‌گوید؛ یعنی هیچ‌گاه «یاأَیُّهَا الَّذِینَ عَرَبُوا» ندارد. یا «یاأَیُّهَا الْعَرَبُ» ندارد. مخاطب یا مردم یا مؤمنین هستند. مسئله نژادی مطرح نیست. در «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» هم می‌بینید تفاوت برای «لِتَعَارَفُوا» است. برای تعالی فلان قوم بر قوم دیگری نبوده است. حالت بربریس و هلنیسم یونانی نیست. یا مثلاً حالت «قوم برگزیده» یهودی در مقابل دیگران نبوده است.

**ما اساتید زیادی را از دانشگاه به دلایل مختلف بیرون کردیم. اشخاص زیادی را هم درگزینش رد کردیم به همین دلایل و استخدام نکردیم. آدم‌های بسیاری را می‌شناسم که به ایران آمدند بعد از انقلاب خدمت کنند، افراد متخصصی که مدرک دکتریا داشتند و بسیار حاذق بودند، ولی آن‌ها رارد کردند همه آن‌ها به خارج از کشور رفته و دارای مقام‌های عالی فنی، اداری، پزشکی و علوم انسانی هستند. این کارها غلط است**

« ناصر خسرو به‌خوبی می‌گوید «خلق، همه جملگی نهال خدایند»، یا به زبان سعدی «بنی آدم اعضای یک پیکرند» این نشان‌ها ریشه‌های حقوق بشر را روشن می‌کند. حتی حماسه‌سرای بزرگ ما حکیم ابوالقاسم فردوسی «آن‌که همه حماسه‌سرایان سعی می‌کنند از ملیت، وطن و سرزمین خودشان دفاع کنند، نه تنها از انسان بلکه از حیوان هم دفاع می‌کند. آنجا که سعدی با تمام انسان دوستی‌اش درباره فردوسی می‌گوید «چنین گفت فردوسی پاک‌زاد / که رحمت بر آن تربت پاک باد / میازار موری که دانه‌کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است» این نهایت انسانیت است. جلوتر که می‌آیم زمانی است که با حقوق بشر اروپایی هم آشنایی حاصل می‌شود و مقداری روابط پیدا می‌کنیم.

در مشروطیت بحث حقوق بشر هست. در قانون مشروطه از حقوق بشر صحبت شده است. این بشر اگر مسلمان است که هیچ، اگر هم نباشد به‌عنوان «ملل متوعه» از غیرمسلمانان صحبت می‌کند. در آنجا ملل را به معنای دین گرفته است. ولی در جامعه ایران، یکی از رهبران مشروطیت به نام ملاکاظم خراسانی که درباره ایشان در چشم‌انداز نوشته بودید، می‌گوید «این‌هایی که شما به آن اقلیت می‌گویید (او اقلیت را قبول ندارد) و مقصودش مسیحیان و یهودیان است، پاره‌های تن ملت ما هستند؛ یعنی جزو ما هستند. یا وقتی به مرحوم

مدرس می گویند اقلیت، می گوید اقلیت چیست؟ ما همه ایرانی هستیم. نه زبان و نه مذهب و نه دین دخالت داشته، همه مساوی بودند. حالا قدرت‌های مجریه و قدرت‌های حاکمه سلطه‌های درون‌مرزی یا برون‌مرزی وضعی را به وجود آوردند که حقوق بشر در ایران مورد تجاوز قرار گرفته، بحث دیگری است. در تمدن ایران حقوق بشر وجود دارد. در کتاب اخیر مرحوم کشاورز صدر که تصحیح و چاپ شد، در مقدمه‌ای با عنوان وزیران مقتول و محبوس در تاریخ: نوشتیم. چقدر وزیران بزرگی نظیر میمندی رشیدالدین فضل‌الله، نظام‌الملک و... در تاریخ ایران کشته شدند که هرکدام از آن‌ها یک امیرکبیر بودند. حاکمیت‌های مستبد: حقوق انسان‌ها و ترقی و فرهنگ جامعه را از بین بردند. ولی این تجاوزگری متعلق به نهاد سیاسی بوده است و مربوط به تمدن نبوده و ضد تمدن بوده است. امروز هم اگر بخواهیم بگوییم کشورهای وارث تمدن ایرانی با هم یک اتحاد و همکاری فرهنگی و علمی و اجتماعی و اقتصادی داشته باشند، پایه‌اش

باید حقوق بشر باشد؛ یعنی حقوق تمام انسان‌هایی که در این مجموعه قرار می‌گیرند باید کاملاً رعایت شود. در عین حال که حقوق این‌ها رعایت می‌شود حقوق کسانی که عضو اتحادیه کشورهای وارث تمدنی ایران نیستند نیز باید رعایت شود. گانندی حرف زیبایی دارد؛ زمانی اجلاس بین‌المللی ملل آسیایی تشکیل می‌شود، نماینده ایران در آن اجلاس هم مرحوم دکتر صدیقی بودند. در آن گردهمایی گانندی هم صحبت کرده و می‌گوید «ما که اینجا جمع شدیم و به‌عنوان ملل آسیایی و آفریقایی می‌خواهیم بحث و گفت‌وگو و دفاع از حقوقمان کنیم، این معنی را نمی‌دهد که به حقوق دیگران توجه نداریم. این معنی را نمی‌دهد که ضد حقوق دیگران هستیم. حقوق آن‌هایی که آسیایی و آفریقایی نیستند برای ما قابل احترام است». این سخن در تمدن ما هم هست و اگر نقایص و ضعف‌هایی پیدا کرده که گاه شدت هم داشته

باید برطرف شود. به همین دلیل من در مقدمه مقاله یادشده بیان داشتم باید سال‌ها در مورد فرهنگ جامعه و روشن کردن این نوع مسائل کار کنیم. مثلاً فردوسی استننا دارد که می‌گوید زن و ازدها با هم برابر هستند. این استثناها چیست که در فقه ما و در فرهنگ ما هم هست؟

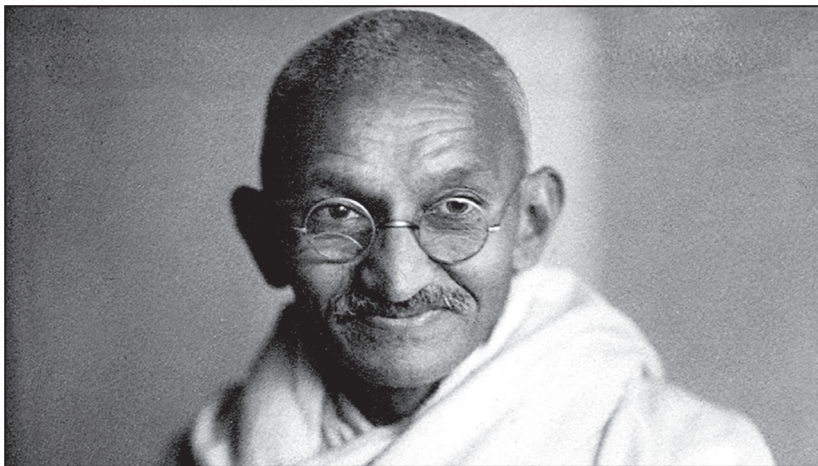
«یک زمان هرچه که شاعر می‌گوید عقیده‌اش است. یک زمان شاعر نقل قول از یک نفر دیگر می‌کند. مثلاً سعدی در مورد کسی که بحث می‌کند یک جمله می‌گوید، ولی از قول فرد دیگر همانند این بیت: اگر چه آب نصرانی نه پاک است / جهود مرده می‌شویم چه پاک است. این عقیده سعدی نیست که می‌گوید بنی‌آدم اعضای یک پیکرند و در آفرینش ز یک گوهرند. یا در مورد فردوسی که می‌گوید «زنان را ستایی، سگان را ستای / که یک سگ به از صد زن پارسای». این جمله را خودش نگفته است. از قول کسی گفته که این حرف را می‌زند. وگرنه خود فردوسی درباره زن (به‌طور نمونه زن خودش) صحبت می‌کند «شبی چون شبه روی شسته به قیر / نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر». زن فردوسی زبان پهلوی را خوب می‌دانسته است. زن فردوسی از پهلوی برای فردوسی داستان‌ها را می‌خوانده و او به فارسی جدید این‌ها را ترجمه می‌کرده است و بعد از دهقانان (نه به معنای کشاورز امروزی بلکه به معنای زمین‌داران بزرگ و قدرتمند) این داستان‌ها را می‌پرسیده که راست یا دروغ است. بعد که راستی آن ثابت می‌شد، آن‌ها را به شعر درمی‌آورد. زن فردوسی به او کمک می‌کرده و فردوسی از زنش تعریف می‌کرده، از زنان دیگر هم تعریف می‌کرده است. ما کتاب‌ها و مقالات زیادی درباره زنان در شاهنامه داریم. اصلاً در جامعه‌ای که دو زن پادشاه می‌شوند ولو در نبود قدرت مرد، این نشان از اهمیت موضوع است. اما در فقه، ما در قرآن آیه‌ای در برتری (مرد بر زن) نداریم. این را فقها بر پایه اوضاع اجتماعی روزگار خود درست کردند و مقدار زیادی از آن ممکن است از اسرائیلیات باشد یا در جامعه عرب وجود داشته است. مسلماً در تمدن ایرانی مسئله جنسیت، زبان، رنگ، دین و... به وحدت گرایش پیدا می‌کند و هیچ‌گونه فرقی بین این انسان‌ها بر پایه باورهای ملی و مذهبی وجود ندارد.

”  
**نهضت ملی ایران**  
**نهضتی است که با مردم ایران پیوند ناگسستنی داشته و نهضتی است که از درون این مردم بیرون آمده و نهضتی است که به اندیشه‌ها و فرهنگ‌های ایران اعتقاد داشته و نهضتی است که با هیچ‌یک از کشورهای جهان سر‌عناد نداشته؛ حتی با انگلیس؛ یعنی هیچ‌گاه علیه مردم و دموکراسی انگلستان صحبت نکرده است.**  
**این نهضت برخاسته از شرق، می‌خواهد جهان را به روشنایی و دادگری فراخواند**

«آیا در حوزه تمدن ایرانی به نقش طبقات نیز اشاره شده است؟ جایگاه عدالت و حقوق محرومان و فرودستان کجاست؟»  
 در اوستا و کتاب‌های مقدس باستانی به‌ویژه اندرزنامه‌ها مطالبی داریم که باید به طبقات

زحمتکش جامعه کمک و رسیدگی کرد. البته همه این همراهی‌ها را که درباره ایران باستان وجود دارد اگر کنار تمدن ایران اسلامی بگذاریم، به‌مراتب قسمت ایران اسلامی آن سنگین‌تر است. در شعر سعدی هست «چنان قحط‌سالی شد اندر دمشق / که یاران فراموش کردند عشق». بعد سعدی به سرمایه‌دار و مالک می‌گوید تو که همه‌چیز داری، نباید ناراحت باشی. جواب می‌دهد «من از بی‌نواپی نیم روی زرد / غم بینویان رخم زرد کرد» که این دنباله بنی‌آدم اعضای یک پیکرند است. این‌ها هست ولی اصولاً در این تمدن جدید نباید فکر این باشیم طبقه فقیر به‌وجود بیاید که زمامداران به آن‌ها کمک کنند. ساختار جامعه باید به‌گونه‌ای باشد که دیگر فقیری پیدا نشود. اصلاً رشد سرمایه‌داری به‌گونه‌ای نباشد که گروه فقیر و غنی به‌وجود بیاید. البته حالت دگم و بسته اقتصادی هم نباید وجود داشته باشد. ولی در عین حال حالتی که گسترش سرمایه‌داری به‌وجود بیاید و جامعه را به سمت فقر سوق دهد نباید به‌وجود بیاید. تمدنی که در آن فقیر و بی‌نوا باشد، یک جای این تمدن می‌لنگد. من وقتی به هند رفتم و کاخ‌هایی که هنوز بعضی از هندی‌های برتر در آن زندگی می‌کنند را دیدم، در اروپا هم، چنین زندگی را ندیده بودم. یکجایی نزدیک دهلی یک امامزاده‌گونه است که یکی از عرفا یا صوفیان آنجا فوت کرده بود. حالت تقدس داشت. ما به آنجا رفته و فاتحه خواندیم. یک فقیر دیدم کمک کردم. یک‌دفعه عده زیادی از فقرا وارد مقبره شده و التماس کردند. مثل این بود که به فقیرستان رفته بودم نه هندوستان. در خود ایران، همین تمدن کنونی دارای ضعف و ناتوانی است. چون ما از خیابان محمودیه شمیران به بالا که می‌رویم، به کلی مردمانی هستند که با مردمان از خیابان مولوی به پایین فرق دارند. در مولوی حداکثر حقوق افراد ۲-۳ میلیون با وجود بچه دانشگاهی و لباس و خوراک است. از آن طرف آن‌ها با پارو پول جمع می‌کنند. با اختلاسگران کار ندارم. این افراد از بهترین فروشگاه‌های تهران مثل پالادیوم خرید می‌کنند. خانم من هر بار غذا درست کرد و به سید نصرالدین برد، از درودیوار مردم ریختند و درخواست غذا کردند. این جامعه سالم نیست. اگر بخواهیم تمدن ایرانی را برپا بداریم نوعی برابری برادری و عدالت باید وجود داشته باشد. «اعدلووا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». یا «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». بی‌عدالت‌هایی که امروز در ایران دیده می‌شود، بی‌تردید یک رکن از ارکان پایداری جامعه مستقل و آزاد را متزلزل کرده است.

یعنی عدالت حتی برای آن جامعه مهم‌ترین است. آیه بسیار مشهور قرآن به‌عنوان یک هدف اساسی بشری است. تمام ارشادات دینی در این آیه است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» قسط یعنی عدالت، اساسی‌ترین است. عدالت در شیعه هم نقش بسیار مهمی دارد. عجیب است که در نوشته‌های



ایران باستان هم دادگری نقش بسیار مهمی دارد و بی‌جهت نیست که مذهب عدلی و معتزله در بخش‌های ایرانی‌نشین رواج بیشتری داشته است. فردوسی حکیم بلند منزلت ایرانی در توصیف فریدون آورده است: یعنی فریدون نماد نفس راضیه و مرضیه است. هر کس نیکویی و عدالت کند او «فریدون» است.

«فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

«به داد و دهش یافت این نیکویی

«تو داد و دهش کن فریدون تویی»

## پس این مسئله عدالت در تمدن ایرانی هم لحاظ شده و می‌توانیم در دنیای امروز این ادعا را داشته باشیم.

«بله. البته تبیین آن با زبان امروز باید باشد. وقتی یک‌صد سال اخیر خواستند درباره طبقات در ایران صحبت کنند از اول اشتباه کردند: یعنی با سبک مارکسیستی یا لیبرالیستی نگاه کردند. حتی کلمه طبقه در کتاب‌های تاریخی به‌عنوان طبقات علما یا طبقات شاهزادگان و طبقات دیگر، آمده است. طبقه یا class social که مارکس می‌گوید با کلمه طبقه که در فارسی می‌گوییم فرق دارد. دکتر صدیقی مثل خیلی از مارکسیست‌ها خیال کرده چهار گروهی که دوره ساسانیان هستند کاست هستند. کاست یعنی گروه‌های اجتماعی که از آن‌ها نمی‌شود بیرون آمد. مثلاً موبدان، ارتشداران، بزرگان، تجار و صنعتگران همه کاست محسوب می‌شوند و از آن‌ها نمی‌شود بیرون رفت. حتی پتروشفسکی مورخ مشهوری که کمونیست‌های ایران روی او تأکید دارند، هم معتقد به کاست است. درحالی‌که آن گروه کاست نبوده، از کاست نمی‌شود بیرون آمد و این طبقه به معنای (class social) نبود. در عین حال ما در تاریخ داشتیم گروهی بسیار مرفه بودند و گروهی هم بسیار فقیر بودند. وقتی ناصر خسرو می‌گوید «نعمت منعم چراست کشتی کشتی / محنت مفلس چراست دریا دریا» نشان می‌دهد که یک فرقی‌هایی وجود داشته است. یعنی موقعیت‌های مختلف اقتصادی برای گروه‌های مختلف مردم وجود داشته است و شاید منزلت اجتماعی هم دارای جایگاه ویژه بوده است. اما اسناد با توجه به اوضاع جغرافیایی و اقلیمی از مسائلی چون «جنگ طبقاتی» و دیگر نشانه‌هایی که در جوامع غربی دیده شود، سخن به میان نیاورده‌اند.

**«اگر دستم رسد بر چرخ گردون / از او پرسیم که آن چون است و این چون» یا «یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت / یکی را لقمه‌ای آغشته در خون»**

«چرا ما به بهشت اعتقاد داریم؟ چون معتقدیم «بهشت آنجاست کآزای نباشد / کسی را با کسی کاری نباشد» هیچ‌گاه در جامعه نمی‌شود بگوییم همه یک‌رنگ و یک‌جور هستند. نسبت همیشه در مسائل اجتماعی وجود دارد. آیه شریفه

«لَکُم دِیْنُکُمْ وَ لِی دِیْنُ»؛ می‌گوید دین شما برای خودتان، زندگی ما هم برای خودمان، بعد می‌توانیم در بعضی از مسائل با هم همکاری داشته باشیم. «تَعَالُوا اِلٰی کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَكُمْ» یعنی همکاری بین ما می‌تواند وجود داشته باشد. گفته مشهور علی (ع) در مورد نه‌تتها جامعه و تمدن ایرانی، بلکه همه جامعه می‌تواند صادق باشد که خود ما در وهله اول به کسی ظلم نکنیم. اگر به ما هم ظلم کردند، ما ظلم‌پذیر نباشیم. ظالم نباشیم، ظلم هم نکنیم. اما این‌طوری نباشیم که اگر در جایی یک ظالم بر مظلومی ظلم کرد، بگوییم به ما مربوط نیست: «کُن لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا». اوایل انقلاب که گاهی اوقات به مسجد می‌رفتم صحبت می‌کردم که ما نسبت به مردم فلسطین (چه مسلمان، چه مسیحی یا هر دین دیگری) نمی‌توانیم ساکت باشیم و بگوییم اسرائیل اگر به او ظلم می‌کند به ما مربوط نیست. ما باید از فلسطین دفاع کنیم. حالا اگر فلسطینی به‌جای یهودی و اسرائیلی عرب بودند، اگر ظلم می‌کردند عیناً باید همین کار را می‌کردیم؛ یعنی با پدیده ظلم و ستم و نامردی‌ها باید مخالف باشیم و سیاست خود را بر این مبنا بگذاریم. مثلاً فرض کنیم اگر اتحادیه پیوند تمدنی ایران و هند را درست کردیم، در آفریقا یا در جامعه بین‌المللی اسلامی یا در امریکای لاتین یا هر جای دیگر، ظلم و ستم شد، باید احترام جهان ایرانی خود را حفظ کنیم و دفاع از مظلوم بکنیم. روابط اقتصادی، دوستی و فرهنگی را هم با همه کشورها برقرار کنیم. هیچ کشوری را بر کشور دیگری برتر ندانیم. خودمان را هم برتر از دیگران ندانیم. جمله «خلق همه جلگی به نهال خدایند» همیشه باید در ذهن ما باشد که همه بشر هستند و خداوند خلق کرده و باید نسبت به همه احترام و حرمت قائل شویم.

## تضادی که منافع ملی ما با اصل عدالت جهانی دارد چطور باید حل شود؟

«منافع ملی را خوب متوجه نشدیم چگونه یا عدالت جهانی در تضاد باشد. اگر عدالت جهانی وجود دارد نباید ضد منافع ملی ما باشد.

مثلاً آمریکا ۳۰۰۰ افاق فکر دارد که ۹۰٪ از آن‌ها روی منافع ملی کار می‌کنند. منافع ملی آن‌ها بر مبنای (American first) است، یعنی برتری آمریکا و استثنائگرایی را می‌خواهند حفظ کنند و این با منافع ملی ما نمی‌خواند.

«بله همین جاست که ما باید علیه ظلم باشیم؛ یعنی باید به آمریکا بیان کنیم حق ندارید به‌عنوان منافع آمریکا، منافع ملت‌های دیگر را از بین ببرید. امپریالیسم یعنی همین که جهان ایرانی نمی‌تواند مدافع آن از هیچ نوع آن باشد. آمریکا به‌گونه‌ای، روسیه به‌گونه دیگر، انگلیس هم به‌گونه دیگر این حرف را می‌زند؛ یعنی باید فکر کنیم که به قول حافظ جهان یکسره بر منهج عدل است و با هر کس که با عدل مخالف است ما هم مخالف باشیم. البته ویژگی امپریالیسم همین‌طور است که شما فکر می‌کنید. مبارزه علیه امپریالیسم هم باید جنبه‌های جهانی پیدا کند.

## آیا می‌توانید یکی از مصادیق بارز تمدن ایرانی را به‌عنوان نهضت ملی و به‌ویژه حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق بدانید که آن دوره هم‌زمان از استقلال، آزادی و عدالت و رونق اقتصادی و تعامل با جهان برخوردار بود؟

«در این مورد «هرچه گویم عشق را شرح و بیان / چون به عشق آیم خجل باشم از آن.» این قضیه که شما فرمودید لب تحقیقاتی است که من در تمام دوران هشتاد و چندساله دارم. حداقل ۶۰ سال دنبال این مسئله بودم. در میان نهضت‌هایی که در ایران داشتیم گاهی جنبه‌های دینی و گاهی جنبه‌های غیردینی تفوق پیدا می‌کرد. گاهی حکومت خودش این کار را می‌کرد، گاهی هم بر ضد حکومت بوده. نهضت ملی ایران نهضتی است که با مردم ایران پیوند ناگسستی داشته و نهضتی است که از درون این مردم بیرون آمده و نهضتی است که به اندیشه‌ها و فرهنگ‌های ایران اعتقاد داشته و نهضتی است که با هیچ‌یک از کشورهای جهان سر عناد نداشته؛ حتی با



انگلیس؛ یعنی هیچ گاه علیه مردم و دموکراسی انگلستان صحبت نکرده است. نهضت جدیدی است که مسئله مدرنیته را که در جهان امروز مطرح است، به درست‌ترین شیوه طرح کرده و به کار برده (نه به نام مدرنیته بلکه به نام ترقی و تعالی ایران). این نهضت را من اصیل‌ترین نهضت ایرانی می‌دانم و یکی از افتخاراتی می‌دانم که یک مقدار با این نهضت پیوستگی پیدا کرده‌ام. یکی از سعادت‌هایی که خداوند به من داده این است که در این زمان به دنیا آمدم. معتمد سرانجام در ایران آن نهضت‌هایی برنده خواهند شد که با جامعه خود، فرهنگ جامعه، دین جامعه و آینده جامعه پیوند مستقیم داشته باشند و با دیگر جوامع سر دوستی و محبت و مراوده انسانی داشته باشند.

**آن زمان ما با دنیا هم تعامل داشتیم. مصدق مذاکره با انگلیس و آمریکا داشت، دشمنی نداشت.**

«بله. البته خود روسیه هم می‌توانست با دادن آن طلاها ما را یک مقدار کمک کند که نکرد. کشورهای مسلمان عرب هم تولید نفت خود را بالا بردند و از همراهی و معاضدت با ملت ایران دریغ کردند.

**مصدق در خاطراتش نوشته است اگر استالین زنده بود کودتای ۲۸ مرداد شکل نمی‌گرفت. چون یک حساسیتی از امپریالیسم داشت. ولی جانشین‌های استالین آن حساسیت را نداشتند، جلوی کودتا منفعول بودند. حزب توده هم منفعول شد.**

«شوروی دورانی که ایران علیه امپریالیسم مبارزه می‌کرد هیچ کمک نمی‌کرد. در جلسات بین‌المللی هم حضور پیدا نمی‌کرد و گاهی هم کارشکنی می‌کرد. رابطه‌اش با انگلستان قوی‌تر از ما بود. شاید فکر می‌کرد اگر در ایران یک حکومت ملی دموکراتیک به وجود بیاید این برای جمهوری‌های آسیایی و قفقاز خطرناک است. بعدها اگر از کوبا دفاع می‌کرد به این دلیل بود که از مرزهایش فرسنگ‌ها فاصله داشت و در کنار آمریکا بود. حزب توده که تمایزش به شوروی رنگ و وابستگی یافته بود، نهضت ملی ایران را در صحنه‌های مختلف تنها گذاشت.

**گفته می‌شود تمدن ایرانی استقلال زبان یا فرهنگ خود را بعد از حمله اعراب به ایران حفظ کردند، ولی ناگفته نماند که الفبای عربی را از آن‌ها وام گرفته است. نظر شما چیست؟**

«اولاً در ایران از قدیم زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌ها همیشه متعدد بودند. به‌مرور یک‌زبان که بتواند کل جامعه را در میان بگیرد، پدید آمد و اختراع کسی هم نبوده است. خط را هم ایرانی‌ها از فنیقی‌ها و از مردم بین‌النهرین گرفتند؛ یعنی خط را هم درست نکردند. تحولاتی هم در این خط بوده

شماره یک ایران است. گفتن این حرف، محو تمدن ۱۴۰۰ سال جامعه ایران است.

**یک مدت مرحوم سعید نفیسی مطرح می‌کرد.**

«بله دیگران هم همین‌طور. پیش و پس از ایشان می‌گفتند.

**تمدن ایرانی درباره اقوام چه می‌گوید؟**

«در ایران سیاسی و حکومتی امروز ما چندین قوم داریم. در افغانستان این تنوع روشن‌تر است. از پشتون و فارس و هزاره‌ای، ترکمن و... همین‌طور در تمام کشورهای تمدن ایرانی ما اقوام متعدد با گویش‌های متعدد و حتی با زبان‌های متعدد داریم. این اقوام تماماً آزاد هستند که با سبک و سلوک خودشان زندگی کنند. سیاست کثیف خاندانه‌ای استالین در ماوراءالنهر بر پا کرد که تاجیک‌ها به آن «تبر تقسیم‌ی» می‌گویند. مثل اینکه با تبر زدند و این کشورها را تکه‌تکه کردند. مثلاً بخارا و سمرقند جوهره فرهنگی زبان فارسی در جهان است و شروع آن از آنجاست. استالین می‌گوید آن را در ازبکستان بگذارید. مثلاً در تاجیکستان روستاهای ازبکی درست کردند. یا قرقیزستان را تکه‌پاره کردند. طوری درست کردند که فرهنگ ایرانی و تمدن ایرانی و حتی اسلامی را از بین ببرند. این‌ها باید در وحدت فرهنگی خودشان زندگی کنند. ترکمن باید در جای خودش باشد، فارس در جای خودش، ازبک در جای خودش. من در افغانستان یک سخنرانی کردم. رادیو کابل هم پخش کرد. گفتم اگر یک روز در ایران قدرت داشته باشم و وزیر فرهنگ باشم، مسلماً یک درس از دانشگاه را زبان پشتون می‌گذارم. این جزو زبان‌های ایران است. معلوم نیست ۱۰۰۰ سال بعد چه اتفاقی بیفتد ولی ما حق نداریم آن‌ها را از بین ببریم.

**زمانی که عثمانی حکومت می‌کرد، کردهای ایران هیچ مشکلی نداشتند.**

که خطوط بین‌النهرینی در آن تحول پیدا کرده و به‌وجود آمده است. در زمان فتح ایران هم نیامدند. خط را از بین ببرند، حتی زبان را هم از بین نبردند. البته اعراب در ایران سکونت کرده و به عربی صحبت کردند، ولی تا نزدیک به سه قرن دیوان‌ها به زبان پهلوی بوده است. از زمان حجاج بن یوسف بود که آمدند و مجبور کردند که خطوط دیوانی به خط عربی دربیاید. باز هم پهلوی از بین نرفته است. حافظ به احتمال قریب به یقین زبان پهلوی را می‌دانسته است. زبان پهلوی در قرن ششم، در بسیاری از جاها رواج داشت. ولی زبان عربی هم آمد و این‌ها با هم مخلوط شدند. الآن شما وقتی به فرانسه می‌روید و با ایرانی‌ها صحبت می‌کنید، با شما فارسی صحبت می‌کنند ولی لغات فرنگی هم به کار می‌برند. ممکن است آن موقع هم مردم پهلوی صحبت می‌کردند ولی لغات عربی هم به کار می‌بردند. اعرابی هم که در ایران بودند عربی صحبت می‌کردند ولی برای بعضی از مسائشان لغات فارسی هم به کار می‌بردند. زبان که با همدیگر التقاط پیدا می‌کند، در نوشتار هم دخالت می‌کند. تا یک مدت هر دو نوشتار را داشتند. مثلاً گنبدکاووس را ببینید هم نوشتار عربی و هم پهلوی دارد. ولی به‌مرور پهلوی از بین می‌رود. به این دلیل که خود زبان موجود زنده است، خط موجود زنده است و البته نواقصی دارد.

این را هم به‌زور قبول نکردیم، خودمان قبول کردیم. خودمان درست کرده و خودمان با این زبان تمام مدنیت خود را درست کردیم. این همه کتاب‌های خطی که داریم هیچ قوم و ملتی ندارند. مثلاً در کتابخانه تاشکند که رفتم، ۴۰ هزار نسخه خطی داشتیم که ۱۰۰۰ نسخه از این ۴۰ هزار نسخه را روس‌ها فهرست‌نویسی کرده بودند. بقیه هنوز مانده بود. دکتر مجتبی‌ی می‌فرمودند دیوان‌های فارسی در حیدرآباد دکن بیشتر از ایران است! به همین دلیل هرکس بخواهد درباره تغییر خط امروز در ایران صحبت کند مسلماً از دشمنان فرهنگی

چون اسلام همه آن‌ها را متحد می‌کرده و اگر که اسلام و ایران با هم باشد، کردستان هم چندتکه نمی‌شود.

بله. یک کردستان می‌شود که برای خودش فرهنگ و زبان خودش را و روابط خودش را با دیگر اقوام ایرانی دارد و به قول اندیشه‌گران تاریخ‌شناس کرد که اعتقاد دارند «هر جا یک کرد زندگی می‌کند آنجا ایران است.»

**در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سه مقوله جهانی با هم پیوند خورد و تغییر رژیم را به وجود آورد. نخست منافع شرکت‌های فراملیتی نفتی، دوم جهان‌وطنی مارکسیستی از طریق حزب توده وابسته به شوروی، سوم بینش مبتنی بر آموزش‌های جاری که حکم اولیه‌اش مالکیت نامحدود و در پی آن سرمایه‌داری نامحدود بود که این هم‌ملیت را به رسمیت نمی‌شناخت. ملاحظه کردید که جریان ملی توسط این سه جریان تحت فشار قرار گرفت؛ یعنی جریان ملی در برابر سه جریان فراملی قرار گرفت و کودتا شکل چیست؟**

من معتقدم که کودتای ۲۸ مرداد به هر علتی که به وجود آمد، علت مهم نیست) کشورهایی در این کودتا نقش داشتند از جمله امریکا، انگلستان و حتی روسیه.

**روسیه کمک نکرد یا در این کودتا دست داشت؟**

روسیه در ظاهر قضیه خودش را نشان نداد و با حزب توده هم روابطی داشت که آن را خانه‌نشین کرد و هیچ تکانی نخوردند. بعد از ۲۸ مرداد هم طلاها را داد و کودتا را به رسمیت شناخت. این نشان می‌دهد از موقعیت ملی ایران خشنود نبود. ما گفتیم نهضت ملی ایران اصیل‌ترین نهضت در تاریخ معاصر است. کودتا این را از بین برد و به عقیده من محکم‌ترین ضربه‌ای که بر فرهنگ و تاریخ

ایران وارد شد، کودتای ۲۸ مرداد بود. تمام آرزوهای نوآوری، مدرنیته، پیشرفت، ملیت و همکاری‌های بین‌المللی را از بین برد. همه چیزهایی قابل ارزش را این کودتا نامقدس کرد. در مقابل آن همه بیدادگری در همان حد کوچک آیت‌الله زنجانی و دیگران نهضت مقاومت ملی را درست کردند. مغول‌ها که آمدند، زدند و از بین بردند و تا بغداد رفتند. دوباره

برگشتند دیدند در نیشابور کم‌کم زندگی آغاز شده است، خانه می‌سازند و... جنبش نهضت مقاومت هم یک چنین حالتی داشت. در مقابل حزب توده به‌ظاهر در جبهه انترناسیونالیسم و جهان‌وطنی قرار گرفت؛ ناسیونالیسم از آن امریالیسم روسی بود و حزب توده هم از عوامل و فعالینش بودند. از این طرف هم سرمایه‌داری برای خودش انترناسیونالیسم درست کرده بود که نوعی ناسیونالیسم متجاوز است. بعد هم یک رونق فوق‌العاده به دانشگاه‌های خارج و رفتن دانشجویها به دانشگاه‌های خارج و رفت و آمد شروع شد و این بوروکراسی وارداتی سازمان برنامه و... چهره بودن را عوض کرد. ارزش‌های ما را از بین برد و حاکمیت پول را رواج داد. بدین سان اصلاً اندیشه‌های نجات‌بخش ملی و انسانی و حتی اسلامی به معنی واقعی تحت تأثیر این جریانات جدید قرار گرفتند. هیئت حاکمه ایران باز پیچه همین قدرت‌ها، از طرفی حزب توده و روسیه و از طرف دیگر هم امریکا بود. اگر هم گاهی اوقات از ملت و تاریخ و... صحبت می‌کردند سعی می‌کردند از ایران باستان برای محو ملت‌گرایی اصیل موجود در جامعه استفاده کنند. همیشه به نهضت ملی پشت کرده و ناروایی کردند. اعضای نهضت ملی اکثراً دستگیر شدند. صدیقی، شایگان، بازرگان، سحابی، طالقانی، فروهر (۱۴ سال) زندان رفتند. این جریان کاملاً بر ضد آن جریان ملی است. هر موقع هم که شاه در مضیقه قرار می‌گرفت و احساس خطر می‌کرد نسبت

به این میلیون یک گوشه چشمی نشان می‌داد. زمانی که آن مضیقه و ناراحتی برطرف می‌شد مجدد علیه آن‌ها توطئه می‌کرد.

وقتی هوشنگ نهبانندی از طرف شاه به منزل ما آمد و با مرحوم فروهر صحبت می‌کرد که اعلیحضرت نسبت به شما و نهضت ملی علاقه‌مند هستند و... شما در این مورد باید فکر کنید و کاینه درست کنید. فروهر جواب داد «به اعلیحضرت بگویید هر موقع که شما در حالت ضعف و ناراحتی هستید از این حرف‌ها می‌زنید. به‌محض اینکه قدرت پیدا می‌کنید ما را به زندان می‌اندازید. به‌هیچ‌وجه به حرف‌های شما اعتماد ندارم.»

نهبانندی گفت «تماس و گفت‌وگو با آقای خمینی و...» فروهر گفت «اگر شما مرد هستید خودتان با آقای خمینی صحبت کنید. ما در این مورد دخالت نمی‌کنیم. اگر هم دخالت کنیم هیچ کاری از دست ما بر نمی‌آید». در این مورد من یک مقاله نوشته‌ام. چند شب پیش فیلمی از بی‌بی‌سی پخش شد. آنجا خانم فرح دنیا گفت اشتباهاتی در زمان شاه شده است.

اما چند نکته اگر اجازه دهید درباره اسلام عرض کنم:

اسلامی که ما به آن معتقدیم به یک نظر «إِنِّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» اسلام به معنی مسلمانی همه ادیان است. منظور تسلیم بودن به خداست. آیه‌ای هم داریم که ابراهیم می‌گوید «وَأَتَأْتِ الْأُمْسَلِمِينَ» یعنی مکتبی که خداپرستی واحد را قبول کرده باشد، چه یهود، چه نصارا و... ادیان و مذاهب توحیدی دیگر، همه مسلمان هستند. در مقاله‌ای آقای میثمی نوشته بودند که یک مسلمان می‌تواند به یک یهودی کمک کند.

**برای اینکه جزو قاعده کرامت است که شامل یهودی هم می‌شود. این را شهید ثانی گفته است.**

«كَرْمًا بِي أَدَمَ» است. حالا حساب کنید در این کمک‌ها چقدر وقف‌نامه وجود دارد و نشان می‌دهد اسلام چقدر به این امر توجه داشته است. وقف‌نامه داریم برای خرید استخوان برای سگ‌ها. وقف‌نامه برای خرید کوزه‌های آب برای کسانی که کوزه‌هایشان در آب‌انبارها می‌شکست و پول نداشتند بخرند.

**یک وقف‌نامه است که اگر بچه‌ای کاسه‌ای را شکست، خود کم‌بین نشود، از محل وقف کاسه را بخرند و سر جایش بگذارند.**

از پروین اعتصامی است: «کودکی کوزه‌ای شکست و گریست / که مرا پای خانه رفتن نیست. چه کنم، اوستاد اگر پرسد، کوزه آب ازوست، از من نیست». اطراف قزوین ما چقدر باغ داریم که میوه می‌دهد و به آن‌ها باغ وقفی می‌گویند. مردم میوه این باغ را می‌خورند خصوصاً توت. من هیچ‌گاه در قزوین توت نخریدم. توت مجانی بود. در خاطرات دکتر مصدق است که وقتی والی آذربایجان می‌شود، رئیس اداره مالیه آذربایجان یک نفر ارمنی بوده است. دکتر مصدق می‌گوید او را زمانی که من وزیر مالیه بودم فرستادم به آنجا که رئیس مالیه بشود. این فرد ارمنی بسیار آدم پاک‌دامن، منزه و مرتبی است و هیچ خطایی از ایشان ندیدم. اگر استاد دانشگاه علم خود را درست تدریس کند، مترقیانه تدریس کند، هر دینی می‌خواهد داشته باشد: یهودی، ارمنی، زرتشتی و... اما اگر استاد مسلمانی باشد درس دادن را بلد نباشد باید جلوی او را گرفت. وقتی پایه روی عدل و حقیقت برود همه این‌ها درست می‌شود. هر کس اگر مسلمان درجه‌یک باشد، خیانت به وطنش کند، عذرش آمده است. کوتاه‌سخن، به باور من در آن جهان ایرانی که من آرمانش را در ذهن داریم، ملت‌ها و فرهنگ‌های جهان ارزش‌های خود را به‌دست خواهند آورد و جامعه سالم پدید خواهد آمد و عدالت جوهر زیربنایی جامعه و دوام و استمرار آن خواهد بود. ■

**پی‌نوشت:**

۱. مرحوم جعفر شهیدی و مرحوم آیت‌الله همطهری، داستان همسری شهربان و دختر یزدگرد را با امام حسین ساختگی می‌دانند.

**” نهضت ملی ایران اصیل‌ترین نهضت در تاریخ معاصر است. کودتای ۲۸ مرداد آن را از بین برد و به عقیده من محکم‌ترین ضربه‌ای که بر فرهنگ و تاریخ ایران وارد شد، کودتای ۲۸ مرداد بود. تمام آرزوهای نوآوری، مدرنیته، پیشرفت، ملیت، همکاری‌های بین‌المللی را از بین برد. همه چیزهایی با ارزش را این کودتا از بین برد. یأس و نومیدی و «زمستان» را پایداری داد**

# سقوط ساسانیان

## ضعف داخلی یا تهاجم خارجی

### منبع: تاریخ منظوم شاهنامه امین

در سه شماره گذشته رشته‌نوشته‌هایی به قلم استاد اکبر ثبوت داشتیم که چگونگی سقوط ساسانیان در آستانه حمله اعراب را بررسی کردند. در همین راستا، به شاهنامه سید حسن امین برخوردیم که درباره این مقطع از تاریخ ایران، سروده‌ای دارند. ایشان که علاوه بر دانش تخصصی حقوق، در زمینه تاریخ و ادبیات ایران زمین مطالعات گسترده‌ای دارند، سال‌های بسیاری از عمرشان قریب (سی سال) را صرف تدوین تاریخ ایران به سبک شاهنامه فردوسی کردند که چند سال پیش منتشر شد. شاهنامه ایشان نه هم‌عرض و نه مقابل شاهنامه فردوسی، بلکه مکمل آن است. مقاطعی از تاریخ ایران را که حکیم فردوسی به آن نپرداخته است ایشان پوشش داده‌اند. شاهنامه ایشان همچنین تاریخ ایران بعد از درگذشت فردوسی تا زمان انقلاب اسلامی را نیز دربرگرفته است.

#### پیامد حاکمیت مؤبدان

مؤبدان زردشتی که به قدرت دست یافتند با ابزار حکومتی از سایر ادیان و مذاهب سلب آزادی کرده و بر آن شدند که عقاید خودشان را بر مردم تحمیل کنند. به جای گفت‌وگوی آزاد میان ادیان و عقاید گوناگون که فرصت انتخاب بهترین را به شنونده و مخاطب می‌دهد، تک‌صدایی و سرکوب دگراندیشان رویه شد. طبعاً چنین رویه‌ای پیامدها و واکنش‌هایی به دنبال داشت. دینی که از راه اجبار و زور خود را به دیگران عرضه کند، برای مردم قابل قبول نیست و موجب بیزاری آن‌ها می‌شود. لذا ادیان سرکوب‌شده، جذابیت بیشتری یافتند:

چو مؤبد بر ایران‌زمین چیره شد  
چو مؤبد به ناباوران بد نمود  
رمیدند مردم ز دین بهی  
رهایی بجستند از شیخ و شاه  
معارض به زند و اوستا شدند  
چو آزادی و شادمانی نماند  
ز نو، بخت ایرانیان تیره شد  
نماندی مجالی به گفت و شنود  
ندیدند در مؤبدان فرهی  
گریزان شدند از شه و از سپاه  
برآیین مانسی و بودا شدند  
در ایران به کس زندگانی نماند

\*\*

چو فرکیانی پدیدار شد  
همان ثروت و دولت و زور و زر  
بدی اردشیر از تبار ردان  
از او دین و دولت به وحدت رسید  
گروهی دگر نیز شد مانوی  
از این اختلافات در کیش و دین  
ز ساسانیان نام بسیار شد  
به یکجا فرون شد ز خوف و خطر  
نیاکان او جمله از مؤبدان  
فشار دیانت به شدت رسید  
گروهی شد از دین بودا قوی  
به باد فنا رفت ایران‌زمین

\*\*

چنان گشت مؤبد به مردم بخیل  
چنان شد تهی کیسه کدخدای  
اگر شهری و روستایی بدند  
"که لب تر نکردند زرع و نخیل"  
که گفتی ز مادر بزادی گدای  
همه توسری خور ز مؤبد شدند

#### پیوند روحانیون زردشتی و قدرت ساسانی

یکی از ویژگی‌های دولت ساسانی و تفاوتش با اشکانیان این بود که مقامات دینی زردشتی در حکومت وارد شدند و نوعی حکومت دینی را حاکم کردند:

حماسه اگر جای اندرز نیست

در این جوشن آهتین، درز نیست

حقیقت همی کرد باید بیان

سخن چون بگویم ز ساسانیان

بگویم به تحلیل تاریخمان

که چون شد ز کف فر آن دودمان

همانا که گر زردشتی بدند

نه روحانیان‌شان، بهشتی بدند

چو دین بهی گشت آیین‌شان

بسند نه نیامد دگر دین‌شان

بشد دین و دولت به هم متحد

اگر چند دنیا و دین‌اند ضد

از آن گفت فردوسی پاک‌خوی

چو کردی ز ساسانیان گفت‌وگوی

«چنین دین و شاهی به یکدیگرند

توگویی که در زیر یک چادرند

نه بی‌تخت شاهی بود دین به‌جای

نه بی‌دین بود تخت شاهی به‌جای»

بلی، این چنین بود آیین‌شان

که بد متحد دولت و دین‌شان



از آن قلبم از مؤبدان ریش شد که بدنام از او مذهب وکیش شد

### رونق دگراندیشان

فرهیختگانی که نمی توانستند زیر بار مؤبدان حکومتی بروند، در جست و جوی حقیقت به هر سو رو می آوردند، خبرهایی که از آن سوی مرزها می رسید کنجکاوای این قشر جست و جوگر را برمی انگیخت. در این دوره شاهد گرایش ایرانیان به مذاهب دگراندیش ایرانی و به مذاهب غیرایرانی چون بودائیسیم و مسیحیت هستیم. با ظهور اسلام در عربستان برخی هم نگاه شان به آن سو معطوف شد. از این میان سلمان فارسی شهرت خاصی یافت:

دولت ساسان که زبونی گرفت مؤید و دستور فزونی گرفت  
بس دگراندیش فراری شدند عازم کهسار و صحاری شدند  
چندتنی نیز ز روی نیاز راه سپردند به سوی حجاز  
زنده دلی روزبه اش نام پاک در طلب دین نوی سینه چاک

\*\*

### فروپاشی ارتش و پادشاهی

علاوه بر ویژگی دینی شدن حکومت، اختلاف طبقاتی نیز پیامدهای منفی خود را به ظهور رساند. اشراف که در حکومت نفوذ داشتند حال و روز محرومان و طبقات پایین را درک نمی کردند و در ناز و نعمت خود غرق بودند. در این میان نظامیان که همه جا باید جانفشانی می کردند از وضعیت حاکمان و نارضایتی مردم تأثیر گرفتند و در دفاع از چنین حکومتی بی انگیزه شدند. ارتشی که در مقابل قدرت بزرگ روم بارها جنگیده و بر آن ها غلبه کرده بود و از کارآمدترین سلاح های روز برخوردار بود، چگونه توانست مهاجمان عرب را از سر راه بردارد؟ راز شکست این ارتش مجهز در مقابل تهاجم اعراب را که به سلاح خاصی هم مجهز نبودند باید در عرصه سیاسی و مناسبات میان مردم و حکومت آن دوران دید:

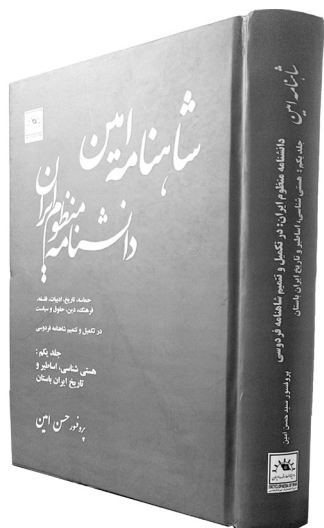
حمله چو کردند به ما تازیان پیش دوید از همه شیری ژیان  
شیرصفت، حضرت سلمان پاک نعره زدی لیس اله سواک  
گفت: شناسای خدا باش و رب فرق ندارند عجم با عرب  
لشکر ایران که قوی پنجه بود در دلش از مؤبد و مغ رنجه بود  
بس که همی دید بد از مؤبدان گفت بجنگم از چه بهر بدان؟  
لایه بالای آن اجتماع غرق خور و خواب و شراب و جماع  
بی خبر از حال تهیدست بود از زر و از زور همی مست بود  
غافل از احوال رعایای خویش شاه طلب کرد مزایای خویش  
داد رعایا چو نمی داد شاه طاعت از آن شاه نکردی سپاه  
مزدکیان، خاصه، فراری شدند شیفته اسب سواری شدند  
هر که توانست ز میدان گریخت آبروی شاه و سپهدار ریخت

\*\*

سرانجام جنگ اعراب و ایران به اینجارسید که یزدگرد سوم از معرکه گریخت و ارتش نیز انگیزه ای برای ماندن و مقاومت کردن نداشت. یزدگرد آن چنان که گفته شده ابتدا به کرمان رفت و از حاکم آنجا کمک خواست و همچنین از حاکم چین یاری طلبید ولی از هیچکدام طرفی نیست. سپس به مرو گریخت و به آسیابانی پناه برد. سرانجام آسیابان او را کشت و ارتش نیز متلاشی شد؛ البته تا سالیانی چند در برخی نواحی ایران مقاومت های مردمی ادامه داشت و جنگ های پراکنده میهنی صورت می گرفت.

چون که نجنگید سپاه عجم یافت عرب بیش، ثبات قدم  
خالد سردار عرب چیره شد آمد و سراسر سوی حیره شد

\*\*



شاه گریزان ز عرب، یزدگرد رفت و ندانست چه کرده است گرد  
گنج به در برد و غلامان خاص بازن و فرزند و گروهی خواص  
جملگی از جبهه گریزان شدند دور از آن شاه ستیزان شدند  
نامه فرستاد به فغفور چین کس نشدش یار به ایران زمین  
رفت به کرمان که قو دست بود گفت که: زین کار مرا چیست سود؟  
باج دهم گر، به کسی می دهم کز همم اش از غم دشمن رهم  
ای ش از خصم گریزان کنون چون شوی ام سوی خطر رهنمون؟  
شاهی اگر از چه فراری شدی؟ از بر دشمن، متواری شدی؟

...

شاه به مرو آمد و از زور رنج دور فکند آن چه بدش سیم و گنج  
خسته و تنها پی آرام و خواب شاه جوان رفت به یک آسیاب  
شه که به تن جامه زرینت داشت تخم طمع در دل طماع کاشت  
مرو ز اش کشت چو خوابیده شاه تا بر باید ز سر او کلاه  
هم وطنی کشت شهی بهر زر از پی زر کشته بسی شد بشر

### ضعف درون یاور دشمن بیرون

اما اینکه چگونه یک ابرقدرت زمانه با ارتشی مجهز به آخرین سلاحها و تکنیکها، در برابر یک تهاجم بیگانه عقب نشست و سرانجام به فروپاشی می رسد، مسئله ای درخور تأمل و عبرت آموزاست. پروفیسور امین این سرانجام تلخ را ناشی از ضعفها و مشکلات داخلی می داند که به کمک تهاجم کنندگان می آید. درغیر این صورت نیروی مهاجم توان مقابله با ایران را نداشت:

گویی مات از فاجعه ای دردناک دشمن اگر دوست ندارد چه باک  
نزد شما گرسنخم کم بهاست این همه بی واهمه - تاریخ ماست  
شاه که بگریخت، خطر بیش شد کار بتر بیش تر از پیش شد  
مؤید و آشکده زردهشت سخت شدش از پس شه سرنوشت  
شد ز بسی مزدکی و مانوی لشکر اعراب در ایران قوی  
ور نه ز شیر و شتر و ... کی عربان را شدی این بخت یار

### منابع:

- \* ایران نامه، سید حسن امین، انتشارات دایرةالمعارف ایران شناسی، ۱۳۸۸.
- \* شاهنامه دانشنامه مظلوم ایران، سید حسن امین، انتشارات دایرةالمعارف ایران شناسی، ۱۳۹۴.

# ژرف‌نگری در تاریخ صدر اسلام

آن سوی پرده، در تعیین خلیفه

گفت‌وگو با عبدالمجید معادیخواه



در تحولات تاریخی اغلب به عوامل و زمینه‌های آشکار و چشمگیر توجه می‌شود، در حالی که گاه، عواملی پنهان، باندهایی ناپیدا که زیر پوست مناسبات ظاهری رشد کرده‌اند بسیار تأثیرگذارتر از حاکمان و بازیگران رسمی نقش ایفا می‌کنند. عواملی که به چشم نمی‌آیند و افکار عمومی نیز به آن‌ها بهایی نمی‌دهد. این واقعیت در جهان امروز بارها در دگرگونی‌های سیاسی دیده شده است. حجت‌الاسلام معادیخواه، که سال‌هاست به صورت دقیق و موشکافانه در تاریخ اسلام پژوهش می‌کنند، با نگرشی عالمانه و پژوهشی، فراتر از فضای جاری کوشیده‌اند برخی وقایع صدر اسلام را واکاوی کنند و به مکانیسم شکل‌گیری آن حوادث پی ببرند. در گفت‌وگوی قبلی بخشی از مستندات ایشان در واقعه قتل خلیفه دوم مطرح شد. اینک به مسئله شورای تعیین خلیفه سوم با همان رویکرد می‌پردازند.

من به اجتهاد خودم عمل می‌کنم، عثمان شرط را پذیرفت و خلیفه شد. این دگرگونی در خلیفه دوم چطور بود که با وجود کاریزمای عدالتی که داشت و عدالت را در خود و خانواده‌اش رعایت کرده بود عبدالرحمن بن عوف را که از ثروت هنگفتی برخوردار بود تأیید کرد؟

«زاویه‌های مختلفی را باز کردید. تجربه من در مطالعه تاریخ اسلام می‌گوید محک‌ماتش کم و مشابهت‌ش بیشتر است و به یک بازخوانی اساسی نیاز است تا بتوان در زمینه‌های مختلف اظهار نظر کرد. به ویژه اینکه به خاطر ماجرای تعطیل قلم در یک دوره طولانی، مشکل تاریخ‌نویسی مضاعف شد. منابع دست‌اول از دست رفت. وقتی شروع به نوشتن کردند منبعشان شفاهی‌تای بود که سایه‌ای از داستان‌پردازی‌های دوره معاویه روی حافظه مردم گرفته بود؛ لذا در هر بخشی که بخواهیم درباره آن اظهار نظر کنیم گرفتار این مشکل هستیم.

در مسئله سیاست خلیفه دوم که چه بوده، نمی‌توانیم نیت‌خوانی کنیم. در مورد کارهایی که انجام شده تناقضاتی دیده می‌شود. از یک طرف اقداماتی هست که نشان می‌دهد خلیفه دوم مایل بود غسل شبهه جفا به اهل بیت پیامبر پر شود. این شبهه از روز اول بود و روزه‌روز هم گسترده‌تر می‌شد. یکی از محورهای توجیه رفتارها و سیاست خلافت در دوره خلیفه دوم، اقدامات او در جبران شدن این غسل است. اما در عین حال به نظر نمی‌رسد قرار گرفتن علی بن ابی‌طالب در جایگاه خلافت تمایل خود خلیفه دوم هم باشد که البته بهتر است امروز وارد این بحث نشویم.

مشکل اساسی‌تر این است که آیا میدان تاخت و تازی که در شام به آل ابوسفیان داده شد به‌عنوان ضرورت بود؟ برخی بدین هستند و آل ابوسفیان را از خلفا جدا نمی‌کنند. چیزی که در عمل اتفاق افتاد این بود که در دوره خلیفه دوم و ابوبکر مجموعه‌ای که از دوره پیامبر برچسب «طلقاء» به آن‌ها خورده بود و از نظر سیاسی منزوی بودند، برچسبشان برداشته شد و قهرمان و فاتح شدند. فتوحات شام به نام این‌ها ثبت شد. القصة آن‌ها در این فتوحات شرکت کردند و بی‌مناسبت هم نبود.

یک مشکل دیگر هم ما داریم که در این بحث‌ها شخص در صحبت باید رعایت کند تا احساسات دیگران جریحه‌دار نشود. اگر زمانی گفت‌وگوی سالمی بین اهل شیعیه و اهل سنت برقرار شود، بهتر می‌شود در این مورد صحبت کرد. یک طرفه صحبت کردن از نگاه دو طرف متهم می‌شود که

ماه رمضان سال گذشته شما در مورد شورای خلیفه دوم و اصلاحات علوی صحبت کردید. اما بررسی احتجاجاتی که در آن شورا بین حضرت علی و عبدالرحمن بن عوف به وجود آمده بود، موکول به آینده شد. اکنون این بحث را پی می‌گیریم. بنا به تحقیقات شما حضرت علی در دوره خلیفه دوم جایگاه رئیس قوه قضاییه را داشت که بعد از خلیفه مهم‌ترین نقش را داشت. معاویه نگران بود که بعد از خلیفه دوم حضرت علی به‌طور طبیعی خلیفه شود؛ لذا توطئه و کودتا کردند.

شورا را طوری ترتیب می‌دهد که عثمان خلیفه شود، در حالی که عثمان در دوره خلیفه اول از ابوبکر می‌خواهد حکم که مغضوب پیامبر بوده را آزاد کنند و ابوبکر مخالفت می‌کند. در دوره خلیفه دوم هم این خواست را مطرح می‌کند که او هم جواب می‌دهد اگر بار دیگر این حرف را بزنم، تو را هم تبعید می‌کنم. اما خلیفه دوم چنین فردی را در شورا تقویت می‌کند و می‌گوید اگر یک نفر مخالف بود، او را گردن بزنند، اگر دو مخالف بود آن‌ها را گردن بزنند، و اگر ۵۰-۵۰ بود رأی با طرفی است که عبدالرحمن بن عوف است. عبدالرحمن هم برای علی (ع) و عثمان شرط گذاشت که وفادار به قرآن و سنت پیامبر و رویه شیخین باشد. حضرت علی هم گفت دو مورد اول درست است، اما

تعصب دارد و نگاه بی طرفانه به تاریخ ندارد؛ البته معمای بی طرفی در تاریخ قابل حل هم نیست. با این دید وقتی به تاریخ آن زمان نگاه می کنیم، از طرفی استفاده از بنی امیه برای فتح شام قابل توجیه است و از طرف دیگر می بینیم اگر واقعاً به سنت پیامبر پایبند بودند، نباید از طلقاء استفاده می کردند و به آن‌ها میدان می دادند. ظاهر قضیه این است که برچسب طلقاء مخصوصاً به آل ابوسفیان خورد تا این‌ها در جهان اسلام زندگی کنند، اما میدان‌دار نشوند. تعبیرهای مختلفی هست که اهل سنت هم به آن‌ها اشاره کرده‌اند. اما مشاهده می کنیم بعدها این طایفه نه تنها میدان‌دار شدند که یک‌ه‌تاز هم شدند. موقعی که حضرت فرمود: «أَذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطَّلَاقُ». این جمله در افواه مسلمانان ماند و بعضی جاها تعبیرهایی هم از پیغمبر درباره برخی چهره‌های بنی عاص و آل ابوسفیان هست که بحث مستقلی است و اکنون وارد آن نمی شویم.

سوالی که در مورد تشکیل شورای شش نفره مطرح است این است که آیا دست پنهانی در شکل‌گیری آن بود یا ابتکار خود خلیفه دوم بود؟ این پرسش هم مطرح می شود که چه کسی این مسئله را مدیریت کرد؟ مردم ذهنیت غلطی دارند که بعد از ضربت خوردن خلیفه دوم، او شورا را تشکیل داد. درحالی که اگر در نوع جراحت ایشان دقت شود می بینیم بعد از ضربت چنین کاری ممکن نیست. یعنی کسی که با مرگ دست و پنجه نرم می کند فرصت طرح چنین برنامه جامع و کاملی ندارد. در بحث‌های قبل سعی کردم این مسئله را باز کنم که پیش از اینکه ابولولو این عملیات ترور خلیفه را انجام دهد، کسانی که در کودتا بودند کارشان را شروع کرده بودند. به احتمال زیاد مغیره و ابولولو بی ارتباط در این عمل نبودند و کل نقشه هم مربوط است به دلواپسی‌های معاویه که می‌ترسید روزی نظر خلیفه دوم نسبت به آن‌ها تغییر کند و دور از دست آن‌ها گرفته شود. این قضیه را در بحث سال قبل شرح دادم. کمابیش اهل تاریخ معتقدند قبل از توطئه قتل خلیفه دوم، کعب الاحبار نزد خلیفه دوم آمد و به ظاهر بنا بر پیشگویی‌های تورات به او گفت چند روز دیگر کشته می‌شوی. مسلماً نمی‌توانیم قبول کنیم کعب الاحبار چنین برداشتی از تورات داشته باشد. چنین ادعایی برای اهل تاریخ پذیرفتنی نیست؛ بنابراین باید محقق تاریخ ببیند کعب الاحبار با چه انگیزه‌ای این حرف را مطرح کرده تا مقدمه اتفاقاتی باشد که به شورای شش نفره منجر شد.

**این خبر درست است که خلیفه دوم گفته بود اگر من کسی را بعد از خودم تعیین نکنم به شیوه پیامبر است، اگر تعیین کنم به شیوه ابوبکر است، ولی من هیچ کدام از این راه‌ها را نمی‌روم، حق انتخاب را به شورا می‌دهم؟**

این هم از آن بحث‌هایی است که پیچ و خم ایجاد می‌کند. چنین حرف‌هایی در بحث‌های مربوط به شورا پیش آمده است. در تواریخ

می‌گویند که بعد از آن که کعب الاحبار آن حرف را زد زمینه فراهم شد که به خلیفه دوم بگویند برای احتیاط هم که شده برای جانشینت فکری بکن. لذا این جمله از خلیفه دوم در تاریخ آمده که اولین بار که به او درباره جانشینش حرفی می‌زند می‌گوید: لا اتحملها حياً و میتاً. یعنی در زندگی این بار را برداشتم اما حاضر نیستم بعد از مرگم این بار بر دوشم باشد. یعنی در ابتدا از تصمیم‌گیری برای بعد از خودش طفره می‌رفت. تاریخ جزئیات را نگفته که چانه‌زنان چه کسانی بودند تا خلیفه دوم این اقدام را بپذیرد. اما یک پژوهشگر تاریخ به این نتیجه می‌رسد که احتمالاً افرادی بودند که سعی کردند او را وادار کنند این کار را بکند. ذهن بیشتر به سمت کسانی می‌رود که کودتا را ترتیب دادند. اگر شورا تشکیل نمی‌شد، کودتا کامل نبود.

در مورد شکل‌گیری شورا، مورخ با این فرضیه روبه‌روست که ترکیب و تشکیل شورا کار خود کودتاجیان است و نه کار خلیفه دوم؛ این شورا به نام خلیفه دوم و به کام معاویه شکل گرفت؛ البته این جزئیات را نمی‌توان در تاریخ پیدا کرد، ولی کسی که شنیده خلیفه دوم گفته است: لا اتحملها حياً و میتاً، این نتیجه را می‌گیرد که کسانی خلیفه دوم را قانع کردند از این نظرش برگردد. در این قسمت خلأیی وجود دارد. مکمل کودتا این بود که عثمان خلیفه شود. چون خلافت عثمان درآمدی بر سلطه آل ابوسفیان بود.

### چرا عبدالرحمن بن عوف خلیفه نشد؟

عبدالرحمن بن عوف چنین داعیه‌ای نداشت و بیشتر یک شخصیت اقتصادی بود. ضمن اینکه زهد خلیفه دوم که از افتخارات او و ویژگی مثبت اوست، باعث شده بود در زندگی شخصی خودش نسبت به آل خطاب حساسیت داشته باشد و به آن عمل هم بکند. اما ثروت عبدالرحمن بن عوف هم به نظر می‌رسد بی‌ارتباط با نسبتش با خلیفه نبود. تجارت‌هایی که در حاشیه جنگ‌ها پیش می‌آمد ثروت او را فراهم کرد. گاهی نقش عبدالرحمن در کنار خلیفه دوم نقش یک گاو صندوق بود که موقع نیاز از او پول می‌گرفت. مسور بن مخرمه، که خواهرزاده عبدالرحمن بن عوف است خاطراتی از این مقطع دارد که جالب است. معمای کودتاجیان این بود که محبوبیت علی بن ابی‌طالب در مدینه را نمی‌شود نادیده گرفت. اگر از کاریزمای خلیفه دوم استفاده نمی‌شد گرایش طبیعی مردم به امیرالمؤمنین بود؛ لذا هم از

کاریزمای خلیفه دوم و هم از نفوذ عبدالرحمن بن عوف استفاده کردند. تصور من هم این است که تشکیل شورا کار همان کودتاجیان بود. قرائن نشان می‌دهد به نام خلیفه دوم در تاریخ ثبت شد، اما به کام دیگران بود. این دومین قدم در تاریخ اسلام بود که با ادبیات امروز به دموکراسی یا مردم‌سالاری لطمه زد. به این مسئله کمتر توجه شده که اگر تجربه خوبی از بیعت و شورا در تاریخ اسلام پیدا می‌شد، شورا تبدیل به فرهنگ می‌شد. اولین خشت کج در سقیفه گذاشته شد که بارها خود خلیفه دوم هم گفت «فلته‌ای» بود که خدا مسلمانان را از شر آن حفظ کرد. البته این طور هم نبود و این برداشت خلیفه دوم است که حفظ شد. خلیفه دوم مکرر گفته است مانند سقیفه نباید تکرار شود. حرکت شبه خود جوشی شده و افرادی نهادی درست کرده‌اند و در آنجا تصمیم گرفتند و فرصت را از بقیه گرفتند. واژه «فلته» مکرر در منابع اهل سنت آمده و می‌گویند این فلته می‌توانست شر باشد که خدا نخواست. اگر بعداً این اتفاق بیفتد، خطرناک است و کار درستی نیست. چون همه جور عجله و پنهان‌کاری در آن بود. قدم دومی که به شورا ضربه زد این شورای گزینشی غیرطبیعی بود که برای تعیین خلیفه سوم درست شد. امیرالمؤمنین در خطبه شفشقیه می‌گوید: «فَيَا لَهَّ وَ لِلشُّورَى»؛ یعنی این چه شورایی بود. این تعبیر را وقتی از چیزی ناراحت‌اند می‌گویند. امیرالمؤمنین توضیح می‌دهد: «مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِى مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرَتْ أَقْرَبَ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»، وقتی شبهه‌ای باشد شورا می‌گیرند تا با رایزنی شبهه را برطرف کنند. مگر من با اولین این‌ها (ابوبکر) شبهه‌ای داشتم که بخوام برطرف کنم؟ کی جای شکی بود اگر من مقایسه می‌شدم با

اولین فرد؟ چه برسد به شورایی که عبدالرحمن بن عوف در آن هست.

بحث مهم و مفصلی است که اینجا فقط اشاره می‌کنم که معاویه از همین برای شکل دادن یک گفتمان ضد شورا استفاده کرد. مغالطه‌ای در صحبت‌های او هست که می‌گوید همه بلاهایی که سر مسلمانان آمد از شورا بود. وقتی می‌خواست ولایتعهدی یزید را جا بیندازد، او این مسئله را مطرح کرد که همه اختلافاتی که بین مسلمانان است و جنگ‌ها از بلای شورا است. درحالی که شورا هرچقدر هم ناقص باشد از دیکتاتوری بهتر است، اما چون این شورا می‌لنگید، این بهانه را دست او داد که بگوید شورا محل اختلاف است؛ در حالی که شورا بد نیست،

**اگر قطعات پازل را کنار هم بگذاریم، آن وقت شاید تصویر روشن‌تری ببینیم. یکی این است که امتیاز زندگی ابولولو در مدینه را مغیره گرفت؛ یعنی دست او در مدینه باز شد. چون آن زمان غیرعرب از زندگی در مدینه محروم بود. مغیره با نامه‌ای که تعریف صنعت و هنر ابولولو را می‌کرد، برای او امتیاز زندگی در مدینه را گرفت و او وارد مدینه شد. مغیره هم با معاویه نزدیکی داشت**

بلکه شورا را دستکاری کردن بد است. در تاریخ اسلام تجربه شورا بد عمل شد و در نتیجه معاویه شورا را مقصر جلوه داد و رضی المسلمین را جای شورا نهادینه کرد. همان چیزی که امروز به عنوان پوپولیسم مطرح می شود که به جای اهل عقل و نخبگان جامعه به افکار عمومی مراجعه کنیم. افکار عمومی را برای کسی که در قدرت است درست کردن کار راحتی است. معاویه سعی کرد شورا را از بین ببرد و با یک بدیل رضی المسلمین که ظاهر خوبی داشت عوض کند. رضی المسلمین بعد از شهادت امیرالمؤمنین مطرح شد و بعد از مدتی سعی شد بگویند مردم چه حرفی دارند. بعد از عاشورا هم رضی من آل محمد درست شد. از آن شرایط هم بنی عباس استفاده کردند.

### در بازنگری قانون اساسی هم دیدگاهی مطرح شد و بسیاری شوراها را برداشتند.

« بحث شورا باید جدا انجام شود که چطور شد در جامعه اسلامی این جور شورا نابود شد و بعدها ولایتعهدی آمد. بنی عباس با ولایتعهدی جامعه را اداره کردند. ساز و کار طبیعی حکومت در اسلام منهای استثنائاتی که در دوره ای با پشتوانه وحی است، باید شورا و بیعت باشد. اما شورا و بیعت با تجربه بدی همراه شد که هرکدام بحث مفصلی دارد. در عین حال برخی تصور می کنند چون بعد از قتل عثمان، حضرت علی گفت من وزیر باشم بهتر از این است که امیر باشم، امیرالمؤمنین همواره از امارت پرہیز داشته اند. درحالی که سیزده سال قبل از آن حرف، مفصل ترین احتجاجات را

امیرالمؤمنین در این مورد داشته است. اگر بعد از قتل عثمان، علی (ع) گفت امیر بودن من دیگر مفید نیست، یک جور ناامیدی از اصلاحات است. دو موضع به ظاهر متعارض در کلام حضرت علی هست: یک موضع بعد از قتل عثمان است که می گوید برای شما به عنوان وزیر بهتر از امیرم و از من صرف نظر کنید، اما سیزده سال قبل اصرار داشته که امیر باشد؛ بین این دو تفاوت است. تفاوت این است که بعد از قتل خلیفه دوم امید به اصلاح هنوز وجود داشت و ممکن بود به روش هایی آب رفته را به جوی برگرداند، اما بعد از قتل عثمان قضایا و اشکالات انباشته شده بود و حضرت علی داوطلب اصلاح نبود.

احتجاجات را در جلد دوم مجموعه تاریخ اسلام به استناد جلد ۴۲ تاریخ المدینه ابن عساکر که او هم از منابع بسیاری

استفاده کرده آورده ام. جلد ۴۲ ابن عساکر به طور کامل درباره امیرالمؤمنین است. تکیه کلام حضرت در احتجاجات «أشدکم بالله» است. این عبارت مانند تعبیری است که وقتی کسی می خواهد با دیگران احتجاجی بکند می گوید بینی و بین الله، یعنی شمارا به خدا قسم می دهم یا خدا را در نظر بگیرید.

اولین سؤال در احتجاجی که ابن عساکر آورده، این است که: «من از شما می پرسم، آیا کسی در بین شما هست که پیش از من یگانگی خدا را باور کرده باشد؟». با این عبارت پیش گامی اش در توحید را می گوید. «آیا در میان شما کسی هست پیش از من در نماز به خداوند توفیق یافته باشد؟ و در نماز به سوی قبله سابقه ای چون من داشته باشد؟ آیا در میان شما کسی جز من برای پیامبر خدا، برادری هست که مکرر به عنوان برادر مطرح می کرد؟ در داستان پیمان برادری، میان من و خودشان پیوند برادری را رقم زدند و مرا به جایگاهی چون هارون در پیوند با موسی برکشیدند. با تأکید بر این تفاوت که پس از او پیامبری نخواهد بود». این مسئله دو قسمت دارد: یکی قضیه عقد اخوت که پیامبر برای پیشگیری از جدایی انصار و مهاجرین سعی کرد برقرار کند و در آخر مراسم علی تنها ماند و کسی نبود و پیغمبر فرمود تو با من برادری. مورد دیگر جنگ تبوک بود که تنها غزوه ای است که علی (ع) در آن نبود و وقتی پیغمبر دید امیرالمؤمنین ناراحت است به او گفت «أنت مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، الْآنَ نَه لَأَنْبِيَّ بَعْدِي»؛ یعنی تو خشنود نیستی که جایگاهت مانند هارون است برای موسی؟ جنگ تبوک هم از

نظر تاریخی مهم و قابل توجه است. قرار بود وقتی پیامبر از مدینه خارج می شود کودتایی بشود. ساخته شدن مسجد ضرار هم بی ارتباط با این مسئله نبود. پیش از جنگ پیامبر این مسجد را خراب کرد و حضرت علی را هم در مدینه نگه داشت تا از فتنه پیشگیری شود.

علی (ع) از اعضای شورا می پرسد: «آیا میان شما کسی را از پاکسی چنان امتیازی هست که در داستان بستن درهای خانه و مسجد پیامبر، رقیب من باشد؟». در مسئله سد ابواب تنها دری که پیامبر نبستند حجره مربوط به امیرالمؤمنین بود: «آیا داستان جز این است که در سد ابواب، عمومی پیامبر مقاومت کرد و گفت درهای خانه همه ما را فروبستید و علی را با گشودن در خانه اش به مسجد امتیاز دادید! پیامبر در پاسخ گفتند خداوند

مرا در گشودن در خانه او و بستن درهای دیگر فرمان داد». جلوتر مسئله خبیر را مطرح می کنند که معروف و مورد قبول همه است. بعد از مدتی که لشکر پشت در خبیر ایستاده بود، پیامبر فرمود فردا پرچم را به کسی می دهم که او خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند و به دست او این قلعه فتح می شود. آن موقع علی ابن ابیطالب گرفتار چشم درد بود و این افتخار نصیب او شد. حضرت در این احتجاجات به آن مسئله هم استناد می کند، چون معروف بود و همه این امتیاز را قبول داشتند. حکایت یک طیر مشفی هم هست که در منابع اهل سنت هم آمده است. روزی برای پیامبر مرغی بریان را آوردند و حضرت به صورت دعا از خدا خواستند کسی که احب خلق است را با من هم غذا کن. بالاخره این قرعه به نام امیرالمؤمنین می افتد. بحث بعد یک دعایی است که پیامبر برای امیرالمؤمنین می کرده که: خدایا به او اذن و اعیه بده. یعنی کسی که مخاطب آشنایی برای کلام پیامبر باشد. حضرت در شورا این را هم مطرح کرده: «آیا پیامبر در حق دیگری آن دعا را کرده؟ آیا در میان شما کسی را چون من پیوند خوبی با پیامبر خدا هست؟ آیا مرا این امتیاز نیست که در داستان مباحله در جایگاه هویت نبوی و اهل بیت ایشان قرار گرفتیم؟». بر همسری حضرت فاطمه و پداری حسنین هم تکیه کردند، چون همه می دانستند جایگاه حسنین نزد پیغمبر چطور جایگاهی است. به جعفر هم تکیه کردند و امتیازهای نسبی را هم در این احتجاجات آورده اند که جای صحبت دارد. توضیح هرکدام از این موارد مفصل است. بعد از این احتجاج جمله ای دارد که می شود در تفسیر قرآن از کلام حضرت استفاده کرد. در پایان این احتجاج وقتی همه این بخش ها را امیرالمؤمنین مطرح کردند، آیه ۱۱۱ سوره انبیا را می خوانند: «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ». در ابتدای آیه هم خدا به پیامبر می فرماید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ» اگر به دعوت اعتنا نکردند، به این ها بگو من در دعوت شما برابری را رعایت کردم. یعنی از فاطمه تا ابوسفیان همه را یک جور دعوت کردم. پی افزود آیه هست که: «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ». شاید این یک فتنه برای شما باشد و یک تمتع مادی تا یک دوره ای. این جمله در تاریخ اسلام خیلی مهم است. پیش بینی این است که میراث پیامبر به فتنه و سفره خانه و بهره کشی ابزار از میراث پیامبر و دین خدا تبدیل بشود. به طوری که هم فتنه و هم چپاول بیت المال باشد. ذکر این آیه در پایان این احتجاج بسیار معنی دار است و خیلی روشن کننده است. این آیه به نظرم از پیش گویی های قرآن است که دوره ای میراث پیامبر هم بهانه جنگ قدرت و هم بهانه تکاثر ثروت است. می گوید: اگر امروز این شانس را از دست دادیم و شما نگذاشتید که من این مسائل را به جایی برسانم، وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ. البته روایات دیگری هم هست که

”  
**کعب الاحبار هم رابطه تنگاتنگی با معاویه داشت. به صورتی که بنا بر این بود که اساساً فلسطین را با مدیریت کعب الاحبار تبدیل به حوزه علمیه آن روز بکنند. نتیجه ای که از خلافت معاویه به کعب الاحبار می رسید این بود که فلسطین به عنوان حوزه اول جایگزین مدینه بشود. اما قبل از اینکه این آرزو تحقق پیدا کند کعب الاحبار مرد**

یکی از مفصل‌ترینش همین است که ابن عساکر در جلد ۴۲ ذکر کرده است.

## در جواب حضرت علی مخالفان چه می‌گویند؟ خود عبدالرحمن مشخصاً چه پاسخی دارد؟

«عبدالرحمن بن عوف نمی‌گفت من می‌خواهم مشخصاً شما را کنار بزنم. او می‌گفت باید شورا به نتیجه برسد و دست‌خالی بیرون نرویم. به عبارتی اگر شورا بی‌نتیجه باشد همه کشته خواهیم شد، من داور شما بشوم و به من رأی بدهید و تصمیم نهایی من را قبول کنید. نمی‌گفت چه کسی خلیفه باشد بلکه شعارش پیشگیری از عقیم ماندن شورا بود. این از قرائنی است که شورا حساب شده و برنامه‌ریزی شده بود. بقیه رأی دادند و او حکم شد و امیرالمؤمنین سقوط کرد. خود او هم معلوم نبود تا لحظه آخر چه تصمیمی دارد. در مسجد علی را صدا کرد و گفت بیای تا من با تو بیعت کنم. اما شرط کرد که به کتاب خدا، سنت پیامبر و سنت شیخین عمل کنی. علی (ع) هم فرمود من به سنت شیخین عمل نمی‌کنم، چون ممکن است با سنت پیامبر تعارض داشته باشد و من نمی‌توانم سنت پیامبر را نادیده بگیرم. کاریزمای خلیفه دوم به عبدالرحمن بن عوف کمک کرد و گرگنه در غیر این صورت جامعه هم پذیرای این مسئله نبود. به این ترتیب مردم را در مقابل عمل انجام‌شده قرار دادند. عثمان بلافاصله پذیرفت و عثمان هرگز به سنت شیخین هم عمل نکرد و همه‌جا گفت من خودم اجتهاد می‌کنم. جامعه دیده بود که سنت خلیفه دوم این است که آل خطاب کنار زده شوند و شائبه سوءاستفاده از حکومت پیش نیاید. عثمان این رسم را به هم زد و همه اقدامات را در حکومت و قدرت وارد کرد. همه حاتم‌بخشی به افراد مختلف را دیدند. یکی از زمینه‌های شورش همین اقدام بود. یعنی در حرف خیلی زود قبول کرد و در عمل هرگز انجام نداد.

## چرا طلحه و زبیر و سعد ابی وقاص اعلام آمادگی نکردند؟

«سعد ابی وقاص با عبدالرحمن بن عوف قوم و خویش بود و روابطشان در این شورا تأثیرگذار بود. در مورد بقیه هم از همان اول یک سازوکارهایی پیشنهاد شد که افرادی به نفع افراد دیگر کنار بروند. تنها کسی هم که به نفع امیرالمؤمنین کنار رفت زبیر بود. عثمان یک طرف قرار گرفت و سعد هم اگر بین عثمان و علی (ع) قرار می‌گرفت، امیرالمؤمنین را انتخاب می‌کرد. اما چون پای عبدالرحمن بن عوف وسط بود روابطشان این اجازه را نمی‌داد. به نظر می‌آید کسانی که این شورا را چیده بودند، به‌خوبی همه‌چیز را در نظر گرفته بودند. ما از پشت پرده اطلاعاتی نداریم، اما اگر روایات مختلف و خاطره‌های مختلف را با دقت ببینیم تناقضات و سؤالات مختلفی برای ما ایجاد می‌شود که نشان می‌دهد مهندسی حساب‌شده‌ای داشته که نمی‌تواند شکل‌گیری



آن بعد از ضربت خوردن خلیفه دوم باشد. یک سلسله اخبار و خاطره است که از نگاه خود خلیفه دوم پیش‌بینی این بوده که شانس بین این دو نفر عثمان و علی بود. برای هردو یک دلواپسی را در میان گذاشت. به عثمان می‌گوید اگر خلیفه شدی آل ابی معیط را بر جامعه مسلط نکن. به علی این ابیطالب هم می‌گوید بنی‌هاشم را همه‌کاره جامعه نکن. از چشم‌انداز خود خلیفه دوم همین دو نفر شانس خلافت داشته‌اند. اما نقش اساسی متعلق به عبدالرحمن بن عوف بوده که طلحه و سعد ابی وقاص را با خودش داشت.

**شما تعبیر کودتا را به کار می‌برید. استنباط من این است که این تعبیر از نتیجه کار استخراج شده است. چون در انتها خلافت از عثمان به معاویه می‌رسد. حال اینکه شاید این‌ها پیش‌بینی نمی‌کردند که از خلافت عثمان، معاویه دربیاید. شاید در آن مقطع این برنامه یک مصلحت‌جویی بوده برای حفظ حکومت و وحدت جامعه. امروز هم بین دو گروه سیاسی که اختلاف می‌افتد، کسی حل مشکل می‌کند که به هیچ گروهی تعلق ندارد و چه بسا سیاسی هم نیست. در این ماجرا هم می‌بینیم عبدالرحمن جزو اشراف است و جزو هیچ باند سیاسی نیست. این فرد می‌تواند در شرایط اختلاف میان‌دار شود و انتخاب او در شورا طبیعی به نظر می‌آید. با اینکه شورا ترکیبی از همه سرمداران است و به نظر می‌آید این ترکیب نوعی مصلحت‌جویی است. ولی در عمل همه‌چیز به دست معاویه می‌افتد. منظور اینکه ممکن است کودتا نباشد. شما از چه قرائنی به آن تحلیل کودتا رسیدید؟**

«اگر قطعات پازل را کنار هم بگذاریم، آن وقت شاید تصویر روشن‌تری ببینیم. یکی این است که امتیاز زندگی ابولولو در مدینه را مغیره گرفت. یعنی دست او در مدینه باز شد. چون آن زمان غیرعرب از زندگی در مدینه محروم بود. مغیره با نامه‌ای که تعریف صنعت و هنر ابولولو را می‌کرد، برای او امتیاز زندگی در مدینه را گرفت و او وارد مدینه شد. مغیره هم با معاویه نزدیکی داشت. دوم اینکه قبل از اینکه این عملیات انجام شود، کعب‌الاحبار دروغی را مطرح کرد که مقدمه بحث شورا شد. در واقع باید پرسید انگیزه کعب‌الاحبار چه بود؟ ما فقط در منابع داریم که او به خلیفه دوم می‌گوید تو سه روز دیگر کشته می‌شوی. بعد هم نتیجه گرفته شد و خلیفه دوم را وادار کردند شورا را تشکیل دهد.

البته در تاریخ بخش دوم گم شده، اما اگر کسی دقت کند می‌بیند باب تشکیل شورا با این دروغ باز شده است. نتیجه مطالعات من تا امروز این بوده که نتیجه پیش‌گویی ساختگی کعب‌الاحبار تشکیل شورا بوده است. بنابراین باید کسی از او خواسته باشد این کار را بکند و آن خبر جعلی را مطرح کند. کعب‌الاحبار هم رابطه تنگاتنگی با معاویه داشت. به صورتی که بنابراین بود که اساساً فلسطین را با مدیریت کعب‌الاحبار تبدیل به حوزه علمیه آن روز بکنند. نتیجه‌ای که از خلافت معاویه به کعب‌الاحبار می‌رسید این بود که فلسطین به‌عنوان حوزه اول جایگزین مدینه بشود. اما قبل از اینکه این آرزو تحقق پیدا کند کعب‌الاحبار مرد. می‌توان گفت شاید رفته‌اند و او را تطمیع کردند تا چنین کاری بکند و با جعل خبر چنین برنامه‌ای را تدارک کند و بعد هم او را کشتند! توجیه منطقی برای کار کعب‌الاحبار و آوردن ابولولو به مدینه همین می‌تواند باشد. بعد از این اتفاق هم مغیره تلاش می‌کند تا پرونده بسته شود. یکی از پسران خلیفه دوم، عبدالله بن عمر را تحریک می‌کند که دیدم هر زمان با کسی بیچ‌بیچ می‌کردند و شمشیری بود و بلافاصله عبدالله قصد کشتن هر زمان را می‌کند. داستان اختلاف بین عبدالله و امیرالمؤمنین از همین‌جا شروع می‌شود. این کار برای بستن پرونده بود که اتفاق هم افتاد. این پازل را که کنار هم می‌چینیم باید دستی را ببینیم که این‌ها را به هم ربط می‌دهد.

مسئله بنیادی‌تری که توجه را جلب می‌کند ایجاد نطفه خشونت در شورای دوم است. اغلب شش نفری که عضو شورا بودند مورد رضایت پیامبر بودند. خلیفه دوم هم می‌گوید چون پیامبر از آن‌ها راضی بود من آن‌ها را در این شورا گذاشتم. ثانیاً هرکدام پتانسیل خلیفه شدن داشتند. اگر یک نفر مخالف شورا می‌آمد، باید او را می‌کشتند. یعنی یک خلیفه بالقوه کشته شود. اگر دو مخالف باشند دو

**خلیفه کشته می‌شدند. اگر هم شورا نتیجه ندهد هر شش نفر باید کشته می‌شدند؛ یعنی شش نخبه که تبلور دنیای اسلام هستند همه کشته شوند که این نخبه کشی و خلیفه کشی خیلی خشنی است.**

« بحث دیگری است که عشره مبشره چطور درست شد و بقیه السیف عشره مبشره این شش نفر بودند. عشره مبشره ده نفری هستند که روایت درست کردند از پیامبر که این‌ها بقیه السیف من هستند. اینجا جای این بحث پیش می‌آید که این نخبه‌سازی چه مبنایی داشته است. مثلاً فردی مانند عمار یاسر از خیلی از این‌ها مقدم بود. یکی از کارهای بزرگ پیامبر این بود که معیارهای قبیل‌های را بردارد و جای آن: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» بگذارد. کم‌اینکه در ماجرای اخوت مهاجرین و انصار همه این معیارها را به هم ریخت.

شورایی که در اسلام تعریف می‌شد شورای مهاجرین و انصار بود. این بحث‌ها فقط در گفت‌وگوی سالم بین اهل سنت و شیعه قابل گفتن است. برخی از این گفته‌ها می‌تواند نتیجه حدیث‌سازی‌های هدف‌دار باشد. اینکه کسی به خودش حق بدهد که من تصمیمی می‌گیرم و بعد شما اگر نتوانستید تصمیم بگیرید، همه کشته شوید، با چه ملاکی است؟

یک تفاوت‌های اساسی بین سنت پیامبر و سنت شیخین است که امیرالمؤمنین هم اشاره می‌کند. یکی از این تفاوت‌ها همین است که کسی خودش را مطلق می‌کند که فکر کند او باید برای آینده جهان اسلام تصمیم بگیرد. این سنت را خود پیامبر نداشت و قرآن بارها به پیامبر می‌گوید تو حفیظ امت خود نیستی و پیام‌رسان باش. نقشه برای آینده جزو موارد انحراف از سیره پیامبر است. بدریون از نجبگان جهان اسلام بودند که پیامبر درباره آن‌ها زیاد تعریف کرده و در تاریخ کمتر کسی از ایشان است که به مرگ طبیعی از میان رفته باشد و آخرین گروهشان در جنگ صفین شهید شدند که در هیاهوها گم شده‌اند. در جنگ‌ها و احتجاجات موضع بدریون مهم بود. در صفین کسانی مانند عمار یاسر بدریون را ملاک می‌گرفتند و می‌گفتند ببینید بدریون کدام طرف هستند. به سؤال شما

**جامعه دیده بود که سنت خلیفه دوم این است که آل خطاب کنار زده شوند و شائبه سوءاستفاده از حکومت پیش نیاید. عثمان این رسم را به هم زد و همه اقوامش را در حکومت و قدرت وارد کرد. همه حاتم‌بخشی به افراد مختلف را دیدند. یکی از زمینه‌های شورش همین اقدام بود؛ یعنی در حرف خیلی زود قبول کرد و در عمل هرگز انجام نداد**

که برگردم یعنی اینکه منحصر کردن نجبگان به این شش نفر جای بحث دارد.

**سؤال دیگر پذیرش شورا از طرف امیرالمؤمنین است. حضرت علی در مواردی با خلیفه دوم مخالفت دارد؛ مثلاً حضور خلیفه دوم در میدان جنگ که او هم می‌پذیرد. در چنین موردی چرا علی (ع) در مورد اصل قضیه با خلیفه دوم مخالفت نکرده تا او را از این کار بازدارد؟**

« این کار شدنی نبوده است. خلیفه دوم کاریزمای قوی داشت که مدینه در اختیارش بود. در این قضیه هم شوخی با کسی نداشت و پنجاه مرد مسلح برای این قضیه گذاشت و طوری نبود که بشود روی او تأثیر گذاشت. گاهی مسائلی را با افراد در میان می‌گذاشت اما اگر تصمیم می‌گرفت ثابت‌قدم بود و یکی از سؤال‌ها از سیره امیرالمؤمنین این است که در دوره خلیفه دوم بارها تصمیماتی بود که علی (ع) قبول نداشت اما سکوت کرد. جایی که مورد مشورت بودند، ایشان هم نظرشان را گفته و جایگاه محترمی هم داشت که نظرش مورد قبول بود. اساس اصلاحات امیرالمؤمنین، مخالفت با تبعیضی است که اساس سیاست اقتصادی آن دوران بود. خلیفه دوم بنا را بر فضیلت مجاهدین با امتیازات بیشتر مالی گذاشت. امیرالمؤمنین در اولین اقدامش این مسئله را به هم زد، اما در دوره خلفای قبلی، بنایش بر این بود که از ناحیه او تشنجی در جامعه ایجاد نشود.

**شنیده‌ایم وقتی از حضرت علی می‌پرسند شما که می‌دانستید نتیجه شورا چه می‌شود، چرا در آن شرکت کردید؟ جواب دادند بعد از رحلت پیامبر فلت‌های درست کردند که داماد پیامبر نمی‌تواند خلیفه شود و من نمی‌خواستم این روایت در تاریخ نهادینه شود و اصل بر صلاحیت باشد.**

« این روایت را من ندیدم، باید تحقیق کرد. یک مسئله این است که خلیفه دوم اعتقاد داشته که نبوت و امامت در یک تیره از قریش جمع نشود که قدرت از دست آن‌ها بیرون نخواهد آمد. این را در یک گفت‌وگو با ابن عباس مطرح می‌کند. البته شخصیت و

شهرت ابن عباس هم جای تأمل دارد. شروع توجه به ابن عباس در دوره خلفای عباسی بود و عمدتاً به علت پر کردن خلأ نسبی اهل بیت بود. تاریخ اسلام هم در دوره بنی‌عباس نوشته شده و خیلی کفش ابن عباس را چرب کرده‌اند. در گفت‌وگوی خلیفه دوم با او، خلیفه مطرح می‌کند چرا علی (ع) طوری با من صحبت می‌کند که ناراحتی‌اش را نشان می‌دهد؟ و آه کشیدن‌هایی معنی‌دار که بعدها معاویه هم روی آن تکیه می‌کند؟ ابن عباس می‌گوید او حق دارد و برخورد‌های شما درست نبوده است. خلیفه دوم هم می‌گوید چرا قریش با خلافت او مخالف بوده؟ بحث را ادامه می‌دهد که بنی‌هاشم که تیره‌ای از قریش بود نبوت داشت و دیگر بس است. درحالی‌که اگر بنا این بود که جلوی انحصار را بگیرند کسانی مانند عثمان و معاویه افراد خطرناک‌تری در این مسئله بودند و انقدر که سعی کردند جلوی رشد طبیعی علی بن ابی‌طالب را بگیرند جلوی این افراد را نگرفتند.

**در مورد موضع حضرت علی که گفت من به سنت شیخین عمل نخواهم کرد، می‌توان گفت خود شیخین هم وحدت رویه نداشتند. مثلاً شاخص انتخاب خلیفه بین هر دو متفاوت بود. چرا حضرت آن قدر سخت گرفتند؟ مثلاً می‌توانستند در زمان تعارض به قرآن و سنت پیامبر عمل کنند. به‌علاوه مشاهده می‌کنیم حضرت علی در زمان عثمان، در بسیاری از موارد با او همراهی می‌کنند. ولی در شورا موقع اعلام موضع آن چنان قاطع و سخت می‌ایستند؟**

« بلی. علی بن ابی‌طالب مقید است در بیعت به شرط بیعت وفادار بماند و این از اهمیت بیعت است. شیوه بیعت مسلمانان از زمانی به بعد لوث شد. اما قبل از آن این امر جدی بود که وقتی مطلبی تکیه شود که بر آن اساس با او بیعت می‌کنند، جامعه است و یک نفر. اگر او آنجا شرطی را پذیرفت تبدیل به قانون اساسی می‌شود و با مسائل عادی فرق دارد. احترام بیعت مردم این است که به قول وفادار باشیم. لذا اینکه در زمان بیعت فرد حرف دوپهلوی بزند، بعد از لوث شدن بیعت رواج پیدا کرد. اگر شورا و بیعت در همان جایگاهی بود که اسلام می‌خواست جایگاهی اساسی داشت که نباید با آن به شوخی رفتار کرد. بیعت‌های قبل از ولیعهد شدن یزید مشخص و روشن بود. بیعت مانند برنامه بود که کسی با آن رأی جمع می‌کرد. اگر این شیوه حفظ و رعایت می‌شد، خیلی در تحکیم دموکراسی اسلامی مؤثر بود. بحث صداقت امیرالمؤمنین بحث مهمی است که در این بیعت نمود دارد. ■



# به نقد مبارزه مسلحانه رسیدم

## خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی

### بخش چهاردهم

آن‌ها که این رشته نوشته‌ها را دنبال کرده‌اند دریافته‌اند که این گفت‌وگوها ضمن آنکه خاطرات بهمن بازرگانی از دوران مبارزاتش و بخشی از تاریخ گذشته است، یک ویژگی دیگر هم دارد. این ویژگی مربوط به شیوه طرح این خاطرات است که از گفت‌وگویی میان دو نسل حاصل شده است. امیر هوشنگ افشاری را که خود از اندیشمندان نسل پس از انقلاب است، با نگاهی انتقادی می‌کوشد سیر تحولات فکری و سیاسی نسل قبل از خود را واکاوی کند. در این بخش آقای بازرگانی از تحول فکری خود در نقد شیوه مبارزه و پیامدهای آن سخن می‌گوید که خواندنی و تأمل‌برانگیز است.

گفت‌وگو از:

امیر هوشنگ افشاری را

### از آقای باقرزاده خاطرهای به یاد ندارید که با هم درباره چه چیزهایی بحث می‌کردید؟

ابوتراب باقرزاده حداقل بیست سالی یا شاید هم بیشتر از من بزرگ‌تر بود. بسیار مؤدب بود و با همه افراد اعم از زندانی و زندانبان با احترام رفتار می‌کرد و طبعاً هم میان همه زندانی‌ها حتی آن‌هایی که نظر خوبی به حزب توده و توده‌ای‌ها نداشتند و هم در میان زندانبان‌ها احترام متقابل ایجاد می‌کرد. به گمانم اهل بابل بود. خیلی کم حرف بود و همه وقتش به ترجمه می‌گذشت و هیچ وقت، چه در زندان مشهد و چه در اوین، اصلاً ندیدم با کسی بحث سیاسی یا فلسفی بکند. مثلاً آقای شلتوکی در زندان مشهد یا محمدعلی عمویی در زندان شیراز خیلی فعال بودند و با نسل ما به‌طور مرتب بحث می‌کردند، ولی آقایان اسماعیل ذوالقدر و باقرزاده اهل بحث نبودند و بیشتر گوشه‌گیر بودند. بیشتر وقت من به این می‌گذشت که با زدن مورس به دیوار بغل دستی‌ام، آخرین اخبار را ردوبدل کنم. گاهی از آقای باقرزاده خواهش می‌کردم جایش را به من بدهد. این جابه‌جا شدن‌ها از این دیوار به آن دیوار، گاهی چندین بار در روز تکرار می‌شد. فکر کنم در آن دوره دو ماهه خیلی لذت‌بخش کردم. او گاه خودش پیشنهاد می‌کرد جایش را با من عوض کند. خیلی هم علاقه‌مند به شنیدن اخبار انقلابی نبود. نسل ما چریک‌ها عشقمان این بود که اخبار انقلابی را ردوبدل کنیم. آقای باقرزاده تو این خط‌ها نبود. وقتی مورس می‌زدیم باید چشممان به دریاچه سلول می‌بود تا ما را غافلگیر نکنند. گوشمان را به دیوار برای شنیدن صدای بوتین نگهبان می‌جسبانیدیم که آن نزدیکی‌ها نباشد. یک علامت خطر هم داشتیم که ضرب‌هنگ مخصوصی داشت که به همدیگر اخطار می‌دادیم. نمی‌شد به دریاچه پشت کرد، در نتیجه بهترین حالت درازکش بود، به این شکل که گوش‌ت چسبیده به دیوار و چشم‌ت هم به دریاچه بود.

وقتی در سلول هستی به محض اینکه نگهبان شروع به راه رفتن می‌کند گوش‌هایت را تیز می‌کنی تا ببینی کی را می‌آورد یا کی را می‌برد. به صداها حساس می‌شوی مثل کور‌ها. سریع تشخیص می‌دهی این صدای پای یک نفر یا دو نفر است، یا صدای پای یک زندانی است. زندانی‌ها دمپایی زندان را دارند، می‌آمدی پشت دریاچه. دریاچه‌ها غالباً درزی به اندازه یکی دو میلیمتر داشتند. اینجا آلمان که نیست. خوشبختانه آهنگرهای خودمان اند و می‌شد از همان درزها راه‌رو را دید زد. در برخی سلول‌ها لقی دریاچه سلول ماشاءالله زیادتر از چند میل بود و می‌شد همه چیز را دید. وقتی که زندانی تازه می‌آوردند و مثلاً می‌بردند سلول ۱۳، به محض رسیدنش بقیه می‌خواستند ببینند چه کسی آمده است. نفر قبلی که در آنجا بود فرود فرد جدید و حیثاً هویت او را و بعد اخباری را که آورده بود به بقیه خبر می‌داد. مثلاً من در سلول ۱۲ هستم و یک نفر را به سلول شماره ۱۳ می‌آوردند، من مورس می‌زدم که یک زندانی جدید به سلول شماره ۱۳ آوردند و

سریع مخابره می‌شد. اگر از زندانی‌های قدیمی بود، خودش شروع می‌کرد به مورس زدن و این خبر سریع به تمام سلول‌ها مخابره می‌شد. مثلاً اگر در سلول شماره ۵ رفیق هم‌پرونده‌ای زندانی تازه‌وارد بود فوراً شروع می‌کرد به سؤال کردن؛ البته گفتم اطلاعات خیلی مهم هیچ وقت از این طریق مخابره نمی‌شد. اخباری که با مورس ردوبدل می‌شد مطلقاً اطلاعات لوفرته نبود.

### دیگر بازجویی نشدید؟

نه. پس از حدود دو ماه هم سلولی با آقای ابوتراب باقرزاده ما را بردند عمومی بند ۲، من را اول طبقه بالا پیش اعضای مذهبی بردند. اتاق پنج بودم، بهزاد نبوی هم آنجا بود. یکی دو بار هم با او سلام‌علیکی هم کردم اما دیدم او نمی‌خواهد حتی با من سلام و علیک داشته باشد، من هم دیگر اصرار نکردم. حدود یکی دو هفته‌ای بالا بودم، بعد من را پایین آوردند. رجوی هم آن موقع پایین بود.

### چه کسانی بودند؟ اسامی را به خاطر دارید؟

علیرضا زمردیان، علیرضا تشید، حسن راهی، احمد بناساز نوری، ناصر جوهری و محمود طریقی‌الاسلام. این‌ها بودند، اما این‌ها که می‌گویم یقین ندارم که در ابتدای سال ۵۵ آنجا بودند یا آن‌ها را بعداً به بند ۲ آوردند. مثل سید جلیل سید احمدیان و محمد دشتی و حسین قاضی و زین‌العابدین حقانی پیش از من آنجا بودند یا پس از من؟

### کار روزانه‌تان چه بود؟ چه می‌خواندید؟ چه چیزهایی می‌نوشتید؟ در فاصله ۵۴ به بعد در اوین را مدنظر دارم.

آنجا من درباره همان حلقه گمشده‌ای که گفتم، تبیین ارتباط بین زربینا و روینا کار می‌کردم و ول‌کن هم نبودم. با محمدرضا شالگونی که بعداً در رأس جریان راه کارگر قرار گرفت خیلی با هم روی این مسئله بحث می‌کردیم.

برای اینکه کتاب مبارزه طبقاتی در روسیه شارل بتلهایم را بخوانم در بند ۲ عمومی شروع کردم به زبان فرانسه خواندن. کتاب به زبان فرانسه بود و گویا علی صادقی آن را به همراه خودش به بند آورده بود. افسر نگهبان هم لابد نگاهی به قیافه و سن و سال بالای علی صادقی کرده و نتوانسته نام کتاب را بخواند. حتماً آدم سختگیری نبوده و اجازه داده بود که این کتاب بیاید تو. کسی هم نبود که آن را بخواند جز خود دکتر صادقی و حیثاً یک یا دو نفر دیگر. در آن زمان در بند ۲ کتاب‌های موجود از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد و بیشتر آن‌ها هم قرآن یا کتاب‌های دعا بود. علی صادقی دکتری فیزیک اتمی داشت و فکر می‌کنم بعد از انقلاب با رنجبران و انقلابی‌های دواآتشی که شوروی را سوسیال امپریالیست می‌دانستند همراه بود. از او فرانسه یاد می‌گرفتم. قرار هم بود که به او انگلیسی یاد بدهم. من فرانسه را جدی گرفته بودم، ولی او را نمی‌دانم جدی گرفته بود

یا نه. روی لباس های زندان که طوسی خاکستری بود با صابون نوک تیز می نوشتیم. روپوش زندان جلوی چشم چندتکه بود، اما پشتش یک تکه است و به عنوان صفحه کاغذ یا تخته سیاه از آن استفاده می کردیم. صابون سربازی را که به ما می دادند به عنوان مداد از آن استفاده می کردیم. این را هم اضافه کنم که برخی زندانی های با استعداد مثل موسیو (حسین پوریکتا) یا عبدالله مهری یک چیزهایی با همان مواد موجود و دم دست درست می کردند که باورنکردنی بود. موادشان عبارت بود از آب قند و خمیر نان که با این ها سریش درست می کردند. بعد با این سریش و کاغذ روزنامه چیزهایی درست می کردند مثل حلقه یا مثل دایره های چوبی یا چارچوب های



کوبلن دوزی، منتهی چیزی که در زندان می ساختند چهارگوش بود. تکه پستی لباس زندان را روی این قاب های کوبلن می کشیدیم می شد یک تخته سیاه کوچک و با صابون می نوشتیم و پاک می کردیم. ندیده ام اما از حسین پوریکتا شنیده ام که نمایشنامه اجرا کرده اند، با همین مواد تنگ درست کرده بودند که نگهبان ها یک دفعه شوکه شده اند، اما همه جا رایج بود که مهره های شطرنج یا مجسمه ها و ظروف و جعبه های بسیار زیبا و با تزئیناتی به سبک...

### زندان مشهد؟

همه جا بود. این ها را می شد نگه داشت و در موزه بگذارند. متأسفانه خیلی از این چیزها یا نابود شده یا در خانه های بازجوها و زندانیان هایی رفته که معلوم نیست قدر آن ها را بدانند. واقعاً با استعداد بودند. من هیچ وقت استعداد نداشتم.

\*\*\*\*\*

### نقد مبارزه مسلحانه

نقد من از مبارزه مسلحانه ویژگی خاصی داشت که آمیخته با نقد خشونت درون گروهی بود. از همان موقع توجهم به خشونت های درون گروهی جلب شده بود و فکر می کردم تضمینی ندارد که خشونت درون گروهی در این روش قابل حذف باشد.

### منظور تان مبارزه مسلحانه است؟

برایم روشن نبود، می خواستم ببینم چرا انقلاب فرزندان را می خورد؟ چرا جریان پول پوت، استالین، یا در مقیاس کوچک تر جریان حفیظ الله امین در افغانستان و خود جریان تقی شهرام رخ داده اند. بحث های دیگری که آنجا می کردیم نفی مبارزه مسلحانه به صورت چریک شهری بود.

### این را اعلنی کرده بودید؟

آن موقع در بند ۲ اوین محمدرضا شالگونی هم بود. وقتی که به هم رسیدیم گفت خیلی خوشحالم تو هم این نظر را داری. من و عده ای دیگر بحث می کردیم که مبارزه مسلحانه به صورت چریک شهری اگر هم شروع امری ناگزیر بود، ادامه دادنش درست و قابل توجیه نیست. شالگونی می گفت، من اگر علناً مشی چریکی را رد کنم، فدایی ها ممکن است مرا ایزوله کنند و من نتوانم با آن ها بحث کنم. او به طور مدام با تعدادی

نوشتید. این روند را چطور تغییر می کنید. چطور از آن روند به این رسیدید؟ چه اتفاقی افتاد که بعد از ده سال به این نتیجه رسیدید؟ درباره هر جفتش هم جزوه نوشته اید. منتها هیچ کدامشان هم موجود نیست. آیا اصلاً به پیامد این کار فکر می کردید که من در یک جزوه ای جنگ چریک شهری نوشتم و ممکن است یکسری آدم هایی بابت این کشته شده باشند و بعد از ده سال به این نتیجه برسیم که حرفم اشتباه بوده است و باید حرفم را پس بگیرم، این آزارتان نمی داد؟ اصلاً به آن فکر می کردید؟

درواقع فکر مبارزه مسلحانه با رژیم شاه پس از سال ۴۲ و به طور جدی تر از سال های ۴۴ شروع شد. علت اینکه حنیف سازمان مجاهدین را تشکیل داد، این بود که راه قانونی و مبارزه سیاسی جواب نمی داد. نه فقط ما، بلکه اکثر گروه های مذهبی، مانند هیئت مؤتلفه و حزب ملل اسلامی یا مارکسیستی، مانند گروه بیژن جزینی یا گروه احمدزاده، پویان، مفتاحی و بهروز دهقانی به این نتیجه رسیده بودند. طبیعی بود که به این سو کشیده شویم و همین را تئوریزه کنیم.

**منظورم این نیست. اینکه شرایط ایجاب می کرد شما جزوه جنگ چریک شهری را بنویسید، بله ایجاب می کرد. آیا به لحاظ احساسی این قضیه آزارتان نمی داد جزوه ای که نوشته اید باعث هزینه هایی بوده که اگر این جزوه نبود این اتفاق ها هم نمی افتاد؟**

ببین امیر، شما داری از پارادایم فعلی به پارادایم جوانی ما نگاه می کنی. بگذار برایت توضیح بدهم. در آن پارادایم ما جزئی از یک کل بودیم. نوع رابطه نسل ما با آرمان آن زمانمان - حال آن آرمان هرچه بود - فرق می کرد با رابطه نسل شما با آرمانتان. شما آرمانتان را دارید، فریدنتان را هم دارید. نسل شما را نمی توان مثل جنگ دوم جهانی به جنگ فرستاد و ۲۰ میلیون نفرتان را به کشتن داد. این کار شدنی نیست، اما نسل ما از همان سنخی بود که به راحتی آماده بودند خود را در کوره مذاب انقلاب و جنگ بیندازند. رابطه نسل شما با اصلاح طلبی و جنبش سبز، فرق می کند با رابطه نسل ما با رهبرانمان و آرمانمان. ما حل شده در ارگانسیم های جمعی بودیم، به همین دلیل بود که نسل ما برداشتی فردگرایانه از آزادی نداشت. برداشت ما از آزادی روسوگونه و معطوف به اراده عمومی بود. این برداشتی رسالت گون از آزادی بود. نقد روسو در فصل پنجم کتاب فضای نوین، نقد من از نسل خودم از آزادی است. وقتی که نوع برداشت از آزادی های فردی دگرگون شود، نوع مسئولیت فردی و آزار وجدانی که مورد نظر توست نیز دگرگون می شود. نسل ما جزئی از یک جریان اجتماعی بود. گرایش قوی و گسترش یابنده ای در ایران و جهان به سمت وسوی مبارزه مسلحانه بود، اما پس از آن همه افت وخیز و تلفات و تجربه ها در درون این جریان اجتماعی در سال ۵۵ احساس می کردیم دیگر با آن روش نمی شود. دیگر موتور کوچک و موتور بزرگ و این چیزها جواب نمی دهد. موضع گیری

از اعضای مهم فدایی ها کار می کرد. خودش در ارتباط با گروه پاک نژاد معروف به گروه فلسطین به زندان افتاده بود و بعد گویا جذب جزئی شده بود. نخستین بار که دیدمش در بند ۲ اوین اسفند ۵۴ فروردین ۵۵ بود. از آن زمان داشت گروه خودش را شکل می داد که بعدها نام راه کارگر را به خود گرفت. در سال های ۵۶ و ۵۷ فکر می کنم که شالگونی توانسته بود گروه همفکر خودش را با بحث های مداومی که در میان شان بود شکل بدهد. نام هایی که یادم مانده است، عبارت بودند از اصغر ایزدی، روبین مارکاریان، علی مهدیزاده، محمد شبیبانی، غلام ابراهیم زاده، ابراهیم دینخواه و ابراهیم دل افسرده این ها دیگر همفکران شالگونی شده بودند و تعدادی دیگر که همچنان طرفدار مشی چریکی بودند مثل پرویز نویدی، جمشید طاهری پور و سنجر و لطفی و خیلی های دیگر بودند. اعضای چریک های فدایی خلق در آن زمان به دو گروه تقسیم شده بودند: یک عده شان گوش شنوایی برای شنیدن نظریات مخالف مبارزه مسلحانه داشتند: یک عده مثل عبدالرحیم صبوری، حبیب فرزاد و فریبرز سنجر و سفت و سخت طرفدار مبارزه مسلحانه بودند. رحیم صبوری فکر می کنم در جریانات سال های ۶۱ تا ۶۲ کشته شد. به غیر از این ها افرادی بودند که من با آن ها سلام و علیک مختصری داشتم و هیچ وقت نشد که با آن ها صحبتی درباره نقد مبارزه مسلحانه داشته باشم و در نتیجه نظراتشان را بدانم. مثل شهاب الدین (پزشک بود) و انوشیروان لطفی.

### درباره نفی مبارزه مسلحانه جزوه ای نوشتید؟

چرا نوشته بودم و در آخر دی ۵۷ که آزاد شدیم با خودم بیرون بردم. سال ۱۳۵۸ آن را برای چاپ در کتاب جمعه به شاملو دادم.

### بعد از انقلاب بود.

بله. نسیم خاکسار در آن زمان هنوز طرفدار مشی چریکی بود و توانست رأی شاملو را بزند. نسیم در مقابل اعتراض من گفت آن دو تا مقاله قبلی سطح تئوریک بالایی داشتند که چاپ کردیم، این سومی نه! به گمانم چون مخالف نظرش بوده سطح تئوریک آن را پایین دیده!

**شما اواخر دهه ۴۰ جزوه «جنگ چریک شهری» و سال ۵۵ «نقد چریک شهری» را**



جدید ما در واقع بازگشت به لنین و مشابه مخالفت او با سوسیال رولوسیونرها در روسیه بود و ما با استناد به آن و با تکیه به تجربه شکست خورده خودمان بود که کار می کردیم. فکر نمی کردیم اگر ما این حرفها را نمی زدیم، جریان مسلحانه به راه نمی افتاد. چنین خودبزرگ بینی ای نبود. ما پس از شکست های پی در پی روش چریکی در شهر به این نتیجه رسیده بودیم که این راهش نیست.

**یعنی به خاطر برآیند اجتماعی سال ۵۵ به این نتیجه رسیده بودید؟ یا نتیجه تجربه شخصی تان از شکست بود؟ چون حساب کنید سال ۵۵ تازه انقلاب دارد اوج می گیرد و دو سال بعد انقلاب اتفاق می افتد.**

« سال ۵۵ اوج شکست چریک شهری است، چون کلاً رهبری هر دو جناح از بین می رود. از فدایی ها حمید اشرف و... و از مجاهدین بهرام آرام و... همه کشته شدند. در واقع از دو طرف در بیرون از زندان تعداد انگشت شماری مانده بودند که از تعداد انگشتان دو دست شاید تجاوز نمی کرد. به جای اینکه برخلاف پیش بینی ما مدام تعداد خانه های تیمی زیاد شود کم شده بود. با مشاهده تناقض میان تجربه و پیش بینی هایی که ناشی از تئوری اولیه بود به این نتیجه رسیده بودیم که این راهش نیست. در واقع ساواک در سرکوب گروه های چریک شهری موفق بود. ضمن اینکه این گروه ها به اسطوره و قهرمانان ملی تبدیل شده بودند، ولی از نظر تشکیلاتی تداوم نداشت. ساواک توانسته بود هسته های چریکی را شناسایی کند و این کار را یا با ارتباط یا با نفوذ کرده بود. در همین سال عده ای از زندانیان مذهبی با شرکت در مراسم سیاسی از شاهنشاه آریامهر از زندان آزاد شدند. روی هم رفته شگردهایی که ساواک به کار برد در آن سالها موفق بودند. مبارزه چریک شهری به قدری پرهزینه بود که قابل گسترش نبود. به این نتیجه رسیده بودیم که این روش را کنار بگذاریم و روش کم هزینه تری را جایگزین آن کنیم. این مسئله دوباره ترفی های لنین را مطرح می کرد. در حالی که در سال ۴۹ بیشتر چه گوارا و کاسترو و نظریه جنگ چریک شهری امریکای لاتین مطرح بود. خود کاسترو و سیم که در واقع نوعی ماجراجویی انقلابی بود برای نسل ما بیشتر کشش داشت. گروه معدودی می زنده به کوه و موفق می شوند. خود چه گوارا هم بر این مبنای بولیوی شروع کرد که نتوانست. خب ما از سال ۴۸ تا ۵۵ در ماجراجویی انقلابی سبک کاسترو و چه (سیاهکل) و چریک های امریکای لاتین (جنگ چریکی شهری با مرکزیت تهران) در تجربه عملی به این نتیجه رسیدیم که این راه را کنار بگذاریم؛ اما در سال ۵۵ هنوز عده زیادی مخالف این بودند؛ یعنی مبارزه مسلحانه تبدیل به یک حماسه شده بود که...»

### مبارز مسلحانه بین روشنفکران و دانشگاهیان هنوز جذابیت داشت؟

« جذابیت داشت. در واقع آدمها از دور می ایستادند و تحسین و تقدیس می کردند، ولی امکان این که بشود نیروهای چریکی را گسترش داد نبود و ما چاره ای جز پذیرش شکست مبارزه مسلحانه نداشتیم.

**سال ۵۷ یعنی سال ۱۹۷۹ در جهان هم دیگر**



گروه سیاهکل

**جنگ چریکی جذابیتی نداشت، این طور نیست؟ یعنی روندی که خود رژی با آن طی می کند که نقد مسلحانه است و همان روند را شما هم طی کردید.**

« رژی دبره، در انقلاب در انقلاب سعی دارد تجربه انقلاب کویا را تئوریزه کند و از آن یک مدل برای انقلاب های ضد امپریالیستی نوین بسازد، اما پس از آزادی از زندان بولیوی نقد سلاح را نوشت که لابد منظور شما آن است.

### همان جاست که جنگ چریکی را طرد می کند.

« دبره در کتاب اولش جنگ چریکی به شیوه مانو و تز محاصره شهرها از طریق روستاها را رد می کند. در همان سطر اول کتابش می گوید که کویا این شانس را داشت که کاسترو کتاب های مانو را خوانده بود که چند سال بعد لویی آلتوسر در فرانسه طی نامه سرگشاده و محبت آمیزی خطاب به دبره این نظر دبره را نقد می کند. دبره هنوز در زندان بولیوی بود. انقلاب در انقلاب دبره، به نوعی نقد تئوری انقلاب لنین در رابطه با حزب آوانگارد طبقه کارگر و نیز نقد نظرات مانو درباره انقلابات دهقانی به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست و در نهایت محاصره و تسخیر شهرها بود. دبره می گوید خود مفهوم انقلاب دچار انقلاب شده و دیگر لزومی ندارد که انقلابیون آن راه را بروند. یک گروه معدود روشنفکر انقلابی می توانند انقلاب راه بیندازند. این به معنی تدوین یک تئوری نوین انقلاب بر مبنای فقط یک نمونه موفق یعنی انقلاب کویا بود. بر این مبنای بود که چه گوارا هم می خواست این روش را در امریکای لاتین و به ویژه در بولیوی پیاده کند. در عمل این تئوری نوین انقلاب به اضافه جنگ چریکی شهری شکست خوردند و ما از سال ۱۳۵۵ معادل ۱۹۷۵-۱۹۷۶ دوباره برگشتیم به نظریات لنین. از سال ۵۵ به بعد ابتدا به این نتیجه رسیدیم که دست کم به طور تاکتیکی

و برای مدتی شاید دو سه ساله عملیات مسلحانه را کنار بگذاریم، چون پس از هر عمل، ساواک نیروهای خود را بسیج می کرد، حتی شبها خانه گردی می کردند. محلاتی را در نظر می گرفتند و در تک تک خانه ها را می زدند وارد می شدند و پرس و جو می کردند و به هر کسی هم مشکوک می شدند او را می گرفتند و از اینجا خیلی چیزها لو رفته بود. کار خیلی مشکل شده بود،

هم برای ساواک هم برای نیروهای چریکی هم برای سمپات ها، در فاصله ۵۵ تا ۵۷ کار مهم چریکی نمی بینی. نیروها هم بواش بواش یا معتقد نیستند یا می گویند خودمان را سازمان بدیم. چریک های فدایی خلق این کار را کردند. خط مشی مجاهدین مارکسیست-لنینیست (و بعدها «پیکار») معجونی از ترفی های لنین درباره سازمان آوانگارد طبقه کارگر و آخرین ترفی مانو بود.

**شما که آن موقع عملیات مسلحانه را نقد می کردید جایگزین آن چه راهی ارائه می دادید؟ فکر می کردید مبارزه تداوم دارد یا خود مبارزه را تعطیل کرده بودید؟**

« آنچه به طور دسته جمعی جریان داشت تبدیل مبارزه پیش از چریک شهری به مبارزه توده ای و هماهنگ بود؛ یعنی چریک نباید خیلی از مردم فاصله داشته باشد و او زمانی باید دست به اسلحه برد که مردم نیز آمادگی قیام مسلحانه را داشته باشند. در آن سالها بحث بیشتر اینها بودند. شالگونی و افرادی که از چریک های فدایی یا از ستاره سرخ جذب کرده بودند این مسیر را می رفتند. مجاهدین مارکسیست شده ای که در سالهای ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ در بند ۲ زندان اوین بودیم نیز در درون خودمان این بحثها را دنبال می کردیم.

### آن موقع معتقد به انقلاب بودید؟

« بله. مگر می شد اسطوره انقلاب را به این سادگی ها کنار گذاشت. سال ۵۶ که کتاب زیاد می دادند، کتاب نقد سلاح رژی دبره را به زبان انگلیسی و چند کتاب دیگر برایم آوردند. باز یک کتاب دیگر با کمک یک تاریخدان فرانسوی منتشر کرده بود که مصاحبه با رهبر حزب کمونیست اسپانیا بود و به انگلیسی ترجمه شده بود. آن را در زندان خواندم. قبل از سال ۵۵-۵۴ در زندان کتاب محدود بود. ۵۲ به بعد اکثر کتابها را جمع کرده بودند و تنها کتاب های مذهبی و چند رمان در دسترس ما بود. سال ۵۲ خیلی ها را به خاطر داشتن کتاب های صمد بهرنگی گرفته بودند.

**ماهی سیاه کوچولو را خود کانون پرورش فکری چاپ کرده بود و وابسته به آنجا بود؛ یعنی در واقع در خود همان سیستم چیزی تولید شد تحت عنوان ماهی سیاه کوچولو و در خود همان سیستم هم خواندن این کتاب جرم محسوب می شد؟**

« صمد بهرنگی سال ۴۶ به هنگام شنا در رود ارس (آراز در گویش محلی) غرق شد. قبلاً خیلی مرکز توجه نبود. صمد بهرنگی با بهروز دهقانی رفیق بود، بهروز دهقانی جذب فدایی ها شد. با مقاله ای که آل احمد در رابطه با صمد بهرنگی نوشت موضوع فرق کرد و بهرنگی مطرح تر شد. اوتوریته چه در ایران خیلی قوی بود.

کتابی را که چپ نمی‌خواست ترجمه نمی‌شد. مهدی سمسار سفری در گردباد را که خاطرات یک نویسنده روس در اردوگاه‌های کار اجباری استالین بود ترجمه کرده بود. آن موقع شایعه بود مهدی سمسار که این را ترجمه کرده عضو سیا است و وقتی چنین انگ می‌زدند کسی این را نمی‌خواند. کسی هم که می‌خواند باور نمی‌کرد و می‌گفت این‌ها را سیا ساخته است. این کتاب را سال ۶۴ خواندم. می‌خواندم و انگار که زندگی خودم و هم‌نسلانم بود. در واقع آدم فکر می‌کند اگر آن موقع این کتاب را خوانده بودیم چه تاثیری بر ما می‌گذاشت. این نوع اندیشیدن و این سنخ داوری هیچ توجهی به جذابیت یا برعکس پوکی وضعیت‌ها ندارد. برخی وضعیت‌ها در این یا آن فضا بار انرژی مثبت یا منفی بسیار زیادی دارند و داوری ما درباره آن‌ها متأثر از این انرژی‌های مثبت یا منفی است. در پارادایم آن دوران کتاب فوق، پوک و فاقد جذابیت بود. فقط پس از آنکه ما دردی مشابه پرسوناژهای سفری در گردباد را با تمام وجودمان زسیم، این کتاب آن‌چنان پر از انرژی و مملو از حقایق به نظرمان رسید که پیش از آن برایمان تصورپذیر نبود. در پارادایم پیشین آن مطالب یاه و پوک به نظر می‌رسیدند. در ماتریس زیبایی و نیز در فضای نوین من در این باره گام‌های اولیه را برداشتم، اما هنوز راهی طولانی در پیش دارم. خب البته که این مطالب جایش در کتاب خاطرات نیست. برویم سر موضوع...

**آقای بازرگانی اگر خاطرتان باشد جلسه پیش رسیدیم به ۱۳۵۵ و مقداری درباره آن صحبت کردیم. از جمله چیزهایی که شما یادآوری کردید، نوشتن جزوه نقد مبارزه مسلحانه بود و البته اشاره کردید که نقد سلاح رژی دبره از نیمه دوم ۵۶ به بعد به دست شما رسید، اما شما آن جزوه را سال ۵۵ نوشته بودید. این جلسه را با این پرسش شروع کنیم و پیش برویم.**

«اول توضیحی بدهم که شاید به‌منزله صحیح هم باشد. من تا آنجا که به یاد دارم اولین بحث‌هایی که شروع کردیم کتبی نبود، شفاهی بود. در سال ۵۵ ما هنوز قلم و مداد نداشتیم. سال ۵۵ که شروع کردم فرانسوی یاد گرفتن هنوز روی لباس زندان با صابون خشک تمرین می‌کردیم؛ بنابراین سال ۵۵ تا آنجا که به یاد می‌آورم قلم و کاغذ نداشتیم و من نمی‌توانم این را آن موقع نوشته باشم. این احتمالاً بعد از اینکه جو زندان باز شد و کتاب دادند من بعداً این را نوشتم. ولی قبلش این بحث‌ها شفاهی بود. اینکه می‌گویی اولاً سال ۵۵ طلایه انقلاب باشد، معلوم نبود. این

**نسل ما جزئی از یک جریان اجتماعی بود. گرایش قوی و گسترش‌یابنده‌ای در ایران و جهان به سمت وسوی مبارزه مسلحانه بود، اما پس از آن همه افت و خیز و تلفات و تجربه‌ها در درون این جریان اجتماعی در سال ۵۵ احساس می‌کردیم دیگر با آن روش نمی‌شود. دیگر موتور کوچک و موتور بزرگ و این چیزها جواب نمی‌دهد**

زندان هم تغییر کرده بود. اول یک گروه از صلیب سرخ آمدند و می‌خواستند ببینند که ما شکنجه شده‌ایم یا نه. این بازدیدکنندگان را به جاهایی می‌بردیم و سعی می‌کردیم کسانی را که به آن‌ها مشکوکیم که خبرچین پلیس هستند راه ندهیم و بتوانیم حرف‌هایمان را بزنیم. ولی یادم هست اولین باری که صلیب سرخ آمد و ما حرف زدیم همگی این تصور را داشتیم که بعدش چوبش را خواهیم خورد. گفتیم باشد، ارزشش را دارد.

**موقعی که آن‌ها بازدید می‌آمدند زندان نماینده نداشت؟**

«نه. آن‌ها آمده بودند داخل زندان، اجازه نداده بودند که بازجوها یا اشخاص دیگر همراه آن‌ها وارد شوند.

**این موضوع مربوط به ۵۶ به بعد است؟**

«دقیقاً نمی‌دانم، فکر می‌کنم این جریان صلیب سرخ آمدن به داخل زندان باید مربوط به ۵۶ باشد. سال ۵۳ که وحشتناک بود. من اولین نبودم و مشهد بودم. سال ۵۵ جو زندان کمی بهتر از ۵۴ بود. آن موقع بحث‌های شفاهی بود در در مبارزه مسلحانه. شالگونی به من گفت اینکه تو داری در در مبارزه مسلحانه صحبت می‌کنی حواست باشد که اعضای فدایی نفهمند، چون آن وقت بایکوت می‌کنند. استنباط من این بود که نه فکر نکنم من را بایکوت کنند. برای اینکه من نقطه‌ضعفی در زندان نداشتم. نه بازجویی‌هایم بود، نه وضعی نشان داده بودم. روی هم رفته من زندانی خوش‌نامی بودم که حالا نظرم تغییر کرده بود و دوست داشتم اعلام کنم که چرا من با مبارزه مسلحانه مخالفم و فکر می‌کنم که مبارزه مسلحانه گروه پیشناز منظور بود؛ همان موتور کوچکی که موتور بزرگ را به حرکت درمی‌آورد. واقعیت این است که الان اصلاً یادم نیست که آن موقع چه هش الهفتی به هم می‌بافتم و چه چرت و پرت تئوریک با استناد به لنین و مارکس سر هم کرده بودم. دلایلی می‌آوردم که این مبارزه مسلحانه به آن شکلی که ما شروع کرده بودیم در ایران به‌صورت چریک شهری در تئوری اشکال داشت. نظر الان من را بخوای خنده‌ام می‌گیرد که ما در آن زمان دنبال یک زیربنای تئوریک می‌گشتیم. درواقع مخاطبان ما افرادی بودند که ما باید با ادبیات مارکسیستی به آن‌ها ثابت می‌کردیم مبارزه مسلحانه پیشناز اشکال دارد و «علمی» نیست. الان که به گذشته نگاه می‌کنم خنده‌ام می‌گیرد. برای اینکه وقتی می‌گویی مبارزه مسلحانه درست نیست لزومی ندارد که حتماً به تئوری استناد کنی. می‌توانستیم با توجه به هدفی که در پیش داشتیم و واقعیت موجود، بنشینیم و با هم صحبت کنیم و آنالیز کنیم. معمولاً ما حالا این کار را می‌کنیم. ما می‌گوییم حالا جامعه ما این است و هدف ما هم این است. در رابطه با هدفی که داریم راهش نباید این باشد. منطقی و عقل سلیم این را می‌گوید، ولی آن موقع

این طوری نبود. همان‌طور که برای یک مذهبی اگر از قرآن آیه بیاوری یا از انجیل زودتر قبول می‌کند حرفی را که می‌زنی، برای مارکسیست جماعت هم باید از لنین و مارکس دلیل می‌آوردی و بدون آن‌ها حرفت را قبول نمی‌کردند. تمامی بحث‌هایی که آنجا کردیم مبتنی بر ادبیات مارکسیستی بود. عبدالرحیم صبوری آن موقع اولین بود و انقلابی تئوریک و نسبتاً باسوادی هم بود و از کتاب‌های انگلیسی برای اثبات درست بودن بنیادی مبارزه مسلحانه کمک می‌گرفت و اینکه آدم‌هایی که مبارزه مسلحانه را رد می‌کنند اپورتونیست‌های راست و تسلیم‌طلبی هستند که درنهایت اگر قدرت بگیرند طبقه کارگر را به انحراف می‌کشاند.

**واکنش آن‌ها نسبت به شما چه بود؟**

«چه کسانی؟»

**مخاطبان نقد شما؟**

«مخاطبان من اعضای مجاهد مارکسیست شده بودند که از زندان‌های مختلف از شیراز، مشهد یا قصر آورده بودند و در اوین جمع کرده بودند.

**در واقع اعضای مجاهد مارکسیست شده «راه کارگر» را تشکیل دادند. ببخشید این سؤال را هم در پورتال عرض کنم، پیکاری‌ها چگونه مگر آن‌ها مجاهد‌های مارکسیست شده نبودند؟**

«این‌ها که می‌گویم سال مجاهدین مارکسیست زندانی است نه بیرون از زندان. پیکاری‌ها که آن موقع هنوز نبودند. سال ۵۵ و ۵۶ هنوز اسمشان را پیکار نگذاشته بودند.

**گروه پیکار در انقلاب تشکیل شد؟**

«هنوز آن موقع خودشان را سازمان مجاهدین می‌نام می‌گفتند. بعد هم آن را کنار گذاشتند و تبدیل به دو سه تا شاخه شدند، با اسامی مختلف. مقارن انقلاب بود که اسمشان را پیکار گذاشتند. از مجاهدین مارکسیست‌شده‌ای که آن موقع در اوین بودند و بعداً رفتند به پیکار پیوستند فقط فکر می‌کنم علیرضا زمریدان بود. بقیه اکثراً رفتند با راه کارگر؛ یعنی علیرضا تشدید، ستار کیانی و فکر می‌کنم احمد بناساز نوری، حسن راهی، ناصر جوهری و زینال حقانی. مرتضی آلائیوش چون شش سال زندان داشت ۵۶ آزاد شد. خب او رفت و بعد کاندیدای پیکار از تهران هم شد برای مجلس شورای ملی. ولی اعضای که در اوین بودند اکثراً راه کارگری شدند؛ یعنی یک بحث‌هایی از اواخر دوره زندان بین اعضای مجاهد مارکسیست شده و م داشت رخ می‌داد و با هم مذاکره می‌کردند.»

**پی‌نوشت:**

۱. در زمستان ۵۲ با دستاوردهایی که از گروه‌های مارکسیستی به دستمان رسیده بود به این نتیجه رسیده بودیم که مبارزه مسلحانه با تئوری‌های مارکسیستی به‌هیچ‌وجه قابل تبیین نیست... در جلد دوم خاطرات آن‌ها که رفتند آمده است و در نوروز ۵۳ مطرح کردم که تقی شهرام سعی دارد سازمان را به‌طرف مارکسیسم هدایت کند تا مقدمه‌ای باشد بر نفی مبارزه مسلحانه. این مطالب همه در جلد دوم خاطرات آمده است. مینمی  
۲. تقسیماتی که آقای بازرگانی اشاره می‌کنند، در خاطرات آقای محمد صادق در چشم انداز ایران از شماره ۸۸ تا ۹۸ آمده است.

# چه خواهد شد؟

## نگاهی به تاریخ آینده

عادت داریم همیشه از گذشته سخن بگوییم، شاید از گذشته درس بگیریم، اما این بار تاریخ آینده را مرور می‌کنیم و از آن درس می‌گیریم. هرچند مرور تاریخ آینده بر هیچ‌سند و منبعی تکیه ندارد و تنها یک مکاشفه و رؤیایپردازی است و به جای روش علمی و تجربی بر کشف و شهود متکی است. از همین رو می‌تواند کاملاً غیرواقعی و خیال‌پردازی و یک طنز تاریخی باشد.



مهدی غنی

برخی صبر و حوصله نداشتند و به این نوع تلاش‌ها هم خوش‌بین نبودند. گمان می‌کردند تنها با تغییرات ساختاری تند و رادیکال اوضاع سامان می‌یابد. به هر حال با هماهنگی فشارهای داخلی و خارجی اوضاع به سمت تنش و تشنجات پیش رفت و سرانجام با تغییرات ناگهانی کلان یک حکومت سکولار غیردینی روی کار آمد.

### آرایش نیروها

روشن است که چنین تغییراتی بدون خشونت و درگیری نخواهد بود؛ بنابراین به میزان گسترش و دامنه این خشونت‌ها روند بعدی نیز از آن متأثر خواهد بود: در آن وضعیت نیروهای تأثیرگذار و تعیین‌کننده عبارت بودند از:

۱. روشنفکران لائیک که به دموکراسی و لیبرالیسم سیاسی و حقوق بشر و برخی سوسیال‌دموکراسی اعتقاد دارند و از ضرورت رعایت آزادی و عدم خشونت سخن می‌گویند. این طیف در میان روزنامه‌نگاران، نویسندگان، دانشگاهیان و قشرهای فرهیخته و کارشناسان و نخبگان دیده می‌شوند و بیشتر مواضعی آرمان‌گرایانه و انسانی دارند.
۲. روحانیان سنتی غیرسیاسی که معتقدند حضور روحانیت در امور اجرایی باعث از بین رفتن قداست روحانیت و فاصله گرفتن مردم از آن‌ها می‌شود. مردم نارسایی‌ها و کمبودها را به آن‌ها نسبت می‌دهند و روحانیت را زیر سؤال می‌برند. به اعتقاد اینان یک حکومت سکولار برای حفظ قداست روحانیت مفیدتر است. مردم ناراضی از حکومت به روحانیت روی می‌آورند و روحانیت هم می‌تواند با موضع انتقادی نسبت به اشتباهات حکومت، همیشه طلبکار باشد.
۳. مخالفان جمهوری اسلامی یعنی جریان‌های سیاسی مثل طیف‌هایی از سلطنت‌طلبان، مارکسیست‌ها، مجاهدین خلق به رهبری مریم رجوی، منتقدان رجوی، ملی‌گراها یا طیف‌های گوناگون و جمهوری‌خواهان به شدت فعال‌اند. اینان به رقابت با هم به یاری‌گری از مردم به‌ویژه جوانان و دانشگاهیان و نخبگان هنری و علمی مشغول‌اند.
۴. بزه‌کاران و افراد شرور نیز به دلیل فقدان پلیس مقتدر در جامعه جولان می‌دهند. برخی موقع آشوب‌ها از زندان‌ها گریخته‌اند و دست به هر کاری می‌زنند و برخی هم در محلات مختلف گردن‌فرازی می‌کنند.
۵. طیف نسبتاً گسترده‌ای از مردم کاری به سیاست اعم از دموکراسی و دیکتاتوری ندارند و دنبال خوش‌گذرانی و جبران محرومیت‌های گذشته‌اند. آن‌ها سخت به بهره‌برداری از فضای بی‌کنترل و موقعیت پیش‌آمده مشغول‌اند و کاری به اوضاع سیاسی و دعوای جناحی ندارند.
۶. طرفداران جمهوری اسلامی، روحانیان سیاسی، روشنفکران دینی یا متهم‌اند و منزوی یا تحت تعقیب، بنابراین کمتر بروز و ظهور دارند.
۷. نیروهای نظامی و انتظامی سرگردان و بلا تکلیف‌اند و کار خاصی انجام نمی‌دهند.
۸. مردمی بحران‌زده همراه مشکلات اقتصادی و ناهنجاری‌های اجتماعی و کمبودهای ناشی از بحران درگیری و تخریب برخی زیرساخت‌ها منتظرند هر چه زودتر اوضاع سامان‌یافته و کارها به روال جاری بیفتند.
۹. قدرت‌های خارجی در صددند در وضعیت جدید جای پای باز کرده و میخ خود را بکوبند.
۱۰. خانواده قربانیان هم فعال شده‌اند و در صدد گرفتن انتقام از طرف مقابل‌اند. اینان به شدت پارادوکسیکال هستند برخی خود را قربانی وضعیت پیشین می‌دانند و

این روزها که فشارهای خارجی و بحران‌های داخلی (اقتصادی، زیست‌محیطی و قهر طبیعت) در کشور شدت یافته، مهم‌ترین کار برخی محافل سیاسی و فضای مجازی و حتی دیدارهای خانوادگی نقل خبرهای شوم، اختلاس‌ها، گرانی‌ها، تورم، بیکاری شده است، همه اعلام نگرانی می‌کنند و از آینده نامعلوم و نگران‌کننده‌تر سخن می‌گویند. اغلب می‌پرسند چه خواهد شد؟ کمتر کسی می‌پرسد چه باید کرد؟

نقل خبرهای بد روزمره (با پسوند کاملاً موثق) فعالیت سیاسی تلقی می‌شود و هرچه بیشتر اوضاع را لرزان و متزلزل نشان دهی، رادیکال بودن خود را اثبات کرده‌ای. هرکس برخی خبرهای بد را تکذیب کند یا از اتفاقات مثبت سخن بگوید انگشت‌نما می‌شود. خوش‌بینانه‌ترین نگاه به او این است که آدم ساده‌لوحی است. از اوضاع باخبر نیست، فقط تلویزیون رسمی را می‌بیند. برخی هم او را صاحب منافع یا احتمالاً مرتبط و وابسته به نهاد قدرت می‌شمارند.

برخی جریان‌های وابسته به اصولگرایان از سال قبل از غیب خبر می‌دادند که سال ۹۸ که دهمین سال انتخابات ۱۳۸۸ است فتنه‌ای عظیم‌تر در پی خواهد بود. آن‌ها با کشف نظریه عالمانه! هر ده سال یک فتنه، به این پیشگویی نوستراداموسی نائل آمدند. البته اگر هم کسی در صدد فتنه‌گری نباشد، با این تبلیغات و اقداماتی به‌عنوان پیشگیری، ممکن است آن‌ها را قفل‌کند داده و به این فکر بیندازند.

از اینکه پیش‌گویی‌های منفی بگذریم که خود کنشی از همان نوع پیش‌گفته بود، به فکر اقدام سفری تاریخی در پیش‌گیرم و بر بال خیال به آینده‌های دور و نزدیک سفر کنم. سپس از این سفر گزارشی برای شما تهیه کنم. مثل فال‌بین‌هایی که با دیدن خطوط کف دست شما آینده را پیش‌بینی می‌کنند که چه سرنوشتی در پیش دارید. من که از وضعیت خود در یک ساعت بعد خبر ندارم، نمی‌دانم در سال جدید چه اتفاقی برای من خواهد افتاد، فکر کردم بهتر است پیشاپیش خود را میهمان کنم و فرض را بر این بگذارم که سال‌های آینده هم زنده خواهم ماند و شاهد اتفاقات شگفتی خواهم بود که خیلی‌ها امروز تصورشان را هم نمی‌کنند.

### آنچه واقع شد

در شرایط بحرانی ایجادشده گزینه‌های مختلفی می‌توانست رخ بدهد. یکی از این گزینه‌ها رویکردهایی که پیش‌روی ملت بود، اصلاحات درونی و تغییر رفتار مدیریت کشور و برخورد عادلانه و عالمانه با بحران‌ها بود که به تدریج مشکلات کاهش یافته و شرایط نرمالی ایجاد شود و ناهنجاری‌هایی چون فقر و بیکاری و اختلاف طبقاتی و تورم و خرابی‌ها در حد قابل‌قبولی برطرف شود؛ اما لازمه پیشبرد چنین رویکردی این بود که مسئولان از ساده‌اندیشی دریابند و با نگاهی به گذشته و حال در شیوه مدیریت خود تجدیدنظر کنند و با باز کردن فضا و میدان دادن به نیروهای دلسوز به جای افراد سودجو و اختلاس‌گر مردم را به‌طورجدی در مدیریت امور مشارکت دهند و بگذارند نیروهای تازه‌نفس و خوش‌فکر و سالم در چرخه اداری کشور وارد شوند. مردم نیز آستین‌ها را بالا بزنند و با همیاری و همکاری به ترمیم نارسایی‌ها همت گمارند؛ اما

درصد انتقام جویی از طرفداران رژیم قبلی هستند. برخی مجاهدین خلق یا نیروهای دیگر را قاتل عزیزان خود می‌دانند و خواهان مجازات آن‌هایند. برخی در جریان تغییرات قربانی شده‌اند.

۱۱. صاحبان صنایع، شرکت‌ها و تجار مترصد و منتظرند اوضاع ثبات پیدا کرده و سیاست‌های حاکم مشخص شود تا بر اساس آن وضعیت خود را تنظیم کنند و کار و تولید و تجارت را از سرگیرند. برخی نگران‌اند که تفکرات چپ حاکم شود و موجودیت آن‌ها به خطر افتد. در برخی واحدهای تولیدی هم میان کارگران و مدیران درگیری‌ها و اعتصابات شروع شده است.

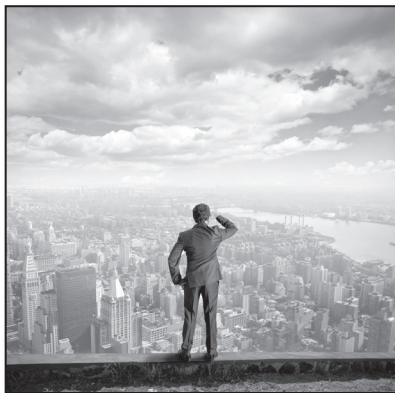
### سیر تحولات

روشنفکران آزاد و مدافع دموکراسی به نقد خشونت و انتقام جویی می‌پردازند و از لزوم رعایت قواعد دموکراسی و حقوق بشر سخن می‌گویند. می‌گویند نباید اشتباهات گذشته را تکرار کرد، نباید به چرخه تکرار خشونت بیفتیم. باید دست از انتقام و نفرت پرانگی برداریم و اختلافات را از طریق گفت‌وگو و دیالوگ حل کنیم، اما از سوی برخی سلطنت‌طلبان و تندروها متهم می‌شوند که آن‌ها از جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند و جیره‌خوار آن‌ها هستند. مجاهدین خلق در رسانه‌هایشان به شدت به این طیف حمله می‌کنند و با الفاظ تند و گاه زننده می‌گویند در سال‌های گذشته که ما زیر تیغ بودیم شما کجا بودید و چرا دم از دموکراسی نمی‌زدید و...

این روشنفکران نزد روحانیان سنتی هم مقبولیت چندانی ندارند، چراکه از تساوی حقوق مرد و زن و اقشار مختلف مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان سخن می‌گویند که از نظر آن‌ها افکاری مخالف شرع است. در چنین فضایی سخن آن‌ها که از برخورد قاطع و سرکوبگرانه با دشمنان و انتقام و مجازات دفاع می‌کنند بیشتر شنیده می‌شود.

تکلیف حاکمیت مشخص نیست. مجاهدین خلق که همه‌جا با لباس‌های فرم و به شکل مسلح رفت‌وآمد می‌کنند، مدعی‌اند که تنها آن‌ها شایسته رهبری جامعه هستند و باید حاکمیت درست در اختیار آنان باشد. بر در و دیوار و هر جا آرم آن‌ها نقش بسته است و در خیلی موارد هم یکی با رنگ آن‌ها را خط‌خطی کرده است. طرفدارانشان همه‌جا تبلیغ می‌کنند: «سلطنت‌طلبان میوه چنجان فرصت‌طلبی هستند که تنها موقع توزیع خرمن گندم سر رسیده‌اند، درحالی که در زمان کاشت و مراقبت و برداشت خبری از آن‌ها نبود. ما در سال‌های گذشته زندان رفتیم، در به در شدیم، کلی افرادمان را از دست دادیم، زجرها کشیدیم تا کار به اینجا رسید، حالا از راه رسیده می‌خواهند میوه رسیده را از درختی که ما بار آورده‌یم به راحتی بچینند و مالک آن شوند. پدران همین سلطنت‌طلبان، رهبران اولیه ما را اعدام کردند. ما با هم پدرکشتگی داریم و به آن‌ها باج نخواهیم داد.»

سلطنت‌طلبان هم مدعی‌اند آن‌ها می‌گویند کارهای مجاهدین باعث تداوم رژیم سابق شده و به آن‌ها مشروعیت داد و اگر نه این همه طول نمی‌کشید. زمان اعلیحضرت هم همین‌ها بودند که مقدمات سقوط سلطنت را فراهم کردند. بعد از سقوط پادشاهی هم باز همین‌ها بودند که دامن بر اعدام امرای ارتش و دربار



و ساواک تأکید می‌کردند. این‌ها از روحانیون تندتر بودند. می‌گفتند ارتش شاهنشاهی باید منحل شود و ما جایش را بگیریم. بعد با همان رفتاری خودشان آبشان به یک جو نرفت و دوباره درگیر شدند. این‌ها وطن نمی‌شناسند، با صدام که به خاک میهن تجاوز کرده بود همکاری کردند. درحالی که باز همان ارتش نیم‌بند در مقابل تجاوز به میهن ایستاد. برای این‌ها فقط قدرت مهم است، لازم شود وطن فروشی هم می‌کنند.

ملی‌گراها هم هر دو دسته را محکوم می‌کنند. به سلطنت‌طلب‌ها می‌گویند شما اگر علیه دکتر مصدق کودتا نکرده بودید، ما چندین دهه پیش به جامعه‌ای دموکراتیک رسیده بودیم و نیازی به انقلاب و پیامدهای آن نبود. شاه به جز خودش چشم دیدن هیچ کس را نداشت. خودش و پدرش برای قانون اساسی مشروطه ارزشی قائل نبودند. ساواکی که شاه درست کرد بر همه ارکان کشور بدون قانون حکومت می‌کرد. اجازه نفس کشیدن به کسی نداد. بساط شکنجه و زندان ساواک بود که سرانجام مملکت را به بن‌بست کشاند. پدرش را همان‌ها که آورده بودند بردند. این یکی را هم مردم ساقط کردند. ولی مردم دیگر آن مناسبات را نمی‌پذیرند. این رجوی هم یک لنگه دیگر از همان قماش است. خودخواه، دیکتاتور و مستبد، هیچ کس غیر خود را آدم حساب نمی‌کند. کوچک‌ترین انتقادی را بر نمی‌تابد. درحالی که کشور در آتش تجاوز بیگانه شعله‌ور بود، جنگ داخلی راه انداخت. او باید محاکمه شود.

تکلیف حاکمیت مشخص نیست. عملاً «دولتی در کار نیست و ملوک‌الطوایفی شده است. معلوم نیست مملکت چه جوری سرپاست. هر کس در جایی و گوشه‌ای حکومت می‌کند. هرکدام هم چند شبکه تلویزیونی دارند که علیه یکدیگر تبلیغ می‌کنند و تنها نقطه مشترکشان افشاگری علیه گذشته است. پرونده اختلاس‌ها، خرابی‌ها و طرح‌های کارشناسی نشده و برخی خرافات و زندان‌ها و... چاشنی این شبکه‌هاست. گاه‌وبیگاه خبرهایی از درگیری هواداران این جریان‌های سیاسی شنیده می‌شود که یکدیگر را لت و پار کرده‌اند و کسی نبوده آن‌ها را از هم جدا کند. عده‌ای تماشای فیلم این درگیری‌ها را می‌گیرند و در فضای مجازی پخش می‌کنند.

عده‌ای از اینکه کسی به پوشش و قیافه و روابطشان با جنس مخالف گیر نمی‌دهد، راضی هستند و گمان

می‌کنند به دموکراسی و آزادی رسیده‌اند. وارد این دعوای سیاسی نمی‌شوند، می‌گویند هرکدام بیابند فرقی نمی‌کند، کاری به ما نداشته باشند.

اقلیت‌های مذهبی هم وقت گیر آورده و به برگزاری مراسم و جلسات و تبلیغ دیگران سخت خود را مشغول کرده‌اند. در هر شهر و دیاری فرقه‌های مختلف از صوفیگری، بهاییگری، شیطان‌پرستی و شیعه و سنی دم و دستگاهی راه انداخته‌اند و مردم بی‌پناه را دعوت می‌کنند که سعادت اخروی و دنیوی را با گرویدن به مسلک آنان به دست آورند.

در این میان مطالبات قومی و نژادی هم فرصت یافته‌اند و هرکدام سازی می‌نوازند. گروه‌های سیاسی رقیب هم برای جذب آنان هر روز امتیازاتی بیشتری می‌زنند. این گروه‌ها همچون رستوران‌هایی می‌مانند که داذن‌هایشان فریاد می‌زنند غذای من چرب‌تر و شیرین‌تر است. آن‌ها فقط به بیرون کردن رقیب می‌اندیشند و اندیشه نمی‌کنند که عاقبت این رویه به تجزیه کشور و چندپارگی می‌انجامد. شهرها عملاً به چند قطب تقسیم شده است. ساختمان‌هایی در دست سلطنت‌طلب‌هاست و بخش‌هایی در اختیار مجاهدین است. ملی‌گراها و گروه‌های مارکسیست هم هرکدام جایی برای خود تصرف کرده‌اند. در فضای مجازی هم غوغایی برپاست. همه سعی می‌کنند گذشته خود را برخی شخصیت‌های مستقل از دولت اثلافی سخن می‌گویند. آن‌ها از بیم تجزیه کشور سخن می‌گویند، ولی رقبای بزرگ به این حرف‌ها اهمیتی نمی‌دهند و مغرورانه در پی تک‌تازی‌اند و پیروزی خود را حتمی می‌شمرند.

در این میان وضعیت اقتصادی که انتظار می‌رفت در روند جدید بهبود یافته و یک رفاه نسبی برای مردم به ارمغان آورد، رو به وخامت گذاشته و سودجویان، محتکران و دلال‌ها از آب گل‌آلود ماهی‌های بزرگی می‌گیرند. تورم مرتب بالا رفته و برخی اجناس مثل دوره تحریم نایاب و پس از مدتی فراوان اما چند برابر گران می‌شود. مردم در کوچه و بازار می‌گویند باید یک دولت مقتدر نظامی سرکار بیاید و همه این دعوای سیاسی را جمع کند. برخی می‌گویند خدا نکند این مجاهدین سرکار بیایند. این‌ها روی همه دیکتاتورهای دنیا را سفید می‌کنند.

اولین قربانی این وضعیت روشنفکران لائیک و کسانی هستند که به دموکراسی و قانون باور دارند. آن‌ها از سوی هیچ‌یک از نیروهای سیاسی قدرتمند به بازی گرفته نشده و به تدریج منزوی و بی‌اثر می‌شوند. آن‌ها از خود می‌پرسند چی فکر می‌کردیم چی شد؟ در تاکسی و سوپری و خیابان زیاد می‌شنوم که می‌گویند هرچه آید سال نو بازگوم دروغ از پارسال...

شایعه‌ای در میان مردم قوت گرفته و شاید هم تنها راه حل ممکن باشد که به‌صورت شایعه پخش شده، می‌گویند یک کودتای نظامی در راه است که همه جریان‌های سیاسی را به حاشیه خواهد برد. شاید شبیه آنچه در سوم اسفند ۱۲۹۹ اتفاق افتاد. نمی‌دانم، فکر سخت مشغول شده است که گره کورکار کجاست؟ ■

# حشم انداز سیاست خارجی



فرید مرجایی در مقاله تحقیقی خود بیان می‌کند چگونه لابی صهیونیسم کلیه انتقاداتی را که در سطح دنیا به عملکرد اشغال‌گرانه، جدایی نژادی و خانه‌سازی غیرقانونی اسرائیل وارد می‌آید یهودی ستیزی تلقی می‌کند و منتقدین را با آنچه در هولوکاست رخ داده متهم می‌کند.

محمد احمدی در هفتمین بخش از سلسله مصاحبه‌های فلسطین درباره بهره‌گیری نتانیاهو از متون جعلی مذهبی، هدایای انتخاباتی ترامپ برای نتانیاهو و دعوت اسرائیل از یهودیان ایران و پاسخ یهودیان ایران و سایر مسائل پیرامون اسرائیل و فلسطین پرداخته است.

در گفت‌وگو با هادی خسروشاهی ایشان وضعیت اخوان المسلمین را به اجمال از بدو تأسیس تاکنون، وضعیت اخوان در مصر و سایر کشورها به‌ویژه پس از کودتای السیسی توضیح داده است و اطلاعات مفیدی را در اختیار خوانندگان می‌گذارد.

گفت‌وگو با سرهنگ ویلکرسون مطالب راهبردی مهم و دست‌اولی می‌یابیم که لازم است طراحان راهبردی ایران به آن توجه عمیقی مبذول دارند. همچون اطلاعاتی در مورد نتوکان‌ها، شکست آمریکا از سوریه و انتقام آن‌ها از ایران. ویلکرسون معتقد است اگر بولتن و پمپئو به اهداف خود نرسند، که مردم زیر فشار زیاد قیام کنند که به گفته او نمی‌کنند، آمریکا درگیر جنگ فرسایشی طویل‌المدت خواهد شد.

عده‌ای از متفکران معتقدند نظم جهان لیبرال در دوره پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و برتری آمریکا در سطح بین‌الملل به‌تدریج در حال کمرنگ شدن است و ایالات‌متحده باید به‌سرعت خود را با وضعیت جدید منطبق کند. در مقاله انتهایی بخش سیاست خارجی به چگونگی این امر و راهکارهایی پرداخته شده که برژینسکی ارائه می‌دهد.

اتهام یهودی ستیزی به الهان عمر و حزب کارگر انگلیس از طرف لابی اسرائیل؛

فرید مرجایی



انتقام از ایران در پی شکست در سوریه؛

گفت‌وگو با لورنس ویلکرسون



# اتهام یهودی ستیزی به ایلهان عمر و حزب کارگر انگلیس از طرف لابی آپیک



فرید مرجانی

آیا منتقدان سیاست‌های سلطه‌گر کشور اسرائیل همگی یهودی ستیزند؟ در آمریکا و کشورهای غربی به شرایط استثنایی اسرائیل چگونه می‌پردازند؟ و به‌عنوان یک پدیده استثنایی، چگونه روایتی از اسرائیل دارند؟ چند تحول سیاسی اخیر در آمریکا و انگلیس این سوالات را باز به حوزه عمومی کشانده است.

پیدایش کشور اسرائیل هم‌زمان و متقارن بود با دو فرآیند مختلف تاریخی. بعد از جنگ جهانی دوم و فاجعه هولناک هولوکاست آلمان نازی، طبیعتاً قوم

یهود در مناسبات سیاسی /روانی غرب و جامعه جهانی، به موضوع منحصر به فردی تبدیل شد. در نتیجه عبارت «یهودی ستیزی»، جایگاه به‌خصوص و برجسته‌ای در دیسکورس غرب پیدا کرد. در عین حال، با پیشرفت جامعه مدنی در نیمه دوم قرن بیستم، تبلیغات و پروپاگاندا به‌صورت غیر مستقیم و ظریف در ادبیات، هالیوود و مطبوعات شکل گرفت. هر دو این عوامل به شکل گیری پارادایمی در خدمت روایت اسرائیل نقش پیدا کردند.

از آنجا که پاک‌سازی قومی سرزمینی (فلسطینیان) برای پایه گذاری کشور مصنوعی جدیدی برای سکونت مهاجران یهودی تبار از اروپای شرقی پروژه‌ای غیر مدنی و غیر قابل قبول به نظر می‌رسید، در نتیجه تبلیغات وسیع فرهنگی /سیاسی نقش تعیین کننده‌ای پیدا کرد. این تبلیغات البته جوانب و ابعاد مختلفی داشت که بعضی متناقض بودند.

به‌عنوان مثال، پروپاگاندا غالب غربی (متأثر از صهیونیست) این بود: «سرزمین فلسطین خالی از سکنه بود و مهاجران اسرائیلی آن را آباد کردند، سپس جمعیت عرب‌های اطراف و اردن به آنجا کوچ کردند؛ فلسطینیان داوطلبانه زمین‌های خود را به صهیونیست‌ها فروختند؛ مردم بومی عقب مانده بوده و مهاجران صهیونیست از جامعه پیشرفته بودند. در صورتی که تحقیقات تاریخی بعضی موسسه‌های غربی این اواخر اذعان داشته که بیت المقدس تحت سیطره عثمانی، در حقیقت جامعه مدنی پویا، فرهیخته با انواع روزنامه‌ها، سازمان‌های زنان و نهادهای مدنی مختلف بود. با نفوذ ترک‌های جوان در عثمانی، بیت المقدس هم نسیم آزادی خواهی و رفرف را دنبال می‌کرد، تحقیقات مذکور نشان داده است که در حقیقت مهاجران صهیونیست از اروپای شرقی، میلیاریست و از مناطق توسعه نیافته آمده بودند.

البته در نهایت، بعد از شکل گیری رژیم صهیونیستی دولت اسرائیل، اتهام «یهودی ستیزی» ابزاری شد که هر منتقدی را بی اعتبار و بی آبرو نماید. بنابراین، باید خاطر نشان کرد از نظر جامعه‌شناسی زبان و روان‌شناسی اجتماعی، عبارت «یهودی ستیزی»، منظره اردوگاه‌های کشتار جمعی آلمان نازی را در ضمیر ناخود آگاه انسان‌ها تداعی می‌کند. تا به امروز این حربه بسیار مؤثر بوده و مصونیت چشمگیری به سیاست‌های سلطه طلب اسرائیل داده است. مثال‌های فراوانی از این قبیل اتهام‌های یهودی ستیزی در کار بوده است. به‌عنوان مثال، کشور مصر را متهم می‌کردند که به خاطر یهودی ستیزی، در جنگ دوم جهانی، از انگلیس فاصله گرفت و کشتی داشت که به آلمان نزدیک شود، یا اینکه هرگاه مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای علیه جنگ افروزی اسرائیل و اشغال سرزمین‌ها تصویب می‌کرد، باز اتهام «یهودی ستیزی» در مطبوعات منعکس می‌شد.

این مصونیت استثنایی برای اسرائیل در جوامع غربی، در ابعاد مختلف حیات سیاسی و

کنش مدنی نیز منعکس بود. به‌عنوان مثال، حتی این در مورد گروه‌های صلح و ضد جنگ که در مخالفت با جنگ ویتنام در اواخر دهه ۱۹۶۰ شکل گرفته بودند شامل می‌شد. همین تشکیلات صلح طلب که در مورد شیلی و نیکاراگوئه در امریکای لاتین و بایکوت آپارتاید در افریقای جنوبی فعالیت داشتند، از موضوع فلسطین دوری جسته و حتی اعضا فعال آن تشکیلات نسبت به شرایط سرزمین‌های اشغالی نا آگاه بودند.

سازمان مترقی ضد جنگ دانشجویی که در بسیاری از دانشگاه‌ها شاخه‌ای داشت، (S.D.S) که «چپ نو» محسوب می‌شد و از حزب دموکرات جلوتر می‌رفت، هرگز به بحران آوارگان فلسطینی نپرداخت. دبیرکل این نهاد مترقی شخصی بود به نام تام هیدن، که بعدها در زمان فعالیت ضد جنگ هنر پیشه معروف جین فوندا، با وی ازدواج کرد. در سال ۱۹۸۲ که اسرائیل شارون به لبنان حمله کرده بود و تا بیروت کشور را اشغال کرده بودند، تام هیدن و جین فوندا به‌عنوان فعالان مدنی برای بررسی اوضاع به لبنان سفر کردند. ولی نکته مهم این بود که سفر آن‌ها به وسیله ارتش اسرائیل برنامه ریزی شده بود، این نزدیکی به ارتش اشغالگر اسرائیل، نمایانگر سپهر استننا و مصونیت اسرائیل در کلیت دسته‌های ضد جنگ آن دوره بود.

در عین حال باید متذکر شد که حتی سازمان‌های حقوق بشر، مثل «عفو بین المللی»، در دهه ۱۹۷۰ یا ۱۹۸۰ کراه داشتند که به مصائب فلسطینیان بپردازد.

ولی در این فرآیند کنش گفتمانی، روشنفکرانی چپ و مترقی تر مثل نوام چامسکی، ادوارد سعید و آلکساندر کوبرن، توانستند این تبعیض در مورد فلسطین را در جریان‌های فعال مدنی، به‌طور محدودی مطرح کنند.

از بدو تشکیل کشور اسرائیل، برای دهه‌ها، مطبوعات غربی - تحت سیطره تبلیغاتی صهیونیستی - از واژه «فلسطین» اجتناب کردند و فقط واژه «اعراب» را استفاده می‌کردند، تا جایی که مفهوم فلسطین برای عموم در غرب تا حدی نا آشنا بود. هدف استراتژیک این پروپاگاندا این بود که روایت و تجربه خاص فلسطین به‌عنوان آوارگانی که سرزمینشان تحت اشغال بوده در یک کلیت وسیع تر مفهوم «اعراب» محو شود و حق طبیعی شان به آن سرزمین بی معنی بماند. از طرف دیگر، هدف تبلیغات این بود که القا کند که جزیره اسرائیل به‌وسیله دریایی از «اعراب» در محاصره بوده و در مواجهه با خطر است. باید اشاره کرد که در دو دهه اخیر به خاطر انتفاضه اول و قرار داد اسلو، واژه فلسطین به مطبوعات غربی تحمیل شده و ماندگار است. ولی این اواخر، تحولات و پیشرفت‌هایی در این حوزه صورت گرفته است. جنبش و کمپین بایکوت محصولات اسرائیلی (که در سرزمین‌های اشغالی تولید می‌شود)، در بسیاری از دانشگاه‌ها شروع شده است، این کمپین بر مدل بایکوت آپارتاید افریقای جنوبی شکل گرفته، و معروف است به B.D.S؛ البته لابی اسرائیل در آمریکا و اروپا نسبت به پا گرفتن این کمپین بسیار حساس بوده است و سعی می‌کند که آن را بی اعتبار جلوه دهد. ولی یکی از تحولات اخیر این است که دو نفر از دموکرات‌هایی که برای اولین بار در انتخابات نوامبر ۲۰۱۸ به مجلس نمایندگان راه یافتند (خانم‌های ایلهان عمر از ایالت مینه‌سوتا و رشیده طالب از میشیگان)، از این کمپین بایکوت حمایت معنوی کرده‌اند.

در ۲۰۱۲، سال‌ها قبل از اینکه خانم ایلهان عمر به مجلس نمایندگان آمریکا راه یابد، در یک توییت از حمله اسرائیل به غزه شدیداً انتقاد کرده و افزود «اسرائیل دنیا را هیپنوتیزم کرده است».

سازمان‌ها و نهادهایی که در زیر چتر لابی اسرائیل در آمریکا محسوب می‌شوند، شرایط غیر فعال نداشته و استراتژی خود اسرائیل را دنبال می‌کنند که هر نهالی را

باید به‌طور فعال و قاطعانه از نطفه خفه کرد. بنابراین، مجلس نمایندگان در ۲۳ ژانویه ۲۰۱۹، لایحه شماره ۷۲ در محکومیت «یهودی‌ستیزی»، و «اتفر از اسرائیل» را تصویب کرد. در حالی که برای همه واضح و بدیهی است که مخالفت با سیاست‌های کشور کلبئال اسرائیل، یهودی‌ستیزی نیست. در یکی از بندهای متن لایحه شماره ۷۲، اسم خانم ایلهان عمر به‌عنوان حامی کمپین بایکوت ذکر شده است. علاوه بر آن، کمپین بایکوت محصولات اسرائیلی (تولیدشده در اراضی اشغالی)، در متن لایحه مذکور، یک روند «یهودی‌ستیزی» معرفی شده است. متخصصین معتقدند که جزئیات مباحث مندرج در لایحه نشان می‌دهد که یکی از نهاد‌های لابی اسرائیل، در حقیقت متن لایحه را تهیه کرده است.

دو هفته بعد از تصویب لایحه مذکور، در ۱۰ فوریه ۲۰۱۹، آقای کوین مک کارتی، سخنگوی فراکسیون جمهوریخواه در مجلس نمایندگان، تهدید کرد که به خاطر «انتقاد از اسرائیل»، خانم ایلهان عمر را مجازات خواهند کرد. در این رابطه، ایلهان عمر عقب‌نشینی نکرد، و در تویت‌های بعدی‌اش از لابی اسرائیل انتقاد کرد و استدلال کرد که اگر آزادی بیان نسبت به کشورهای خارج نداشته باشد، چگونه می‌تواند به‌عنوان نماینده در مجلس یا در کمیته امور خارجه مجلس به وظایف خود عمل کند؟ وی افزود که چرا من به‌عنوان نماینده مجلس مجاز هستم که در مورد نفوذ لابی اسلحه و یا لابی بنگاه‌های نفتی و یا صنعت داروسازی بر

سیاست کشور سخن بگویم، ولی حق ندارم در مورد لابی پرنفوذ یک کشور خارجی اظهارنظر کنم؟ این صحبت مهم و کلیدی بود؛ در حقیقت خانم ایلهان عمر می‌گوید که آیا نمایندگان منتخب مردم حق ندارند در مورد یک لابی که منتخب مردم نیست نظر بدهند؟

همواره در کنگره این انتظار بوده که نمایندگان مطیع سپهر غالب باشند. به همین جهت، صحبت‌های خانم ایلهان عمر، جامعه مطبوعاتی و جامعه سیاسی امریکا را به هیجان آورد.

در حدود سه هفته بعد، سوم مارس ۲۰۱۹، خانم پولوسی به‌عنوان

سخنگوی مجلس از حزب دموکرات قرار بود که متن لایحه جدیدی را در محکومیت غیرمستقیم ایلهان عمر به صحن مجلس ارائه دهد. ولی اتفاق غیرمترقبه این بود که بخشی از نمایندگان جوان که در نوامبر ۲۰۱۸ به مجلس راه پیدا کرده بودند، راحت نبودند که ایلهان عمر محکوم شود. در این مقطع، جلسه رأی‌گیری لایحه مذکور در مجلس به تعویق افتاد تا نمایندگان به یک توافق سیاسی برسند. فراکسیون نمایندگان سیاه‌پوست حزب دموکرات در مجلس نیز به نفع ایلهان عمر موضع گرفت و اظهار داشت که منصفانه نیست که ایلهان عمر به خاطر بحث‌هایی که قانونی هستند موردتجاهم قرار بگیرد. در عین حال، نمایندگان جناح

چپ حزب دموکرات مثل برنی سندرز، تلسی گابورد و خانم کورتنیز نیز از ایلهان عمر حمایت کردند. بنابراین صف‌بندی، رهبران مجلس مجبور به عقب‌نشینی شده و متن لایحه را به کلی عوض کردند. متن جدید لایحه، خانم ایلهان عمر را دیگر نشانه نمی‌گرفت، نه تنها یهودی‌ستیزی را محکوم می‌کرد، بلکه نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان و (مهم‌تر اینکه) اسلام‌هراسی را نیز محکوم می‌کرد. متن لایحه چنان تغییر کرده بود که حتی خود خانم ایلهان عمر نیز به آن رأی مثبت داد. باید اذعان داشت که در حقیقت این اتفاق سیاسی نقطه عطفی محسوب می‌شود؛ برای اولین بار متن لایحه تهیه‌شده به‌وسیله آپیک و لابی، تغییر کامل کرده بود.

در اروپا و انگلستان پارامترهای بحث خاورمیانه، اسرائیل، و فلسطین کمی بازتر است. زمانی که تونی بلر کنترل حزب کارگر را در انگلستان به دست گرفت، جهت سیاسی حزب در سیاست داخلی چرخشی به راست داشته، و در سیاست خارجی به‌طور شگفت‌انگیزی به همراه امریکا در جنگ‌های متجاوزانه منطقه شرکت داشت. رویکرد جدید تونی بلر تا حدی بود که او خودش را به رپورت مرداک (امپراتور رسانه‌ای غرب) نومحافظه‌کار نزدیک کرده بود؛ در مدت طولانی نخست‌وزیری تونی بلر حزب کارگر از ریشه سوسیال‌دموکرات خود فاصله زیادی پیدا کرد.

بعد از شکست مفتضحانه دو سال پیش حزب کارگر، نفوذ حلقه و تشکیلات تونی بلر در این حزب بسیار

تضعیف شده است و بدنه و نیروهای جوان در حزب از رهبری مردمی‌تر و چپ‌تر حمایت قاطع کردند. در این فضای جدید حاکم بر حزب کارگر، جرمی کوربین به رهبری حزب انتخاب شد. کوربین با مقامات سنتی حزب کاملاً متفاوت بود، وی شخصی مردمی بود که در عین نمایندگی در پارلمان، فعالیت مدنی و حقوق بشری نیز داشت. فعالیت‌هایش در جنبش ضد جنگ، وی را در معرض اعتراض به سیاست‌های سلطه‌گر و جنگ‌طلبانه اسرائیل قرار می‌داد. همین که وی به رهبری حزب کارگر انتخاب شد، لابی

اسرائیل که به‌عنوان شبکه‌ای جهانی عمل می‌کند، به آماده‌باش درآمد.

چندین ماه بعد از انتخاب کوربین به رهبری حزب، مقامات قدرتمند تشکیلات حزب که بی‌ربط به حلقه تونی بلر نبودند تلاش کردند با کودتایی درون‌حزبی، وی را برکنار کنند، ولی از آنجایی که کوربین از حمایت کامل بدنه حزب برخوردار بود بر کرسی خود باقی ماند.

بدین ترتیب، به‌طور معمول سرمایه‌داران صهیونیستی که به حزب کمک می‌کردند از حمایتشان به تردید افتادند. فضای مطبوعاتی وسیعی علیه جرمی کوربین و رهبری کنونی حزب کارگر به راه افتاد. به‌طور سیستماتیک تهمت «یهودی‌ستیزی» به کوربین و

رهبری حزب کارگر زده می‌شد. نویسنده نومحافظه کار (نشوکان) معروف برت استیونز، مقاله طولانی در روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرده و از جهت سیاسی حزب کارگر را کوید<sup>۳</sup>.

ماهنامه پرنفوذ امریکایی بنام آتلانتیک، نیز به‌طور مستقیم کوربین را به «یهودی‌ستیزی» متهم کرد.<sup>۴</sup> در متن مقاله موارد سیاسی متعددی بحث می‌شود، ولی هیچ‌گاه کوربین کامنتی در مورد یهودی‌ها نداده است.

در مقاله ماهنامه آتلانتیک، نویسنده گذشته کوربین را ریشه‌یابی می‌کند، اینکه که وی رهبر تشکیلات ضد جنگ «استاپ وار کوالیشن» بوده و در نتیجه مخالف سیاست نظامی اسرائیل و امریکا بوده است. یا اینکه چرا کوربین با تلویزیون آر تی روسی، و تلویزیون پرس تی‌وی ایران مصاحبه کرده، و در آن مصاحبه‌ها سیاست‌های منطقه‌ای امریکا و اسرائیل را نقد کرده بود.

پرزیدنت هربرت هورور، در زمان بحران اقتصادی ۱۹۲۹، رئیس‌جمهور امریکا بود. وی از منظر راست،

سیاست‌های اقتصادی رئیس‌جمهور بعدی فرانکلین روزولت در رابطه با رکود اقتصادی را نقد می‌کرد. نتیجه پسری وی، خام‌مارگارت هورور، خبرنگار محافظه‌کاری است که با شخصیت‌های مختلف اقتصادی و سیاسی مصاحبه به عمل می‌آورد. در مصاحبه ۲۲ مارس ۲۰۱۹،

با تونی بلر، خانم هورور می‌پرسد چرا «یهودی‌ستیزی» در حزب کارگر رشد کرده است؟ تونی بلر پاسخ می‌دهد که «جریان چپ، ضد غرب بوده و مخالف کشور اسرائیل است و به‌طور استثنا کشور اسرائیل را نقد می‌کند؛ و این نقد اسرائیل تبدیل می‌شود به یهودی‌ستیزی، در عین حال این دید چپ به گروه‌های اسلامی گره می‌خورد». تونی بلر در این مصاحبه می‌افزاید، مشکل این است که «چپ افراطی» کنترل حزب کارگر را به دست گرفته است و آن‌ها این دیدگاه را دارند.

در این فضایی که تقریباً به سپهر رایج تبدیل شده است، حامیان شبکه‌های لابی اسرائیل در رسانه‌های غربی، اسلاوی ژیزک، متفکر چپ اروپایی را نیز به «یهودی‌ستیزی» متهم کرده‌اند، چرا که وی چند بار در مورد شرایط مردم فلسطین تحت اشغال سخن گفته است. در مصاحبه‌ای با تلویزیون روسی آر تی، (۵ آوریل ۲۰۱۹)، ژیزک پاسخی ارائه کرد. وی گفت که «تولیرال‌ها و پوپولیست‌های راست به‌دروغ می‌گویند که چپ رادیکال یهودی‌ستیز بوده، ولی این حرف بیهوده‌ای است، دولت‌های چپ بیش از هر دولت غربی ترکیب اعضای یهودی داشت. این‌ها می‌خواهند که تاریخ را واژگون جلوه دهند که شاید جا و آبرویی برای خود باز کنند». وی افزود که حضور ترامپ باعث شده است یک فراکسیون مترقی سوسیال-دموکرات در داخل حزب دموکرات به وجود آید.

بدون شک، موضوع خاورمیانه و اسرائیل در فضای سیاسی امریکا و انگلیس در تکاپوی گفتگمانی جدیدی است. ■

### پی‌نوشت:

1. Students for Democratic Society
2. Boycott Divestment Sanctions
3. علاقه‌مندان می‌توانند که متن کامل لایحه مجلس نمایندگان، مبنی بر ممنوعیت یهودی‌ستیزی (در حقیقت، مخالفت با اسرائیل) در اینترنت در تاریخ خود کنگره مطالعه کنند (لایحه ۷۲).

**در این کانتکست تاریخی بخصوص، باید خاطر نشان شد که از نظر جامعه‌شناسی زبان و روانشناسی اجتماعی، عبارت «یهودی‌ستیزی»، تصویر و منظره اردوگاه‌های کشتار جمعی آلمان نازی را در ضمیر ناخودآگاه انسان‌ها تداعی می‌کند**



# فلسطین سرزمین خون و قیام

## بهره‌برداری نتانیاهو از متون مذهبی جعلی برای دشمن تراشی و جنگ افروزی علیه ایران

در این شماره آقای محمد احمدی در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران به چند مسئله مهم درباره اسرائیل و انتخابات آن پرداخته است؛ نخست راست‌گرایان اسرائیل و دشمن‌سازی اسطوره‌ای؛ دوم چگونگی بهره‌برداری نتانیاهو از متون جعلی مذهبی برای اهداف سیاسی؛ سوم هدایای انتخاباتی ترامپ برای نتانیاهو؛ و چهارم دعوت اسرائیل و آژانس یهود از یهودیان ایران و پاسخ آن‌ها. باشد که خوانندگان عزیز در شرایط حساس فعلی به برخورد فعال با این مطالب بپردازند.

چپ‌گرایان شامل حزب «آبی و سفید»<sup>۱</sup>، کارگر، اتحاد لیست عربی متحد و حزب عربی بلد، اتحاد هاداش و نهضت عربی احیا، مرتز، و گشر روی هم بین ۵۰ تا ۶۰ کرسی را به دست می‌آوردند. پس مشخص بود که پیروزی راست‌گرایان احتمال بیشتری دارد، اما برای تشکیل کابینه لازم بود بزرگ‌ترین حزب در یکی از این دو بلوک بر بزرگ‌ترین حزب بلوک دیگر نیز غلبه کند. این رقابت بین حزب راست‌گرای لیکود و حزب چپ‌گرای «آبی و سفید» بود. در نظرسنجی‌های اولیه، حزب آبی و سفید به‌وضوح بالاتر از لیکود قرار داشت، اما کم‌کم گروهی از طرفداران خود را از دست داد. از سوی دیگر، حزب لیکود با جذب برخی از اعضای حزب راست‌گرای کولانو رشد کرد و به حزب آبی و سفید نزدیک شد. در نزدیکی انتخابات، لیکود با اختلاف کمی از رقیب خود عقب‌تر بود و دریافت که برای پیروزی، نیاز به کارتی برنده از جایی ویژه خود دارد. اینجا بود که ترامپ به کمک رفیق خود نتانیاهو آمد.

### نتیجه انتخابات چه تغییری را در مقایسه با گذشته نشان می‌دهد؟

«در انتخابات سال ۲۰۱۹ این نتایج به دست آمد: راست‌گرایان جمعاً ۶۵ کرسی شامل لیکود (۳۵ کرسی)، شاس (۸)، یهودیت توراتی متحد (۸)، راست متحد (۵)، اسرائیل خانه ما (۴)، کولانو (۴). در دوره قبلی کشت، جمع کرسی‌های راست‌گرایان ۶۶ بود. چپ‌گرایان جمعاً ۵۵ کرسی شامل حزب آبی و سفید (۳۵ کرسی)، کارگر (۶)، اتحاد هاداش و نهضت عربی احیا (۶)، اتحاد لیست عربی متحد و حزب عربی بلد (۴)، مرتز (۴). در دوره قبلی کشت، جمع کرسی‌های چپ‌گرایان ۵۴ بود.

پس در مجموع، کشت تقریباً به همان دو بلوک قبلی تقسیم شده و فقط نام احزاب و تعداد کرسی‌های درون هر بلوک، تغییراتی داشته که بر سیاست‌های کلی دولت اسرائیل اثر چندانی نخواهد داشت. باید توجه داشت که

### پیش‌بینی انتخابات آوریل ۲۰۱۹ در اسرائیل، نشان از شکست نتانیاهو داشت، اما این اتفاق نیفتاد. علت چه بود؟

«انتخابات قبلی اسرائیل در ۱۷ مارس ۲۰۱۵ برگزار شد و راست‌گرایان به رهبری نتانیاهو و حزیش لیکود<sup>۱</sup>، با حضور چند حزب کوچک‌تر، دولت را تشکیل دادند؛ اما در اواسط نوامبر ۲۰۱۸ با خروج حزب «اسرائیل خانه ما» از کابینه، دولت نتانیاهو سقوط کرد. برای تشکیل دولت جدید، انتخابات جدید کشت، مجلس اسرائیل، در ۹ آوریل ۲۰۱۹ برگزار شد. هر حزب برای آنکه بتواند به کشت راه پیدا کند، باید حداقل ۳/۲۵ درصد آرا را به دست می‌آورد و گرنه آرای آن به حساب نمی‌آید، اما اگر اندکی بیش از آن را کسب می‌کرد، به ۴ کرسی دست می‌یافت که حاصل ضرب درصد فوق در ۱۲۰ کرسی کشت است.

در انتخابات اخیر، احزاب متعدد و اغلب کوچک تلاش داشتند به کشت راه یابند که می‌توان آن‌ها را در دو بلوک تقسیم کرد. نظرسنجی‌های متعدد از یک ماه قبل از انتخابات، تلاش داشتند نتیجه را پیش‌بینی کنند.<sup>۲</sup> بر اساس نظرسنجی‌ها، بلوک راست‌گرایان شامل احزاب لیکود، کولانو، شاس، یهودیت توراتی متحد، راست متحد، راست جدید، اسرائیل خانه ما، و زهوت روی هم بین ۶۰ تا ۷۰ کرسی را به دست می‌آوردند. بر همین اساس، بلوک

فارین پالیسی از قول روزنامه اسرائیلی هآرتس نقل می‌کند: «درحالی‌که همه دنیای آزاد، ترامپ را یک کودک شیطان و خرابکار می‌دانند که تصادفاً در تاریخ ظهور کرده، رئیس‌جمهور امریکا برای نتانیاهو، یک بابائوئل خصوصی به حساب می‌آید که در تمام سال هدیه می‌دهد.»





استفاده نتانیاهو از ترامپ در تبلیغات انتخابات اسرائیل

رقابت انتخاباتی بین احزاب بر سر کرسی‌های کنشست برگزار می‌شود، اما اگر قرار بود بین دو کاندیدای نخست‌وزیری باشد، در رقابت فردی بین نتانیاهو رهبر لیکود و بنی گانتز رهبر حزب آبی و سفید، بر اساس نظرسنجی‌ها، نتانیاهو حدود ۱۰ درصد بیشتر از گانتز هوادار داشت. به نظر می‌رسد این هم نتیجه روابط فردی ویژه بین نتانیاهو و ترامپ است که این تصور را برای اسرائیلی‌ها به وجود آورده که نتانیاهو می‌تواند امتیازات بیشتری از آمریکا بگیرد.

## رئیس‌جمهور آمریکا چگونه در انتخابات اسرائیل دخالت کرد؟

«درواقع، ترامپ پیش از این نیز بارها به نتانیاهو کمک کرده تا خود را در صحنه سیاسی حفظ کند. نشریه امریکایی فارین پالیسی ارتباط این دو نفر را شرح می‌دهد:»<sup>۵</sup> دو هفته قبل از انتخابات اسرائیل، ترامپ نتانیاهو را به کاخ سفید دعوت کرد تا افکار عمومی را از رسوایی فساد او منحرف کند. چند روز قبل از آن، ضمیمه کردن جولان به اسرائیل را که از نیم‌قرن پیش تاکنون هیچ رئیس‌جمهور آمریکا نپذیرفته بود، ترامپ به شکلی عجولانه پذیرفت تا به اسرائیلی‌ها بفهماند که در انتخابات آن‌ها، نتانیاهو نسبت به هر کس دیگر برای ترامپ ارجح است. با اینکه همه نظرسنجی‌ها از عقب بودن حزب نتانیاهو یعنی لیکود خبر می‌داد.

بعد از آن نیز درست قبل از انتخابات اسرائیل، دولت آمریکا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به‌عنوان گروه تروریستی نام نهاد تا هدیه دیگری به نتانیاهو داده باشد. فارین پالیسی از قول روزنامه اسرائیلی هآرتص نقل می‌کند: «درحالی‌که همه دنیای آزاد، ترامپ را یک کودک شیطان و خرابکار می‌دانند که تصادفاً در تاریخ ظهور کرده، رئیس‌جمهور آمریکا برای نتانیاهو، یک بابائوئل خصوصی به حساب می‌آید که در تمام سال هدیه می‌دهد.»

نتانیاهو از سال‌ها قبل تاکنون بر نقطه حساس اسرائیلی‌ها یعنی ترس از جنگ، دست گذاشته و برای خود به‌عنوان تأمین‌کننده امنیت آن‌ها تبلیغ کرده است. او همچنین به سیاست خارجی، به‌ویژه رابطه با دولت کنونی آمریکا علاقه نشان می‌دهد تا خود را قوی معرفی کند. اما وقتی دو هفته مانده به انتخابات، موشکی از نوار غزه به مرکز اسرائیل اصابت کرد، این دو ستون تبلیغاتی نتانیاهو به لرزه درآمد. بنابراین، او سفر واشنگتن را عجولانه رها کرد و به اسرائیل بازگشت.

نتانیاهو در فیلم‌های تبلیغات انتخاباتی خود، اقدامات ترامپ را به شکلی عامه‌پسند، به‌عنوان

قادر باشد در مذاکرات صلح با سوریه بر سر بلندی‌های جولان شرکت کند. میلیون‌ها فلسطینی ساکن کرانه باختری نیز راه صلح با اسرائیل را بسته خواهند دید.

واضح است که رقابتی انتخاباتی نتانیاهو نیز نمی‌توانند از خوش‌خدمتی‌های پوپولیستی ترامپ اظهار ناراحتی کنند. در عمل، آن‌ها از کارهای ترامپ تشکر کرده و با این سیاست‌ها هماهنگ هستند. حتی در جریان تبلیغات انتخاباتی خود گفتند که آن‌ها زودتر از نتانیاهو از آمریکا خواسته بودند اشغال جولان را به رسمیت بشناسد و بقیه جهان‌یان هم باید در این امر، دنباله‌رو ترامپ شوند. پس این تصور که جناح چپ اسرائیل می‌تواند صلح را برقرار کند و به مشکلات خاورمیانه پایان دهد، خام‌اندیشی است. چون دو جناح چپ و راست برای بهره بردن از آمریکا در اخذ امتیازات بیشتر به نفع اسرائیل، با هم رقابت دارند.

## اسرائیل چگونه از کتاب مقدس یهودیان در مواضع سیاسی خود بهره می‌گیرد؟

«نتانیاهو در سخنرانی مفصل خود برای اعضای کنگره و سنای آمریکا در ایام پوریم و درست پیش از انتخابات سال ۲۰۱۵ اسرائیل، بین ایران کنونی و ماجرای استر در عهد عتیق، ارتباط برقرار کرد.»<sup>۶</sup> در آن زمان، ایران و قدرت‌های بزرگ در حال انعقاد قرارداد برجام بودند. اما نتانیاهو تلاش داشت برنامه هسته‌ای ایران را مثل داستان عهد عتیق، دسیسه‌ای برای نابودی یهودیان ترسیم کند و از آن چنین نتیجه می‌گرفت که باید مثل همان داستان، این دسیسه را معکوس کرد و دشمن یهودیان را سرکوب نمود. این سخنرانی مفصل و عجیب هنوز در سایت سفارت‌خانه‌های اسرائیل قرار دارد و خلاصه آن چنین است:

«باید درباره موضوعی با شما صحبت کنم که بقای کشور من و آینده ملت من را تهدید می‌کند و آن تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای است. در تاریخ چهارهزارساله ما، خیلی‌ها تلاش کرده‌اند ملت یهود را نابود کنند. در عهد پوریم، ما فضل استر از کتاب مقدس را می‌خوانیم. ماجرای مرد قدرتمند ایران به نام هامان را

معجزه عید پوریم معرفی کرد. واقعه پوریم که داستان آن در کتاب عهد عتیق آمده، مربوط به کشتار ایرانیان در عهد هخامنشی توسط یهودیان است و هر سال به‌عنوان نوعی پیروزی در ماه مارس جشن گرفته می‌شود. نتانیاهو در فیلم‌های تبلیغاتی‌اش نتیجه می‌گیرد که رئیس‌جمهور آمریکا دوست واقعی اسرائیل و دوست شخصی خود اوست.

## آیا دوستی با ترامپ واقعاً به نفع اسرائیل است؟

«فارین پالیسی می‌گوید اسرائیل در تمجید از ترامپ، در عرصه جهانی مزوی است. برخلاف نگاه منفی جهان‌یان به ترامپ ۸۲ درصد یهودیان اسرائیل او را تأیید می‌کنند. اما لیست خدمات ترامپ به نتانیاهو از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ شامل چندین مورد است که همه با مخالفت بین‌المللی مواجه شده: شناسایی قدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل و انتقال سفارت آمریکا به قدس، قطع کمک به نهادهای بین‌المللی مرتبط با آوارگان فلسطین، شناسایی جولان به‌عنوان خاک اسرائیل، خروج از قرارداد اتمی با ایران، و تحریم همه‌جانبه علیه ایران.»

فارین پالیسی اضافه می‌کند که برخی از این اقدامات عملاً به منافع بلندمدت اسرائیل ضرر می‌رساند. ترامپ به‌عنوان دوست بی‌قیدوشرط نتانیاهو درواقع، راه صلح اسرائیل با سوریه و فلسطینی‌ها را تخریب کرد و با جنگ سوریه، پای نیروهای ایرانی را به مرزهای اسرائیل کشید. یک استاد

دانشگاه تل‌آویو می‌گوید: نمی‌توانم تجسم کنم که پس از این، یک نخست‌وزیر اسرائیل

»  
**رقبای انتخاباتی نتانیاهو نیز نمی‌توانند از خوش‌خدمتی‌های پوپولیستی ترامپ اظهار ناراحتی کنند. در عمل، آن‌ها از کارهای ترامپ تشکر کرده و با این سیاست‌ها هماهنگ هستند**



خاخام‌های قدس کتاب مقدس خود را به ترامپ در حضور دامادش معرفی می‌کنند

می‌خوانیم که در ۲۵۰۰ سال پیش برای نابودی قوم یهود نقشه می‌کشید.

اما ملکه استر به‌عنوان یک زن شجاع یهودی، این توطئه را بر ملا کرد و به یهودیان حق دفاع از خود در برابر دشمنان را داد. این نقشه شکست خورد و ملت ما نجات یافتند. امروز قوم یهود با تلاش یک حاکم دیگر ایرانی برای نابودی ما روبه‌روست. او نفرت قدیمی ضدیهود را با جدیدترین فناوری آمیخته و در توئیتر اعلام می‌کند که اسرائیل باید نابود شود.»

تانیاهو سپس این تشبیه قدیمی و مذهبی را به تشبیهی جدید و سکولار مبدل می‌کند و می‌گوید: «رژیم ایران صرفاً مشکل یهود نیست، همان‌طور که رژیم نازی صرفاً مشکل یهود نبود. رژیم ایران تهدید بزرگی نه فقط برای اسرائیل، بلکه برای صلح تمام دنیاست. برای درک خطر ایران مجهز به اسلحه اتمی، باید ماهیت این رژیم را بشناسیم.»

با اینکه تانیاهو از پیوند سیاست و ایدئولوژی مذهبی در عهد عتیق و داستان استر سود می‌جوید، به انتقاد از ایران بر اساس همین نوع پیوند می‌پردازد: «در سال ۱۹۷۹ متعصبان ایرانی، قانون اساسی جدیدی تدوین کردند که به پاسداران انقلاب، مأموریت ایدئولوژیک برای جهاد را می‌داد و بر اساس آن، انقلاب باید به سرتاسر دنیا صادر می‌شد. قانون اساسی ایران بر اساس مرگ، استبداد و جهاد است. کشورهای خاورمیانه در حال فروپاشی هستند و ایران این کار را پیگیری می‌کند.»

اما در همین سخنرانی مشخص می‌شود که فشار تانیاهو بر غرب برای عدم توافق هسته‌ای با ایران، در واقع، به‌خاطر آن است که اسرائیل در زمینه‌های دیگری، ایران را

رقیب خود می‌دانند. او

می‌گوید: «عوامل ایران در غزه و لبنان، و پاسداران انقلاب در جولان، سه بازوی ترور دورتادور اسرائیل هستند. با حمایت ایران، حوثی‌ها دارند کنترل یمن را به‌دست می‌گیرند. علاوه بر تنگه هرمز، این دومین گلوگاه نفتی جهان در دست ایران خواهد بود. تانیاهو: ایران اکنون بر چهار پایتخت عربی حاکم شده: بغداد، دمشق، بیروت و صنعا. اگر تحریم‌ها برداشته شود و اقتصاد ایران قوی‌تر گردد، آيا زورگویی

ایران کمتر خواهد شد؟ اگر ایران تحت تحریم توانسته بر چهار کشور مسلط گردد، وقتی تحریم‌ها لغو شود چند کشور دیگر را خواهد بلعید؟»

## داستان استر چه ارتباطی با سیاست دارد؟

«این در واقع، فلسفه سیاسی اسرائیل است. این داستان در کتاب مقدس یهودیان وارد شده، ولی محتوای آن، مذهبی به مفهوم رایج نیست و شباهتی با سایر فصل‌های آن کتاب ندارد؛ یعنی نامی از پروردگار، پیامبران، عقاید مذهبی، عبادات و اخلاق مذهبی در آن نیست. این داستانی درباره یهودیان به‌عنوان یک قوم در حال زندگی در سرزمینی بیگانه یعنی ایران است. عناصر اصلی این فصل از عهد عتیق، قوم‌گرایی، تنش قومی، بیگانه‌هراسی، دسیسه‌درباری، زدوبند پشت پرده، فریبکاری، پیش‌دستی در تهاجم، نسل‌کشی، انتقام و جنگ قدرت به شکل ماکیاویلیستی است.

قهرمان داستان، یک زن یهودی است که در توطئه‌درباری و کشمکش قومی درگیر است. یکی از کاربردهای آن برای موساد این بوده

که از زنان یهودی در امور جاسوسی و عملیات فریب بهره‌برداری لیبونی<sup>۸</sup>، سیاستمدار کنونی و وزیر خارجه سابق اسرائیل، در جوانی خود مثل صدها زن دیگر، برای موساد در همین امور فعالیت می‌کرد، اما درس‌های سیاسی داستان کاملاً برخلاف اصول حقوق بشر، صلح‌دوستی، کثرت‌گرایی و عدالت است. از این‌رو، روح این داستان با روح مذهبی حاکم بر سایر فصول کتاب مقدس تضاد دارد.

در متون مقدس دیگر نیز، هیچ داستانی چنین بی‌رحمانه نیست. انتقاد از دشمن و گروه‌های مخالف در این متون وجود دارد، اما نحوه رفتار با آن‌ها مبتنی بر اصولی مذهبی و اخلاقی است که اجازه برداشت‌های

سیاسی تندروانه از این کتب را نمی‌دهد. بخصوص قرآن و انجیل، اخلاق سیاسی را با اصول مذهبی و انسانی می‌آمیزند. با این حال، در دنیای سکولار امروز استفاده سیاسی از کتب مذهبی منع می‌شود و سیاستمداران غربی تلاش دارند خود را به جدایی دین از سیاست، متعهد نشان دهند؛ اما اوضاع در مورد نخبگان سیاسی حاکم بر اسرائیل، به‌ویژه تانیاهو، برعکس است. آن‌ها نه تنها از کتاب مقدس، استفاده سیاسی می‌کنند، بلکه ایدئولوژی سیاسی خود را بر اساس تفسیری دلخواه از بخش‌هایی خاص از آن قرار می‌دهند. بخش محوری کتاب مقدس از نظر آنان، فصل استر است که درس‌های سیاسی بسیاری دارد و در آخر آن، پیروزی قاطع یهودیان بر دشمن فرضی، جشن گرفته می‌شود.

## درس‌های سیاسی تانیاهو از داستان استر چیست؟

«در مارس ۲۰۱۲ وقتی تانیاهو فصل استر از کتاب مقدس را به او باما داد تا نحوه تعامل با ایران را به او بیاموزد، روزنامه آمریکایی کریسچن ساینس مانیفور به انتقاد از این کار پرداخت.<sup>۹</sup>

به قول این روزنامه، پیام ضمنی تانیاهو این بود که: «آقای رئیس‌جمهور، لطفاً به من کمک کنید ایران را نابود کنیم، قبل از اینکه ایران ما را نابود کند.» معلوم نیست داستان استر در ایران باستان واقعاً اتفاق افتاده باشد، اما موضوع اصلی این نیست. بلکه مسئله این است که از نظر تانیاهو، این داستان درس‌های زیادی برای امروز دارد. یکی از همکاران او به خبرنگاران گفت که هدیه دادن کتاب استر به رئیس‌جمهور آمریکا برای آن بوده که زمینه مطالعاتی درباره ایران را برای او فراهم کند. تانیاهو در سخنرانی برای لابی اسرائیل در آمریکا یعنی «ایک»<sup>۱۰</sup> شرح داد که هاما<sup>۱۱</sup> «مرد بدجنس داستان، یک یهودستیز ایرانی بود که تلاش می‌کرد قوم یهود را نابود کند. تانیاهو

”  
تانیاهو بارها هشدار داده که برنامه اتمی ایران، توطئه‌ای برای یک هولوکاست جدید است و با الهام از داستان استر، باید در حمله به ایران پیش‌دستی کرد

ایران را جانشین کشور پارس آن زمان معرفی کرد که اکنون تبدیل به بزرگ‌ترین خطر برای صلح و امنیت جهانی شده است.

معمولاً نخبگان مسیحی یا سکولار، متون باستانی مذهبی را به‌عنوان راهنمای سیاست خارجی تلقی نمی‌کنند، اما تانیا هو و راست‌گرایان یهودی حامی او، داستان استر را بسیار جدی می‌گیرند. کریسچن ساینس مانی‌تور می‌نویسد حتی برخی از یهودیان معتقدند هیتلر یک پدیده تصادفی در تاریخ نبوده، بلکه از نسل هامان ایرانی یعنی دشمن استر در کتاب مقدس بوده است. به قول منابع دیگر، خود هامان نیز از نسل دشمنان قدیمی‌تر یهودیان در مصر بود. یهودیان راست‌گرا از داستان استر این برداشت را می‌کنند که در ایران باستان هم نقشه نوعی هولوکاست و نسل‌کشی علیه یهود در جریان بوده و این نشان می‌دهد که هیچ تضمینی برای امنیت قوم یهود در کشوری با اکثریت غیریهودی وجود ندارد. پس نتیجه می‌گیرند که تشکیل اسرائیل و حفاظت از آن تنها راه برای نجات یهودیان است.

به این ترتیب، داستان استر زیربنای مفاهیم مدرنی مانند یهودستیزی، هولوکاست، صهیونیسم، تشکیل اسرائیل و نبردهای بعدی آن با دشمنان یهود تلقی می‌شود؛ اما اصالت این فصل از کتاب مقدس زیر سؤال است. قدیمی‌ترین بقایای تورات و عهد عتیق که در کتیبه‌های بحرالمیت یافت شده، هیچ اثری از وجود چنین داستان یا فصلی را نشان نمی‌دهد. در قرون اولیه مسیحی نیز فصل استر در کتاب مقدس وجود نداشت؛ اما از قرن چهارم میلادی، نسخه‌هایی از این فصل در کتب مسیحیان اروپا وارد شد. نسخه مسیحی و یهودی این فصل از کتاب مقدس هم متفاوت بود.

## رویدادهای داستان استر چگونه در فرهنگ مدرن وارد شده است؟

«در چند دهه اخیر، چندین فیلم سینمایی عامه‌پسند بر اساس داستان استر ساخته شده، از جمله: استر و پادشاه (۱۹۶۰)، یک شب با پادشاه (۲۰۰۶)، کتاب استر (۲۰۱۳)؛ اما هیچ‌یک از این فیلم‌ها به‌عنوان یک اثر هنری بااهمیت شناخته نمی‌شود. در واقع، داستان استر ظرفیت زیباشناسی و انسان‌دوستی لازم برای تبدیل به یک اثر هنری جذاب را ندارد و سؤال‌های بی‌جواب زیادی در آن هست که نشان می‌دهد نویسندگان قدیمی آن، دقت لازم را برای عقلانی بودن این داستان به خرج نداده‌اند.

در برخی از فیلم‌های سینمایی، مطالب کاملاً متفاوتی نیز با این داستان ترکیب شده، مثلاً در نسخه سال ۲۰۰۶ بخش‌هایی از منابع یونانی درباره جنگ‌های خشایارشا با یونان و رقابت امپراتوری ایران با دموکراسی یونان اضافه شده که هیچ ربطی به مطالب کتاب مقدس ندارد و تنها قرار است بینندگان سکولار داستان را راضی کند؛ اما مطالب اضافه شده منجر به آشفتگی بیشتر داستان شده است.

داستان اصلی از این قرار است که خشایارشا<sup>۱۳</sup> پادشاه پارس، از ملکه خود بنام وشتی<sup>۱۴</sup> ناراضی است و او را برکنار می‌کند. آنگاه به مأموران خود دستور می‌دهد سراسر کشور را جستجو کنند و برای او دخترانی را به‌عنوان کاندیدای ملکه جدید برگزینند. از میان آن‌ها، استر<sup>۱۵</sup> دختر یهودی که تحت سرپرستی خویشاوندش مردخای<sup>۱۶</sup> است، با پنهان کردن هویت خود موفق می‌شود به‌عنوان ملکه به دربار راه یابد. البته استر نام مستعار اوست که از کلمه ستاره در ایران قدیم یا ایشتار<sup>۱۷</sup> الهه سیاره زهره در بابل قدیم گرفته شده است. مردخای نیز به معنای خدمتکار مردوخ<sup>۱۸</sup> رب‌النوع بابلی است. مدتی بعد، مردخای که کارمند دربار است، متوجه دسیسه‌ای علیه پادشاه می‌شود و خبر آن را به استر می‌دهد، اما دربار از او قدردانی نمی‌کند. از سوی دیگر، هامان بدجنس و زورگو به خاطر خدماتش به شاه، به مقام صدراعظمی می‌رسد. روزی هنگام عبور او از مقابل مردم، مردخای به وی تعظیم نمی‌کند و بنابراین، هامان برای انتقام، تصمیم می‌گیرد یهودیان ایران را نابود کند. او بارها نزد شاه از یهودیان به‌عنوان خائن و خطرناک نام می‌برد و سرانجام نظر موافق شاه را جلب می‌کند تا در

روز خاصی، یهودیان ایران قتل‌عام شوند.

مردخای از این نقشه هم آگاه می‌شود و از استر می‌خواهد که شاه را وادار به توقف آن کند. شاه به‌خاطر علاقه‌اش به استر اجازه می‌دهد هر آرزویی دارد از او بخواهد. استر برای اولین بار، هویت یهودی خود را نزد شاه آشکار کرده و از نقشه هامان برای نابودی قوم یهود شکایت می‌کند. همچنین از نقش مردخای در خنثی کردن توطئه قتل شاه سخن می‌گوید.

شاه خشمگین با تغییر نظر خود، به یهودیان اجازه می‌دهد دشمنان خود را نابود کنند؛ بنابراین، هامان و خانواده‌اش به همراه ۷۵ هزار ایرانی دیگر قتل‌عام می‌شوند. سرانجام،

مردخای جای هامان را می‌گیرد و با دست باز به سیاست‌گذاری در امور امپراتوری ایران می‌پردازد.

تانیا هو بارها هشدار داده که برنامه اتمی ایران، توطئه‌ای برای یک هولوکاست جدید است و با الهام از داستان استر، باید در حمله به ایران پیش‌دستی کرد. به قول روزنامه کریسچن ساینس مانی‌تور، تانیا هو با اصرار بر طرح این داستان، خود را در نقش مردخای، رهبران کنونی ایران را در نقش هامان و رئیس‌جمهور امریکا را در نقش خشایارشا تجسم می‌کند، پادشاهی که قدرتمند است اما به‌سادگی تحت نفوذ قرار می‌گیرد و با تصمیمات خود می‌تواند سقوط یهودیان را تبدیل به نجات آنان از دشمنانشان کند.

معلوم نیست نقش استر در زمان حاضر به عهده کیست؛ اما در جریان انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۸ جمهوریخواهان امریکا بارها کاندیدای خود برای معاونت ریاست جمهوری یعنی سارا پیلین<sup>۱۹</sup> را که یک مسیحی اونجلیک یا تیشیری است، با استر مقایسه کردند که به‌موقع برای نجات قوم خود به میدان آمده است؛ بنابراین، کتاب مقدس و داستان استر امروزه نه‌تنها توسط یهودیان، بلکه به دست مسیحیان دست راستی نیز برای مقاصد سیاسی به کار گرفته می‌شود. البته محتوا و پیام داستان کاملاً سکولار و قوم‌گراست و کسانی که از مذهب برای منافع گروهی یا قومی خود بهره می‌برند، آن را توجیهی برای سیاست‌های خود می‌دانند.

## آیا این داستان واقعاً اتفاق افتاده و با رویدادهای تاریخی سازگاری دارد؟

«منابع تاریخی، صحت این داستان را تأیید نمی‌کنند؛ اما به‌جای آنکه نگران صحت آن باشیم، باید نگران کسانی باشیم که از آن الهام می‌گیرند؛ زیرا آنان با این کار، نوعی اخلاق سیاسی مغایر با ارزش‌های انسانی و جهانی را آشکار می‌کنند. داستان استر به دلایل مختلف با روح زمانه خود در تضاد است و حتی منطق داستانی دقیقی ندارد. ایرانیان باستان اهل مدارا و آزادی برای اقوام درون امپراتوری خود بودند. کتاب مقدس از کوروش هخامنشی به‌عنوان ناجی قوم یهود از اسارت دولت بابل نام می‌برد. با آنکه پادشاهان هخامنشی به یهودیان آزادشده از اسارت اجازه دادند به سرزمین موعود خود بازگردند، اغلب آن‌ها در استان‌های مرکزی ایران و در خدمت نظام حاکم باقی ماندند تا از امکانات امپراتوری بهره‌مند شوند.

خط داستان درباره نقشه مقامات برای کشتار یهودیان در آن زمان، آن هم به‌صرف تعظیم نکردن یک یهودی به یک مقام درباری، منطقی به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر، یهودیان به دلایل مذهبی عادت نداشتند با غیریهودیان

به قول این روزنامه، یهودیان به‌طور سنتی عقیده دارند قهرمان مردخای نویسنده این داستان است و سال‌ها بعد در شورای خاخام‌های یهود، این داستان ویرایش شده است



نتانیاهو نسخه مدرن داستان استر را به اعضای کنگره آمریکا نشان می‌دهد

ازدواج کنند، اما استر که دختری معتقد به آداب دینی است، به ازدواج با خشایارشا رضایت می‌دهد. تغییر ناگهانی در تصمیم پادشاه و اجازه او به یهودیان برای کشتار مخالفان خود نیز غیرمنطقی است. او باید صرفاً همان را به خاطر نقشه‌اش مجازات می‌کرد و دستور توقف یهودآزاری را می‌داد؛ اما در این داستان، خشایارشا اجازه داد ده‌ها هزار هم‌وطن خود به دست گروهی از یهودیان قتل عام شوند. در نهایت، انتخاب روز قتل عام به‌عنوان روز عید یهودیان کاملاً با پیام بشردوستانه همه مذاهب در تضاد است. نیز این سؤال باقی می‌ماند که چگونه ایرانیان در دوره‌های بعدی اجازه دادند چنین روزی به‌عنوان عید جشن گرفته شود.

بر اساس منابع یهودی، سابقه این عید حدود ۲۰۰۰ سال است اما این عجیب به نظر می‌رسد زیرا زمان این داستان، دوران هخامنشی در حدود ۲۵۰۰ سال پیش است. فصل‌های کتاب مقدس یهودیان نیز مربوط به دوران انبیا بنی‌اسرائیل است که قرن‌ها پیش از وراج این عید به پایان رسیده بود و در ۲۰۰۰ سال پیش، پیامبری حضور نداشت که یهودیان به رسمیت بشناسند، کتابش را قبول کنند و چنین عیدی را برگزار نکنند. روزنامه اسرائیلی هآرتص همین موضوع را به بحث می‌گذارد.<sup>۱۹</sup>

به قول این روزنامه، یهودیان به‌طور سنتی عقیده دارند قهرمان مرد داستان یعنی مردخای نویسنده این داستان است و سال‌ها بعد در شورای خاخام‌های یهود، این داستان ویرایش شده است.

## آیا داستان استر را می‌توان نمونه‌ای از رفتار ایرانیان با جامعه یهودی در طی تاریخ دانست؟

«خبر. رابطه یهودیان ایران با سایر ایرانیان به‌طور کلی مثبت بوده است. آنان موقعیت خود به‌عنوان بزرگ‌ترین جامعه یهود در یک کشور مسلمان را پس از قرن‌ها حفظ کرده‌اند. حتی تلاش آژانس یهود برای ترساندن آن‌ها از ماندن در ایران و تشویق آنان برای مهاجرت به اسرائیل توانسته منجر به سلب این موقعیت شود. روزنامه هآرتص نمونه‌ای از این نوع تلاش‌ها و شکست آن را شرح می‌دهد.<sup>۲۰</sup>

به قول این روزنامه، در سال ۲۰۰۷ پاداشی ده

او می‌گوید نتانیاهو صرفاً بر بخش خاصی از داستان استر تأکید دارد که تراژدی انتقام است. در حالی که ۸ بخش نخستین این داستان، یک فانتزی شرق‌شناسانه یا اورینتالیستی است که با لحنی شاد به توصیف دربار پادشاه ایران و زندگی یهودیان و سایر اقوام شرقی در میان ایرانیان می‌پردازد. این استاد اسرائیلی معتقد است برخلاف سخنرانی‌های نتانیاهو، داستان استر از زمره ادبیات تخیلی است و از هیچ واقعه تاریخی حکایت نمی‌کند. به همین دلیل، در پایان داستان نیز خوانندگان به تغییر لحن داستان و توصیف خشونت، نه از سوی پارسیان علیه یهودیان، بلکه توسط یهودیان علیه پارسیان، توجهی نمی‌کنند.

این استاد اسرائیلی اضافه می‌کند که متن کتاب مقدس هیچ اشاره‌ای به مسلح شدن پارسیان علیه یهودیان ندارد بلکه برعکس، می‌گوید به خاطر جو هراسی که یهودیان برپا کردند، هیچ کس جرئت نداشت در مقابل آن‌ها ایستادگی کند. مهاجمان حتی ۵۰۰ نفر را در املاک متعلق به پادشاه به قتل رساندند. سپس استر معجزه یک روز دیگر خونریزی را از شاه می‌گیرد. در شوش، پایتخت ۳۰۰ نفر و در سایر مناطق ۷۵ هزار نفر قربانی می‌شوند.

هآرتص به نقل از این استاد می‌گوید اعضای کنگره آمریکا که در سخنرانی نتانیاهو در این باره، مکرراً برای او کف زدند، باید این بخش‌های داستان را نیز بخوانند. این قصه‌ای از بهانه‌جویی برای توجیه پیش‌دستی در انتقام و خشونت است. این داستانی صرفاً یهودی نیست، بلکه مسئله‌ای جهانی است درباره آنکه آیا می‌توانیم برای جلوگیری از فاجعه‌ای که به تصور ما رخ خواهد داد، به هر عمل انتقام‌جویانه دست بزنیم. وقتی نتانیاهو از داستان استر نتیجه می‌گیرد که نباید قرارداد اتمی با ایران منعقد می‌شد، منظور او به راه انداختن جنگ است. استاد اسرائیلی می‌افزاید رنج‌های یهودیان در تاریخ واقعی است، اما تجسم آن‌ها درباره دشمنان شیطان‌صفت و توجیه حملات یهودیان به‌عنوان پیشگیری، تخیل است.

هزار دلاری برای هر فرد یهودی که از ایران به اسرائیل مهاجرت کند تعیین شد اما یهودیان ایرانی پاسخ دادند که هویت آن‌ها فروشی نیست و از نظر سیاسی، این تلاشی خام است. در بیانیه جامعه یهودی ایران آمده است که آنان به جمهوری اسلامی وفادارند و هویت آن‌ها کالایی نیست که نزد تاجران دست‌به‌دست شود. پیش از آن نیز وزارت مسئول جذب یهودیان به اسرائیل و همچنین آژانس یهود ۵ هزار دلار به‌عنوان پاداش این کار تعیین کرده بودند.

گرچه در زمان تشکیل اسرائیل و بعد از آن، هزاران یهودی ایرانی به اسرائیل و آمریکا مهاجرت کردند، بسیاری از آن‌ها از این موضوع ابراز تأسف می‌کنند. فیلم مستند «از کوروش تا احمدی‌نژاد» که در شبکه بی‌بی‌سی فارسی به نمایش درآمد، تاریخ رابطه ایران و یهودیان را نشان می‌دهد. بر اساس این فیلم، یهودیان مهاجر به اسرائیل تلاش دارند هویت ایرانی خود را حفظ کنند. آنان یهودی شرقی هستند و از امتیازات و رفتار یهودیان غربی یعنی اشکنازی‌ها نیست به خود در نظام اسرائیل شکایت می‌کنند و حتی آرزو دارند روزی با اموال و خانواده خود به ایران بازگردند. قطعاً هم‌کیشان آن‌ها در ایران نیز از شکایات این مهاجران آگاه‌اند.

## آیا روشنفکرانی در میان یهودیان وجود دارند که از بهره‌برداری سیاسی از داستان استر انتقاد کنند؟

«یک استاد باسابقه اسرائیلی در دانشگاه عبرانی اورشلیم، به نام صدرا عزراهی<sup>۲۱</sup> در مقاله‌ای در روزنامه هآرتص، سوءاستفاده نتانیاهو از داستان استر را مورد انتقاد قرار داد.<sup>۲۲</sup>

تنها از دهه ۱۹۹۰ بود که مقامات اسرائیل، ایران را تهدید دانستند و این نه به خاطر تغییری در رفتار یا شعارهای ایران، بلکه به دلیل فروپاشی شوروی و شکست رژیم عراق در جنگ کویت بود که ایران بدون رقیب منطقه‌ای شد و از نظر اسرائیل، بزرگ‌ترین تهدید خارجی به حساب آمد

## آیا داستان استر مبنایی برای اسطوره‌سازی از دشمنان در فرهنگ قومی است؟

«روزنامه هآرتز» روش تانیاها برای ترسیم دشمن تاریخی بر اساس این داستان را شرح می‌دهد.<sup>۳۲</sup> به قول این روزنامه، تانیاها همه دشمنان را به یک چشم نگاه می‌کند: برای او هامان و اجداد او که در کتاب مقدس به عنوان عمالقه<sup>۳۳</sup> معرفی شده‌اند، از جنس آلمان نازی هستند. تانیاها در سال ۲۰۰۲ از آمریکا خواست به عراق حمله کند با این استدلال که اگر کشورهای غربی در دهه ۱۹۳۰ با حمله پیش‌دستانه هیتلر را سرنگون می‌کردند، از وحشت جنگ جهانی دوم جلوگیری می‌شد. در سال ۲۰۰۶ او اصرار داشت که اکنون مثل ۱۹۳۸ است و ایران مثل آلمان است. سپس

در ۲۰۱۰ قول داد که برای رویارویی با عمالقه جدید که دوباره در عرصه تاریخ ظاهر شده‌اند تا بار دیگر یهودیان را تهدید به نابودی کنند آماده است. تانیاها در سخنرانی خود مقابل کنگره و سنای آمریکا در مارس ۲۰۱۵ ایران را جانشین عمالقه و هامان دانست و سپس با آلمان نازی مقایسه کرد. هآرتز

می‌گوید این طرز فکر، اختراع تانیاها نیست. برخی متون یهودی از دشمن جاویدان در طی اعصار سخن گفته و از وقوع رویدادهایی پراکنده در ۲۶۰۰ سال اخیر، مانند نابودی معبد اول و دوم اورشلیم، کشتار یهودیان در جنگ صلیبی و اخراج یهودیان از اسپانیا در ایام خاص به عنوان کارنامه آن دشمن یاد کرده‌اند؛ اما منابع دیگر یهودی نیز وجود دارند که مقایسه وضع حال با گذشته را مجاز نمی‌دانند. بزرگ‌ترین فیلسوف یهودی، ابن میمون<sup>۳۴</sup> می‌گوید اقوامی که از نظر یهودیان در عصر انبیای بنی‌اسرائیل، دشمن تلقی می‌شدند دیگر وجود ندارند؛ بنابراین نباید عمالقه یا امثال هامان را در میان اقوام معاصر جست‌وجو کرد.

به قول هآرتز، تانیاها با مشابه‌سازی خود در این زمینه، نه تنها سنت یهودیان را زیر پا گذاشته، بلکه از الزامات عقلانی رهبران کشورها تخلف کرده است. ایران ممکن است دشمن موقعیت اسرائیل در منطقه خود باشد، اما تهدیدی برای موجودیت قوم یهود نیست. اگر ایران تهدیدی مانند عمالقه، هامان یا آلمان نازی بود، باید با ۲۰ هزار یهودی ساکن در ایران چنان رفتاری می‌داشت، درحالی که ۱۱ کنیسه و ۲ رستوران کوشر (غذای حلال یهودی) در این کشور فعالیت می‌کنند. دیوید مناشری<sup>۳۵</sup> رئیس مرکز مطالعات ایران در دانشگاه تل‌آویو می‌گوید در سرتاسر دهه ۱۹۸۰ هیچ کس در

اسرائیل، ایران را به عنوان تهدید معرفی نکرد. تنها از دهه ۱۹۹۰ بود که مقامات اسرائیل، ایران را تهدید دانستند و این نه به خاطر تغییری در رفتار یا شعارهای ایران، بلکه به دلیل فروپاشی شوروی و شکست رژیم عراق در جنگ کویت بود که ایران بدون رقیب منطقه‌ای شد و از نظر اسرائیل، بزرگ‌ترین تهدید خارجی به حساب آمد. از نظر هآرتز، ایران در حد رقیبی برای اسرائیل است، نه دشمن آخ‌الزمانی و ایدئولوژیک آن. حماس و حزب‌الله ممکن است از ایران کمک بگیرند، اما ایران به آن‌ها رفتار محتاطانه بر اساس محاسبه سود و زیان را آموخته و اجازه حرکات تندروانه به آن‌ها نداده است.

سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی اسرائیل نیز این برآورد را تأیید می‌کنند. مه‌یر داگان<sup>۳۶</sup> که از سال

۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ به عنوان رئیس سازمان موساد، پرونده ایران را زیر نظر داشت، عملکرد حکومت ایران را عقلانی می‌دانست. جانشین او تأمیر پردو<sup>۳۷</sup> نیز معرفی ایران به عنوان «تهدید وجودی» را زیاده‌روی می‌دانست. یکی دیگر از سران سابق موساد، افراییم هالوی<sup>۳۸</sup>

نیز گفت این اشتباه بزرگی

است که عبارت تهدید وجودی را در مورد ایران به کار ببریم.

مقامات نظامی اسرائیل نظرات مشابهی دارند. بنی گانتز<sup>۳۹</sup> فرمانده سابق ارتش اسرائیل و رهبر جناح مخالف تانیاها در انتخابات ۲۰۱۹ چند سال پیش گفته بود که رهبران ایران افرادی بسیار عقلانی هستند. دان هالوتز<sup>۴۰</sup> از فرماندهان پیش از او نیز اظهار کرد ایران تهدید وجودی برای اسرائیل نیست. تانیاها که همه این‌ها را می‌داند، به قول هآرتز، باید در سخنان خود برای امریکایی‌ها ادعای می‌کرد که تاریخ یهودیان مثال‌های مشابهی از وضع کنونی اسرائیل ندارد. علت واقعی نگرانی اسرائیل آن است که برنامه‌های ایران باعث شکستن انحصار قدرت آن در منطقه می‌شود.

کتاب مقدس یا تاریخ یهود چیزی در این باره ندارد؛ اما تاریخ قرن بیستم، مثالی مشابه وضع اسرائیل دارد. اسرائیل در خاورمیانه دهه ۱۹۹۰ نمونه کوچکی از آمریکا در جهان اواخر دهه ۱۹۴۰ بود. آمریکا دوران جنگ سرد با شوروی را از موضع برتر شروع کرد و تلاش داشت از خیزش یک رقیب برای خود جلوگیری کند. جناح تندرو در آمریکا، شوروی را مانند آلمان نازی، تهدیدی وجودی و دشمنی ذاتی می‌پنداشت که باید نابود شود؛ اما شوروی هم کشوری بود که حساب سود و زیان خود را می‌کرد و تا چند دهه در مسیر پیشرفت قرار

داشت. شوروی و سپس چین انحصار قدرت را در بسیاری از زمینه‌ها از جمله صنعت هسته‌ای، از آمریکا گرفتند. اکنون، قدرت‌های نوظهور دیگری نیز وجود دارند که توانایی آمریکا را بسیار محدودتر از آغاز جنگ سرد کرده‌اند.

پس تندروری تانیاها و جناح راست‌گرای اسرائیل درباره معرفی ایران به عنوان تهدید وجودی، گزافه‌گویی است و بسیاری از نخبگان نظامی و امنیتی اسرائیل هم این را می‌فهمند، اما شعارهای تانیاها در مقابل تریبون‌های جهان به‌ویژه در آمریکا برای گرم نگه داشتن تنور کمک‌رسانی به اسرائیل است تا موقعیت سیاسی و نظامی خود را در خاورمیانه از دست ندهد. ■

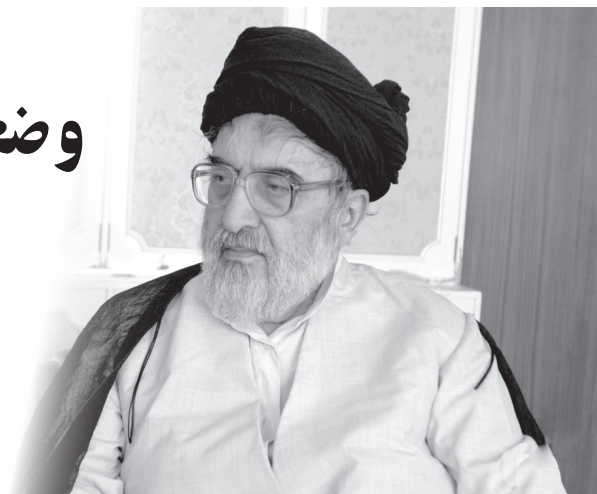
### پی‌نوشت:

۱. Likud
۲. [https://en.wikipedia.org/wiki/Opinion\\_polling\\_for\\_the\\_2019\\_Israeli\\_legislative\\_election](https://en.wikipedia.org/wiki/Opinion_polling_for_the_2019_Israeli_legislative_election)
۳. Blue & White
۴. Benny Gantz
۵. How Bibi's Bestie at the White House Is Helping Him Win the Israeli Election
۶. Purim
۷. <https://www.jewishvirtuallibrary.org/netanyahu-s-speech-to-congress-3-3-2015>
۸. Tzipi Livni
۹. <http://www.csmonitor.com/World/Security-Watch/Backchannels/2012/0307/Netanyahu-gives-Obama-the-Book-of-Esther.-Biblical-parable-for-nuclear-Iran>
۱۰. AIPAC
۱۱. Haman
۱۲. Ahasuerus
۱۳. Vashti
۱۴. Esther
۱۵. Mordecai
۱۶. Ishtar
۱۷. Marduk
۱۸. Sarah Palin
۱۹. <https://www.haaretz.com/jewish/.premium-who-wrote-the-book-of-esther-1.5331950>
۲۰. <https://www.haaretz.com/1.4952371>
۲۱. Sidra Ezrahi
۲۲. <https://www.haaretz.com/opinion/.premium-netanyahu-s-misleading-invocation-of-the-purim-story-1.5332841>
۲۳. <https://www.haaretz.com/opinion/.premium-sorry-bibi-iran-is-bad-but-it-is-no-nazi-germany-1.5332277>
۲۴. Amalek
۲۵. Maimonides
۲۶. David Menashri
۲۷. Meir Dagan
۲۸. Tamir Pardo
۲۹. Ephraim Halevy
۳۰. Benny Gantz
۳۱. Dan Halutz

## علت واقعی نگرانی اسرائیل آن است که برنامه‌های ایران باعث شکستن انحصار قدرت آن در منطقه می‌شود

# وضعیت کنونی اخوان المسلمین پس از کودتای خون‌بار در مصر

## گفت‌وگو با سید هادی خسروشاهی



اخوان المسلمین سازمانی است که عمدتاً با کارهای اجتماعی تعریف می‌شود اما در جریان بهار عربی، اخوان المسلمین مصر جنبه سیاسی به خود گرفت و از طریق انتخابات به قدرت رسید. این نخله از اخوان حق شهروندی، صندوق رأی و دموکراسی را پذیرفت به همین علت خطر جدی برای عربستان، امارات و اسرائیل شد. مقامات عربستان هم با کودتای ۱۴ میلیارد دلاری دولت محمد مرسی را سرنگون کردند. این نخله از اخوان معتقدند عدالت سرلوحه فقه است و تحول در فقه را با رساله‌ای به نام «فقه المقاصد» انتشار دادند. اخوان در امارات دشمن جدی تلقی می‌شود و قریب به پانزده سال است که هر عضو این گروه به زندان‌هایی از صفر تا ده سال محکوم می‌شوند. اخیراً آمریکا اخوان المسلمین را در لیست تروریست قرار داد که با واکنش جدی ترکیه و قطر مواجه شد.

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی که اطلاعات وسیعی در مورد اخوان در خاورمیانه دارد انجام شده که تقدیم خوانندگان عزیز چشم‌انداز ایران می‌شود. به‌تازگی نشر صمدیه کتابی با عنوان اخوان المسلمین فی الخلیج به فارسی برگردانده که سعی می‌شود نسخه کاغذی آن به دست خوانندگان برسد.

### حکومت با گرایش‌های اخوانی ترکیه در این میان چه نقشی داشت؟

بحث درباره نقش ترکیه به‌ظاهر اخوانی آقای رجب اردوغان در حوادث منطقه با توجه به عملکرد آن در ایجاد کانال امن برای عبور تروریست‌های ۸۵ کشور جهان برای جنگ در عراق و سوریه، بسیار تلخ و دردناک است و اصولاً معلوم نشد که آقای اردوغان چه کاره است که خواستار برکناری رئیس یک دولت دیگر می‌شود؟ و در این راستا «حمالة الحطب» می‌شود آیا این خواست، اجرای نقشه ارتجاع عرب بر امپریالیسم غربی و صهیونیسم نبود؟

### ولی ترکیه به رهبران فراری اخوان، پناه داد و هم‌اکنون هم از آن‌ها پذیرایی می‌کند؟

بلی پناه دادن به بعضی از رهبران اخوان مصر و سوریه و عراق در کنار امکان دادن به تجهیز داعشی‌ها و اعزام نیروهای بین‌المللی تروریستی به مناطق جنگی - که راه عبوری جز ترکیه نداشتند - نمی‌تواند یک اقدام مثبت و قابل توجه و پذیرش و جبران‌کننده باشد.

اقدامات حاکمیت ترکیه با گرایش اخوانی حزب «آک‌پارتی! سی» به همین وجه قابل قبول نبود. داعش حتی نفت دزدی‌شده از چاه‌های نفتی عراق را از طریق ترکیه به فروش می‌رساند تا اسلحه بخرد و آدم بکشد و قصابی کند و به زنان مسلمان به‌عنوان بردگان جنگی تجاوز کند، یا آن‌ها را در شیخ‌نشین‌های ارتجاعی خلیج فارس یا عربستان بنی‌سعود به فروش برساند.

### در همین رابطه هم گویا فتوایی در تقبیح امر، از شیوخ وابسته به اخوان المسلمین، صادر نشد؟

بلی متأسفانه - نه شیخ یوسف القرضاوی به‌اصطلاح پدر معنوی اخوان - و رئیس جماعت بین‌المللی علمای اسلامی و نه مرشدان رنگارنگ و گوناگون اخوانی بلاد عربی که در اروپا و قطر و ترکیه پناه گرفته‌اند، هیچ کدام واکنش اسلامی و یا حتی انسانی در این زمینه از خود نشان ندادند.

شرم‌آورترین اقدام داعش «جهاد نکاح» بود که علاوه بر زنان مسلمان ایزدی، زنان

### موضع‌گیری اخوان المسلمین منطقه را درباره حوادث تلخ و دردناک حاکم بر بعضی از بلاد عربی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

متأسفانه اخوان المسلمین بلاد عربی و اسلامی - از جمله ایران و «جمعیت دعوت و اصلاح» - درباره حوادث اسفناک سوریه، عراق، یمن و کردهای سوریه و غیره، هیچ‌گونه واکنش و موضع‌گیری لازم نداشتند و یا ما از آن مطلع نشده‌ایم. درباره یمن که متأسفانه جمعیت اصطلاح - اخوان یمن - عملاً در کنار هم‌پیمانان بنی‌سعودی و اماراتی قرار دارند و در مناطق نفوذ خود با نیروهای انصارالله - به قول آن‌ها حوثی‌ها! - می‌جنگند.

در عراق گویا دیگر اخوان المسلمینی وجود ندارند مگر نه حداقل می‌بایست در مسئله سلطه داعش بر موصل و قتل عام مردم مسلمان و تجاوز به زنان ایزدی و غیره، عکس‌العملی از خود نشان می‌دادند؟

اخوان المسلمین سوریه که در آغاز خواستار همکاری مسالمت‌آمیز با دولت بود، پس از پاسخ منفی دولت - که البته اشتباه بزرگ حاکمیت سوریه بود - خود طلیعه‌دار جنگ و نبرد به‌اصطلاح مسلحانه با «علوی‌ها» می‌مرتد! شدند و بقیه گروه‌ها را هم به دنبال خود آوردند و نتیجه آن شد که حدود هشت سال تمام سوریه را به ویرانه‌ای بدل کردند و متأسفانه نیروهایی را که می‌بایست در نبرد با اسرائیل و آزادی جولان و قدس به میدان می‌آمدند، به معنی واقعی کلمه «تلف» کردند.

### یعنی اخوانی‌ها منطقه در عمل ابزاری در دست قدرت‌های غربی و ارتجاعی منطقه مانند سعودی‌ها شدند؟

بلی متأسفانه در عمل چنین شد و برادران ما حاضر شدند که با ارتجاعی‌ترین محافل جاهلیت عربی معاصر همکاری کنند تا مثلاً «بشار اسد» ساقط شود، ولی توضیح ندادند حاکمیت‌های عرب و بنی‌سعود و امارات و مصر چه مزیتی بر حاکمیت سوریه دارند که باید بمانند.

بی‌تردید حوادث منطقه اجرای توطئه غربی - عبری بود که با مقاومت مردم مسلمان با شکست مواجه شد، گرچه هزینه گزافی از لحاظ کشته شدن مردم بی‌گناه و ویرانی زیرساخت‌های کشورها و خانه‌ها و مزارع مردم پرداخته شد.

و دختران مسلمان جهان را به عراق و سوریه دعوت کرد و آن‌ها از طریق ترکیه رهسپار مناطق شده و به جهاد نکاح! مشغول شدند؛ یعنی تجویز عملی «زناى جمعی» که حتی در میان وحوش قبایل آمازون هم نمونه آن دیده نمی‌شود!

## و البته نمی‌توان دولت کنونی ترکیه را دولت اخوانی نامید؟

«در مجموع حزب «آک‌پارتی سى» گرایش اخوانی دارد و پناه دادن به رهبران فراری اخوان بلاد عربی هم نشان می‌دهد که هوادار اندیشه اخوانی است، ولی تردید نداریم که نه روش دولت ترکیه و نه سکوت مطلق رهبری اخوان در تقبیح این فجایع هرگز اسلامی و اخوانی نیست. اخوان شهید حسن البنا و شهید سید قطب و دیگر شهدای اخوانی در مصر، عراق و سوریه هرگز نمی‌توانند این فجایع و جنایات ضد بشری را بپذیرد و توجیه کند و از همه جنایات مهم‌تر، «جهاد نکاح» این وحوش را بپذیرد.

**آیا می‌توان جریان اخوان المسلمین را در مقابل ناتوی عربی احتمالی قرار داد، یا ساختار این دو نسبت به هم خیلی متفاوت است؟ چرا که اگر ناتوی عربی شکل بگیرد یک سازمان امنیتی دفاعی است، اما اخوان یک جریان فکری اسلامی سیاسی و اجتماعی است.**

«جریان اخوان المسلمین و فعالیت‌های آن در شرایط فشار و اختناق وحشیانه کنونی و در همه کشورهای عربی، نمی‌تواند در مقابل ناتوی عربی قرار گیرد. اخوان المسلمین که بیشتر در «مصر» ریشه و پایگاه دارد، هدفی برای شرکت در سازمان‌دهی امنیتی-دفاعی بلاد عربی ندارد، زیرا که در شرایط کنونی که اصولاً امکان فعالیت ندارد، خود را درگیر نقشه‌های دشمنان نمی‌کند.

**پیش‌تر اخوان در مصر توانسته بود قدرت مرکزی را در اختیار بگیرد، اما به دنبال یک سری تحولات همه معادلات بر هم ریخت و رهبران اخوان هم بازداشت شدند. در حال حاضر وضعیت اخوان در مصر به چه صورت است و آیا مثل گذشته فعالیت زیرزمینی دارند؟**

«اصولاً در اختیار گرفتن قدرت و حکومت در مصر، توسط اخوان المسلمین، یک اشتباه استراتژیک بود؛ زیرا که اولاً پس از انقلاب بر ضد رژیم حسنی مبارک و پیروزی مردم، اخوان آمادگی اداره حکومت را نداشتند و ثانیاً وضع اقتصادی ورشکسته مصر اجازه نمی‌داد که اخوان بتوانند راه چاره اساسی بر اصلاح امور اقتصادی داشته باشند و ثالثاً بلاد عربی و در طلیعه آن‌ها، رژیم بنی‌سعود، آمادگی همکاری با مصر اخوانی را نداشتند و روی همین اصل، حکومت اخوان، بدون کمک و همکاری عربی - غربی از آغاز محکوم به شکست و سقوط بود. رابعاً و از همه مهم‌تر آنکه حکومت آقای محمد مرسی، همه ارکان نظام حسنی مبارک به‌ویژه ژنرال‌ها و سرهنگ‌های وابسته را

بر سر کار نگه داشت و حتی ژنرال عبدالفتاح سیسی را هم به فرماندهی ارتش منصوب کرد.

پس از سرکوب وحشیانه مردم توسط رژیم کودتا، رهبران اخوان هم دستگیر و به زندان افتادند. گروهی از آنان محکوم به اعدام و حبس ابد شدند. بعضی‌ها موفق به فرار از کشور شدند و دستگیری و توقیف بیش از سی هزار نفر از اعضای آن، عملاً امکان هرگونه فعالیت علنی یا زیرزمینی را از آن‌ها سلب کرد و با توجه به فشار و اختناق ژنرال سیسی فرمانده جنایتکار کودتا که نمونه‌ای از روش و سیاست سرکوب بی‌رحمانه سرهنگ عبدالناصر و سرهنگ انور سادات است، گروه باقیمانده فعالیت نمی‌توانند داشته باشند.

## در حال حاضر رهبری فکری این جریان را چه کسی بر عهده دارد؟

«تغییری در رهبری اخوان و اعضای مکتب ارشاد در مصر به عمل نیامده و آن‌ها درحالی‌که در زندان دوره حبس ابد خود را می‌گذرانند، همچنان رهبر سازمان هستند و البته فاقد امکان هرگونه فعالیت می‌باشند و کسانی هم که در ترکیه یا بلاد اروپایی سکونت کرده‌اند، فقط به تشکیل سمینار و همایش یا صدور بیانیه اکتفا می‌کنند.

**اگر بخواهیم به صورت مجزا وضعیت اخوان و حامیان آن را در کشورهای مختلف بررسی کنیم در حال حاضر در تونس راشد الغنوشی مدل متفاوتی از گرایش اخوان را دنبال می‌کند و قائل به مکتب ارشاد است. به نظر شما مدل اندیشه‌های اخوانی در تونس چه تفاوت‌هایی با گرایش‌های اولیه اخوان دارد؟**

«گرایش‌های اخوانی سازمان‌های اسلام‌گرا در

بلاد عربی - اسلامی، حتی سودان، لیبی، مراکش و الجزایر، متأسفانه دچار همان فشارها و سرکوب‌ها هستند؛ البته هرکدام به نحوی - و فقط در تونس حرکت النهضة به رهبری راشد الغنوشی - با گرایش اخوانی، به علت عملکرد عاقلانه شیخ راشد و عدم پذیرش حتی مقام ریاست‌جمهوری ولی همکاری با دیگر احزاب و سازمان‌های موجود در تونس، در تشکیل دولت، توانسته است تاکنون از سرکوب به دور بماند ولی با این حال هم اکنون بعضی از سازمان‌های چپ در تونس - و البته با نقشه و توطئه ارتجاع

عرب و بنی‌سعود - حرکت النهضة را به تشکیل یک «سازمان سری» و ترور بعضی از رهبران احزاب چپ، متهم ساخته‌اند که هدف نهایی، ایجاد مشکلات قانونی برای ادامه فعالیت حرکت النهضة است.

پس از سقوط ژنرال بن علی و فرار وی از تونس، من به راشد الغنوشی پیشنهاد کردم با توجه به موقعیت خاص حرکت النهضة، در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کند که بی‌تردید پیروز خواهد بود، گفت: «برادر عزیز! من پیر شده‌ام و اکنون دور، دور نسل جوان النهضة است که کارها را سر و سامان بدهند و در دولت و مجلس شرکت کنند و من به‌نوعی بر امور نظارت خواهم داشت و اگر گرفتار تمامت‌خواهی بشویم و سازمان‌ها و احزاب دیگر را در امور دخالت و شرکت ندیم، آغاز بروز اختلافات و سقوط و شکست اهداف انقلاب مردم خواهد بود که در نهایت هم به حذف حرکت النهضة منجر خواهد شد و این عقلانی نیست که ما به خاطر ریاست چند صبحی، از برنامه‌های درازمدت خود چشم‌پوشی کنیم.»

به هر حال روش رهبری حرکت النهضة، یک روش عقلانی بود و امیدواریم که بتواند از توطئه‌های دشمنان در امان باشد. البته سفر بن سلمان، حاکم جنایتکار رژیم بنی‌سعود، به تونس و وعده کمک میلیاردی به دولت کنونی و هواداران آن، نشان‌دهنده روشن و آشکار از چگونگی نقشه‌های دشمنان به‌ویژه ارتجاع عرب، به‌ویژه بنی‌سعود، در نفوذ به تونس و خریدن حاکمیت کنونی تونس می‌تواند باشد؛ و البته عدم موضع‌گیری النهضة در قبال این سفر و عدم تقبیح جنایات بنی‌سعود در یمن و یا بلاد دیگر از نقاط ضعف النهضة است که برخی آن را نوعی اپورتونیسیم و سازشکاری می‌نامند که فرقی با سیاست دیگر احزاب ندارد!

**در قطر و ترکیه وضعیت جریان فکری اخوان چگونه است و نگاه دولت‌های این کشورها به اخوان تحت تأثیر چه عوامل بیرونی قرار دارد؟**

«روش دولت قطر و ترکیه در قبال اخوان المسلمین

و پناه دادن به بعضی از رهبران فراری آن‌ها، امر تأمل‌برانگیزی است و من فکر نمی‌کنم که اگر شرایط ایجاب کند آن‌ها این کمک و همکاری را ادامه دهند.

دولت ترکیه حرکت فرهنگی «هزمت» وابسته به شیخ فتح‌الله گولن را به‌شدت سرکوب کرد و بسیاری از اعضای وابسته به آن را دستگیر و دادگاهی کرد و همه مؤسسات و مدارس و نهادهای وابسته به آن را تعطیل و یا مصادره کرد و علی‌رغم «ارادت» قبلی آقای اردوغان به فتح‌الله گولن و همکاری با آن اکنون به دنبال بازداشت و محاکمه این پیرمرد است.

دولت قطر هم با کمک بی‌سابقه به حرکت‌های تکفیری-سلفی و حتی داعش! نمی‌تواند برای حرکت‌های سالم اسلامی، به‌ویژه اخوان طرف‌مورد اعتمادی باش.

اصولاً در اختیار گرفتن قدرت و حکومت در مصر، توسط اخوان المسلمین، یک اشتباه استراتژیک بود؛ زیرا پس از انقلاب بر ضد رژیم حسنی مبارک و پیروزی مردم، اخوان آمادگی اداره حکومت را نداشتند



اخوان المسلمین

## اخوان المسلمین در سوریه پس از تقابل با اسد تقریباً به صورت کامل به حاشیه رانده شد. در حال حاضر وضعیت این جریان در سوریه فعلی چگونه است و آیا فعالیتی دارند؟

« رهبران اخوان سوریه اغلب در ترکیه به سر می‌برند و در داخل سوریه، شاخه نظامی متلاشی شده آن، با توجه به برخورد مسلحانه و غیراسلامی در جریانات اخیر سوریه و حتی کشتار مردم عادی غیرنظامی هوادار رژیم، قاعدتاً در کوتاه‌مدت نمی‌تواند در سوریه فعالیت داشته باشد؛ و این اشتباه اخوان المسلمین کنونی سوریه تکرار اشتباه آنان در دوران حافظ اسد و فعالیت مسلحانه و کشتار گروهی از نیروهای نظامی علویان بود که با قتل عام و سرکوب آنان در «حماه» خاتمه یافت. در این باره با قتل عام طرفین - هر دو سوری - باز خسارت جبران‌ناپذیری بر این حرکت در سوریه وارد شد.

**حماس که برگرفته از اندیشه‌های اخوان است نیز شرایط خاصی دارد. از یک سو به رابطه با مصر و عربستان نیاز دارد و از دیگر سو نمی‌تواند روابطش با قطر و ترکیه را به دلیل حساسیت ریاض خیلی تعمیق بخشد. با این تفاسیر حماس چه الگویی را در روابطش دنبال می‌کند؟**

« حماس نیز با گرایش اخوانی، با توجه به شرایط سخت محاصره غزه از طرف رژیم صهیونیستی ضرورت رسیدگی به وضع معیشتی دو میلیون انسان ساکن در غزه، چاره‌ای نداشت جز اینکه با بعضی از دولت‌های عربی مانند مصر، روابطی داشته باشد و البته به علت موضع کلی ریاض و بنی‌سعود نسبت به حرکت اخوانی، حماس نیز از محرومیت‌های ناشی از روش بنی‌سعود، بی‌نصیب نیست و لسی به‌طور مسالمت‌آمیزی می‌خواهد از امکانات ترکیه و قطر بهره‌مند شود که این امر ناشی از ضرورت‌های موجود در «ارض معرکه» است. حماس به‌خاطر همین مشکلات نمی‌تواند به تعمیق روابط با ایران اسلامی بپردازد، درحالی‌که جمهوری اسلامی ایران، همواره به‌طور مستقیم یا توسط یاران و هواداران خود در منطقه، به کمک آن‌ها می‌شتابد و البته اخیراً رهبری حماس در سخنرانی‌های خود مواضع مناسب‌تری نسبت به ایران اسلامی ابراز داشته‌اند؛ و در واقع می‌توان گفت پشتیبان واقعی و بدون قید و شرط حماس و جهاد اسلامی و نیروهای مقاومتی دیگر در فلسطین اشغالی و غزه، فقط جمهوری اسلامی ایران است.

**با توجه به وضعیت فعلی اخوان می‌توان گفت که این جریان دوباره به مدل فعالیت‌های اولیه‌اش (زیرزمینی و نیمه مخفی) بازگشته یا وضعیت متفاوت از آن مقطع است؟**

« اخوان فعالیت زیرزمینی به مفهوم مصطلح آن نداشته و ندارد و همواره سعی کرده است که هر نوع فعالیت را به‌طور رسمی، علنی و قانونی انجام دهد و در این میان البته بعضی از جوانان وابسته به آن در گذشته

« رهبران بلاد عربی-غربی، بدون استثنا حرکت اخوان المسلمین را علی‌رغم همه نقاط مثبت و تاریخی، فرهنگی که در یک قرن اخیر، در بلاد عربی-اسلامی داشته‌اند، یک حرکت تروریستی نامیده‌اند و هرگونه امکان فعالیت را از آنان سلب کرده‌اند، ولی این روش سرانجام دچار سرنوشت حوادث مشابه قبلی در همین بلاد خواهد شد. البته تحقق و آغاز آن به‌مرور زمان نیاز دارد!

و به‌طورکلی باید گفت که حرکت‌های اخوانی در بلاد عربی - اسلامی، از روش و رهبری واحدی بهره‌مند نبوده‌اند و در بعضی بلاد، شرکت در انتخابات پارلمانی را «حرام» می‌دانستند و در بعضی دیگر، مانند اردن و لبنان، در مجالس ملی حضور چشمگیری داشتند و اکنون با توجه به ضربه سختی که در همه بلاد خورده‌اند تا پیدایش شرایط مساعد برای فعالیت‌های مثبت، فاصله درازی خواهیم داشت... و به امید آنکه اشتباهات غیرقابل‌جبران رهبری اصلی، یعنی مرشد و مکتب ارشاد مصر، این بار تکرار نشود و جانشین احتمالی! آقای محمد مرسی، به‌جای نخستین سفر به «ریاض» و تقاضای کمک! و عدم دریافت حتی «بیک دلار» و عدم ملاقات با رهبری نظام اسلامی ایران در سفر به ایران، به امید پذیرش در دربار بنی‌سعود - که عملاً موردقبول آن‌ها شد - به جبهه مقاومت و ایران اسلامی پیوندند و به‌جای اعزام سفیر! به اسرائیل غاصب سفارت آن را در قاهره مانند ایران به فلسطینی‌ها واگذار نماید و باور کنند که دشمن اصلی حرکت اخوان علاوه بر صهیونیست‌ها، ارتجاع عرب و در رأس آن بنی‌سعود است و دولت و برادر واقعی و همفکر آن ایران اسلامی است. البته اگر «بصیرت» پیدا کرده و اشتباهات گذشته را تکرار نکنند. ■

دور، مانند «ایمن الظواهری» و غیره، با دوری از رهبری اخوان و مکتب ارشاد، به فعالیت‌های زیرزمینی و یا مسلحانه در مصر و جاهای دیگر، پرداخته‌اند که مورد موافقت رهبری و مکتب ارشاد قرار نگرفته است.

**با در نظر گرفتن این موضوع که تقریباً تفسیر واحدی از اندیشه‌های اخوان وجود ندارد و این جریان در هر کشوری شرایط خاص خود را دارد می‌توان گفت به نوعی این جریان فکری تا مدتی در حاشیه خواهد بود؟**

« با توجه به شرایط ایجادشده در منطقه عربی و ظهور و اقدام سلفی‌های تکفیری و ارتکاب جنایات و فجایع ضد بشری توسط آنان حتی در حق مردم عادی، در واقع جریان فکری اخوان، خواهی‌نخواهی مدت‌ها در حاشیه خواهد ماند، ولی تجربه یک قرن آن نشان می‌دهد که اخوان، علی‌رغم همه سرکوب‌ها و اعدام‌ها و زندان‌ها و تبعیدها، همواره به‌محض پیدایش شرایط مساعد، با تمام قوا به صحنه آمده‌اند که نمونه بارز آن حضور قدرتمند اخوان المسلمین مصر، علیرغم اعدام‌های دوران سرهنگ ناصری در حق آنان انجام گرفت، با مرگ او، از زندان‌ها بیرون آمدند و در انتخابات مجلس شرکت نمودند و ده‌ها نماینده به مجلس مصر فرستادند که این امر در دوره سادات و سپس در دوره حسنی مبارک تکرار شد... ولی پس از کودتای ژنرال سیسی، ژنرال باقیمانده از دوران حسنی مبارک و قتل عام هزاران نفر از آنان در میدان التحریر قاهره و مسجد رابعه‌العدهویه و مجروح شدن ۱۲ هزار نفر و دستگیری و زندانی شدن بیش از ۳۰ هزار نفر نباید انتظار داشت که اخوان در کوتاه‌مدت در مصر یا بلاد دیگر بتوانند در صحنه حضور یابند و منشأ اثری باشند.

**در حال حاضر نگاه کشورهای عربی و همچنین غرب به ویژه امریکا به این جریان چگونه است؟**





# انتقام از ایران در پی شکست در سوریه

## گفت‌وگو با سرهنگ ویلکرسون به نقل از رسانه‌های خارجی

مهمان امروز ما، سرهنگ لورنس ویلکرسون، این روزها به کار دانشگاهی مشغول است. ولی کماکان یکی از پرنسپل‌ترین صداها در اردوگاه ضد جنگ آمریکا محسوب می‌شود. از لورنس ویلکرسون کتاب‌هایی درباره استفاده از سلاح‌های غیرمتعارف در جنگ ویتنام، آرایش نظامی آمریکا بعد از آن جنگ و قربانی شدن حقیقت در تبلیغات نظامی منتشر شده است. این نظامی‌بازنشسته که در زمان جنگ دوم خلیج فارس مرد دست راست وزیر خارجه وقت آمریکا بود، اخیراً در چند مصاحبه نسبت به اوج‌گیری تلاش‌ها در واشنگتن برای شعله‌ور کردن آتش جنگ فراگیر با ایران هشدار داده است. با ۳۱ سال سابقه در ارتش آمریکا، سرهنگ بازنشسته لورنس ویلکرسون، بخش اعظم عمر خود را در خدمت دولت ایالات متحده آمریکا سپری کرده است. در جریان جنگ ویتنام ویلکرسون خلبان هواپیما بود و بیش از هزار پرواز عملیاتی در کارنامه خود ثبت کرده است.

پس از پایان خدمت نظامی سرهنگ ویلکرسون در مناسب دولتی متعددی مانند مشاور امنیت ملی در دولت رونالد ریگان، دستیار ویژه رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا، قائم‌مقام کالج جنگ تفنگداران آمریکا و نهایتاً بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ ریاست ستاد ژنرال کالین پاول وزیر خارجه آمریکا در دولت جورج بوش پسر اشاره کرد؛ اما او زمانی به چهره‌ای شناخته‌شده در سطح ملی تبدیل شد که پس از کناره‌گیری از دولت در اکتبر ۲۰۰۵ میلادی، در مصاحبه‌ای گفت، مهم‌ترین تصمیمات آمریکا در حوزه امنیت ملی بدون مشاوره با دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و در یک گروه چندنفره اتخاذ شده. به گفته این سرهنگ بازنشسته که این تصمیمات حتی شامل حمله به عراق نیز می‌شد، توسط دیک چنی و دونالد رامسفلد معاون رئیس‌جمهور و وزیر دفاع وقت و چند تن از معتمدین آن‌ها اتخاذ شده و آنگاه رئیس‌جمهور با آن تصمیم همراه شده است. نوامبر همان سال سرهنگ ویلکرسون در مصاحبه‌ای رادیویی افشا کرد که دیک چنی به این جمع‌بندی رسیده بود که کنوانسیون ژنو در حقوق اسرا در خصوص متهمان به عضویت در شبکه القاعده و شبکه‌های مشابه آن صدق نمی‌کند.

اما شاید مهم‌ترین افشاگری سرهنگ ویلکرسون در مصاحبه ۲۰۰۷ او با شبکه بی‌بی‌سی خبری شد. او در این مصاحبه از پیشنهاد ایران به آمریکا برای کمک به احیای ثبات در عراق خبر داد. پیشنهادی که مورد استقبال وزارت خارجه آمریکا قرار گرفته بود، اما دیک چنی معاون رئیس‌جمهور رد شده بود. به گفته سرهنگ ویلکرسون پیشنهاد ایران بسیار جامع بود و شامل قطع حمایت از حزب الله لبنان و شفافیت در برنامه هسته‌ای می‌شد. دولت ایران در مقابل خواستار لغو تحریم و قطع حمایت آمریکا از سازمان مجاهدین خلق شده بود. سرهنگ ویلکرسون در سال ۲۰۰۹ به خاطر خدماتش به جامعه اطلاعاتی آمریکا جایزه سنت آدامز را دریافت کرد و در حال حاضر استاد مدنی و سیاست در دانشگاه ویلیام و مری ایالت ویرجینیا است.

اسرائیل را داشتند. همان‌گونه که پاول درباره داگلاس مایت، نفر سوم در وزارت دفاع، گفت و رئیس‌جمهور شوکه شد. وقتی پاول این حرف را در کاخ سفید به او زد، رئیس‌جمهور به او گفت یعنی تو می‌گویی او یک کارت عضویت در جیش دارد؟ و پاول گفت این یک وجه تسمیه است؛ یعنی اینکه او بیشتر به اسرائیل علاقه دارد تا به ایالات متحده؛ که البته برای شماری از این افراد توصیف دقیقی بود.

دلیل دوم که فکر می‌کنم شخص رئیس‌جمهور به آن باور داشت، این بود که صدام حسین مشکلی بود که قرار نبود برطرف شود. وقتی در نهایت تحریم‌های بین‌المللی برچیده می‌شد و عراق از زیر ذره‌بین جهانی دوباره خارج می‌شد صدام دوباره تولید سلاح‌های کشتار جمعی و خطرناک‌ترین آن‌ها یعنی سلاح‌های هسته‌ای را از سر می‌گرفت پس زمان مناسبی بود که صدام را از صحنه خارج کرد. علاوه بر این جورج بوش حس می‌کردند حمله به افغانستان پیام لازم را به دنیا منتقل نکرده بود. این پیام که اگر شما با آمریکا در بیفتید قلع و قمع خواهید شد. پس آن‌ها دنبال دولتی مستقر بودند تا این بلا را سرش بیاورند. دولتی که مانند افغانستان فقط کوه و بیابان و سرما نداشته باشد. آن‌ها کره شمالی را به عنوان یک هدف احتمالی بررسی کردند، همچنین ایران را؛ اما به این نتیجه رسیدند که تسخیر عراق از بقیه گزینه‌ها راحت‌تر است چون قبلاً هم با عراق جنگ کرده بودند و برایشان مثل آب خوردن

می‌خواهم با سؤالی درباره دوران مسئولیت شما در تیم ژنرال پاول در دوره جورج بوش پسر آغاز کنم. ژنرال پاول نقش مهمی در توجیه حمله آمریکا به عراق داشت و با این هدف شواهدی از کشتار جمعی عراق را به جامعه جهانی ارائه کرد که بعداً کذب بودن آن مشخص شد. می‌خواهم از شما بپرسم آن زمان چه کسانی حمله به عراق را تبلیغ می‌کردند، به‌ویژه که آن زمان هیچ ارتباطی بین حملات یازده سپتامبر و شبکه القاعده با عراق وجود نداشت.

«اساساً سه گروه خواهان حمله به عراق بودند: یک گروه به هرج و مرج در خاورمیانه و جنوب غربی آسیا به عنوان یک ضامن امنیتی برای اسرائیل می‌نگریستند. به اعتقاد این گروه اگر اعراب یا اعراب با ایرانیان درگیر باشند، این به سود اسرائیل خواهد بود؛ اما امروز می‌بینیم که سازوکارهای اعمال‌شده این گروه چه نتایجی به بار آورده است. هرج و مرج انجام‌گسیخته در سوریه و تا حدی در لبنان و بدون شک هنوز در عراق و احتمالاً حتی در عربستان سعودی. ما با یک ویرانه روبه‌رو هستیم. این همان وضعیتی است که این گروه خواهان آن بودند. برخی از آن‌ها نوحافظه کار بودند. برخی در جیب خود کارت عضویت در حزب لیکود



بود؛ بنابراین فکر کردند دوباره می‌توانند آن تجربه را تکرار کنند.

اما تشریح گروه سوم کمی مشکل‌تر است. من فکر می‌کنم دیک چنی بهتر از هر شخص دیگری می‌تواند تجلی این گروه باشد. این گروه می‌گفتند امریکا باید هرکسی را که ممکن است در آینده تهدید برای این کشور محسوب شود، در هر جای دنیا که باشد، هدف قرار بدهد. استراتژی امنیت ملی که فکر می‌کنم سال ۲۰۰۲ نهایتاً منتشر شد عیناً مشابه سندی بود که پال ولفوویتز تنظیم کرد و به جورج بوش پدر ارانه شد. در آن زمان جورج بوش پدر بعد از مطالعه این سند، آن را برگرداند و گفته بود این را به دیوانه‌های مستقر در پنتاگون پس بفرستید، اما جورج بوش پسر این استراتژی را منتشر کرد. اگر شما این استراتژی و سند را به دقت بخوانید عملاً می‌گوید اگر شما شبیه تهدیدی برای امریکا باشید ما شما را خرد می‌کنیم. این شامل سوریه ایران و عراق و کلی هدف دیگر می‌شد که هر موقع شرایطشان برای زدن مناسب می‌شد در فهرست اهداف حمله نظامی قرار می‌گرفتند.

پس شما سه گروه با اهداف راهبردی داشتید که می‌خواستند علیه حملات یازده سپتامبر اقدامی بکنند؛ و یازده سپتامبر قلاده آنان را پاره کرد. چون هر سه گروه دنبال یک بهانه یا تحریک بودند. مثل حمله ژاپن به پرل هاربر که به ورود امریکا به جنگ جهانی دوم انجامید و حملات یازده سپتامبر این بهانه

را به آنان داد. این حملات به آن‌ها و خصوصاً به دیک چنی معاون رئیس‌جمهور قدرت بخشید و عراق به میوه رسیده آماده چیدن از شاخه تبدیل شد؛ اما عراق حد نهایت اهداف این جریانات نبود.

زمانی که پاول در اواخر ۲۰۰۱ من را در گروه برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری وزارت خارجه تحت مدیریت ریچارد هاس قرار داد، ریچارد از من خواست تا رابط این گروه با وزارت دفاع باشم. پس من یک گروه کاری مشترک تشکیل دادم شبیه گروهی که جورج مارشال در دوره هری ترومن برای بازسازی کشورهای مغلوب در جنگ جهانی دوم تشکیل داده بود. برای یک یا دو ماه من مرتبط با پنتاگون بودم و شاهد ارائه طرح‌هایی برای حملات به سوریه و ایران و عراق بودم. به من می‌گفتند این‌ها طرح‌های فرضی هستند؛ اما من در پنتاگون دریافتیم این‌ها طرح‌های فرضی نیستند. بلکه این‌ها لیست انتظار بودند و آن‌ها می‌خواستند این کشورها را هدف قرار بدهند.

بعد از این مهلت یکی دوماه دونالد رامسفلد من را از وزارت امور خارجه و پنتاگون بیرون انداخت. آن گروه را متلاشی کرد و دیگر اجازه نداد که ما جلسات مشترک داشته باشیم. در نتیجه پاول بیش از پیش منزوی شد و اطلاعات خود را تنها از شورای امنیت ملی کسب می‌کرد. پس پاول از مجموعه‌ای که با هدایت چینی در حوزه امنیت ملی و حتی در حوزه دیپلماسی تصمیم می‌گرفتند، عملاً خیلی زود حذف شد.

### باتوجه به مجموعه اتفاقاتی که بعد از سقوط صدام رخ داده است، بسیاری تصور

می‌کردند که ما هرگز دیگر شاهد نومه‌محافظه کاران در سیاست خارجی امریکا نباشیم. چگونه است که این مجموعه دوباره توانسته است ظهور کند و آیا شما بر این باورید که آن‌ها این بار ایران را هدف قرار گرفته‌اند؟

«من باور دارم که هدف آنان ایران است و این هدف جدید آنان نیست. نومه‌محافظه کاران از اول دنبال حمله به ایران و سوریه بودند. در سوریه به‌نحو حقارت باری شکست خوردند و من فکر می‌کنم شکستشان در سوریه حتی به آنان انگیزه بیشتری برای حمله به ایران داده است. محاسبات آنان در سوریه شکست خورد، چون فکر می‌کردند با یک حسنی مبارک دیگر سر و کار دارند. ما در امریکا فکر می‌کنیم همه کشورهای عرب شبیه هم هستند، ولی این کشورها شبیه هم نیستند. پس ما به حسنی مبارک و سقوطش نگاه کردیم و گفتیم کافی است به سعودی‌ها بگوییم یک جنگ کوچکی آنجا راه بیندازند و ما با هم و با سی‌ای‌ای به آنان کمک می‌کنیم؛ اما این تلاش‌ها به نتیجه نرسید، چون اسد برخلاف مبارک

جان بولتن و اطرافیانش فکر می‌کنند که تحریم‌ها چنان صدمه‌ای خواهد زد که رژیم تهران تنها زیر فشار آن سقوط خواهد کرد و مردم ایران قیام کرده و توماس جفرسونی در آن‌ها ظهور می‌کند و غیره؛ اما اگر این اتفاق نیافتد که به احتمال زیاد نخواهد افتاد، ما ممکن است با یک عملیات فریب برای شعله‌ورتر کردن یک جنگ بسیار فراگیرتر مواجه شویم که بار دیگر امریکا درگیر جنگی در جنوب غرب آسیا خواهد کرد

از حمایت قابل توجهی در سوریه برخوردار بود. پس آن‌ها شکست خوردند؛ اما به اعتقاد من این آنان را برای جنگ با ایران مصمم‌تر می‌کند. به‌ویژه اکنون که تحریم‌ها تشدید شده است. من فکر می‌کنم جان بولتن و اطرافیانش فکر می‌کنند که تحریم‌ها چنان صدمه‌ای خواهد زد که رژیم تهران تنها زیر فشار آن سقوط خواهد کرد و مردم ایران قیام کرده و توماس جفرسونی در آن‌ها ظهور می‌کند و غیره؛ اما اگر این اتفاق نیافتد که به احتمال زیاد نخواهد افتاد، ما ممکن است با یک عملیات فریب برای شعله‌ورتر کردن یک جنگ بسیار فراگیرتر مواجه شویم که بار دیگر امریکا درگیر جنگی در جنوب غرب آسیا خواهد کرد.

به نظر می‌رسد که ما پیام‌های متناقضی از دولت امریکا دریافت می‌کنیم. از یک‌سو پزیدنت ترامپ در چند نوبت گفته است که آماده مذاکره مستقیم و بدون پیش‌شرط با ایران است. این علی‌رغم پیش‌شرط‌هایی است که آقای پمپئو، وزیر امور خارجه او، برای ایران تعیین کرده است. آقای ترامپ حتی وقتی تصمیم برای خروج نیروهای امریکایی از سوریه را اعلام کرد، باز برای گفت‌وگو با ایران اعلام آمادگی کرد، اما هم‌زمان همین رئیس‌جمهور چهره‌هایی مثل جان بولتن و مایک پمپئو را به عالی‌ترین مقامات دولتی نصب کرده است، کسانی که پیش از انتصاب به این سمت‌ها خواستار تغییر رژیم در ایران شده بودند. این تضاد ناشی از چیست؟ آیا این تاکتیک است؟

«گاهی اوقات فکر می‌کنم که یک تاکتیک است، اما برخی اوقات فکر می‌کنم که وزیر خارجه آلمان به هدف زد وقتی گفت، نقض برجام ترامپ مطلقاً با انگیزه‌های داخلی انجام شده است. ترامپ به هواداران قول داده بود که از این توافق خارج شود و این کار را کرد؛ بنابراین اگر ما دنبال دلیلی برای اقدامات ترامپ هستیم عمدتاً به هواداران وفادارش بازمی‌گردد. حالا به‌نحو فزاینده‌ای او از انعکاس پیام‌هایی که می‌تواند او را نزد هوادارانش زیر سؤال ببرد جلوگیری می‌کند. به همین منظور او به اقدامات دراماتیک یا نمایشی متوسل

می‌شود. با این وجود من بیشتر نگران زیرمجموعه دونالد ترامپ هستم تا خود او. چون اتفاقاتی در سایه او دارد رخ می‌دهد که او چندان هم بر آن نظارت ندارد. یکی از آن‌ها اتفاقاتی بود که در پنتاگون افتاد. من از مدافعان جیمز متیس، وزیر مستعفی دفاع آمریکا، نیستم. او از قوه تخیل فوق‌العاده‌ای برخوردار نبود. کارنامه خوبی هم در وزارت دفاع از خود برجای نگذاشت. وزارت دفاع دارد در میلیون‌ها دلار بودجه‌ای که به آن نیاز ندارد غرق می‌شود. این وضعیت تأثیر مخربی بر نیروهای مسلح گذاشته و آمادگی آن‌ها به پایین‌ترین سطح ممکن در بیست سال اخیر رسیده است. نیروهای هوایی دو هزار خلبان کم دارد. ارتش سال گذشته شش هزار نفر کمتر از ظرفیت هدف خود نیرو جذب کرد. این کمبود نیرو باعث شده است بسیاری از پیش‌شرطها از جمله عدم سوء پیشینه برای جذب در ارتش حذف شود. جیم متیس هیچ کاری برای آن نکرد. تنها کاری که او کرد حفظ نوعی عقلانیت در تفکر راهبردی نیروهای مسلح بود. پس یکی از دلایلی که ترامپ نسبت به استعفای متیس واکنش تندی نشان داد و قبل از موعد استعفا عملاً او را اخراج کرد، با این هدف بود که عملاً واقعه‌ای که می‌توانست برای پایگاه سیاسی اش منفی محسوب بشود را به نوعی مثبت جلوه بدهد. پس اینجا هم ما شاهد سیاسی کاری‌های داخلی است؛ اما در ذیل همه این‌ها اتفاقاتی در جریان است که من را جدا نگران می‌کند و سکان‌دار این تحولات بیش از هر اندیشکده‌ای در واشنگتن، در اورشلیم است. همان‌طور گیدئون لیوی نویسنده روزنامه هآرتص به درستی گفت سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده به جای واشنگتن در تلاوویو تعریف می‌شود. نتانیاهو اکنون این بازی را می‌گرداند و این اتحاد مصلحتی بین عربستان سعودی و اسرائیل بخشی از این بازی است. همان‌گونه که باب گیت وزیر دفاع سابق گفت سعودی‌ها حاضرند تا مرگ آخرین سرباز امریکایی با ایران بجنگند. امارات متحده عربی نیز در این صحنه

نقش دارد. اماراتی می‌خواهند پایگاه نیروهای هوایی امریکا در العدید قطر به امارات منتقل شود. قطر هم که امروز توسط امارات متحده و عربستان سعودی تحت تحریم است. پس بازیگران خارجی زیادی نیز دخیل هستند. علاوه بر بازیگران داخلی مانند بولتن و دیگران و در کانون این مکانیسمی که توسط عربستان، امارات و اسرائیل در واشنگتن فعال شده است بسیاری از چهره‌هایی که پیش‌تر حامی جنگ علیه عراق بودند را تحت پوشش داده است. امثال جان هانا یا دیگرانی که یا در این بنیاد هستند یا اطلاعاتشان را از طریق این بنیاد منتشر می‌کنند. پس آنچه امروز می‌بینیم مشابه واحد ویژه‌ای است که داگلاس فایت در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ در پنتاگون اداره می‌کرد.

### اما یک قطعه از این جور چین با آن تصویری که شما ارائه می‌کنید نمی‌خواند، تصمیم پرزیدنت ترامپ برای خروج از سوریه است.

«ترامپ هر روز دارد نقشه بازی آن‌ها را به هم می‌ریزد؛ اما سؤال این است که آیا این خروج انجام خواهد شد؟ من شایعاتی از پنتاگون می‌شنوم که رئیس‌جمهور از تعیین هرگونه طرف زمانی برای خروج نیروها فاصله گرفته است. موضوعی که عملاً به استعفای متیس منجر شد. من مطمئنم بولتن با ترامپ صحبت کرده و برایش توضیح داده است که حضور امریکا در سوریه زمینه‌ساز اقدام علیه ایران می‌تواند باشد. حالا چه اقدام سری و چه اقدام علنی و یا هر دو؛ بنابراین من فکر می‌کنم که ترامپ در حال تجدیدنظر در مورد کل این موضوع است و بعید می‌دانم طرح خروج نیروهای امریکایی از سوریه تا بعد از فوریه دوام بیاورد. به نظرم وقتی درباره این گروه صحبت می‌کنیم اشاره ما به صنایع نظامی مثل لاکهید مارتین، یا بخش‌هایی مثل هالی برثن که میلیاردها دلار در این راه هزینه می‌کنند، یا اشاره ما به چهره‌هایی است که خود را در قامت برگزیدگان الهی می‌بینند و می‌خواهند

همه رهبران خودکامه را خورد کنند. همه این‌ها در مجموعه‌ای که من آن را مجموعه جنگ می‌نامم به هم می‌پیوندند و جنگ دلیل زندگی آنان است. آن‌ها جنگ‌افروزند حالا چه برای سود و چه به زعم خودشان برای اهداف انسان دوستانه و چه حفظ منافع تجاری اینچوا آنجا.

اینکه ما تبدیل به یک امپراتوری با آرایشی تهاجمی شده‌ایم، مشکلی جدی برای این کشور در حال حاضر است. مشکلی که دارد از یک سو ما را به لحاظ مالی و از سوی دیگر از نظر اخلاقی و ارزشی ورشکسته می‌کند.

### به عنوان سؤال آخر آیا به نظر شما تهران باید دعوت ترامپ را برای مذاکره مستقیم و بدون پیش شرط را بپذیرد؟

«من فکر می‌کنم دونالد ترامپ در چشم به هم زدن حاضر است همان‌طور که در سنگاپور با رهبر کره شمالی دیدار کرد با روحانی، ظریف یا دیگر مقامات ایرانی دیدار کند و فکر می‌کنم او واقعاً به این ملاقات علاقه‌مند است. چون آن اجلاس لحظه تاریخی ترامپ خواهد بود. لحظه‌ای که او رو به دوربین‌های تلویزیونی خواهد کرد، درحالی که هیئت ایرانی در آن‌سوی میز نشسته‌اند و به انگلیسی خواهد گفت، دیدید من گفتم من توافقی بهتری خواهم کرد. حالا اهمیتی هم ندارد که آن توافق بهتر باشد یا نباشد؛ بنابراین او مشتاق است و فکر می‌کنم جان بولتن در صورت تحقق چنین دیداری له شود و ترامپ احتمالاً او را اخراج خواهد کرد. سؤال این است که آیا طرف مقابل یعنی روحانی، ظریف و آیت‌الله خامنه‌ای یا دیگران حاضر به چنین دیداری باشند یا نه. اکثر منابع معتبری که من طرف دو دهه گذشته با آنان درباره ایران به آنان اعتماد کرده‌ام، به من می‌گویند شانس خیلی کمی وجود دارد که آن‌ها بپذیرند. به همین خاطر من فکر می‌کنم ما در رابطه با ایران در همان مسیری قرار داریم که به فرجام صدام حسین منتهی شد. ■»

دریافت اپلیکیشن

Q

جستجو در میان ۶,۰۰۰ کتاب

کتاب‌ها

## عرضه نسخه الکترونیک چشم انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیک دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیک چشم انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دانلود کتاب

# هشدار برژینسکی به امریکا

## هر مقاومتی علیه امریکا، تهدید علیه امریکانست

طبقه کارگر در همه جا با سیستم سیاسی و سیاست‌های نئولیبرال آن که طبقه ضعیف را نادیده می‌انگارد به مخالفت می‌پردازد. میزان موافقت عمومی با ترامپ افزایش یافته، اما دلیل این امر این نیست که او به وعده‌های خود در اصلاح سیستم عمل کرده بلکه به این علت است که به ترامپ در واشنگتن همچون غریبه‌ای نگریسته می‌شود که سیستم سیاسی و رسانه‌ها را تحقیر می‌کند. اعتبار ترامپ بر این واقعیت استوار است که مورد نفرت ائتلافی از نخبگان است که او می‌گوید دشمن طبقه کارگر هستند.

ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی، دیدگاه خود را در مورد «تضعیف نظم جهان لیبرال» در مقاله‌ای در سایت CFR بیان کرد. او چنین نوشت: «تلاش‌ها در راستای ایجاد چارچوب‌های جهانی در حال شکست خوردن است. حمایت از صنایع داخلی، موضوعی در حال ظهور است؛ دور آخر گفت‌وگوهای تجارت جهانی هیچ‌گاه به نتیجه نرسید... هم‌زمان رقابت بر سر قدرت جهانی در حال بازگشت است.

دلایل متعددی وجود دارد که چرا چنین اتفاقی و آن هم در چنین زمانی در حال رخ دادن است. ظهور پوپولیسم تا حدی واکنشی به عدم افزایش درآمدها و از دست دادن مشاغل است که علت آن فناوری‌های جدید است، اما به واردات و حضور مهاجران نسبت داده می‌شود. ناسیونالیسم ابزاری است که تا حد زیادی توسط رهبران، به ویژه در میان شرایط سیاسی و اقتصادی سخت، مورد استفاده قرار می‌گیرد تا اقتدار خود را تقویت کنند.

اما تضعیف نظم جهان لیبرال بیش از هر موردی به علت رفتار ایالات متحده تحت رهبری دونالد ترامپ است. امریکا تصمیماتی علیه همکاری‌های بین‌قاره‌ای (میان اروپا و امریکا) اتخاذ کرد و از توافق آب و هوایی پاریس خارج شد. این کشور تهدید کرد که از توافق آزاد تجاری امریکای شمالی خارج می‌شود و از توافق برجام خارج شد. امریکا با توجیه امنیت ملی و به طور یکجانبه تعرفه‌هایی برای فولاد و آلومینیم وضع کرد... به نظر می‌رسد شعار «نخست امریکا» و نظم جهان لیبرال با یکدیگر سازگار نباشند» (نظم جهان لیبرال، ریچارد هاس، CFR)

آنچه هاس می‌گوید این است که درمان جهانی سازی، جهانی سازی بیشتر است. آزادسازی تجاری، آزادسازی تمام و کمال محسوب نمی‌شود و این امر موجب تقویت دموکراسی یا ایجاد محیطی نمی‌شود که در آن، حقوق بشر، آزادی‌های شهروندی و حاکمیت قانون مورد احترام باشد، بلکه به طور انحصاری بر جایجایی آزاد سرمایه تأکید می‌کند که در نهایت سهامداران ثروتمند را غنی‌تر می‌کند. ریشه شورش‌هایی همچون برگزیت و اعتراضات حلیقه زردها که هر از چند گاه در سطح جهان رخ می‌دهد را می‌توان در معاملات تجاری جستجو کرد که منجر به کاهش درآمد و منافع اکثریت طبقه کارگر در اروپا و امریکا شده است. ترامپ مسئول وقوع پوپولیسم و ناآرامی‌های اجتماعی نیست، انتخاب او صرفاً بیان خشم مردم امریکا نسبت به وضعیت گذشته است. پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری، انکار سیستم نخبه‌گرایی بود که اکثریت ثروت جامعه را به سمت لایه‌نازکی از افراد در بالاترین سطح سیاسی جامعه امریکا هدایت می‌کرد. انتقادات هاس، سطح انکار نخبگان در برابر حقیقت را شرح می‌دهد که اکنون نسبت به آینده نامطمئن خود نگرانی دارند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مرکز ثقل از غرب به شرق تغییر یافته و این امر

نظم جهان لیبرال که از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون ادامه یافته به سرعت در حال فروپاشی است. مرکز ثقل قدرت در حال تغییر از غرب به شرق است، جایی که چین و هند رشدی انفجاری را تجربه می‌کنند و روسیه در حال ترمیم عظمت سابق خود به عنوان ابرقدرتی جهانی است. این پیشرفت‌ها به همراه گسترش بیش از حد امپراتوری امریکا و رکود اقتصادی مزمن، توانایی امریکا برای تغییر رویدادها یا پیگیری موفقیت‌آمیز اهداف استراتژیک خود را مختل کرده است. با کاهش کنترل ایالات متحده بر امور جهانی و افزایش کشورهای که مدل توسعه غربی را رد می‌کنند، نظم فعلی به دنبال ساختار امنیتی جدید به تدریج به سمت جهانی چندقطبی میل می‌کند. نخبگان غربی که ناتوان از پذیرش این پویایی نوین هستند، بیانه‌هایی صادر می‌کنند که در آن‌ها ترس از آینده‌ای مشهود است که امریکا دیگر بر جهان مسلط نیست.

ولفگانگ ایشینگر، رئیس کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۱۹ بر بسیاری از این موارد تأکید کرد. این گزیده‌ای از سخنرانی او است:

کل نظم جهان لیبرال در حال فروپاشی است. دیگر هیچ چیز همچون گذشته نیست... برخلاف اوایل دهه ۹۰ میلادی، دیگر لیبرال دموکراسی و ارزش‌های بازار آزاد امری مسلم به نظر نمی‌آید...

در این فضای بین‌المللی، خطر جنگ میان قدرت‌های بزرگ و متوسط به وضوح افزایش یافته است... امری که در بسیاری از نقاط دنیا مشاهده می‌کنیم، افزایش چشمگیر قمار سیاسی و بازی با آتش است...

مهم نیست به کجا می‌نگرید، آنجا شمار زیادی بحران و کشمکش وجود دارد... مبانی اصلی نظم جهانی در حال فروپاشی است، بدون اینکه بازیگری نظم‌ی به آن بدهد یا حتی مایل به چنین اقدامی باشد.»

ایشینگر در اظهار ناامیدی تنها نیست و احساسات او منحصر به نخبگان و روشنفکران نمی‌شود. اکنون اکثر مردم با اعتراضات در پاریس، با نارضایتی‌های مربوط به جدایی بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت)، ظهور گروه‌های راست افراطی و مخالف مهاجرت در سراسر اروپا و مخالفت با برگزیده انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ در امریکا آشنا هستند.

واقعیست مسلمی است که نمی‌توان آن را انکار کرد. دوره کوتاه جهان تک‌قطبی به رهبری آمریکا- در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱- گذشته است و اکنون مراکز جدیدی از قدرت صنعتی و اقتصادی در حال رشد هستند که به تدریج در حال پیشی گرفتن از سلطه ایالات متحده در مناطقی هستند که برای برتری آمریکا حیاتی تلقی می‌شود. این تغییر سریع محیط اقتصادی با نارضایتی گسترده اجتماعی، اعتراضات طبقاتی و حتی اشکال رادیکال تر مخالفت‌های سیاسی همراه است. نظم لیبرال در حال فروپاشی است و دلیل این امر این نیست که ارزش‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی جاذبه خود را از دست داده، بلکه به این علت است که نابرابری گسترش یافته، سیستم سیاسی پاسخگویی مطالبات مردم نیست و آمریکا نیز دیگر نمی‌تواند اراده خود را بر جهان تحمیل کند.

جهانی‌سازی موجب ظهور پوپولیسم شده، تنش‌های قومی و رادیکال را تشدید کرده و تا حد زیادی مسئول آسیب رساندن به هسته صنعت آمریکا است. راه حل هاس تنها شعله ور کردن این آتش و با سرعت رفتن به سمت روزی است که لیبرال‌ها و محافظه کاران وارد نبرد خونین شوند. باید به این جنون قبل از آن خاتمه داد که آمریکا وارد دومین جنگ داخلی شود.

آنچه هاس از بحث در مورد آن ناتوان است، این موضوع است که اتکای ناخوشایند واشنگتن به زور برای حفظ جهان لیبرال، با نقش مسلط آمریکا در رقابت مؤثر در بازارهای جهانی تفاوت دارد. وقتی آمریکا در ۵۰ عملیات تغییر رژیم از زمان پایان جنگ جهانی دوم شرکت داشته، مشت آهنین آن از پشت دستکش مخملین آشکار می‌شود. این کشور بیش از ۸۰۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان دارد و این میل شدید به اعمال خشونت، توسط سایر اعضای سازمان ملل مورد انتقاد قرار گرفته، اما تنها روسیه بوده که شجاعت به چالش کشیدن آن را داشته است. روسیه در عملیات‌هایی در اوکراین و سوریه مشارکت داشته که مانع دستیابی واشنگتن به اهداف استراتژیک خود شده است. طبیعتاً نخبگان لیبرال همچون هاس این پیشرفت‌ها را همچون تهدید در نظر می‌گیرند چرا که به وضعیتی عادت دارند که کل جهان در سلطه آن‌ها باشد؛ اما جهان تغییر کرده و ایالات متحده نیز باید خود را با آن تطبیق دهد یا پذیرای جنگ جهانی سوم باشد.

آنچه ولادیمیر پوتین به آن اعتراض می‌کند، یکجانبه‌گرایی آمریکا و نقض قوانین بین‌الملل توسط این کشور برای رسیدن به جاه طلبی‌های خود است. در ادامه بخشی از سخنرانی او در مجمع عمومی سازمان ملل در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۸ و دو روز قبل از عملیات هوایی ارتش روسیه در سوریه ارائه می‌شود:

«سازمان ملل از نظر مشروعیت و جهان شمولی، جایگاهی منحصر به فرد دارد... ما هر تلاشی برای تضعیف مشروعیت سازمان ملل را بسیار خطرناک ارزیابی می‌کنیم. در صورت تضعیف مشروعیت سازمان ملل، این امر به کل ساختار روابط بین‌الملل آسیب می‌رساند و هیچ قانونی جز قانون زور را باقی نمی‌گذارد. به این ترتیب جهان به جای تلاش

جمعی، با خودخواهی و به جای برابری و آزادی، با تحمیل و اجبار اداره خواهد شد و به جای کشورهای مستقل، با مستعمراتی که از خارج کنترل می‌شوند روبرو خواهیم شد»

سخنرانی پوتین و عملیات روس‌ها که در پی آن انجام شد، هشدار واضحی به دستگاه سیاست خارجی آمریکا بود که دیگر به آن‌ها اجازه داده نخواهد شد دولت‌ها را سرنگون کرده و کشورها را با مصونیت کامل نابود کنند. همانطور که پوتین مایل بود پرسنل نظامی خود را در سوریه به خطر اندازد، احتمالاً آن‌ها را در ونزوئلا، لبنان، اوکراین و اماکن احتمالی دیگر نیز به خطر خواهد انداخت. پوتین در بخشی دیگری از سخنرانی خود در سازمان ملل چنین گفت:

«همه می‌دانیم که پس از پایان جنگ سرد، تنها یک مرکز اقتدار در دنیا باقی ماند و آن‌ها که خود را در بالای قدرت هرم یافتند، فکر می‌کردند از آنجا که خیلی قدرتمند و خاص هستند، بهتر از همه می‌دانند چه اقدامی باید انجام دهند و لازم نیست هیچ حسابی به سازمان ملل پس دهند...»

همه ما باید از گذشته درس بگیریم. مثلاً اتحاد جماهیر شوروی را به یاد می‌آوریم که به دلایل ایدئولوژیک، تغییراتی را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کرد و این امر در اغلب اوقات نتایج فاجعه‌باری به بار می‌آورد و به جای پیشرفت، باعث پسرفت می‌شد.

به نظر می‌رسد عده‌ای به جای درس گرفتن از اشتباهات دیگران، ترجیح می‌دهند آن‌ها را تکرار کرده و ارزش‌های خود را صادر کنند، منتها این بار این ارزش‌ها «ارزش‌های دموکراتیک» هستند. فقط

به وضعیت خاورمیانه و شمال آفریقا دقت کنید که سخنران قبلی از آن سخن گفت... مداخله خشن در این کشورها به جای اصلاح، مؤسسات دولتی و شیوه زندگی در آن منطقه را نابود کرده است. اکنون در این کشورها به جای پیشرفت و دموکراسی، فقط خشونت، فقر، فجایع اجتماعی و پسرفت کامل حقوق بشر دیده می‌شود. باید این سؤال را از افرادی که چنین وضعیتی را ایجاد کرده‌اند، پرسیم: آیا حداقل می‌فهمید چه کرده‌اید؟»

در اینجا پوتین آشکارا مفهوم «نظم جهان لیبرال» را به چالش می‌کشد که در واقع اسم رمزی

است که برای پنهان کردن چپاول بی‌رحمانه دنیا توسط آمریکا استفاده می‌شود. هیچ ارزش لیبرالی در سرنگونی رژیم‌ها و به فقر و بدبختی کشاندن میلیون‌ها انسان وجود ندارد. پوتین به سادگی تلاش می‌کند به رهبران آمریکا بفهماند جهان تغییر کرده، کشورهای آسیایسی در حال قوی شدن هستند و واشنگتن باید از این ایده دست بردارد که هر مقاومتی در برابر آمریکا، تهدیدی برای امنیت ملی این کشور می‌باشد.

به نظر می‌رسد زیگنیو برژینسکی، مشاور اسبق

امنیت ملی در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر، نیز با این ایده موافق است و توصیه می‌کند آمریکا بار دیگر به رویکرد خود در سیاست خارجی بیندیشد و توجه کند که جهان اساساً تغییر کرده و سایر کشورها به دنبال سهم بیشتری هستند.

آنچه اکثر مردم در مورد برژینسکی نمی‌دانند، این است که دیدگاه‌های او درباره هژمونی جهانی چند سال پس از انتشار کتاب او در سال ۱۹۷۷ با نام صفحه کلان شطرنج: برتری آمریکا و الزامات استراتژیک به طرز چشمگیری تغییر کرد. برژینسکی در کتاب دیدگاه استراتژیک در سال ۲۰۱۲ رویکردی اندیشمندانه و جمع‌گرایانه‌ای را توصیه کرد که گذار اجتناب‌ناپذیر آمریکا را بدون ایجاد خلاء قدرتی که باعث هرج و مرج جهانی شود، تسهیل می‌کند. در اینجا برگزیده‌ای از مقاله‌ای ارائه می‌شود که او در سال ۲۰۱۶ با عنوان «به سمت آرایش جدید جهان» برای سایت «امریکن اینترست» نوشت:

«واقعیست این است که دوره حضور قدرت مسلط جهانی سپری شده و ایالات متحده باید در تنظیم ساختار جدید جهانی نقش خود را به عنوان رهبر ایفا کند... آمریکا همچنان از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی در جهان قوی‌ترین است اما با توجه به تغییرات پیچیده ژئوپلیتیک در توازن‌های منطقه‌ای، دیگر قدرت مسلط جهانی محسوب نمی‌شود. آمریکا تنها زمانی می‌تواند با خشونت‌های جاری در خاورمیانه تعامل مناسبی داشته باشد که به درجات متفاوت با چین و روسیه ائتلاف تشکیل دهد.

سیاست سازنده آمریکا باید با دیدگاهی گسترده هدایت شود. این سیاست باید برای فهم تدریجی

روسیه استفاده شود و اینکه بهترین مکان برای آن به عنوان ابرقدرتی مؤثر، در قامت اروپا است. نقش فزاینده چین در خاورمیانه باید فهم متقابل آمریکا و چین را بازتاب دهد و همکاری روزافزون ایالات متحده و چین در مورد مسائل خاورمیانه، آزمایشی تاریخی برای توانایی آن‌ها جهت کمک به ثبات جهانی خواهد بود»

از نظر من، این مقاله‌ای مدلل است که بصیرت کافی را برای خواننده فراهم می‌کند. برژینسکی فهمید جهان تغییر کرده، قدرت به سمت شرق جا به جا شده و اینکه تنها راه مناسب برای آمریکا، تطبیق

و همکاری است. متأسفانه حمایتی از این ایده‌ها در کاخ سفید، کنگره یا دستگاه سیاست خارجی آمریکا دیده نمی‌شود. تمام طبقه سیاسی و هم‌تایان آن‌ها در رسانه‌ها به اتفاق آرا از سیاست مواجهه و تخاصم پشتیبانی می‌کنند. ایالات متحده در درگیری با روسیه و چین پیروز نخواهد شد و این امر تنها انحطاط آمریکا و فروپاشی کامل نظم جهان لیبرال را تسریع خواهد کرد.

منبع: UNZ REVIEW

تاریخ: ۱۳ آوریل ۲۰۱۹

## سخنرانی پوتین و عملیات روس‌ها که در پی آن انجام شد، هشدار واضحی به دستگاه سیاست خارجی آمریکا بود که دیگر به آن‌ها اجازه داده نخواهد شد دولت‌ها را سرنگون کرده و کشورها را با مصونیت کامل نابود کنند

# در آینه رسانه‌ها ایران

## هدف دولت ترامپ، تغییر رژیم ایران

جان موشایمر یکی از کارشناسان روابط بین‌الملل و صاحب تألیفاتی چون بازدارندگی متعارف، لیدل هارت و وزن تاریخی، تراژدی سیاست قدرتهای بزرگ، لابی اسرائیل و سیاست خارجی و چار هبران دروغ می‌گویند: حقیقت در مورد دروغ در سیاست بین‌المللی است که لوبلاگ پس از انتشار آخرین کتابش مصاحبه‌ای با او داشته و انتشار ترجمه بخش‌هایی از این مصاحبه در رابطه با سیاست خارجه آمریکا در قبال ایران در رسانه‌های داخلی بازتاب فراوانی داشته است.

## سؤال: آیا مطابق گفته‌های لیبرال‌ها و نومحافظه‌کاران (نئونکان‌ها) این خطر مستقیمی برای امریکاست؟

جواب: خیر. ایران خطر مستقیمی برای امریکا نیست، حتی خطر غیرمستقیمی هم برای امریکا نیست. ایران سلاح هسته‌ای در اختیار ندارد و بر اساس برجام غیرممکن است که در آینده غیرقابل پیش‌بینی به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند. مسئله بعدی این است که ایران توان موشکی که خاک امریکا را هدف قرار دهد هم ندارد. ایران قدرت نظامی متعارف ضعیفی دارد که توان مقابله با امریکا و کشورهای تحت حمایت امریکا در خاورمیانه را هم ندارد. ایران تهدیدی علیه کشورهای منطقه نیست و در تاریخ معاصر به هیچ کشوری حمله نکرده و مدرکی هم موجود نیست که ایران به دنبال حمله به همسایگانش است. مشکل تروریسم امریکا، ایران نیست و منبع آن عربستان سعودی است. واقعیت این است که امریکا تهدید مستقیم علیه ایران است و تحت تأثیر اسرائیل و عربستان، هدف تغییر رژیم ایران را دنبال می‌کند. شواهدی هم وجود دارد که ممکن است برای دستیابی به این هدف از قدرت نظامی استفاده کند.

## احیای نئونکان‌ها

جاستین ریموندو مقاله‌ای در آنتی وار منتشر کرده که در این مقاله از سوابق نئونکان‌ها، تشکل منسجم آن‌ها، نفوذ در دولت ریگان و جنگ عراق به نیابت از اسرائیل خبر می‌دهد. ریموندو معتقد است نئونکان‌ها خود را لیبرال می‌دانند اما لیبرال‌های واقعی به شدت با این مسئله مخالف‌اند. «برنامه نئونکان‌ها جنگ مداوم در خارج از کشور و نظارت بر کل دنیا از داخل کشور است.» همچنین «نئونکان‌ها به شدت مخالف اتحاد جماهیر شوروی و هوادار مواجهه نظامی با آن بودند.» ریموندو می‌نویسد: «نباید ساده اندیشانه تصور کنیم جنگ عراق باعث بی‌اعتمادی نئونکان‌ها شده. آن‌ها مطابق نیازهای روز خود را احیا می‌کنند... به همین دلیل مخالفان نئونکان‌ها نباید عرصه را به حریف واگذارند.»

## اروپا علیه کاخ سفید موضع گرفته

ترامپ و در پی او وزیر خارجه‌اش و کاخ سفید اعلام کردند بعد از ۵۲ سال بلندی‌های جولان باید جزو خاک اسرائیل محسوب شود. در واکنش به این بیان توسعه‌طلبانه و غیرقانونی اتحادیه عرب موضع قاطعی اعلام کرد و جولان را بخش تفکیک ناپذیر سوریه دانست. مهم این است که عربستان و امارات و مصر و سایر کشورهای عرب تمامیت ارضی سوریه را تأکید کردند. نتیجه دیگر اینکه پایه‌های ائتلاف عربی-اسرائیلی-امریکایی ست می‌گردد. مایک پمپئو برای تحریک او انجلیسته‌های متعصب سعی دارد از گزاره‌های جعلی مذهبی استفاده کند و بگوید خداوند ترامپ را آفرید تا مردم یهود را از دست ایران نجات دهد. گفته می‌شود موضع‌گیری جدید ترامپ برای دخالت در انتخابات اسرائیل به نفع نتانیاهوست.

## جسارت وزیر خارجه لبنان

روزهای ابتدایی فروردین ۹۸، پمپئو وزیر خارجه امریکا به لبنان رفت. بعد از ملاقات با شخصیت‌های لبنانی در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران در کنار وزیر خارجه لبنان

گفت حزب‌الله لبنان هم تروریست است هم آلوده به تجارت مواد مخدر و هم ایران در آن نفوذ دارد. وزیر خارجه لبنان گفت حزب‌الله با رأی بالای مردم انتخاب شده و کاملاً قانونی است. متاسفانه BBC در انتشار این مصاحبه، صحبت‌های پمپئو را مبسوط ولی صحبت‌های وزیر خارجه لبنان را در چند کلمه خلاصه و پخش کرد. پمپئو در سفر به کویت هم توانست مقامات آنجا را علیه ایران برانگیزاند.

## راه حل بحران‌های اتمی کره شمالی از برجام می‌گذرد.

سید حسین موسویان در مقاله‌ای آخرین پیشنهاد ترامپ به کیم اون در تاریخ ۹۸/۱/۸ را به شرح زیر منتشر کرد: ۱- انتقال سلاح و سوخت هسته‌ای کره شمالی به امریکا ۲- ارائه گزارش کره شمالی از برنامه هسته‌ای خود ۳- تضمین دسترسی کامل و بی‌قیدوشرط به بازرسان بین‌المللی و ایالات متحده ۴- توقف کامل فعالیت‌های هسته‌ای و توقف در ساخت هرگونه نیروگاه هسته‌ای جدید ۵- از میان برداشتن تمام زیرساخت‌های هسته‌ای این کشور ۶- سوق دادن فعالیت دانشمندان و تکنسین‌های هسته‌ای کره شمالی از کار فنی به تجاری. رهبر کره شمالی این پیشنهادها را توهین به کره شمالی دانست و مذاکرات به بن‌بست رسید. عهدشکنی امریکا در مورد لیبی و ایران دلایل شفافیه به کیم اون داده است.

## خبرآنلاین به نقل از پایگاه خبری و تحلیلی لوبلاگ، سید حسین موسویان

## ناسیونالیسم پوپولیستی در حاشیه انتخابات اسرائیل

فرید زکریا، تحلیلگر مشهور امریکایی علت پیروزی دوباره بنیامین نتانیاهو در انتخابات اسرائیل را واکاوی کرده است و می‌گوید: نتانیاهو بخشی از یک پدیده در حال گسترش در جهان است که ناسیونالیسم پوپولیستی نام دارد. پدیده‌ای که پوتین، اردوغان، مؤدی، اوربان، بولسونارو، طرفداران برگزیت و البته دونالد ترامپ همگی به آن تعلق دارند. زکریا ویژگی اصلی این دسته از رهبران را این‌گونه توصیف می‌کند که همه آن‌ها مردم خود را قربانی می‌دانند. مثلاً پوتین مدام از تحت فشار بودن روسیه از سوی غرب پس از جنگ جهانی می‌گوید. رئیس‌جمهور چین از مظلومیت این کشور پس از جنگ تریاک صحبت می‌کند و نتانیاهو نیز مدام همه دنیا را علیه اسرائیل تصویر می‌کند حال آنکه بسیاری از دشمنان اسرائیل مانند عربستان و سوریه در سال‌های اخیر یا تبدیل به دوست شده‌اند یا بی‌خطر ولی نتانیاهو هنوز از این شیوه تبلیغاتی خود دست برنداشته. زکریا با بیان اینکه امروز در همه دنیا صحبت از ناسیونالیسم است و به‌طور مثال، طرفداران بولسونارو در برزیل ویژگی‌های ناسیونالیستی او را برجسته‌تر از شعارهایش درباره بازار آزاد می‌دانند از رویکرد دموکرات‌ها انتقاد کرده و می‌گوید: دموکرات‌ها هنوز متوجه ماجرا نشده‌اند؛ آن‌ها هنوز در این فکرند که راه حل مشکلات اقتصادی، کمی‌گرایی به چپ است.

زکریا به طرح اخیر برنی سندرز هم اشاره می‌کند که در همین راستا بوده و بلافاصله چهار نامزد دموکرات دیگر نیز همین طرح را پیش گرفته‌اند.

## منبع: سایت انتخاب

## تمدن جدیدی در راه است

جیمی کارتر در مقابل حاضرین کلیسای باتیس شهر خود گفت که شب قبل با ترامپ صحبت کرده است که او از پیش گرفتن چین ناراحت نمی‌شوم ولی چرا ترامپ از قدرت اقتصادی چین می‌ترسد و روند رشد نشان می‌دهد که این کشور تا ۲۰۳۰ از امریکا جلو خواهد زد. کارتر گفت من از جلو افتادن چین ناراحت نمی‌شوم ولی چرا ترامپ نگران است؟ دلیل رشد چین سرمایه‌گذاری‌های عقلاانه و برقراری صلح در کشور چین بوده است. آیا می‌دانید از ۱۹۷۹ تاکنون چین چند بار با دیگران در حال جنگ بوده است؟ جواب این است که چین با کسی جنگ نکرده است این درحالی که است که

امریکا همیشه در حال جنگ بوده است. در سراسر تاریخ ۲۴۲ ساله امریکا ما فقط ۱۶ سال در حال صلح بوده ایم. از نسل کشی سرخپوستان بومی گرفته تا اشغال تمام سرزمین و بعد هم اشغال هاوایی، پورتوریکو، فیلیپین و... که امریکا را به جنگ افروزترین کشور دنیا معروف ساخته است. علتش این است که ما می خواهیم دیگران به زور ما و اصول ما را بپذیرند این در حالی است که این در چین برای کات صلح چشمگیر است. چین پس از پیروزی انقلابش با همه کشورهای جهان در صلح بوده است. چین ۱۸ هزار مایل قطار سریع السیر دارد در حالی که ما در امریکا قطار سریع السیر نداریم. امریکا معادل ۳ تریلیون دلار در جنگ به هدر داده است. در حالی که چین یک دلار هم به هدر نداده است و بدیهی است که از ما جلو بیفتد. توضیح اینکه که اگر فقط یک تریلیون دلار خرج زیرساخت هایمان بکنیم ما هم قطار سریع السیر خواهیم داشت، هم پل هایمان تعمیر خواهد شد و هم جاده های سالم و سیستم آموزش مترقی خواهیم داشت. کارتر اضافه کرد من از خیرخواهی برای امریکا این حرف ها را می زنم.

**چشم انداز ایران:** چین موفق شده است قطارهای سریع السیر خود را با انرژی خورشیدی و آن هم با سرعت ۳۵۰ کیلومتر در ساعت راه اندازی کند در حالی که اگر امریکا چنین کاری را انجام دهد صنعت هوایمانی او به سقوط می رود. ترامپ شعار امریکا اول را می دهد و بسیار نگران است که چین بدون جنگ آر امریکا جلو بیفتد. گویا تمدن جدیدی در راه است.

## مجله نیوزویک ۲۵ فروردین، پروفیسور مارتین ژاک

### برنامه دوساله امریکا برای ایران

شرایط بحرانی روابط ایران و امریکا به تدریج وخیم تر می شود. اقدام بی سابقه امریکا مبنی بر قرار دادن نام سپاه در فهرست سازمان های تروریستی نشانه ای از جدی تر شدن ابعاد خصومت کاخ سفید نسبت به ایران است. رویکردی تقابلی جویانه که بی تردید طی ۲ سال آینده از سوی ترامپ ادامه خواهد یافت. ذیل چنین رویکردی منافع حیاتی ملی ایران ایجاب می کند مسئولان امنیت ملی از شرایط موجود و پیش رو درک صحیح داشته و تصمیمات درست و به موقع اتخاذ کنند.

وی در این راستا به طرح چند محور برای درک بهتر روابط دو کشور پرداخت:

۱- اکثر کارشناسان، متخصصان امنیتی و سیاست خارجی و خاورمیانه ای امریکا معتقدند سیاست فشار حداکثری ترامپ موجب سقوط نظام جمهوری اسلامی نخواهد شد. این در حالی است که جان بولتون مشاور امنیت ملی، مایک پمپئو وزیر خارجه، بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل و متحدان عرب دیدگاه متفاوتی دارند و قاطعانه معتقدند با فشارها و تحریم های حداکثری، سقوط نظام تا پایان دوره اول ریاست جمهوری ترامپ رقم خواهد خورد.

۲- سرنوشت بحران روابط امریکا با کشورهای ونزوئلا، ایران و کره شمالی برای پیروزی ترامپ در دور دوم ریاست جمهوری نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. وی به دنبال جنگ با ایران، درگیری با سپاه در منطقه و تغییر رژیم نیست. تلاش می کند با افزایش فشارها و تحریم ها، نظام اقتصادی ایران را متلاشی و با تشدید روند گرانی، تورم، بیکاری، فساد و کاهش ارزش پول ملی و... موجب شورش های سراسری داخلی شده تا تهران را به پای میز مذاکره بکشاند. وی در مورد کره شمالی هم کم و بیش همین هدف را دارد ضمن اینکه امیدی به شورش داخلی در کره شمالی ندارد اما در ونزوئلا به دنبال تغییر رژیم است.

۳- موضوع ایران برای جان بولتون و پمپئو کاملاً حیثیتی است. نگاه غالب صاحب نظران امریکایی این است که این دو به ویژه بولتون، عامل اصلی سیاست های افراطی جاری علیه ایران هستند. سیاست جاری واشنگتن در مورد ایران در داخل دولت امریکا با مخالفت روبه رو است در حالی که در مورد ونزوئلا و کره شمالی چنین نیست. نگاه ترامپ و جان بولتون درباره ایران فاصله زیادی از هم دارد. اولویت ترامپ معامله با ایران است تا قفل مذاکره ایران و امریکا را بشکند و آن را به عنوان یک دستاورد مهم برای دولت در افکار عمومی بفروشد و رأی بیاورد. در حالی که کف خواسته جان بولتون تغییر رژیم و سقف آن فروپاشی و تجزیه ایران است.

۴- اکثریت فرماندهان و کارشناسان ارتش امریکا، بدنه وزارت خارجه و نهادهای امنیتی با سیاست های افراطی فعلی جان بولتون علیه ایران همچون خروج از برجام و تعیین سپاه به عنوان یک سازمان تروریستی مخالف هستند و معتقدند باید از جنگ با ایران پرهیز کرد و در صورت ممکن حتی با گفت و گو تنش ها را کاهش داد اما فضای حاکم بر تصمیم گیری در دولت امریکا به شکلی است که امکان بروز

و تأثیرگذاری دیدگاه این دسته از کارشناسان وجود ندارد و تقریباً مخالفان رویکرد چهره های افراطی دولت امریکا منزوی شده اند.

۵- کنگره امریکا در مقطع فعلی با هر فشار و اقدامی علیه ایران منهای اقدام نظامی موافق است لذا در افزایش تحریم ها علیه ایران، متحد کاخ سفید است و حتی به تصمیم ترامپ علیه سپاه هم هیچ واکنش منفی نداشت.

۶- برای نتانیاهو و متحدان عرب همچون عربستان، عملی شدن تغییر رژیم در ایران اولویت حیاتی است. نتانیاهو و بن سلمان به هیچ وجه نمی خواهند اسرائیل و عربستان را درگیر جنگ با ایران کنند اما هر دو مایل هستند امریکا را به دام جنگ با ایران بکشاند. محور خط مشی تل آویو - ریاض محاصره کامل سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی و فشار حداکثری به قصد فروپاشی از درون است. هدف آن ها گرفتن نتیجه در دو سال باقی مانده دور اول ترامپ است و لذا اگر فشار حداکثر اقتصادی جواب ندهد به دنبال خلق سناریو برای کشاندن امریکا به حملات محدود نظامی علیه ایران خواهند بود. نتانیاهو در تبلیغات گسترده یک سال گذشته در مورد ادعای حملات مکرر به مواضع ایران در سوریه، ۳ هدف دارد:

الف: هدف آشکار این است که به همه ثابت کند تسلط و نفوذ ایران در سوریه را تحمل نخواهد کرد.

ب: اما هدف پنهان این است که به فرماندهان ارتش امریکا، کنگره و کاخ سفید بگوید هراسی از درگیری نظامی با ایران نداشته باشند زیرا اسرائیل در طول یک ساله صدها حمله نظامی علیه مواضع ایران در سوریه داشت و هیچ اتفاقی هم نیفتاد. او به دنبال این است که ترس ها و نگرانی ها در واشنگتن، اروپا و منطقه از واکنش های ایران فروریخته و راه برای اقدام نظامی باز شود.

ج: نتانیاهو درصدد است با محوری کردن موضوع ایران و اتحاد کشورهای عربی علیه ایران همه اهداف در مورد تشکیل دولت بزرگ اسرائیل را تحقق بخشد و موضوع دولت فلسطینی را هم به زباله دان تاریخ بیندازد. او علاوه بر اعلام بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل و منضم کردن جولان سوریه به خاک اسرائیل، سعی خواهد کرد قبل از رونمایی از طرح معامله قرن، اقدامات توسعه طلبانه بیشتری انجام داده تا اعراب در اوج ضعف و ذلت، تن به پذیرش معامله قرن بدهند و اگر هم نپذیرفتند، آن ها را مانع صلح معرفی کند. ۷- محور بولتون، نتانیاهو و بن سلمان سیاست فشار روانی بر ایران را در دستور کار دارند تا تهران را عصبانی و به عکس العملی نسنجیده وادار کنند. بعد از روی کار آمدن ترامپ، موضوع تشکیل مثلث مذکور علیه ایران را عنوان کرده و تأکید کرد مطرحی این سیاست با اسرائیل، ایجاد فشار از سوی امریکا و تأمین مالی آن با عربستان و امارات خواهد بود.

اکنون این مثلث در مسیری پیش می رود که اجماع داخلی در هیئت حاکمه امریکا ایجاد کند، کشورهای غربی همچون اروپا را همراه کند، قدرت های بلوک شرق همچون چین، روسیه و هند را در دفاع از ایران اخته کند، اتحادی از کشورها در منطقه، مشابه طرح ناتو عربی، علیه ایران شکل دهد، روابط امریکا و ایران را به نقطه غیرقابل برگشت برساند به گونه ای که حتی با پیروزی دموکرات ها، شانس حل و فصل مسائل ایران و امریکا به صفر برسد. ایران را وادار به خروج از برجام کند تا شش قطعه نامه صادره در دولت قبل احیا، طبق منشور سازمان ملل به عنوان تهدید صلح و امنیت بین المللی تلقی شده و تحریم ها اجماعی و جهانی شود.

آقای روحانی در سخنرانی علنی گفت: مقامات دولت امریکا ۸ بار تقاضای ملاقات با دولت ایران را داشته اند علاوه بر آن ۵ رهبر دنیا واسطه ملاقات شدند اما اعلام کردیم که زمان و شرایط مناسب برای مذاکره و ملاقات وجود ندارد. ممکن است ترامپ چنین درخواست هایی را تا شهریور سال جاری هم مطرح کند به امید اینکه در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، دیداری رخ دهد؛ اما کم کم به زمان پایان چنین درخواست هایی نزدیک می شویم.

از طرف دیگر چون از پاییز به تدریج مبارزات انتخاباتی کاندیداها برای کنگره و ریاست جمهوری امریکا شروع می شود و برای ترامپ خطر مذاکره با ایران در دوران انتخابات بسیار خواهد بود. ضمن اینکه نتیجه انتخابات امریکا نباید عامل تعیین کننده ای برای تصمیمات مقطع فعلی باشد زیرا اولاً محبوبیت ترامپ افزایش یافته و هیچ تضمینی هم وجود ندارد که دموکرات ها پیروز انتخابات باشند و ثانیاً: تخریب ها در یکی دو سال گذشته و تا پایان دوره اول ریاست جمهوری ترامپ به قدری گسترده بوده و خواهد بود که راه مفری برای منتخب بعدی نماند.

روزنامه ایران، سید حسین موسویان



مجمع فقهی آیت الله طالقانی



همایش علمی - پژوهشی

# طالقانی و زمانه‌ی ما

به مناسبت چهلمین سال درگذشت  
آیت الله سید محمود طالقانی

## فراخوان مقاله

زمان برگزاری همایش: نیمه اول آبان ماه ۱۳۹۸  
مهلت ارسال چکیده مقالات: ۳۱ خرداد ۱۳۹۸

### طالقانی و اندیشه‌های دینی

علم و دین، بنیاد گرایی، دین و مدرنیته، مکتب فقهی طالقانی، تقریب بین مذاهب اسلامی، ابرائیت و اسلامیت، احیای اندیشه‌های دینی، خرافه زدایی، ادیان قبل از اسلام، حقوق زن (حجاب، قضاوت و ...).

### طالقانی و قرآن

تعریف قرآن، روش، گریش و نظریه تفسیری، هرمنوتیک و فهم قرآن، وحی و کلام خدا، نوآوری‌های تفسیری، قرآن و نیازهای روز انسان، زبان و موسیقی قرآن، قرآن و علم.

### طالقانی و اقتصاد

فقر و نابرابری، قسط و عدالت، سرمایه داری و سوسیالیسم، مالکیت.

### طالقانی، جامعه و امر سیاسی

گفتگو، رواداری، کثرت گرایی دینی، دین و دولت، جامعه‌ی مدنی، تحزب، اقوام و مذاهب، صلح و همزیستی، آزادی، شورادمو کراسی، قدرت و حکومت، وحدت و همبستگی، اصلاحات و اصلاح طلبی، نهضت‌های آزادیبخش (الجزایر، فلسطین، مصر)، جوان.

### محورهای مقالات (با نگرش به نیازهای روز):

#### هستی شناسی و انسان شناسی طالقانی

توحید و شرک، خدا و جهان، انسان و جهان، ماده و معنا، اختیار و مسئولیت، اومانیزم، عرفان نظری، عملی و سلوک، الهیات رهایی بخش.

#### طالقانی، اخلاق و مسئولیت اجتماعی

حقوق بشر، تسامح، خود و دیگری، جذب و دفع، نظام اخلاقی، معنویت، سبک زندگی.

#### طالقانی و تجربه‌های زیستی

سرچشمه‌های اندیشگی طالقانی، منش و شخصیت، منشی سیاسی، مبارزه و روابط با افراد در زندان، تعلیم، تربیت و آموزش‌های عمومی، زندگی خصوصی، خانواده.

تلفن: ۰۲۱۸۸۳۱۷۳۵۱ | روزهای زوج از ساعت ۹ تا ۱۲  
ایمیل: [Info@taleghani.org](mailto:Info@taleghani.org)  
شعبه‌های اجتماعی: ۰۹۹۰۳۳۳۳۱۵۸

آدرس دبیرخانه:  
تهران، انتهای بزرگراه مدرس (ترسیده به میدان هفت تیر)،  
نیش خیابان مشاهیر، پلاک ۴ طبقه همکف، واحد جنوبی.